استاد علی اکبر بنّا

تاریخ عشق آباد

BAHA'I WORLD CENTRE
LIBRARY

۹۱۴

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیباشد
شهرالسلطان ۱۳۳ بدیع

BP
320
.M35
v.94
c.1

Provided by the Afnan Library

ע.
כ
רח'
טל.1

Provided by the Afnan Library

باسم ربنا الاقدس الاعظم البهی الابهی

هو العجز از حمد و ثنای مالک وجود و سلطان غیب و شهود جمال قدم جلّت عظمته و کبریائه و اظهار عجز و خضوع ساحت انور اقدس من اراده الله فرع المنیب من اهل الفردوس من طاف حوله الاسماء عبد البهاء ارد اخاوارواح العالمین لعبودیته الفدا مقصد اینکه جمعی از شاربان کاس ایقان و ثابتان بر پیمان رحمن اراده نموده اند که اساس بعضی از نفوس که مذموم بکوم الناس لرب العالمین از احداث قیام علیه مالک یوم دین اقبال کرده بکلمه مبارکه الست بربکم رایی کفته و لاجل ان مردود انام و رسوای خاص و عام شده زیست در بلاد و اوطان نحوی نتوانسته اند از ضوضاء علماء جاهل و از بلوا و تعدیات و هجمان اهل باطل چشم از یار و دیار خود پوشیده دل از اعوان و انصار برداشته دست از مال و منال و زخارف فانیه شسته سر بابر بیمان نهاده بوطن اعلی حقیقی که حصن حصین الهی قرار داده اند علیهم صلوات من ربهم و اولائک هم الفائزون در این کتاب اساسی ان مرقوم

شمه مختصر از وقایع احوالی و منهم الذین هاجروا عن الاوطان ایشان
میتفرقوا فی البلاد من ظلم اهل العناد الذین سکنوا فی العشق اباد
علیهم بهاء الله مالک المبدء والمعاد و مقصود از ذکر اسامی ایشان در
این کتاب انکه از برای اقوام و اعقاب و اسال و اعقاب
ایشان اسامی آباء و اجداد شان معلوم و معلوم باشد و از این یوم که
غرّهٔ ایام است ببعد انساب خود را حفظ نمایند زیرا که
مهاجرین فی سبیل الله را عند الله قدر عظیم است بهم ظهرت الآثار
فی الاقطار و نصبت رایات التوحید فی الدیار علیهم بهاء الله
الملک العزیز المقتدر الجبار چون بنده فکار نده در آمدن بعشق آباد
سبقت داشته ام و اکثر وقایع و حالات هر یک را اطلاع داشتم لهذا
چنین مقرّر فرمودند که این خانه فانی عباکبر بنّاد یزدی مرقوم
نمایم حقیر هم بکمال ممنونیّت این خدمت را قبول نمودم و
عمده مقصد اینکه انچه مرقوم میشود صحیح و بیان واقع باشد
و سعی در صحّت وقوعات مندرجه شود نه صرف آرایش عبارات

وحکایات فاجعه انگیز بنظرم میرسید بدینجهت از سنه ۱۳۰۱
هزار و سیصد و یک که این فانی بعشق ابیات آمده ام الی ابتدای محرم سنه
پنجم ذیقعده سنه ۱۳۱۹ اساس مهاجرتم بمدینه عشق مرقوم میشود چه
که نیکه بر حمت ایزدی پیوسته اند و چه نفوسیکه در قید حیات میباشند از
اهل هر شهر و بلاد مرقوم میشود ابتدا این بنده نگارند مختصری از
شرح حالات خود را معروض میدارم و مفصلان در کتاب
علیحده از زمان طفولیت الی حین و وقایع و حوادث فیمابین در
ان کتاب ذکر شده بر کسیکه طالب اگاهی باشد بان کتاب
رجوع نماید در این کتاب هم مختصری عرض میشود اقل الاحقر
عبد اکبر بناء بن مرحوم محمد باقر ابن اسماعیل ابن عبد الله
ابن محمد علی ابن عبد الله کرمانی تولد فانی در سنه ۱۲۶۱ بعد از رسلة
و نمو چند سنه با انقضای ایام شباب با حسنان صور ملائوس و
و مالوف و با معشوقان مجاز هم راز و دمساز چون مراحظه
لکد و رست و صفا و جفا و وفای انانرا نمودم که با هر نوشی نیشی قرین

و با هر یک حارس ماهیتین در مقابل بر کمال و جلال خاص و تجلی
از آنان بیزار و بر کنار شدم خلیل آسا را احب الآفلین گفته
مراتب فوق را جویا و در طریقت پویا شدم بمجالست [illegible] عباد
و زهاد و اهل کمال مایل شدم و بریاضت و عبادت مشغول بطوخ این
کوکب فائق شده هزار بت کفته منتهای کمال را دریان ندانستم حمد خدارا
که نسیم عنایت از مهب موهبت آلهی وزید و این حجاب غلیظ
را دریده در مقام مجاهده و تحقیق بر آمدم با هر کس همراز و با
هر طائفه انباز شدم شرح ایام مجاهده و طلب را در کتاب مقتاطیس
مفصلاً ذکر نموده ام تا انکه از عنایت پروردگار و معاونت اخیار
و ابرار بدلیل و آثار آگاه شدم و از مدد خضر ایام بسر چشمه
حیات رسیدم و از ان آب نوشیدم صهبای طهور از ید ساقی
ظهور چشیدم و زلال کاسگان مزاجها کافور آشامیدم نشئه
ان هشیار آورد و خمارش بیداری چشمم بینا شد گوشم شنوا
ذهنم گویا شد قدم هویا عوالم ملک ملکوت جبروت لاهوت
را طی کردم صراط و میزان را معاینه مشهود دیدم اصحاب
کبر و غرور را در تحت سلاسل و اغلال در درکات جهنم بعذاب

الیهم دیدم موحدین و موقنیان را در ریاضات بدیعه شاهد مقامات ملاحظه
نمودم نقره ناقور نفخ صور اصغا کردم ثم نفخ فیه اخری را استماع
نمودم و از انوار اشرقت الارض بنور ربها منور گردیدم و بکل ما وعدنا
الرحمن فی الفرقان فائز و نائل شدم ملائکه کروبین و ملاء اعلین را
ملاقات نمودم بمقام قاب قوسین او ادنی رسیدم عرش مرسی و لوح
قلم را مشاهده کردم بلقاء عرش جلال حاضر شدم بزیارت جمال ذوالجلال
مشرف شدم من دون واسطه باصغاء کلمات رب الارباب فائز شدم
از بدایع عنایش رحیق مختوم اشامیدم و بحقیقت بیان یسقون
ربهم شراباً طهوراً برخوردار شدم بانوار ساطعه لاحه شمس حقیقت
منور شدم و اشرقت الارض بنور ربها مشهود معلوم مشاهده کردم
و جاء ربک و الملک صفاً صفاً بارب در صفوف ملائکه داخل
بودم و هم در یوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین حاضر
بودم کتاب ابرار را بالهادت کردیکتاب فجار را مشاهده نمودم
بعد از وصول بمراتب مذکوره از سکر رحیق مختوم مسک ختوم
معلوم و رازنهان عیان شد اسرار آشکار شد

بگردم که سرشتی بپوشم نبود بر سر آتش میرم که نجوشم
خورد خورد پرده از روی کار برداشته شد شهره کوی و بازار
شدم و الکنت نماند بسیار مرجع علمای عظام شدم
و مطرود خاص و عام دوستانم نصیحت نمودند و خویشانم
زبان ملامت گشودند چون نصیحت آنان سود نبخشید محبت
بعداوت تبدیل شد و ملامت بدلالت انجامید در محضر علنی بر
بر کفر شهادت دادند و رقم قلم صادر نمودند چون ان حکم را
اجرا ان عاجز بودند مرا زندان و الواط را بر فنایم تحریک نمودند
هر هنگام بلوائی کردند و هر روز فتنه و غوغائی نمودند چه قدر از
دوستان جانی که قصد جانم نمودند و با مدعیان محبت که معدن عداوت
و شرارت شدند حمد خدا را که پس مباعدت اقربا و مجانبت اهل هوا
دوستان صادق و یاران موافق پیدا و هویدا شدند در بوجیم بیرون
رود فرشته در آید همه وقت بدلاقات شان مسرور و از فیض
صحبتشان ملتذ و محظوظ بودم چه شبهای قدری که بوصال یاران
بپایان رسانیدم و چه روزهای خوشی که با ایشان مالوف و مانوس

بودم با وجود عدم علم و سواد کتابی بسطور سؤال و جواب بر اثبات
امر مالک ایجاد نوشتم از کلمات توراة و انجیل و فرقان که مدلّل بر اثبات
بود مرقوم نمودم و از احادیث و اخبار ائمّه اطهار مطرز و مزیّن
نمودم و این بضاعت مزجات را بحضور سلطان ظهور تقدیم نمودم
بعزّ قبول مزیّن نمود از خریداران یوسف محبوب نمودند این
ضعیف کم نام شهرت تمام شد و معروف نزد خاص و عام کلبه ویران
ام محل ذهاب و ایاب احباب شد اهل نفاق بر اذیّت اتفاق
نمودند و برای اخماد این نار انهار کذب و افترا جاری نمودند بار اخره
باخراج نمودن از بلدم همداستان شدند نزد حکومت بلد اجماع نمودند
حکومت را برشده امر باخراج نمود جناب آقا محمّد کاظم فاضل علیه بهاء الله
هم در آن ایام بیزد آمده در همسایگی حقیر منزل داشتند ایشان هم از
پرتو صدمات بهره یافتند و امر باخراج نمودند با تفاق جناب ایشان
باصفهان سفر نمودیم ایشان در اصفهان توقّف نمود حقیر
ببطهران رفتم و در آن سفر چه سودها از ملاقات احباب
بردم منزل جناب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و ملا کاظم شهید

و جناب ذبیح و سایر احباب سابقین که مالک کاشان اعظم
از هر نعمت و دولت بود چندی در طهران مانده بعد بسعی و اهتمام
منوچهر خان مراجعت نمودم و چند سنه دیگر در یزد با اعدا مقاومت
نمودم بالاخره با جناب مستطاب حاجی میرزا حیدر علی و جناب استاد
محمد رضای بنّا بعزم عشق آباد از یزد بیرون آمدیم در طهران طبیب
بجهت خبر تلگرافی که از ساحت قدس رسیده بود جناب حاجی فرخ عزیمت
نمود و ابن فانی و استاد محمد رضا بعشق آباد آمدیم روم ۱۵ جمادی الثانی سنه ۱۳۰۱
وارد عشق آباد شدیم مدت ۲ سال هیچ کم مشغول بعمل بنائی شدیم
اذن تشرف بلقاء حاصل نمودم با جناب استاد محمد رضا بساحت اقدس
مشرف شده بشرف لقا فائز شدیم شرح شرفیابی مفصلاً آنچه در مجالس
عدیده واقع شده در کتاب مذکور مرقوم است مراجعت بعشق آباد نموده
چندی مشغول کار شده بعد بیزد مسافرت نمودم چند ماهی در یزد توقف
کرده بعشق آباد مراجعت نمودم بعد از چندی اهل عیال حقیر سمع عبد الوهاب
و اخی استاد علی اصغر و استاد محمد رضا فی ۱۵ پانزدهم رمضان سنه ۱۳۰۵
وارد عشق آباد شدند دو سنه بعد از صعود جمال قدم جل اسمه الاعظم
بعزم زیارت تربت مطهره و تشرف بلقای مبارک حضرت عبد البهاء

مشرف شدم مدت مسافرت هفت ماه و ۳ ماه متوالی در ارض اقدس بشرف
لقای من اراده الله فائز بودم و ۴ ماه ام در راه بودم چند روزی در سرخت
رفتن در عدسه و در رجعت مراجعت بکماه در مصر و چند روزی در اسکندریه
و یکماه در اسلامبول و باز مدینه عشق مراجعت نمودم خلاصه تا بیخ
ولادت روحانی اقل که بشرف ایمان فائز شده ام فی ۱۲۸۱ نفوسیکه
تبلیغ نموده ام که از اول ادر روحانی حقیر محسن بنر سیصد نفر الواحکم از جمال
قدم باسم این فانی نازل شده ۲۴ بیت و هفت لوح است
جمله لوح مخصوص است که نزول او اصلش هم در نزد حقیر است در حقیقت
دیدنی دارد بهیئت و اسلوب عجیبی مرقوم شده از الواح مبارک حضرت
من اراده الله که با فتخار این فانی نازل شده الی حین تحریر ۱۴ لوح است
اکثر ان بخط مبارک مرقوم شده از شعرات مبارک جمال قدم و شعرات
حضرت غصن الله الاعظم و بعض از اثار نزد این فانی بمقدار موجود
است نسئل الله بان یوفقنا و یؤیدنا علی شکر نعمائه و آلائه و
علی ما ینبغی لایامه انه بعباده رؤوف رحیم والحمد لله رب العالمین
زوجه حقیر بنت مرحوم حاجی حسین ابن حاجی رحمة الله ۲ عدد اولاد و اسامی انها
در نمره اول در کتاب اسامی مرقوم است

در سنه ۱۹ از هجرت با نقاق اسقف محترف با رض مقصود مشرف شده و بزیارت
حضرت غصن الله الاعظم و مظاهر نفسه نائل و بعضی از الواح بان مجلل عائزه اخذ

جناب اسدالله اکبر بنادر برادر ارشد مرحوم آقا محمد باقر اخوی اصغر اکبر
ولادتش در سنه ۱۲۷۰ تولد و حاذق و اقبالش بامر حاذق در سنه ۱۲۹۲
چندی مجادل بعد از مجادله و مباحثه در مقام مجاهده برآمده و بعبادت
و ریاضت مشغول شده و دفعهٔ پیاده بکربلای معلّا و نجف اشرف و کاظمین
رفته و در آن سفر صدمات فوق العاده کشیده و زحمات بی اندازه متحمّل شده
و مراجعت بوطن نموده بعد از طلب و مجاهده بمصداق و مفاد آیه مبارکه
الذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا مهتدی شده بصراط مستقیم و طریق اعظم
مؤمن و موقن شده و در زمره ثابتین و راسخین در پنج لوح از جمال قدم جل
اسمه الاعظم باسمش نازل و بر صدق ایمانش شاهد و منم اصدق من الله
قبلا در هنگام غوغا و صوضاء اهل عناد در دار العباد باین فانی
ایشان هم هدف تیر ملامت و شماتت بوده اند و بلایا و رزایا را متحمّل
بعد از خروج این فانی از بغداد چندی در بلدهٔ توقّف نموده عاقبت از ظلم
اهل طغیان و مخالفت اخوان کره الله از ان امت لابد شده از وطن هجرت
نموده بعشق ابهی آمده است ورودش بمدینهٔ عشق در ۱۵ رمضان ۱۳۰۵
بعد از چندی هم اهل و عیالشان آمدند بحمد الله الحمد جناب مذکور و متعلقان
از عیال و اولاد کل بمحال قدم مؤمن و بعهد و میثاق ثابته و راسخه ۳ لوح از
سماء اراده الله باسمش نازل ره جراغی بنت مرحوم آخن
عدد اولادش از ذکور و اناث در سنه ۲ مرقوم آمد

داخل شده

مختصری از شرح حالات اسطرزین العابدین بنا

اسطرزین العابدین بنا بیزدی البهائی من اهل قریه ابشاسی جناب ملا محمد علی ده آبادی

ایشان را تبلیغ نموده اند در سنه ۱۲۷۹ تصدیق بامر مبارک جمال قدم جل ذکره نموده چون جناب ملا ایشان از سابقین احباب و از شهداء میباشند لهذا تشقیق و تسطیر داده این ورقه را باسم ایشان مزین مینمائیم جناب شهید از علماء بوده اند در قریه ده آباد امام جماعت بوده اند بعد از اقبال بامر حضرت اعلی و ایمان بجمال ابهی چندی بطور حکمت و مدارا سلوک و نهضت عاقبت را آشکار شده او را از امامت معزول نموده وظیفه او را قطع نمودند بشهر یزد آمده بشغل کتابت مشغول و امر معاش خود را میگذرانیده باوجود قلت مداخل قناعت نموده و مخارج سفر خیر کرده بساحت قدس سفر نموده بشرف لقاء فائز شده مراجعت بیزد و بشغل کتابت آیات مشغول حقیر از خط ایشان بسیار داشتم در یزد و مانده مگر کتاب اقدس که از خط ایشان موجود است باوجود کبر سن و کسر بضاعت اکثر وقت بصوم مسرور مشغول و مجذوب بوده اند در یزد بعد از سن هفتاد ظالمی او را بضرب گلوله شهید نموده اسطرزین العابدین از اولاد و روحانیان ایشان است بعد از تصدیق و اذعان مجذوب شده شبی بدون اطلاع از خانه بیرون رفته غایب شده که تا ۴ سال احدی از حالش مطلع نبوده در سال سیم بیزد مراجعت نموده و احوالات مدت سفر را برادر باوفا خویش خود مکتوم نموده و نزد کسان و دوستان خویش را اظهار نموده چنانچه از بیان حقیر بیان کرد که بعد از تشرف بایمان استقامتی در من پیدا شد که قرار و آرام از من قطع شد

و حرارت و عطش غالب شد بحدی که رفع آن جز زلال و مال ممکن نبود لابد و بواسطه زوال
بدون خبر و بدارک سفر از بلد بیرون شدم از اوس جز توکل و توسل چه عرض نمایم
از سمت عراق عرب بشام و حلب رفتم و در مقام وصول و طلب برآمدم
مدت ۲ سال در مملکت عثمانی بشغل مشغول بودم و رائحه روح بخش یوسف رحمانی را
از قطر مصر جانان استشمام مینمودم تا انکه بخدمت جناب حاجی امین منادی
علیه بهاء الله رسیدم و بر سوء العمل و معاونت ایشان باور نه رفتم و در ان
مکان بلقاء وجه الجلال فائز شدم و بعد از ۹ یوم مرخص شده بوطن راجع شدم
بعد از مراجعت بطور حکمت و سکوت و ملایمت رفتار مینمود باز معاندین دست
از اذیت برنمیداشتند مخصوص آخوند از زق ملا اسد الله اکبر بکوتر بات در مقام معاندت
برآمده همه روزه بر منبر برآمده این مطلب را عنوان کرده در ضمن ذکر
از اسلاف مذکور مینمود تا اینکه ان بیچاره را فروگذاشت لکن زوجه زینب العابدین
بک عمل مضحکی با ان آخوند کرد که هم سبب رسوائی و افتضاح آخوند شد و هم سبب
هجرت الله مذکور و ان عمل این بود که ان زن قدری از ماء زوراء و نجاست
در ظرف نمود در زیر چادر خود مخفی کرده می آید در کوچه خلوتی که محل عبور
آخوند بوده می ایستد جناب آخوند که می آید ماء بد مسئله دارم آخوند هم باور کرده
بر روی سر کوب در خانه بکمال ناز و تبختر جالس میشود میگوید بپرس مسئله خود را
ان زن هم پیش رفته فوراً با دست ان نجاسات را بمقدار لدبصورت و ابرو
و ریش و سبیل آخوند و زود بدر میرود آخوند احمق بیچاره با این حالت

مرآید نزد جماعت میگوید بشنید ای ملعونه خبیثه کافره زوجه زینب الغابرینه
بابی بامنم چه کرده و چه نوع این نجاسات را بصورت و ریش من مالیده جماعت
میخواهند که آخوند را بحمام برده او را طاهر نمایند قبول نمی نماید که من باید باهمین حالت
بشهر رفته نزد حکام شرع و عرف خود را نشان دهم تا انچه جزای ان ملعونه و شوهر
او است بایشان داده شود خلاصه جمعی از اهل قریه که نیم فرسخ بشهر مسافت دارد
باتفاق آخوند بخانه پناه بشهر آمده ابتداء نزد شیخ حسن سبزواری میروند
با ان حالت شیخ میگوید او را ببرید بحمام او را طاهر نموده بیائید چند نفر آخوند
بخانه ماب را بحمام برده او را طاهر نموده مرآورند نزد جناب شیخ سبزواری با آن حال
بنزد حکومت میروند کیفیت را معروض میدارند شخص حکومت و حاضرین
خنده زیاد مینمایند شخص حکومت میگوید با این زن ناقص العقل که این
کار را بر این آخوند آورده چه میتوان کرد همین خوشی دلیل بر سفاهت و دیوانگی اوست
فراشی فرستاده استر زینب الغابرین را گرفته میآورند ایشان را چند روز او را حبس
کرده جریمه بیت تومان او را جزء نموده مرخص مینمایند بعد از انکه روزه
و صدد اذیت ایشان بودند لابد ایام عدت نموده در
۱۳۱۲ وارد عشق آباد شده مشغول عمل بنائی بوده در ۱۳۱۳ بمرض استسقا
از این عالم فانی در گذشت و طیر روحش باشیان قدس پرواز نموده علیه
بهاء الله و رحمته و الطافه در حقبه ابهی مدفون آمد از اولاد
و اعمال و اعقاب او گاهی نشنیدم زوجه اشان از اهل ایمان نبوده
و ان عمل مضحک را بجهت سوانح کرده و از این عمل مردود و طرفین شده نمره

استر غلام‌حسین زرگر ابن مرحوم حاجی ابوالحسن یزدی والده‌اش اهل مشهد
بعهد در ایام حضرت اسم قصدیق با مرقطه او و قبایح او جناب ملا رضای مشهدی
که جمال قدم ایشانرا به رضوان الروح ملقب فرموده‌اند بعهد و از ظهور جمال قدم ایمان
بجمال قدم آورده و ان زن خدمات مردانه در امر نموده که شرح وصف انکار در
این اوراق گنجایش ندارد اطفالش از ثمرات ایمان شیر خورده و در ظل عنایت
تربیت شده اند مرحوم حاجی در جمادی الروحانی والده بهم بعد از سفر و نمو هر کدام را
بشغل مشغول نمود استر غلام‌حسین را بعمل صفاری مشغول کرده ایشان زرگر ماهر شده
افزوده لا اسدالله را بشغل زراعت مشغول کرده استر غلام‌رضا را بعمل نجاری
مشغول کرده و ان شیره زن را حین صعودش نسبت باجاب خدمات شایسته کرده
شوهرش حاجی ابوالحسن ایمان بجمال قدم نداشته لاکن مرد صالحی بوده بزوجه خود ابراز
تعرض نداشته و در ۱۳۱۴ وفات نموده ایشان اولاد تربیت نموده و انها را بسن رشد
رسانیده در ۱۳۱۴ برحمت ایزدی واصل شد بعد از وفات انزجه سلسله ایشان
از هم گسیخته متفرق شده استر غلام‌حسین چند سنوات تربیت و نشو و نما
بکسب صفاری و زرگری مشغول بوده در ۱۳۱۴ در ماه صفر بعشق آباد آمده با
جه پسرش عبدالوهاب و عبدالخالق اسدالله اخوی وسط ایشان ام با جه پسرش در
چند ماهی قبل از ایشان غلام‌حسین آمده در اواخر ۱۳۱۳ مشغول کسب شده نرود در
۱۳۱۵ در بیمارخانه بسرای جاوید شتافت در مقبره بهائیان مدفون است
استر غلام‌رضا اخوی کبیر ایشان ام با پسرش بدانه در ۱۳۱۵ بعشق آباد آمده اند
عدد اولاد و احفاد از ذکور و اناث در سنه ۳۰ ۱۶ ۵ مرقوم

مرقوم است

اسامی اکبر مذکور بعضی از رفقا اسامی سایر احباب

جناب استاد جعفر مشکین باف ابن میرزا محمد برزوی از جمله از شرح حالش اینست

ابتداد ۲ نفر از فرزندانش را نیز در حقیر جمله عمل بنا کرد فرزند از طفولیت بسن چهارده سالگی این ۲ نفر بعد از بلوغ و رشد بشرف ایمان فائز شدند پدر و مادر را بچه نصیحت نمودند حاصلی نبخشید دفعه بحرکت و بعضی از مفسدین پدر جمله شکایت فرزند اکبر نزد حکومت بلد رفته که پسر من بابی شده و از طریقه حقه خارج چون این ۲ برادر ع اکبر و حاجی اسماعیل پدر و مادر و اقوام و اقارب را کالعقارب می بینند از بلد هجرت نموده هریک بسمتی توجه می نمایند ع اکبر بصفحات بوانات فارس میرود و حاجی اسماعیل ع بعشق الله می آید بعد از مدتی مراجعت بوطن می نمایند چندی در وطن زیست نموده باتفاق ۲ برادر دیگر بعشق الله می آیند در ۱۳۱۴ ان ۲ نفر محمد و حاجی حسن ع تصدیق می نمایند استاد جعفر ع بعد از چندی جمیع دیرینه فرزندها بعشق الله آمده بعد از ان عیال و باقی اولاد را بشی ع می آیند و کل بمصداق انه مبارکه و لله یسجد من فی السموات والارض طوعا او کرها ساجد میشوند پدر و مادر و اولاد روحانی فرزندان جسمانی خود میشوند

عدد اولاد اناث ۲ عدد اولاد ذکور ۲

مرقوم و مسطور امت

مختصری از احوال اخوان محترم جناب لاهیجی و جناب حاجی عبدالرسول و جناب حاجی اسمعیل و جناب لاهیجی که کهتر از همه بود در ۳۰ سنه قبل بعد از شد فیابن زیارت روضه مطهره جمال قدم و طلعت نور عضن الله الاعظم در ایام جوانی روحش

حسین خان عموی حاجی اسکندر

جناب آقا احمد و جناب آقا محمد اسرار بوده اند و از مؤمنین اولیه ابوی ایشان مرحوم حاجی جعفر ابن مرحوم حاجی عبدالباقی
که از عباد و زهاد بصره و عشر حویزه محسوب بوده و عابد و زاهد و متقی مردم اورا از اوائل نشو و نما بعبادت و زهد و تقوی
بصره عابد صدیق امین متقال از اولاد هونیار و بنابر تواریخ ایشان معلوم میشود که از اهل ایمان اند از کونه اند و از
تبار کدام دودمان اند و در اوایل ظهور حضرت اعلی روحی له الفداء که از مظاهر اعظم اقبال محسوب از اصحاب اهل فرقان و ارحام مطهره بوده اند
مخصوص فضل و عنایت الهیه گشته اند اقبال با سرعت و نشاط اولی فرموده جواب کلمة الله را بلبیک لبیک اجابت نموده

ما بیان مدعی رحمانی خود بوده و در شمار اهل بهاء محسوب است و علیه بهاء الله و ثنائه
این چهار نفر ایشان از یک پدر و یک مادر بند جناب حاجی عبدالرسول و حاجی احمد و
آقا محمد و آقا حسین از مادر همشیره اند و از پدر دیگر ابوی جناب آقا محمد آقا احمد است و ابوی
ان سه نفر آقا محمد و جناب آقا محمد از سابقین اجباب و از نفوس اولیه است
حقیر نکارنده بخدمت ایشان رسیده ام بکمالات و اخلاق انسانیت مزین بودند
الواح زیاد از حضرت اعلی و طلعت بهاء مرقوم نموده شیوه خطشان مرغوب
و مطلوب است الحال ام کتاب بیان از خط ایشان نزد فرزندان موجود است
در مراتب عرفان و نطق و بیان تمام و کامل بودند مقبره سلسبیل که از زمان
حال قدم به بقعه الخضر امذکور است از ایشان است و تقدیس و ترغیب ایشان حضرات
افنان بنا نمودند و ابتداء جناب ایشان دران مقبره مدفون شده اند بعد از
رحلت ایشان فرزندهای ایشان ترقی نموده در سبزوار بتجارت
مشغول بوده اند در انجا اسباب زندگانی و خانه فراهم نموده بکسب و کار خود مشغول
بودند معاندین و مفسدین بجهة اجباب اسباب فتنه و شورش و بلوائی فراهم کرده
هجوم عام نموده باجباب خسارت زیاد وارد می آورند ایام جناب احمد در
عشق آباد و جناب حاجی احمد در خبوشان بودند و حاجی عبدالرسول در سبزوار ایشان را
کتک زدوان میزنند جناب حاجی عبدالرسول ذکر نموده اند مرتبی بهوکره ها میان سنگین شده
بعد و قوع سانحه ناقص بعد هر چند معالجه کردم ثمری و فائده حاصل نشد دران ایام
بلوا چند مفسد بسیم زندان اخوان بیک طرف سند خلاصه بعد از ایمن خاطر حضرات
از اهل سبزوار رخصت قطع علاقه نموده بعشق آباد آمده اند عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

تفصیل اسامی اولاد و احفاد هریک در صفحه

۹ ۶ ۷

ای مرحوم بعد از صعود مدتی بشهر قوم و مسطر راست ۳۰ اخوان مذکور در ایام جمال مبارک بشرف لقا فائز شده
الواح از جمال قدم و غصن اعظم دارند از آثار متبرکه نزد هریک موجود است بعد از صعود هم شرف

اسماعیل بناد یزدی ابن مرحوم ملا رجبعلی خطیب ملقب باسماعیل پسر پسر وجه
تسمیه این انکه جناب مذکور بدطولائی در کتک خوردن وقوه عجیبی در تحمل شدائد
واذیت نماندیم واشتهار داشته اند لکن ایشان ابتهاری نسبت باین امتیاز کتک کاری
منظور نموده اند چه ابدا مراعات حکمت را منظور نمیداشتند بعد از کتک خوردن
احباب که او را اخلاقات می نمودند واز او جویا میشدند که شما را چگونه و چرا زدند
ایشان مثل اینکه قصاص قبل نفسه باشند میگفتند پسر پسر میفرمودند لذا باین لقب
ملقب شده اند در ایامیکه احباب را در یزد شهید نمودند که جمعی از احباب از یزد
بجهت نفوذ ایشان چندروزی در بیرون شهر مع چند نفری در کاریزهای شرابیه
مختفی بوده اند وبقوت لایموت گذران نموده از بعد بر کرام بمسقط رأس خود قانع
ایشان هم بدفاعت کردن توجه نموده عاقبت بعد بنهایت اشتیاق آمده در سنه ۱۳۱۶
چندی توقف نموده و بعد بنجف اشرف برده زوجه اش مؤمنه است سواریکه
دختر اولادی ندارد چون اولاد ذکور ندارد در اینحین نفحه درویش کاشانی
استشعار ابر تراز و حوزایم استقامت یزدی در سنه ۱۳۱۹ تصدیق بامر مبرم جمال
قدم نموده است از اولاد روحانی حضرات بعد از ذعان وایمان مشتعل شده
باهر کس از آشنا و بیگانه بنهایت محبت و تبلیغ گذارده باندک زمانی مشهور خاص
وعام شده مورد شماتت و ملامت واذیت واالام لاتحصی صدماتش بحد اعلی رسیده
نفوس متعدده تبلیغ نموده من جمله یک نفر از علمای کبرا مام جماعت بهت اورا

تبلیغ نمود هم وقت از عناد اهل زمانه و فساد اقوام و آشنایان بیگانه بقراء
و قصبات اطراف کردش نمود سفری بسمت سلطان آباد رفته بعد از مدتی
مراجعت نمود در ایام بلوای بزد هنگام شهادت شهداء برخاست بعد از واقعه
حاد شر جمعی با اشرار حسن مذکور در کار ریز خرابها و خارها مختفی بود وقتی بخانه
خود رجوع نمود اهل و عیال از خوف او از بخانه راه ندادند او لابد شده بخانه
شخصی از اغیار که حسن ظنی درباره او داشته میرود آن شخص هم مردانگی کرده مدتی
او را حفظ می نماید بعد از فرو نشستن شعله فتنه و بلوا بیرون می آید لاکن هم روزه
از ازل ناس نفاس او را اذیت و آزار میفرمودند چنانچه شنیدید این خلق بهت
فطرت ببلای کلاب است که هم وقت بر فقرا و ضعفا حمله می نمایند عاقبت
لابد شده از وطن هجرت کرده بعشق آباد آمده در ۱۳۱۵ زوجه اش بنت میرزا محمد
موسوم است اولاد هایش هم انها اهل ایمان هستند اسامی ایشان و عدد شان
از فحوای عبارات در نمره ۱۰ مرقوم است

جناب آقای علی عسکر شیرصفت باف ابن مرحوم محمد رضا نیز در محمد رضا ابتدا
از طائفه زردشتی بوده بشرف دین اسلام مشرف شده ۳ اولاد از
ایشان فانده یک دختر و ۲ پسر از ۳ اولادش بشرف ایمان فائز شده
آقای وصال اقدس ابهی مشرف شده اند پسر کوچک ایشان محمد حسین در
در ریز در حرم شد اولاد و اعیال ایشان در ریز در میباشند جناب آقای عسکر
قبلا از عنان با مر بیان کتابا از جمله عباد و زهاد بوده اند و هم وقت
با علماء و فقها مانوس مالوف بعد از ارتفاع صیحه و صوت صور و قیام

من فی القبور لمالک یوم النشور از مرقد قیام سر نخاهند و بحیات بدیع
مفتخر و معزز میشوند و جمعی از خویشان و اقوام و آشنایان را از خواب
غفلت بیدار نموده ایشان را شفاعت کرده بروضه رضوان ایمان و جنت
ایقان داخل میکنند همه وقت منزلشان محل ذهاب و ایاب احباب
بود حقیر در بدایت تصدیق با ایشان آشنا شدم و همه وقت خدمت
ایشان میرسیدم زوجه ایشان بنت جناب ملا سید محمد ع سروش که جناب
سید مذکور. اب جناب حاجی سید جواد و جناب حاجی سید ع که در بدایت
ورود جمال قدم در عکا همه وقت طائف حول بوده اند اگر گاهی هم سفر عزم
الی مصر و اسکندریه بوده همه وقت بروانه وار طائف انوار جمال ذی الجلال بوده
اند ملخص مطلب اینکه جناب اشرف ع عکر مذکور ملجا جمیع الجهات عرصه
بر ایشان تنگ شده با جمیع اهل و عیال از بیروت عزم بعشق آباد نمودند
در ماه صفر سنه ۱۲۸۰ وارد مدینه عشق شدند بتدریج امورات ملک ایشان
منتظم شد لاکن از فوت فرزند رشیدش حیدر ع صدمه شدیدی بر ایشان
و متعلقان وارد بعد از صعود جمال قدم جل اسمه الاعظم که در اکثر اوان
ناخوش و یا حادث شود در عشق آباد هم چندی این مرض شیوع جناب حیدر
ع باین مرض مبتلا شده بفاصله بیست ساعت در گذشت و قلوب کل
را محترق نمود من جمله خواهرش فانی اکثر از نفوسی میدانند که قوه تحمل در

بلا یا و مصیبات را تا چه درجه دارم تا چه در مصیبت اولاد ها فریاد و فغان
و گریه و زاری ابدا از من ظاهر نشد لاکن در مصیبت ابن جوان ۲۷ اختیار صبحه زدم
و فریاد فغان کردم گریه و زاری و بیقراری نمودم و هنوز داغش بر دل دارم
و سوز هجر و فراقش در سینه میدانم چه نوع وصف کمالات و اخلاق و صفاتش را
او را نمایم عکس مبارکش نزد فانی موجود است صاحبان فطرت از قیافه او کمالاتش
را ادراک می نمایند که چگونه آدم و حیا و محبت و صفا از وجناتش ظاهر است
در سنه ۱۳۰۱ بیست مجدده سالک علی رغم شهادت دارد باشیان بقا پرواز نمود
والده اش از آن یوم الی حین اصدیه داغ آن فرزند نازنین بمرض فالج و نحوه
مبتلا و زجین بسر از زنهار راضیه مرضیه است و بهر حال شاکر و صابر است
از جمال قدم الواح متعدد با فتخارش نازل شده و از حضرت من اراده الله
الواح دارد و همچنین جناب اسکندر عکس صاحب الواح عدیده است از جمال
قدم و هاکذا از حضرت من اراده الله در عکا روحی عروج بمقام اعلی نمود
عدد اولاد و اولاد اولادش از ذکور و اناث در غره ۱۱ مرقوم
لا محمد صادق ابن مرحوم لا جعفر یزدی بمشهدزاده جناب لا علی عسکر
مذکور است که خالوی ایشان است زوجه اش بنت جناب لا سید محمد عروشی
که باز وجه لا علی عسکر از یکپدر و مادر میباشند جناب ایشان هم بعد از تصدیق
جناب خال تصدیق نمودند صبیه ایشان زوجه جناب لا علی اکبر شهید
از شهدای سبعه یزد است که با خودش لا حسن بعد از شهادت ان سه نفر این
دو برادر را ببدترین عذاب شهید نمودند در این مقام مختصری از کیفیت
شهادت اصحاب توکل بوستان الهی ذکر میشود که مقام تلاوت کنندگان

از روایح قدسیان معطّر گردد و چون این ۲ جوان بجنب سن کوچک تر از سایر شهدا بوده اند شهادت ایشان تأخیر می اندازند که شاید سایرین را که شهید میفرمایند ایشان عبرت گرفته تبرّا نمایند هریک شهدا را در هنگام مقابل چشم ایشان شهید میفرمایند و ان جمعیت خلق و غوغا و علاوه الیه میکوشند از سنگ و چوب بر سر ایشان میزنند و آنانکه حربه نداشتند با مشت و سیلی طلبا لمرضات الله بر انها میزنند و آنها هم بر صورت ایشان اندازتر و شادی کنان و کف زنان هریک را بقربان گاه رسانیده شهید میفرمایند تا اینکه نوبت باین ۲ برادر رسید ایشانرا بر سر میدان خان که وسط شهر است و هاس تخت دارغه مرآورند بعد از این صدمات و زحمات که هر چین آن شهادت تر بوده از برای ایشان میکوشند تبرّا نمایند میکوشند ما بیزار یم از شما و طریقه شما که این افعال را حسنات میدانید شما بعمل خود مشغول شوید و ما را بر فعل خود ملحق نمایید ایشان بخشم آمده جناب لاش اصغر را مقابل چشم لاحسن شهید میفرمایند و آحسن را بیرندکت دیگر از میدان بجز از نفوس از اجزاء حکومت وغیره جمع شده او را نصیحت میفرمایند چون اثر خطشی ندیده بوده است ۲ ماه قبل صبیه استاد جواد نداف که یکی از احباب است از برای ایشان عقد بسته بودند هر چه امرار میفرمایند ایشان میفرمایند بکار خود مشغول شوید یک نفر از اجزاء حکومت بخشم آمده شمشیر بر کمر داشته کشیده و بتمام شیعیت بقصد انکه بگردن او زده سر شر از بدن جدا کند ان شمشیر بر صورت مبارکش فرود می آید با وجود ان زخم بعلرا ایستاده

و ابدا اظهار جنبش و فزعی از او ظاهر نمیشود میفرماید کار خود را تمام نماد دیگر از اجزاء
حکومت میگوید من میخواهم دل آن جوان را شاد نمایم ظالم جسور قدم جرعت پیش
گذارده با خنجر پهلوی او را شکافته قلب را بیرون می آورد و آن سرور بوستان الهی
بقیه سلم از پا نمی افتد و شجاعان و دلاوران او را پاره پاره می نمایند تا
آثار رسالت و شجاعت ایشان در صفحه روزگار باقی ماند و بعد از شهادت
سر مبارکش را از بدن جدا کرده می آورند در سر خانه عروس و او را در داخل
خانه می اندازند و روز بعد چند نفر از زنهای خویشه بعنوان تعزیه بخانه اسکر جواد
نزد عروس می آیند و بعد از ورود دف و دایره از زیر چادر را بیرون آورده
مینوازند و تصنیف میخوانند لعنة الله علی القوم الظالمین مقصود اینکه جناب باب الباب
داماد جناب آقا محمد صادق بوده و بعد از شهادت طفل صغیر از ایشان باقی بوده جنس
زینت جناب آقا محمد صادق بعد از این واقعه در بلده شوال نزد ایشان با سه عیال
و اولاد و والده از یزد هجرت نموده بعشق آباد آمدند و زوجه آقا محمد آقا جناب شهید
با آن طفل صغیر صبیه شهید باذن من اراده الله بارض اقدس توجه نمودند در منزل
خال خود جناب حاجی سید جواد ساکن شدند والده جناب آقا محمد در سنه ۱۳۱۳ برحمت
الهی پیوست در مقبره بهائیان مدفون است اسامی اولادشان ۱۴ عدد
انها از قرار ذکور و اناث در سنه ۱۳۰۰ مرقوم و مسطور است
جناب آقا سید یوسف ابن جناب آقا سید صادق یزدی من اهل بیت قریه خویدکی
که حضرت شهید جناب ملا مهدی شیخ الشهداء علیه بهاء الله از آن قریه است

چون اسم مبارک ایشان ذکر شد مختصری از کیفیت حالات ایشان ذکر میشود
در حینکه در محضر جلال الدوله نفوس مبعوثه را حاضر مینمایند علماء نفر از علماء خلف
پرده جالس شده و جلال الدوله از هریک سؤال مفصله و اقرار بها بودن انها را از ایشان
میگرفته و علماء در خلف پرده اقرار ایشان را استماع نموده فتوای قتل ایشان را
از روی یقین دادند جلال الدوله از جناب ملا اهری سؤال مینماید که ملا اهری بگوید
بابی هستی میفرماید پنج سال است میگوید بدینسبب باین جزئی اقرار مینمائی تو را میکشند
میفرماید آرزوئی سوای این ندارم همه وقت از خدا خواسته ام که این ریش سفید را
فی سبیل الله بخون خضاب نمایم میفرماید بحضرت را بانق جبورا نند میفرماید مصداق قدسی
احادیث ائمه هدی ظاهر میشود و من از او بها الله محسوب خواهم شد چنانچه در حدیث قدسی
وارد شده یقتلون و یجرحون الی اخر الحدیث اولئک اولیائی حقا پس ایشان
هم حاضر بوده اند شاگرد ده میگوید پسر اگر تو انکار مینمودی نمیدانم از خوف بلافاصله
جان انکار مینمودی بابی هستند و در حین شهادت مربع بر روی زمین جالس شده
کارد بحضرت میکشند که میکشند فی الفور دو دست خود را مکاه داشته زیر کردن و خونها را بر
بر صورت و ریش مبارک میمالد و حمد و شکر آلهی را بجا میآورد بعد از صعود و هر فتوح
نفت بران جسد مبارک ریخته آتش میزنند تا ان مجسمه که اهم قبلک من غیر شعور از
انبیای سلف طلب مینمودند در ایام الله مشاهده نمایند چنانچه در قرآن مجید مذکور است
قالوا ان الله عهد الینا ان لا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار الی اخر القول

فی الحقیقه از برای اهل بصر اعظم دلیل و اقوی برهان است که نفوس باین
شهادت و استقامت بهای خود در فرمانگاه فدا حاضر شوند و باین قسم جانفشانی
نمایند و بعد جسدانها را بآتش بسوزانند این است که میفرماید قد جائکم رسل
من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین والاّ وعده آمرین
قسم است که در این ظهور این نوع قربانیها ظاهر شد و ما کلّه الفاظ خلق کنت و این
ان قربانی سوختنی که را بحران حیات بخشی اهل امکان است شخص از محبوبین
مباحثه کرد بجهة تقریر و رجس بودم که این حضرات باغ را وارد مجلس نمودند
و چند روز با ایشان هم زنجیر بودم تا یوم آخر که فردای آن حضرات را بشهر بردند
ان شب آخری قرار شده بود که مرا هم از حبس بیرون برده چوب بزنند
و فسخ نمایند بسیار حالم پریشان و مشوش بود در اثنای ان هیئت مردی با رفقای خود
محبت میفرمود و اظهار سرور و بشاشت مینمود که رفقا منزل نزدیک شده در این
چند قدم دیگر بهاء استراحت نمایند و همه اظهار بشاشت و سرور مینمود از حالات ایشان
دیدم که مصیبت و نیالات خود را فراموش نموده سعی جناب ملا اسمعیل شهید از
شهد نجباء و زبده اخلاق و صفات حمیده ایشان زیاده از وصف و توصیف است
اقل مکرّ بجذبت ایشان مشرف شده ام بایشان جناب آسید یوسف انار هر ان قریه است
و داماد جناب لاشه عسکر مذکور بالتفاق لاشه عسکر بخلق ایشان آمده اند
ابوی ایشان جناب آسید صادق علیه بهاء الله از احباب قدیم است
در بدایت امر صدمات و زحمات فی سبیل الله متحمّل شده و مدتها
یعقوب وار بفراق یوسف مبتلا است اسامی اولاد و عدد انها در نمره ۱۳ مرقوم است
آسید یوسف بعد از صعود جمال قدم بساحت قدس مشرف شده الواح عدیده از جمال قدم و غصن اعظم
الاعظم دارد

جناب آسید یوسف چون فرزند ارشد بود بعد از پدر بزرگوار مورد عنایت و الطاف حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و در سفر اول ایشان را همراه خود به امریکا برد و در مراجعت ایشان را در پاریس گذاشت و ایشان مدتی در آنجا ماندند و در آنجا ازدواج کردند و سپس به ایران مراجعت نمودند

جناب ملا خیرالله نیز داماد جناب آقا عسکر مذکور است ایشان جناب ایشان
از جماعت زردشتیان اهل بهرام اباد رفسنجان کرمان اسم ایشان مهربان ابن بهرام
علوّ طبع و سموّ همتش زیست در قرای مخروبه و عمارتنمودن بآئین مندرس قبول ننموده
دست از کل برداشته قدم در راه سلوک نهاده از پدر مادر و برادر و اقوام شهر و دیار
چشم پوشیده بیوبا و جوبار وطن اصلی شده پس از مجاهده و طلب بمقصد اصلی واصل و بمراد
خود نائل و در زمره اهل ایمان داخل شده بعد از صعود جمال مقصود ب حضرت قدس
بزیارت روضه مطهره فائز شده و بشرف لقای حضرت مسّ اراده الله مشرف شده از
جمال قدم و غصن الله الاعظم الواح دارد در سنه ۱۳۰۱ وارد عشق اباد شده بشرف مصاهرت
جناب آقا عسکر مفتخر گردیده صاحب کمالات و اخلاق مرضیه امت الی حین خارجه
از ایشان صادر نشده پدر و مادرش کاهی برای او نامه مینوشتند بعد اولادش در نزد مرقوم است

جناب آسید کاظم ابن مرحوم آسید جعفر یزدی ایشان هم داماد جناب آقا عسکر مذکورند
در یزد بامر مبلغ اقبال نموده اند بعد از چندی بعشق اباد آمده اند در سنه ۱۳۰۵ وارد عشق
اباد شده اند سفری بیزد رفته باز مراجعت نموده اند از جمال قدم و حضرت مسّ ارادوه الله
الواح بافتخار ایشان نازل است از الواح و آیات بسیار تحریر نموده اند صاحب
سجایای مرضیه اند عدد اولادشان در سنه ۱۰ ده تا مرقوم و مسطور است

جناب آسید مبین ابن مرحوم آسید جعفر اخوی جناب آسید کاظم مذکورند
ایشان هم در سنه ۱۳۰۸ وارد عشق اباد نزد برادر جناب آسید رضا
چندی در عشق آباد توقف نمودند شغل مناسب حالشان میسّر نشد در فصل بهار
جهة کار اب کبری چون برادر حاضر بود نزد سید رضا رفتند و عم خود آسید کاظم گذارده

بمشهد مقدس مشرف بردند مشغول بعطا کردن و کلاب گرفتن شدند لهذا
از قبل مدتی مرض بر ایشان مستولی شده عقل و حفظ بهوای قدس
را مکان صعود نمود و الی الحال که فصل خریف در مدینه عشق آباد موجود و نیستی نکه کل رفت
کلستان شد خراب بوی گل از که جوئیم از گلاب. جناب آقا سید رضا و جناب
آقا سید فضل الله ۲ فرزند از ان کابین ریاض رحمانیند بحمد الله رایحه روح افزا از
اخلاق و اطوارشان متضوع است اسامی ایشان در نمره ۱۰۴ مرقوم است
جناب استاد محمد رضا بنا پدر این مرحوم آقا محمد ابراهیم ابن آقا محمد طاهر و مادر محترمه یزدی
از اهل خرمشاد اجداد ایشان از طائفه زردشتیها بوده اند ولادت ایشان در
سنه ۱۲۶۱ در مطوعیت آثار رشد از ایشان ظاهر و فوران از جبین ایشان ساطع
بی اختیار و بدون سبب محبت احباب بقلبه و راغب و طالب مجالست احباب بوده
لذا بمقتضای مستحبت و فرط محبت از پدر و مادر و اقوام مجلل دست برداشته
مدتی مدید در خدمت جناب مستطاب آقا محمد جواد اصفهانی علیه بهاء الله بسر برده
جناب آقا محمد جواد مرحوم از احباب اولیه محرره حضرت اعلی بودند نزد الحقیقه
جمیع صفات و اخلاق کامله را دارا بودند معدن حلم و وقار و منبع آداب
ادب و حیا بودند مدت اقامتشان بمکه مصادف شده در آخر ایام در ارض مقصود مجاور
بودند ۲ سنه بعد از صعود جمال قدم بجوار قرب الهی شتافتند در ان ایام فانی
در ارض مقصود مشرف شدم ایشان مریض بودند حضرت مزاره الله روحی
له الفداء روزی سه مرتبه بعیادتش تشریف فرما میشدند در ان ایام ناخوشی بنوعی تسلیم
و ساکت و صابر بودند که محل حیرت بود وقتی حضرت غصن الله الاعظم

روح و ریحانه العنایه الفدا فرمودند اگر جمیع عالم جمع شوند میتوانند مثل جناب آقا
جواد را خلق نمایند با بنی تسلیم و رضا صابر و شاکر در درویشی محمد ع که ان ایام خادم مسافر
خانه بود مذکور نمود که چون احتضارش حاضر بودم عرض کردم چه میل دارید فرمود
کار من تمام است بجز سیدالشهداء اگر ممکن شود دفعه دیگر زیارت جمال سرکار آقا
کرده ایم دم آخر ملاقات شود خوب است من فوراً بیرون آمدم که اگر ممکن است
خواهش او را انجام دهم همان حین یک نفر از مجاورین آمد که روح ایشان معالم بال
صعود نمود حال انکه ابدا حالت انقلاب و اضطراب از ظاهر نبود مگر اینکه مثل کسیکه در حالت
خوش و راحت بخواب رود در رفیع جاره اش حاضر بودم مع جمیع احباب حضرت
منشی اداد الله بدست مبارک او را دفن نمودند شیشه عطر بر کفنش ریختند و بعد از
قراءت ازدفن اظهار مرحمت و عنایت و رضا مندی در حق او نمود نظم

قال زنده کدام است بر هوسیار انکه بمیرد بسر کوی یار

باری مقصود انکه جناب استاد مذکور در ظل تربیت جنابین شخص جلیل تربیت
شده بود از رشد و بلوغ با وجود سکوت و حکمت شهره خاص و عام شده زیرا
که با بابا بودن جناب آقا محمد جواد بقدر شهرت داشت که اگر کسی با ایشان یک
دفعه ملاقات نموده مردم ان شخص را با بابی میدانستند چه جای انکه کسی جوازده
سنه در خانه ایشان باشد خلاصه استاد محمد رضا از جور اعلا و مخالفت
اقوام و اقربا سوای اخوی ایشان زین العابدین که ایشان هم بتوسط جناب
آقا محمد جواد بسبب رشاد مهتدی شده بودند باقی همه مخالف و معاند بودند
و مکرر اسباب اذیت فراهم میکنند چند مرتبه اوراق العام ناس از دست او
خلاص الذریوسس فرصد و ر الناس در کوچه و بازار اذیت و آزار نموده

انذ عاقبت لا بد شده بغداد و دیگر توجه نمود مدتی در رفسنجان کرمان و جنب
در خراسان مرو سی از برای قاسم خان بنائی نمود و باز مراجعت بیزد نمود بعد از
خرچ حقیر و جناب فاضل قائنی از یزد بعد از چندی ایشان هم با صفهان
آمدند خدمت احباب اصفهان رسیده فائز بزیارت لقای ایشان شده مخصوص
جناب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و جناب ملا کاظم شهید که سه شب ایشان
و حقیر در خدمت ایشان بودیم در مدرسه مبارکیه چنانچه از قبل ذکر شده چندی
با طراف بلاد از ظلم و تعدی اهل عناد آواره و سرگردان بودند تا آنکه جناب
حاجی میرزا حیدر علی و حقیر و ایشان عازم عشق آباد شدیم باتفاق اول وارد عشق
آباد شدند در سنه ۱۳۰۱ بعد از چندی باتفاق بارض اقدس مشرف شدیم در سنه ۱۳۰۳
مراجعت بعشق آباد نمودیم در عشق آباد چندی مشغول بنا شده باز باهم بمیرزا مراجعت نمودیم
حقیر بعشق آباد مراجعت نمودم ایشان چندی توقف نموده بعد با اخوی استاد اسمعیل و عبد الوهاب
و اهل بیت اقل بعشق آباد آمدند و جعبهٔ حقیر را تزویج نمودند بعد از انقضاء مدتی
از راضیه مرضیه بجوار جمال ابهی مسکن و ماوا گرفت چنانچه شاهد ایم مطلب از قلم مبارک
حضرت ولی امر الله روحی له الفداء مرقوم است چون در آن ایام فرزندی
عبد الوهاب لاجل زیارت و شرفیابی خدمت عبد البهاء روحی له الفداء بارض اقدس
مشرف بود اسامی بعضی از متعلقان را بحضور حضرت عبد البهاء عرض نمود فرمودند
من جمله فرمودند اسم همشیره را بنویسید باسم هر یک لوحی نازل بفرمایند من جمله
لوح همشیره اوست از آن بیانات و الطاف معلوم است که در وقت نزول این
لوح روحی لعنایاته الفداء در ظل جمال ابهی صعود نموده بوده است همان لوح مبارک
مرقوم میفرمودند امة الله زهرا علیها بهاء الله الابهی هو الله ای امة الله
در حضور نور الانوار در ملکوت اسرار جمال پروردگار غیب اکوان جهان پنهان

مقبول و مظهر فضل و لطف بی پایان دیگر چه جوئی و چه طلبی این فقیر که جمیع اوقات الفضل مبذول

از بدو عالم تا بحال آرزو مینمودند حال تو بان فائز و واصل والبهاء علیک ع ع

چند اولاد از ایشان متولد شده در ایام طفولیت در گذشتند ما عدا الله خیرو و ابقی اسدالله محمد رضا در ۱۳۱۹ ه ق بدیدن فانی بزیارت تربت جمال قدم و حضرت عصن الله الاعظم بمدینه منوره عکا مشرف شده بعد از توقف چهل یوم مراجعت نمودند هیچ نوع از جمال قدم و ۳ نوع از حضرت غصن الاعظم شاهد بر ایمان و ایقان و ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان جمال رحمن دارند ۲ عدد اولاد و اسامی در نمره ۱۱ مرقوم و مسطور است

اسدالله ابن مرحوم ملا محمد باقر یزدی اخوی حقیر ع ا اکبر بنا در یزدی چندی بعد قصد بقعه نمودن فانی بمظهر امر رحمانی اقبال نمود و بعد از چندی اغراض اهل حین بمقام یقین و اصل شده گاهی مقبل گاهی معرض تا عاقبت امرش بچه حالت ختم شود لکن الحق اسدالله تا بحال ثابت و راسخ است و بر عهد و پیمان قائم و مستقیم و در سبیل الله از هیچ نوع فروگذار ننموده و ندارد غلام بیر مغانم زمن مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی او بجا آورد

ایشان پنج اولاد پسر دارند عبدالکریم و عبدالله نصرالله اسدالله محمد ع ع

ولادت عبدالکریم ۱۲۹۲ ه ق — ولادت عبدالله ۱۲۹۵ ه ق — ولادت نصرالله ۱۲۹۸ ه ق — ولادت اسدالله ۱۳۰۵ ه ق — ولادت محمد ع ۱۳۱۴ ه ق

عبدالکریم و عبدالله و نصرالله در میان اخوان و اقران خود امتیاز کلی دارند ع ع نجم درخشان لامع از افق سماء محبت ساطع از انوار اعمال و اخلاق و سجایای مرضیه ایشان محافل و انجمن یاران روشن و منور گردد هیچ محفل خیری تاسیس نشد مگر اینکه ایشان بر آن سبقت گرفتند تعمیر بناهای خیریه از قبیل مکتب و مدرسه و بنا و بسوا هتمام ایشان است بعضی از اعمال و بناهای خیریه که موسس آنها عبدالکریم بوده ذکر میشود که ذکر خیرش در صحیفه روزگار باقی و برقرار ماند در ایام طغیان عدوان و شهید نمودن در یک روز هفت نفر از اهل

الجمان جناب مذکور در روز دیگر در میان قیامت برپا و محشر عظمی را بچشم خود ملاحظه کرده
غوغای ان قوم شدید رجوع نفخه صور او را بین اهل قبور متنبه نموده در مقام فحاهه
و طلب قیام نمودند شیاطین مارد و دقائق فی الحال حاضر از آسمان و بیابان حاضر بودند
بعزم زیارت مرقد ابن موسی الرضا بیرون می آید بعد از زیارت بعشق اباد آمد
در سنه هزار سیصد و یازده وارد میشود اندک زمانی بمطالب گماشته بعد از
یکماه بعضی بتبلیغ والدین و اخوان و رفقا و دوستان بمیزد مراجعت می نماید باشتغال
تمام بر تبلیغ دوستان و اقوام قیام مینماید والدین و اخوان و بعضی از دوستان
را بموطن حضرت اعلی و جنت ابهی دلالت می نماید اندک اندک اغیار و اشرار
بیدار شده در صدد اذیت و آزار برمی آیند مجدداً با اخوی عبدالله بعشق اباد آمده
چند سنه در عشق اباد توقف نموده مراجعت بمیزد نموده لاجل سقایه اشجار مغروسه
در سرقبهای و ایضاً غرس اشجار توحید در اراضی قلوب مستعده با ابرار
و اشرار و یار و اغیار بنهایت مداومه و تبلیغ می نماید چند نفس اقبال می نمایند
و اکثر اعراض کرده بمشورت نموده بر قتلش همداستان میشوند شخصی قنادی از ان
نفوس متحده آمده باو اطلاع میدهد که اراده مفسدان چنین و چنان است
و خود همان شخص در زمره مؤمنین و موقنین داخل میشود چون واقف از اراده
معاندان شده چند گاهی بطور حزم و احتیاط رفتار نموده عازم عشق اباد
میشود از عشق اباد بره جز سفر کرده چند نفس را در انجا تبلیغ مینماید بنای مجالس تعمه
و تزیینات ان مجالس و شرکت کنیاذ انجا دیه از تشابهات ایشان است حقیر قبل از
تصدیق از سیمایش نور ایمان مشاهده می نمودم اسم او را بحضور من را بعرض عن
علامتش عرض نمودم ۲ لوح مبارک از جمال قدم باسمش نازل بعد از تصدیق نقش
باو تسلیم نمودم از حضرت من اراده رو سی و ذاتی لعنایته الفدا لوح دارد

و در بعض از الواح اخری که از قلم حضرت عبدالبهاء نازل شده اسمی مذکور است اسم
جناب ایشان و اخوان ایشان در سنه ۱۱ ۱۱ ۱۱ مرقوم و مسطور است
زوجه او بنت اخوی استاد کاظم از مؤمنات است قبل از این هم با حقیر سمت مصاهرت
داشته بعد از ده سال زوجه اش بمرض سل این خانه تراب را داغدار کرده بعالم باقی
ابراهیم ابن مرحوم عبدالله سلمانی نزد من اهل قصبه مهریجرد در سنه ۱۳۰۱ در خصوص
محکم ارهرم وارد شده و محفوظ از شر شیطان مارد بسبب تصدیق ذکر مینماید
که روزی در حمام جوانی با یک نفر از علماء سؤال نمود که نبوت رسول الله چه نوع
باید اثبات نمود که خصم از جواب عاجز شود مثل یهود و نصاری و سایر مذاهب
جناب آخوند هم چند کلمه ذکر نمودند آن جوان بیاناتی ذکر نموده که در جواب جنابش و جنان
میکند بنده تمام حواس را جمع نموده و بیانات طرفین را اصغا مینمایم آخوند فرمودند این
حرف با بیهاست والا حقیقت رسول الله اظهر من الشمس است محتاج بدلیل نیست فهم دانستم
که جناب آخوند از جواب باز مانده جوان هم ساکت شد بعد از خروج از حمام نزد
ان جوان رفتم و جستجوی مطالب نمودم ایشان مرا بمنزل جناب استاد عبدالکریم برده تر
واز صیقل دلایل وافیه و بیانات شافیه زنگ موهومات و زنگ تقلیدات آبا و امهات از آئینه قلیم
سترده تر و از شعلات بیانات اشعار تمام سجات و حجباتم را سوخته ایم چند بیت مناسب
این مقام است از هاتف ذکر میشود چون حالت خود را معاینه در محضر ابرار و آنا بدرم رحیق
ختوم خوشگوار موافق این اشعار دیدم خوش از سرور عشق و جذبه شوق هر طرف مینگرم خرامان

آخر کار شوق دیدارم سوی دیر مغان گذر کردم چشم بر دور خلوتی دیدم
روشن از نور حق نه از نیران هر طرف دیدم اقتضی کان شد دیدم رطل مترنم عمران
چهره افروخته بافتح افروزی باده کهنه در بغبغه جان مغ و دف زاده مغبچگان

بسته بود خدمتش تمام میان من شرمنده از سلامتش شدم الخجا بگوشه پنهان

پرسید کیست این مگفتند عاشقی بیقرار و سرگردان گفت جامی و چیزهش از من تاب

ریخت در ساغر آتش سوزان ساقی آتش عبارت و آتش دست رفته ناخوانده باشد این مهمان

مست افتادم و دران مستی سوخت زان کفر هم ازاو ایمان چون کشیدم نه عقل ماند نه هوش

همه حسن الور بردا شربان این سخن میشنیدم از اعضا بنبا نیکه شرح او نتوان

که بها هست هیچ نیست جزاو وحده لا الله الا هو

در ان بزم روحانی و نوشیدن رحیق ربانی رندان کارم را ساختند و در اکمال نقایصم پرداختند چون جناب استاد عبدالکریم عازم عشق اباد بودم نیز با تفاق ایشان سفر نمودم و بوادی عشق وارد شدم و با کروه عشاق مراود و در مجالس و محافل حاضر ایشان کم تا م پنهه و از مدد بخت فیروز بگنوز لایفنی واصل و غنای حقیقی حاصل شد بعد از چندی بیزد مراجعت نمودم اشنایان را بیکانه و دوستانرا معاند یافتم عیالم و مالم بحق حکام شرع هم کشید نزد ازان و زرد مالم رها نمیکردند انچه مال داشتم بفتوای حکام شرع از دستم گرفتند بعد ملاحظه نمودم که قصد جانم دارند و اراده ازین و آزار باز از دحام بجرت نمود بعشق اباد آمدم لله الحمد از برکت ابن امام اعظم منجمع الجهات آسوده شدم فاش میگویم از کفته خود دلشادم بنده عشقم از هر دو جهان آزادم

انتهی عفی عنه ۲۰

جناب لا صاحبا ابن مرحوم حاجی خادم مسجد امیر حقمانی بعد از بلوغ بجد تکلیف در مقام مجاهده و تحقیق بر آمده براه نجات الصمد صباغ بصراط مستقیم راه یافته و بنهایت عظیم موفق شده پدر و برادرانش نصیحت می نمایند ثمری ازان حاصل نشد بادیت قیام مینمایند بزبان حال و قال میگویدا ریهند کم ده از عشقم که نخواهد شد

اهل این فرزند

چون کنگ و بندر و بمبئی چاره نداد او را بجود و کذا شمند در مراجعت قافله از زیارت
سنه ۱۳۲۴ با تفاق حضرت بعشق آباد آمد از آنزمان الی حین هم وقت مشغول با
حرارت است در محبت و خدمت خدام امر بی اختیار است جناب فاضل قائینی
میفرمودند جناب آرضا در میان احباب بمزاح او را به طعام است بشرف
زیارت طلعت قدم جلّ ذکره مشرف شده ۹ لوح از جمال مبارک بر دلیل
صدق ایمانش شاهد دارد بعد از صعود جمال قدم نیز بارض اقدس بزیارت
تربت مقدّس و هیکل مکرّم فائز شده در مقامات موسق با وقوف
از نفحات زبر جم الحانات ملیح دارد مکرّر در محضر مبارک حضرت عبدالبهاء
بالحانات خوش تلاوت ایات نموده همه وقت بر خدمات امر بر از سایرین
سبقت گرفته مخارج ساختمان مرقد حضرت شهید جامی مخارج نهایی و مئات از
وجه ایشان باذن جمال مبارک بتوسط امین مخارج شده از حضرت غصن
اراده امر الواح دارد زوجه ایشان بنت اخوی استاد کاظم در سنه ۱۳۱۹
برحمت ایزدی پیوسته بسیار ایمانی کامل فرزند بعد از رحلتش باقی بود
یک پسر و یک دختر هر دو شیر خوار بودند ماه بعد از فوت مادرش در گذشت
چند طفل بعد از ناشی در ایام شیر خوارگی در گذشتند در سنه ۱۳۲۱ هجری
جناب استاد حسین ابن مرحوم استاد اکبر بزدی ابن عمّ جناب آرضا مذکور است
مدتی در عشق آباد مجاهده و طلب بوده عاقبت بمصداق من طلب شیئاً فجدّ وجد
بمقصد خویش نائل و بکوی مراد واصل شده در سنه ۱۳۰۵ تولد تازه یافته

در بندر دیه از بشر معروف عرف قمیص یوسف بهائی اصفهان شهر
بعد ازان بجزیره عشاق آمده و از مدینه عشق بمقام مقدس طور سینا و
وقعه بیضا سفر نموده بزیارت روضه مطهره و جمال مبارک حضرت
عبدالبهاء فائز شده مرد بیت غیور و از صفات رذایل نمجور زوجه آتش
بنت اسدی اکبر تراز و حرز است که از قبل فی کرشی کرمنت مؤمنه آمنت
اسامی اولادش و عدد انها از اناث ذکور در نخره ۳ ب مرقوم است
اخوان محترم ابناء مرحوم جناب آقا عسکر جناب آقا میرزا مهدی و جناب آقا حسین
هر نجم لامع و هر کوکب ساطع اند که از افق سماء محبت الله طالع مجالس و محافل
هر سه ان بانوار اخلاق ان منور و بوجودشان مزین از شدت مرحمت
نوشیده اند و در مهد عنایت پرورش یافته اند بروز زحمت و رنج بگنج راحت
پی برده اند و بعد زحمت سفر بسر منزل مقصود رسیده اند جناب میرزا مهدی در سن
شباب بمضرب الارباب توجه نمود و بمقصود خود فائز شد و در اسکندریه
سالهای بتوانی توقف نمود و هفده سال بساحت قدس مشرف شده بفیض لقا فائز
میگفت از جمال ابهی و حضرت من اراده الله الواح دارد صاحب کمالات
صوری و معنویست دارای چندان نشانست عربی ترکی عثمانی فرنساوی روسی
ایطالیائی فارسی زرده شتی عبری عقاری و سنسکریت جناب آقا حسین اخوی ایشان
از نفوس نفیسه ادبیه اند که از همت ایشان بعضی امورات خیریه اجرا شده و مرتبه
بعد از صعود جمال قدم براه حق قدم زده بزیارت روضه مطهره اقدس
ابهی فائز شده و قبله اهل نقطه را سجده نموده از حضرت عبدالبهاء نوازش یافته
و مورد الطاف شده اسامی اولاد ایشان و اخوی ایشان میرزا مهدی در ذیل اسم جناب آقا عسکر
مرقوم است از جمال قدم و غصن الله الاعظم الواح دارد

جناب آقا میرزا حبیب الله ابن مرحوم آقا محمد تقی از اهالی منظرج از جمله علمای یهود
بوده لسان عبری و کلدانی را خوب میدانند و قبل از رحلت جناب آقا میرزا ابراهیم حاضر شده
و جناب آقا میرزا اسدالله اصفهانی کفتگوی مذهب در میان آمده در ایام اقامت با انصاف
صحبت مینمایند ایشان متنبه شده در مقام مجاهده و طلب و جستجو برآمدند لامحاله
هوسی در مقام تفحص و طلب بوده اند مگر سوای الله ندیده حضرت قائم نقطه اولی
و جمال ابهی مینمایند در سنه ۱۳۱۳ بعد از اذعان و ایقان بطور سینا رفته و نار
موسی را از همایون غصن سدره ابهی دیده بزیارت بقعه مبارکه و عتبه مقدسه فائز شده
با مر مبارک حضرت عبدالبهاء بمدینه العشق آمده از برای اثبات امر جمال ابهاء بآن بیضه
وارد و لاجل رفع موهومات و رفع شبهات دلایل چون شعبان موسی صاحب اخلاق
حسنه است و دارای صفات پسندیده در حمل نسیم جواب با ما شین ما دراست
حال که سنه ۱۳۱۹ است سن شریفش ۴۶ سال است نمره ۲۴۵

جناب آقا ابراهیم سلیمان جلیل جناب آقا خداداد از ابناء خلیل است من اهل همدان جناب
خداداد از احباب اولیه همدان است که از باب حظه وارد مصر ایمان شده و آیه والذین
هدایه و من قوم موسی امه یهدون الی الحق را مصداق شده و از زلال حقایق معانی
تورات که در اقداح کلمات و دیعه است مشروب گشته نفوس کثیره را از ماء عذب حیات
حیات باقیه ساقی شده الواح جمال قدم و غصن الله الاعظم شاهد این مقال ابن ابن
شیخ خلیل الله با نفس ابیض جسم سیاهت بلاد از همدان برفت و از رفت بعضی الیه آمده
فی سنه ۱۳۱۴ قمر الحین بضعت جواب با فر منقول سنش حین تحریر ۲۲ سال است
صاحب سواد فارسی است در امر الله ثابت و راسخ و در عهد و پیمان اکمل قائم
نمره ۲۴

میرزای ابراهیم مرحوم حاجی عبدالرزاق یزدی از یزد بمشهد لاجل زیارت وارده از مشهد
بعشق ابلاغ آمده مشغول بنائی شده مجالست و مرافقت با بناهای اصحاب سبب شده او را
بمقام ایمان و ایقان با مر خداوند رحمن آورده در سنه ۱۳۱۵ بامر خلع مزین شده
روحانیه بنت استاد جعفر فتکی باف والده اش هم از یزد چند ماهی است آمده در نمره ۲۵
اخوان مکرم جناب استاد غلامحسین و استاد عبدالرسول ابناء مرحوم محمد یزدی جناب استاد غلام حسین
در سنه ۱۳۰۵ در بجا راحقیر او را تبلیغ نموده ام عبدالرسول هم بعد از چندی در ورود اقبال
بامر غنی متعال نموده است گاه گاهی در امورات خیریه عشق ابلاغ امداد بنده نیز بر عهده ایشان
ثابت و راسخ انذار حضرت حق اراده الله الواح دارند نمره ۲۶ در کتاب آ
بمانعلی ابن مرحوم حاجی محمدعلی یزدی از قبل از یزد بیرون آمده و چندی در شهر
و بعد بمرو و چارجو وغیره مشغول بنائی بوده در سنه ۱۳۰۱۹ بعشق و آیین ملا حظه می نماید
تمام بناهای اهل ولایت او اهل ایمان نمیدانند در مقام تحقیق برآمده تصدیق بنی بر
اینکه بسیار اهل زهد و ورع بوده چون مفصوص بنه بوده بنمره عمل خیر نائل شده بعد از
از اقبال و ایمان اظهار نموده که نباید بجا رجو مراجعت نموده رفقا و آشنایان خود را تبلیغ
نمایم حقیر باینان گفتم ابن مراحل طی نموده ام و آیه مبارکه ولا تهدی من احببت ولکن الله
یهدی من یشاء را املاء کردم بالاخره روانه مرو شده در انجا قدری تفکر نموده جزئی دستگاهی
شده روانه چارجو بوده در انجا نیز بنای تبلیغ میگذارد او را بخانه حاجی ملا جواد یزدی
پیر نر با جناب لاهرام و پیرانه صحبت مینماید بعد از خروج رفقا مشورت نموده که بمانعلی
رفیقش عبدالحسین یزدی را بحضور نموده بر سر این ۲ نفر رفته ایشان را لاجل صواب و تقرب
بر ب الارباب بحضرت مشک و لکد مالک نمایند خلاصه بهیئت اجتماع بدر منزل
ایشان آمده ایشان را از منزل بیرون آورده کتک فراوان بر انها محضی الله میزنند

Provided by the Afnan Library

وعده وفا از حسن کرد کرمانشاهی بر پرسیس اشرار کرمانشاه شبنه فاسها بعم بعد از اینها همان
حسن کرد با جمعی بهولوسیم میروند و عرض میکنند یک نفر بی نخانام سه و پنج مات بیک نفر
مقروض است حال رفته مطالبه وجه نماید علاوه که وجه او را نداده با ان شخص دعوا و نزاع
کرده خواسته بیاسیم ایشان را آورده نگاه دارید تا ان وجه را بدهد و برود از دیوانخانه را مده
این ۲ مظلوم متحیر خورده را افتان و خیزان برده بردن جواب سوال در محبس نگاه میدارند
بعد از ۲ یوم ایشان را طلبیده بهمانها میگویند که هر وجه این شخص را غیره میگویند طلب از من ندارد میگویند
اسم شبنه و چند نفر شهادت میدهند میگویند بروید بیاورید شهادت میدهند ایشان را مرخص میکنند میگویند
اگر طلب دارد بعد عریضه بدهد ایشان بر میگردند رکاردانس المنزل کاردانس دارد میگویند حق کرد
اذن نمیدهد که بمنزل خود بیایند بهر طرف میروند کسی ایشان را راه نمیدهد هر سر حسن کرد
با چند نفر آمده بقصد اذیت ایشان ابتداء میکند بر سر بیاع سه و پنج مات را باید بدهید
وجهم موجود نداشته اند اسکر حسن بنا کا سانت سه و پنج مات را بایشان قرض میدهد
انوجه را داده از انجا فرار مینمایند در ان حین که وارد اطاق ماخان شدند حقیر از بی رامی آمدم
ایشان هم در انجا اطاق وارد شده کیفیت از ذکر نمودند و این بیچاره ها چند عریضه دادند کسی
بداد ایشان نرسید اول تقصیر را نمی پذیرفتند عریضه نمودند جواب دادند که نمودکه بیچاره را
عریضه بدهید عریضه بقنسل بی رادند جواب آمد که بود چار چوب عریضه
بدهید عریضه بچار چوب دادند جوابی صادر نشد دیگر تا بعد چه شود لاکن بجائی
از ان صدمات کتب کمالات کرده چون ذهب ابریز از بوته امتحان بیرون آمده نمره ۲۷
عبدالمحسن ابن اعتماد حیین طباطبائی بنا بر نزدیکی که رفیق بجانب مذکور که کتک را بشدت خورده از
از طرف والده باحقیر قرابت دارد و محلات نزدیک محله تل منتهای محله کوچه
ذقاق است که باید از چند محل تاریک گذشت تا بدان ان کوچه طولانی

Provided by the Afnan Library

شدان را در باغ میاورند بلکه میگذرند جمعی نوشتی در آن کوچه ساکن اند جهت برادر و
لاکن نوعی در تقلید آباء ثابت و راسخند که از وصف بیرون است الی حین از اهل کوه
کسی ایمان نیاورده است شخص ان کوچه را تا بوت نامیده و اهل انجا اهل تابوت
و مخصوص بکمانه علماء که سیدی مدرّس که یکی از فقرا و جذبگان عشق شهداست
این جماعت سوگ کرده او را آورده در آخر ان کوچه در خانه حاجی حبیب نامی او را نزل
داده اند که با ستماع ان شخص انرا چاه و بیت نامیده و در آن کوچه مذکور چهارده
خانه است که اهل تابوت حساب نمیکنند اخ اخ اخ

واز ظلم اهل ضلال نزیست در بلد نتوانسته از وطن هجرت کرده از انجا
بخراسان آمده مدتی در آنجا بعمل زراعت مشغول شده در سنه ۱۳۱۵ با فرزندانش بعزم
آباد آمده صاحب کمالات صوری و معنویت اسامی اولادش در نمره ۳۹ مرقوم
است شاهزاده سازاهم مرحوم استدعا چنین نمود که در سنه ۱۳۱۵ سال از عمرش گذشته
چهارده سال قبل بشریعه باقیه آلهیه وارد شده و از کاس ایمان و ایقان آشامیده
چون ناظر بحکمت بوده و با مردم بطور مدارا رفتار مینموده چندان متعرض او
نبوده اند در ایام امتحان عظمی که آن هفت نفر اول در یک یوم شهید نمودند
در حقیقت حساب تمام خلق یزد در آن روز کنده شد و الیوم ختم شد
بما کانو یکسبون افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم مصداقش در آن روز آشکار شد و الیوم
در کمون ابرار و اشرار پنهان بود آشکار شد بغض و عداوت معاندین عیان حدّ
مراتبه تمام معلوم شد و هکذا استقامت و جان نثاری شهداء و افضال بعضی
از احباب و انقطاع کروهی از موقنین در آن زمان ام جناب آقا در کرسی دیگر
معلوم شد کاری مطابق اظهار نمودند که مدّتی بر ایشان بعضی اینکه مغرور نمودند کربلا هم گویا
همان قسمها بوده سبحان الله را از دین خارج میدانستند خلاصه از امثال این بیانات
ذکر بعضی از زمان شهادت جناب آقا محمد علی که بعد از شهادت جناب آقا
خلق بنای غوغا و بلوا بلکه از نزدیکان و احباب را از دین بیرون نمودند و بقتل شهادت جناب
آقا محمد علی این است که چون عمل ایشان تخت کیوه درست کردن بقدر تخت
چند زوج تخت کیوه بنا اکبر نام که این حاجی سفر طواف است فروخته جزء

وجهت طلب کار بعضی از ما ده انوجه را مطالبه می نمایند میگوید تو با من مشی با نه
میفرماید هر چه میتم و خلق بمن ندارد و جه مرا بده ان همچنا فریاد میکنند اهل بازار جمع میشوند
جناب آغا چین ام چو زا ایم هنگامه را ملاحظه می نمایند که از دست این کفار
و اهل فسوق من اهل السوق جان بدر بردن مشکل است تو کل نمود با شقاوت
تمام قیام بفرماید و میگوید که من با این شخص اظهار با بی بودن کرده ام لا من حال میکویم
با بی ستم هر چه میخواهید بکنید خلق اجماع نموده ایشان را میاورند در سب خانه میرزا
سید حسین جناب میرزا هیاهو و غوغا و غوغا را شنیده با دهها خوف میگوید اگر ممکن است
این بیچاره را از دست خلق نجات دهید والا بکوشید آقا تشریف ندارند ملازمان
جناب آقا بهر قسمی بود او را از دست ایشان نجات داده بمنزل نمی بندند لکن
ان گرگان خون خوار از عقب او آمده او را با همهیت وارد حمام خانه شیخ جعفر
این شیخ حسن سبزواری میآورند و کل شهادت میدهند که جمعا اقرار نموده که من با بی ستم
شیخ جعفر از شهر سعد که تو با بی ستی بفرما پدر بهائی هستم جناب شیخ میگوید اگر از کفش
میخاهی نجات بیابی باید تبری نمائی و لعن نمائی میفرماید نزد من هیچ چیز از ناله خدا از
ایشان بیزارست و لعنت مینمایم لکن خدا و نه ایشان را لعنت نموده علی لعنة الله القوم
الظالمین شیخ بنای سب کرده یا وه گوئی میکند و نسبت بجمال قدم و حضرت اعلی
روحی لهما الفدا که سزاوار ذکر نمیدانم مؤمن غیور از جان گذشته
میفرماید کی شعله دریا بهوز سک نجس کی شود خورشید از پف منطمس
مه فشاند نور سگ عو عو کند هر کسی بر فطرت خود میتند

جناب شیخ فتوای قتل میدهند جناب آغا محمد طلب آب می نمایند شخص رفته
قدری آب غلیان منعفن می آورد ایشان آب را قبول نمی نمایند دیگری قدری
آب کندیده از حوض می آورد اعتنا نمی نمایند معلوم است از این طلب آب نمودن مراد
ایشان این بوده خیانت و بی رحمی ان جماعت را واضح و آشکار نمایند و افعال بی پدر و شعر را
در ان مظاهر سجیت نشان و همه سیئه بزرگوار ایشان رفته میگذرد بدینگذار ید من اورا
آب دهم قلم هیبتی نهاده چاقوی ابداری در دست داشته بمثل اینکه مشتری را نهی می نمایند
بر گلوی ان ناقه الله میزند که یک دفعه خلق هجوم نموده اورا از خانه شیخ بیرون
آورده ان جماعت جسور چون گلاب عقور ان جسد مبارک را پاره پاره مینمایند
الحق شبی عان دران روز بسات و هنر خود را ظاهر مینمایند انانکه حربه نداشته انها بدم
بیل اعضا و مفاصل را از هم مفروق می نمودند حاجی آقای عطار هم در میان جماعت
حاضر بوده و یک چاقو نقت با ایدانکه خداوند عالم با بنی صواب اورا عذاب
نمی نماید آورده بران جسد پاره پاره ریخته انش میزنند و در حین سوختن بحکم اظهار
سرور بهجت مینمایند بعد از فراغت اجزاء و اعضای نیم سوخته را مثل پاها و دستها
و سر و بعض از عضوهای دیگر را برداشته بدر خانهای بعضی از اجانب که معروف
بوده اند میبرند من جمله یکی پای مبارک اورا در درب خانه جناب آقا محمد علی
میبرند و یک پای دیگرهم در درب خانه استرعا مذکور میبرند و در انجا جابهای را از
اذیت و صدمه اجانب بدینگذار بعد از ان حکومت در صدد برآمده خلق ساکت
مینماید لکن باز گوشه و کنار بدان نا اذیت میخواهند حاجی عبد العلی انند جهت سازها

بوده میخواهد اسباب فراهم آورد که جماعت جهت ساز و آلات راه نیندازند اسباب ام
فراهم میآورد لاکن بعد از مهیا شدن اسباب چنان میشود که مبادا بکردن او وارد
آید و حکومت او را مؤاخذه نماید و دولت مکنت او را ضبط نماید لذا او را کتک مفصلی
زده رها میکنند و قرار بر این میدهند که او را نوعی بکنند که قابل او معلوم نباشد لذا اطراف
باین امر یافته از بزد فرار مینماید در سنه ۱۳۱۶ وارد عشق آباد شده مشغول کسب شده
سفری بمدینه عزیمت شده و بزیارت روضه مطهره و بشرف لقای حضرت
عبد البهاء روحی لعبوديته الفدا فائز عود و سبب خیر اگر خدا خواهد از حضرت
من اراده الله فوز شایان و عنایات یافته لوح دارد و نزد [illegible] در رکاب سماء
جناب امیرزا زین العابدین کحال ابن مرحوم امیرزا حسین زرقانی الاصل و قزوینی
المکن جناب امیرزا زین العابدین در نزد جناب ملا حسن معروف بهائی که در زمان
ظهور فقط او تصدیق نموده بود، است مکتب میرفته چنانچه خود ایشان تقریر مینمودند
که در آن ایام ذکر بابی میشنیدم لاکن نمیدانستم که مقصود چیست بعد از رشد در مقام
تفحص برآمدم لاکن از غیر محل از اغیار طلب بار مینمودم و از خفاش صفت طلعت آفتاب
جهانتاب طلب میکردم از عالمان جاهل و زاهدان غافل دلائل حق و باطل میجستم
ایشان هم از زخارف اقوال و موهومات اهل ضلال را ذکر مینمودند و نوعی عنوان
مینمودند و تهمتها و افترا با باین فقره با بیها اسناد میدادند که حقیر ابدا رغبت اینکه با یک
نفر از این نفوس سؤال جواب نمایم نمیکردم من غیر دلیل ایشان را اهل باطل میدانستم لاکن این
بیانات کسر اثر رفع عطش نمینمود رایم در این خیالم که باید بحضرت صاحب الامر

مشرف شدم چندی بنای ریاضت شرعی گذارده و عاهای عهد نامه را چهل بار روز تعوا
خواندم که بخدمت حضرت مشرف شوم اثری ظاهر نشد تدارک دیده یکبار برای معالجه رفته
دران مقام مقدس بکمال صدق ایضاً چهل بار دیگر دعای مذکور را خواندم و چند الهام را شنیع
نمودم که خدمت صاحب الامر مشرف شوم بازهم اثری ظاهر نشد بنجف اشرف و سرمن رای رفته
کسی را ندیدم بخود میگفتم البته دیده ام و فلان خسته ام از خود مایوس شدم گریانی قابل نیستم
یا اینکه مطلب قسمی دیگر است مراجعت بخود نمودم نمیدانم با اهل اختیار کردم و همین قسم دراین
خیال هستم که چگونه خود را ازین ورطه حیرت و سرگردانی برهانم شبی این خیال آمد
که این حضرات بانی میکنند صاحب الامر ظاهر شده خوب است قدری با این جماعت
صحبت نمایم و مطالب ایشان را بدانم لاکن از بس کلمات نامناسبه درباره ایشان
شنیده ام خائفم که مبادا چاهی باخرها بخورد من دهند و مرا از دین خارج نمایند چندی بین خوف
و رجا بودم تا آنکه توکل بر خدا کرده عزم ملاقات ایشان نمودم و عجب تر از همه
اینکه با جناب الشیخ کاظم سمندر هم قرابت داریم و همسایه خانه هم هستیم اب در کوره
حاشیه بیان میکردیم لاکن اقوال معاندین چنان حجاب شده بود که با هم قرابت بعهد نبودیم و با این
اشنائی بیگانه عاقبت بواسطه مابین زاحن طبیب شبی بخانه سمندر رفتیم طرف بیرونی
جناب حاج شیخ محمد علی شهرستانی شریف داشتند و بعد جناب سمندر تشریف فرما شدند فرمودند
بعد از تعارفات رسمی که هر کس اراده ورود در باین امر مبارک دارد باید از جمیع تعلقات
و عوارضات بگذرد و از جان مال زن فرزند اسم رسم آبرو بگذرد والا رسم عاشق نیست
با یکدل فرد و بگو داخلی من خدمت ایشان عرض کردم البته بعد از دانستن و شناختن حق
باید همه چیز را در راه دوست نثار کرد و سر که نه در راه عزیزان دهد بار کی است بنشین بر دوش

در محضر جناب سمندر سالکت تمام اعضا چشم و گوش شده با بیان متوجه و
بیانات ایشان را اصغا میکردم نوعی محو و مات بودم که ندانستم حقیقتا از شب گذشته
که ناگاه بانگ مؤذن بلند شد ملتفت شدم که صبح شده فورا سر اسیمه حرکت نمودم
و بخانه رفتم و در محجر تحیر و تفکر مستغرق چندان طول نکشید که غرق حجاب و کف
سجدت نمودم و با مرید اقبال کردم و خورد خورد بنای تبلیغ گذاردم و چند
نفس را تبلیغ نمودم و بحضرات نفوس در صدد عداوت بر آمدند من هم چون
در زنجان ملک موروثی داشتم و عیال هم ملک موروثی در زنجان اراده (الف) امدن بزنجان کردم
اهل بیت را روانه زنجان نمودم و خود رفتم در ابهر که فی مابین قزوین و زنجان
واقع است و برادرم در ابهر بودند یک نفوذ بزرگی تمام داشت و عداوتی میکرد
و در بکری طایفه چندی ماند، ایشان را تبلیغ نمودم از آن جمله برادر و پدر که از من کوچک
تر بود بنای عداوت گذارد تا بمقامی که خیال داشت که بحقیر سم بخوراند
او هم بسته العهد عاقبت منتبه شده در زمره مومنین و موقنین داخل شد در ابهر هم
مردم بنای عداوت گذاردند چون اخوان ملاحظه حکمت را ننمودند روزی بمنزل
اخوی رفتم بعد از آمدن حقیر بزبان جمیع ایات و کتاب را برداشته ببردند
نزد علما در وقتیکه در محلی تعزیه بعهده جماعت در آنجا جمع بودند علما امر نمودند که
او را بیاورند در خانه اش را تاراج نمایند جماعت بخانه او ریخته اسباب را غارت
نمایند و او را سر پا برهنه با انواع اذیت و صدمه نزد علما آوردند و حاضر نمودند
و سر صدد و منتظر که فتوای قتل داده او را شهید نمایند حکمت از این مفصل مطلع
شده چند نفری را نزد علما فرستاد که او را بر سبیل بیاورند تا من خود جزای او را

Provided by the Afnan Library

بدهم تحقیق شخص حکومت سزاوار اجانب است لاکن آخر این گمان را از سر خود
با جماع او رام او رند نزد حکومت حاکم هم جهته اسلحات بساعت فوراً امر نمایند
که جوب دفالک حاضر نمایند و او را جوب کاری نموده مقرر ما بدار او را در حبس نگاه دارند تا
من جزای او را در دست بگذارم مردم متفرق میشوند او را چند روزی در حبس
نگاه داشته بعد حکم باخراجش مینمایند ایشان با اهل و عیال روانه قزوین میشوند خلق
هم بعد از تاراج خانه اسباب خانه اسباب دکان هم تاراج مینمایند دکان هم چون
مال خود ایشان بیصاحب میمانند و جوهایش باشی میسوزانند حقیر هم چندی در زنجان
ماندم و خیال مشرف شدن داشتم جناب امیرزا سلمه هم خیال مشرف شدن لاکن همگی هم متحیر
نداشتیم من با ایشان عهد کردم که شب بقفقاز نیه میروم هر وقت محل مناسب اطلاع
بشما میدهم بیائید با هم رفته مشرف شویم شب قفقاز نیه آمدم باندک اتفاق
محل مناسب شد باینان اطلاع دادم مشرف لاورده باتفاق یکدیگر بسمت بصره مقصد
متوجه شدیم و بزیارت جمال ذوالجلال فائز شدیم لنا در مزبا مدت سی و نهت روز
مشرف بودیم بیشتر اوقات بعد از یکروز فاصله مشرف میشدیم حمد خدا را که دعاها مستجاب
شد و بمنتهای آمال فائز شدم با قبه آرزوی مقر بین بعد بان رسیدم لاکن امیدوار بودم که
وقتی حین نزول ایات مشرف شوم تا اینکه بعد از ایام حین نزول ایات مشرف
شدم دم در چون قالب بی روح ایستادم نفرمودند بسم الله وارد شده ایستادم
اشاره فرمودند بنشین نشستم تفرمودند جا بیاورند لاکن متصل نزول ایات است
بنده مع ۱۴ نفر از احباب حاضر شدیم همان قسم که عرض شد وارد شده جالس شدیم

در خط مبارک جاری شده ل نمودم هر چند مخدوم از کوشش بیانات عرفیوم نوشتند
و بحقیقت یقون رسیدم شراب طهور را برخوردار شدند چه عرض نمایم که ان
روز چه حالت از برای اهل محفل دست داد من لم یذق لم یدر شکر خدا که هر چه طلب
کردم از خدا بر منتهای مطلب خود کامران شدم بعد از انقضای یقات
از حضور مرخص شده بوطن راجع شدیم الله چندی در زنجان توقف نموده
سفری بطرف ابهر افتاد و مابین قافله که محل جناب سلیمان خان که پسرش رضا
قلی خان که از احباب معروف شهور بود که چندی او را در ابهر بحکومت حبس نموده بود
محل حکومتش رضا قلی خان قریب است مسمابه بورقون آقاج اکثر اهالی قریه.
بتوسط جناب رضا قلی خان اهل ایمان شدند چندی در میان ایشان بسر بردم
و از فیض ملاقاتشان بهره مند شدم و باز مراجعت بزنجان نمودم چندی در زنجان
زیست نمودم در ۱۳۱۰ حرارت با اهل عیال حرکت کرده وارد عشق آباد شدیم والده
میرزا کاظم در زنجان فی الجمله تصدیق نمود لکن در عشق آباد از موءمنات ثابتات شد
و در ۱۳۱۱ هزار و سیصد و یازده روحش باوج اعلی صعود نمود رحمت الله علیها
اینست که جناب آقا میرزا ضیاء الله علیه بخط خود مرقوم نموده بودند لذا کی حقیر
چون مطالب مقول بعض را مختصر کردم فی الجمله بعض از عبارات را تغییر دادم
شمس لوح از جمال قدم دارند و ۴ لوح از حضرت غصن الله الاعظم اند
متبرکه در خزینه ایشان موجود شعرات جمال مبارک شعرات حضرت عبد البهاء
شانه که جمال مبارک محاسن مبارک را بان شانه نموده اند ۴ عدد دستمال متبرک از جمال

قدم و عصمت الله الاعظم دار نداف مراد زاده و اعداد ایشان در محرم ۱۳۰۱ مرقوم

اخوان محترم جناب لاسید حسین ع و جناب اسد حسن ابناء جناب اسد حسین بنا
من اهل اردکان بزد که در بدو ظهور حضرت ای نفوس چند از ان قریه مبارکه بامر
حضرت اعلی اقبال نموده اند در همه وقت نفوس مقدسه در ان ارض قیام بر خدمت
امر نموده اند جناب امین علیه بهاء الله رب العالمین از اهل اردکان ند ابوی اسد حسن ع
و اسد حسن جناب اسد حسین شخص بنا بوده لاکن نوعی بوده که اکثر اهل اردکان او را
مطیع بوده اند مخصوص در ایام تعزیه داری سید الشهداء در ماه محرم حکمش نافذ بوده
در بدایت امر احباب از او خائف بوده اند جناب شاطر رضا بحسن تدبیر و سلوک
ایشان را تبلیغ مینماید بعد از اقبال بامر غنی متعال در تدارک مافات قیام مینماید
بعضی از نفوس را تبلیغ مینماید معاندین اسباب فراهم آورده اورا مدتی در بلده یزد
محبوس مینمایند سنه ۱۲۹۳ وفات مینماید فرزند رشیدش اسد قاسم چندی بعد از
وفات ابوی بحق ابدی واصل میشود اسد حسین ع و اسد حسن هم در احیان
شهادت نفوس مبجله در شهر یزد بوده اند بعد از وقوع این حادثه کبری احباب
جمیع متفرق و مختفی شدند ایشان هم در خانه کوچک زردشتی چوپانی بنای مسکن
در انجا مختفی بوده اند تا زمانیکه جناب مستطاب حاجی ملا ابراهیم شهید را

را وارد بیرون نمایند کودرزندکور خائف شده عذر ایشان را بخواهد

حکایت جناب حاجی ملا ابراهیم شهید مختصر عرض میشود بعد از وقوع رزیه عظمی
و قتل شهدا جناب حاجی ایشان تشریف ببرند و در منازل احباب پنهان
بوده اند اشرار ملتفت شده در صدد اخذ ایشان برمی آیند احباب را بدرشده
ایشان را از بیرام وارد تفت مینمایند در خانه جناب لاکریم که از احباب
است منزل میدهند چون جناب لاکریم از جمله کسانی بوده که قبل از تصدیق
و ایمان نفوس از اوحساب برده اند و بعد از تصدیق نزد اولیای امری
نموده بما حکم الله عامل بوده حاجی سید حسین هم یکی از الواح تفت بوده مطلع میشوند
که جناب حاجی در خانه لاکریم است بحکومت محل اطلاع میدهند حکومت فرستاده
جناب حاجی را اخذ مینمایند او هم بشاهزاده جلال الدوله این فتح نمایان را بشارت
میدهد شاهزاده امر مینماید که ایشان را روانه شهر نمایند ان هیزم مرد ضعیف که سن
او بیش از هفتاد متجاوز بوده با غل و زنجیر سوار براستر نموده با هاس بیارکشی را
در زیر شکم استر میبندند خبر ورود جناب حاجی که بشاهزاده میرسد هر قدر
سرباز در بیرون موجود بوده با این وضع فجیع همه را مسلح و مکمل جلو جناب
حاجی میفرستد و اکثر خلق هم جهت تماشا از شهر بیرون میآیند دیگر حق عالم است
که ان یوم چه افعال از اهل ضلال صادر شد و بدأو ناتاً چه ازان ارازل
و اشرار بروز نمود خلاصه با ساز و نواز و دستگاه تمام او را وارد بلد نمودند
و بارگ حکومت برده وارد محبس نمودند و او را مفقود نمودند لکن
از بعد معلوم شد که روز بعد از ورود جناب شاهزاده با چند نفر از خاصان
خود بجز تفرج از شهر بیرون میرود جناب حاجی شهید را هم بطور خفا از شهر

بیرون بهمراه شاهزاده ابشان از اینجا سوار میشوند شاهزاده قدری با جناب ایشان
صحبت میدارد و بعد بایشان میگوید برو شما مرخص هستید برو دیر حاجی هم همین قسم سواره
با شاهزاده عازم مراجعت میشوند یعنی بدهکیه چند قدمی رفته میشوند شاهزاده شجاع تفنگچی
بطرف حاجی خلیلی میدود و سایرین هم با و تماشا میکنند هریک تیر کلله براو میزنند و این شجاعت
و بسالت را در صفحه روزگار بیادگار میگذارند و بعد از تیر کلله انداختن او را بقدر
قداره و شمشیر پاره پاره میکنند و مراجعت بشهر مینمایند بعد از مدتی بعضی از اینها اعضا را
از احباب یافته دفن مینمایند خلاصه اینکه مذکور حاجی عشاوحسن بعد از ورود خاک
باین تفصیل و اضطراب کودرز را بردند نصفه شب از یزد بیرون رفتم هم جا بطور
خطا وار دکان مشهدی ملا حظه مینمایند که اردکانی هم از یزد بر گشته است و اگر
ایشانرا ببینند ایشانرا تلف خواهند نمود اهل و عیال ایشان هم بسیار مضطرب میشوند ایشان
مخفی از اردکان بیرون رفته بسمت طهران عازم میشوند چون مخابره راه نداشت اثر
در قریه نراق آنک شخصی بنائی داشت چند روزی متوقف شده روانه طهران میشوند
بعد از چندی که امنیت حاصل شده بیزد آمده اند در سنه ۱۳۱۳ استاد حاجی ع و
و استاد حسن ع فرزندش عبدالوهاب وارد عشق آباد شده اهالی ابام از اردکان خبر میرسد
که جناب استاد کاظم ابن مرحوم مغفور استاد خانجلال حداد که صیه ایشان زوجه
ما حاجی ع است عازم عشق اباد شده چون دکر جناب مرحوم استاد خانجلال شد مختصر
از وقایع مجدده شود اردکان عرض میشود در سنه قبل از روم نهم ربیع الاول
که یوم قتل خلیفه ثانی است که نیله در ایران بوده اند اعمال ناشایسته

که از عوام کالانعام صادر میشود ملاحظه نموده اند و نزد صاحبان خرد معلوم
است که ثمره این کونه اعمال چه بوده است و چقدر نفوس بلامعوض بهلاکت انداخته
و چه قتل و غارتها نتیجه این فعل منکر شده البته اگر علماء ملاحظه مآل این اعمال را مینمودند
مردم را از این کونه افعال نهی مینمودند خلاصه دران یوم بعضی از ارازل اردکان
هودج عروس ترتیب داده چند کلبی را عمامه بسته دران هودج گذارده جمعی ان هودج
بدوش حمل نموده با جمعیت کثیر از صغیر و کبیر با دف دایره بدرب خانه هر یک از
احباب میرفتند و انچه رزالت و هرزه کوئی مقدور شان بوده بعمل میآوردند
و ان مظلومان در خانهای خود مخفی درب خانهارا از درون بسته بودند این
ارازل بعد از این حرکات باهم اتفاق مینمایند که بهجوم عام بخانهای احباب
رانشکسته وارد منازل ایشان شوند خانهای ایشانرا تاراج و تالان نمایند چند نفر را
مقتول نمایند بعد از ظهر ان یوم درب خانهای احباب را شکسته بخانهای ایشان میریزند
و اموالشانرا غارت مینمایند و بعضی را آتش میزنند هر کدام توانسته فرار مینماید بحفظ
بتوسط اقوام و اقربا خلاص میابند و بعضی از ضعفا و فقرا که بس معین و یاور نبوده
اند مورد صدمه و اذیت زیاد میشوند چون عادت خلق بی انصاف همه وقت این است
که فقرا و ضعفا را اذیت مینمایند جناب کل محمد علیه بهاء الله چون از همه احباب ضعیف تر
و پیرتر و ناتوان تر بوده او را در زمان معبر عام آورده هر یک ضربتی بجهة تقرب
الی الله بران هیکل نحیف شریف وارد آوردند بقسمیکه مدهوش شده بر روی زمین
میافتد نفر از اهالی بیش آمده با کفنهای از کسبه معمار هایش بنا به نعل الاخ است بر
سر و صورت او ملکد میزنند و بر دهان مبارکش لکد زده دندانهایش را میشکنند از
صدمه و لطمه ان ظالم طیر روحی از قفس تنش پرواز نموده بعالم قدس طیران

مینما یند بعد از آن ریسمان بپای مبارکش بسته میکشند بعت صحرا محل حفر کرده او را در آن
گودال انداخته خاک بر بالایش میریزند روز نهم دیگر ۲ دفعه آن جسد را از زیر خاک بیرون
کرده در جمیع کوچها و بازارها میگشند و در آخر برده در صحرا می اندازند و احباب در شب
رفته او را برداشته مخفی دفن مینمایند بعد شرح شهادت جناب شهید کل محمد
موقنات علیه ۹ و عروج جناب آقا حسین ع ابن آقا حسین پسر عمه جناب آقا حسن ام بنت جناب آقا محمد ابراهیم
آباباست که از احباب معروف اردکان است از ابتدای امر الی حین نسبت بامر خدمات
لایقه نموده سنش از شصت متجاوز است لاکن حرارت محبت الله او را بحالت جوانی نگاه داشته
نمره ۳۲ ۳۳ ۳۴ در کتاب اسامی مرقوم است اسم جناب
آقا حسن و آقا حسین ع ثبت شده جناب آقا حسن فی یوم ۲۸ صفر ۱۳۲۱
برحمت ایزدی واصل شد در مقبره اهل بها مدفون است علیه رحمة الله و غفرانه
آقا اسد الله ابن مرحوم جناب آقا اسی علیه ندا آف که از نفوس مستقیمه در زمن حالیف زمن اول
من اهل اردکان بود خدمات زیاد در این امر مبارک منجمله یک نفر از اولاد ها شم
جناب آقا محمد ع مدت زمانیست بارض مقصود رفته در آن مقام مقدس
رحل اقامت انداخته در حیفا بخدمات لازمه مشغول است گاه گاهی آقا اسد الله
اخوی را بنامه و پیام سلام الله میفرماید اخوی دیگرم جناب آقا نصر الله چندی در
علیه و بعد در عکا در ایام جمال قدم مشرف بوده حال در یزد میباشد آقا اسد الله
هم مدتیست در عشق آباد است چندی بمطاف مروکرکی سفر نموده در آنجا ناخوش
اجوال شده مراجعت مینماید هنوز بعد از سفر بکلی ناخوشی او رفع نشده

نمره ۳۴

جناب هارون ابن الیاس موسوم باهل همدان از ابناء خلیل که الیوم با برادر اعظم اولیا
بیامند بعد از فوت پدرش اورا در نزد شخص عطار ۲ بشاگردی میسپارند بتدریج از اجناب
از نفحات عطر ایمان مشام جانش معطر میگردد و چون آئینه قابلیش مصفا بصیقل
تجلیات انوار رحمانی در آن منطبع میگردد بدون مجادله و مکابره بحضرت اعلی
و جمال ابهی ایمان میآورد و حضرت مصطفی و اولیاء اورا برحق میداند
در امورات خیریه بقدر القوه امداد مینماید در سنه ۱۳۰۰ بشرف ایمان مشرف شده
بعد از صعود جمال قدم بعشق آباد آمده و بکسب خویش مشغول الی حین خداوند از
ایشان صادر نشده سواد عبرتی دارد بشارات توراة که لاجل ورود یوم الله
ذکر شده بیان مینماید بخ ۵ ۳۵

مانا گوردی جناب ۲ آقا عزیز الله و جناب آرحمت الله و جناب مرفوع شهید آسد الله ابناء جناب آقا اسماعیل
من ابناء خلیل اگر خواسته باشم وقایع این ۴ برادر را بتمامه عرض نمایم اینم اوراق
کفایت نمی نماید لذا مختصری عرض مینمایم جناب آقا شاه وردی که اخوی کبیر ایشان باشد
در اوایل امر تصدیق مینماید و ایمان خود را تحفه بایشان مینماید اخوان از اطوار
و رفتارش آثار دیگر مشاهده مینمایند در صدد تفتیش بر آمده بر کلیه امر اطلاع مینمایند
و با برادر برابر میشوند و جناب آقا شاه وردی جناب آقا عزیز الله سفری بعکا رفته مشرف
میشوند و ایشان آنزمان در بلدانه بعنوان تجارت سائر بودند مدتی در عکا ایام را بدیدن
کاس عمه بخارا و خراسان بوده اند مکرر بشرف ملاقاتشان فائز شده اند لذا کس جناب
آقا عزیز الله بعد از تصدیق و ایقان و تشرف بلقاء حضرت رحمن منجذب و مشتعل شده
و با علاء کلمة الله قیام نموده اکثری را از نار سدره سینا مشتعل نموده بسبب هدایت راه
نموده ایشان در تحداد مبلغین محسوب شده با وجود عدم سواد فارسی و عربی که ابداً

نزدیک تحصیل منعقد از کثرت شوق و طلب و فجاءت با احباب صاحب علم و سواد عرض
و فارسی شده اند و مکرر با عتقاد هر ملت از اسلام و یهود و نصاری و بودا در روشن مجتمع نموده اند
و بقانون کتب و اخبار خود شان هر طائفه را مجاب نموده اطلاع کامل در تفسیر آیات
قرآنی و اخبار ائمه هدی دارند لاجل تبلیغ مدتی طوف بلاد نموده اند سفری بآلمان و سفر نمسا و مجر
مشرف بوده اند مکرر در ایام جمال قدم و حضرة غصن الله الاعظم بارض عکا بلقای جمال
ابهی و غصن سدره منتهی فائز شده الواح منزله در حق ایشان و جنابان اخوان در حق ایشان
برهانی است ناطق و شاهد بیت صادق و منم احمد من الله حمد بنان الواح را اگر جمع نمایند
کتابیست مبین و برهانیست قویم اخوان مذکور در امر پروردگار بخدمات لایقه نموده
اند منجمله الفنون صاحب اخلاق حسنه و سجایای مرضیه اند مخصوص در تواضع و خضوع
و آداب در صف اول قائمند فی الحقیقه انجم مضیئه فیروزه اند در سماء امر آنچه حقیر وقتی در ایام
حیات جناب لا اسدالله علیه بهاء الله و غفرانه شب در منزل ایشان در مرو مهمان بودم لسان
قاصر است از وصف حالات خضوع و تواضع و سکوت ایشان اگر حین احدی با بنی قسم
مشاهده نکرده بود، سوای جناب حاجی شیخ محمد علی اخوی جناب آقا میرزا یحیی ایادیه بهاء الله و الطافه و غفرانه
همین کیفیت وفات مرحوم جناب لا اسدالله دلیل است بر مظلومیت و صبر و سکون و تسلیم
ایشان در ایام ناخوشی و با جناب ایشان و جناب لا رحمة الله در مرو شریف داشته اند
جناب لا رحمة الله بخارا میروند ایشان و حده تنها در دکان بوده اند ایشان را ناخوشی وبا
حارت میشود از دکان بیرون آمده باطراف نگاه مینمایند کسی را نمی بینند داخل دکان شده
درب دکان را از اندرون می بندند و قضیه حال خود را مرقوم مینمایند و دران دکان فرداً
وحیداً غریب بی کس جانرا بجانان تسلیم می نمایند و بگر حق عالم است که بان وحید مظلوم
چه گذشت و بعضی از گمان ایم است که ایشان را سم خورانیده اند العلم عند الله در وقت
حقیر این واقعه مولمه را بنظر می آورم بی اختیار الم جاری و قلبم محزون میشود و چون ذکر
جناب مسطاب حاجی شیخ محمد علی شد که در تواضع و خضوع و آداب منظر ایشان بوده اند شهادت

شهادت ایشان ثم نقل شهادت جناب ملا اسدالله بعضه ایشان ام بعد از عداوت
و نفاقهای محمد ع اصفهانی معوض بالله بعض حوادثات چند سنه قبل از صعود خال قدما روز شنبه را

بجهة فنای خود تحصیل نموده در یکی از مساجد اسلامبول در گوشهٔ خلوت ملکوتی بمشتغل
براز عان و ایقان بحال رجعی و مناجات و طلب عفو و مغفرت از حضرت قاضی
الحاجات و قابل التوبات مرقوم نمودهم بعد از آن سهم را مبلغ نمودهم ایم جلد فاخر
را گذارده بعالم بقا شتافته جناب رحمت الله نیز در ایام جمال قدم بشرف لقا فائز
شده و هم بعد از صعود بروضهٔ مبارکه و زیارت عتبهٔ مقدسه فائز شده و بلقای جمال بی مثال
مشرف گردیده اند جناب ملا عزیز الله سمی خلیل الله و جناب حبیب الله بعد از صعود
بمدینهٔ منوره عطا مشرف شده اند و هم جنابین جناب فریم الله سلیل جلیل جناب ملا اسدالله
هم مشرف شده اند اسامی سه یک از اخوان و اولاد و احفاد ایشان در نخبه بزیده
۳۸ ۳۷ ۳۹ مرقوم خواهد شد از انوار جمال مبارک و حضرت ابهی ذرهٔ
زیارت جناب شهید ملا اسدالله که از قلم عبدالبهاء نازل شده در حاشیه فوق مرقوم

۱۲۹۹

جناب اسمار غلام حسین ابن مرحوم ملا زین العابدین یزدی در سنه
در ایام شباب بمالک قلوب الباب ایمان آورده و از بدو سامی موهبت کاس عنایت
اشامیده حفظ خود ننوانسته سکر حقیق مختوم زمام اختیار از دستش رفته
با یاران و اغیار رموز و اسرار آثار نمود سخن و با زمرهٔ اهل حجاز شده مقاومت
با آنان ننوانسته ایزد و مضیات بوطنش فارس قد جشم نمود کاهی بین در آمده
و باز مراجعت بینهم در یوم شهادت جناب ملا قاسم قفل سلب استقامت در شیراز
بعضی خود ان واقعه را بخشم حکومت بدره کرده مکرر بحبس خانه جهة رهائی
جناب ملا مرتضی میرقه خلاصه الیه مرقوم میشود قرار تقریرات اسمار غلام حسین

میکند بلکه بروقت وارد محابس میشدم حکایت حبس موسی ابن جعفر علیه السلام مرآمد معاینه انچه شنیده
بودم میدیدم ایشان ام عبائی داشتند کاری که در زیر عبا خوابیده بودند هیچ معلوم نمیشد که
کسی در زیر عباست از بس ضعیف و نحیف شده بودند مخصوص او اخر ایام شش ماه ناخوش
احوال بوده اند لاکن با این ضعف و ناخوشی باشتعال و اجتهاد بظاهر بود که وصف خارج است
مدت پنج سال و هشت ماه در حبس بودند مکرر میفرمودند که در وقت من بشارت شهادت
داده اند و من منتظر ان وقت و ساعت هستم از این جهت بود که مکرر زنجیر را میخواستند
از گردنش بردارند قبول نمیکرد چنانچه یک روز من بدیدن او رفتم بمن فرمود که شیخ ما
جناب امیرزا آقا اراده نموده است که در جهت استخلاص من بحکومت بدر هر شما ایشان
نگذارند که مرا بحال خود بگذارند ابدا من راضی نیستم که در کار من مداخله نمایند مخارج
لازمه بسیار است و جهتی ندارد ان مواضع صرف نمایند و اینرا وصیت را باشان حال
و قال فرمودند شما کاز او کان شاخسار بید نشاط سرو گلی فرصت شمار بید

که صیاد مرا بامن شماریست مرا هم در شکنج دام کاریست

خلاصه مطلب اینکه همان یوم شهادت جناب رکن الدوله ایشانرا نزد
خود میطلبد و زبان بپند و نصیحت میگشاید و مفاد آیه مبارکه ولا تلقوا بایدیکم
الی التهلکه بیان مینماید ایشان معنی تهلکه را بضلالت و جهالت و شقاوت و
اعراض انام معنی متحال تفسیر مینمایند اقتلونی اقتلونی یا ثقات گاندرا اینم
کشتن مرا باشد حیات انکه کشتن در خیالش تهلکه است حکم لا تلقوا بیدیکم داده بدست
چون پند و نصایح در ایشان اثر نفرمود حکم نمود که ایشانرا دم توپ گذارند
ایشانرا می آورند در میدان پشت ایشانرا بدهنه توپ میگذارند میخواستند
که با طناب ایشانرا بدهنه توپ محکم ببندند میفرمایند هیچ طناب لازم

بکش پای ما که کند و فاس ما محکم تر است از همه بندی بپای ما

پست خود را حکم بر همه تو چه میخواند بکمال سرور و بشاشت و نضره رحمانی
مستعد و منتظر او خلق می شنائی مرقد و بعضی از ارکان بلد حاضر حضرات توجهها جانفشانی
چون میل نداشته اند ایشان را تدبیری بخاطر رسیده میلو بند تبر آنمود جناب
مرتضی علیه بهاء الله الابهی اراده ایشان را ملتفت میشود کلاه از سر برداشته
بهوا می اندازد و با دو دست اشاره مینماید که سر روح بلکو بند حضرات توجه نمایند
ایشان شده تو چه را آتش میزنند بومی در محضر مبارک حضرت من اراده الله حاضر بودم
بمناسبتی ذکر جناب شهید حضرت نامرتضی علیه بهاء الله الابهی فرمودند از استقامت
و بشاشت و شوق شهادت او را بیان فرمودند بسیار تحسین فرمودند و همین قضیه
کلاه بهوا انداختن و با دستها اشاره فرمودند که سر روح بلکو بندیدن فرمودند باری
مقصود ذکر هجرت و مسافرت استاد غلامحسین بود جناب مذکور مدتی در صفحات
ملک فارس بعد عزم سفر خراسان کرده چند سنه در تربت حیدریه مشغول کسب بوده
تا زمان شهادت شهداء خمسه در تربت بیزد رفته و راضی نیز زیست نتوانسته
لابد بعشق آباد آمده در سنه ۱۳۱۴ وارد عشق آباد شده بشغل کفاشی مشغول است

اسمش در صفحه ۴۲ در کتاب اسامی مرقوم است سبب و وجه اش از اماء الله است
جناب کاظم رحیم ابن مرحوم حاجی محمد رحیم تاجر اصفهانی جناب کاظم رحیم در ایام
سختی و شداید با مالک ایجاد اقبال نموده و بر پرده و حجاب با اغیار و احباب
بنای صحبت گذارده بعضی اقبال و کروبی انکار نموده اند و قیام بر صدمه و اذیت ایشان
مینمایند مخصوص ابوی بسیار بر ایشان سخت میکرد عاقبت لابد شده

از بارود با رودست بر داشته سر بها بر باک ماک و خارف و نیازده منقطعاً گشن
الکلی از وطن بجرت نموده بسبزوار میآید چندی در سبزوار مدرس در مدرسه مس مشغول
بوده در ایام ضوضاء سبزوار فرار نموده بعشق اباد تشریف آورده در بین راه ناخوش
احوال بودند بعد از ورود بعشق اباد قلیل مدتی زیست نموده بسرای جاودانی جای گزیدند
جناب مذکور از مبلغهای کامل بود صاحب انصاف و داشا بود و مرتبه در ایام جمال
قدم بمدینه محصنه عکا مشرف شده بود صحبتهای مکرر اتفاق افتاده در سفر ثانی
که عازم بارض مقصود بود مطالبی را ذکر نمود در اینمقام ذکر بعضی مذکور نمود
که قبل از سفر اول که مشرف بساحت قدس مشرف نشده بودم در استرابادیکی از قنادل
روس بیکی از تجار ارامنه خطی مرقوم نموده بود که در سبزوار یک نفر از بهائیان
با اطلاع بعضی از کتب و آثار شان روانه استرابادی نماید و مصارف راه را هم
بشود بدهد میرزا حسن شخصی را بنام کیفیت را بجناب حاجی محمد کاظم تاجر اصفهانی
ذکر نموده بود جناب حاجی و سایر احباب هم صلاح بر این دیدند که من بروم
چند کتاب با خود برداشته ان تاجر ارمنی هم خطی نوشته از برای قنسل برداشتم عازم
بسمت استراباد شدم باستراباد وارد شده بعد از چند یوم نزد قنسل رفته مکتوب را
بایشان دادم بعد از قرائت مکتوب فرمودند شما بیائید در منزل ما باشید من قبول کرده
بمنزل ایشان آمدم شبها با صحبت می نمودیم و بعضی از وقایع ایام امر که اطلاع داشت
ذکر میکرد و بعضی از من جویا میشد بیان می نمودم شبی ذکر نمود که عمده مقصود

که شما را زحمت داده‌ام جواب این است که از شما سؤال می‌نمایم از اینکه که در روح ملک روس
بیفزاید بهاء الله انا سمعنا فاستجبنا دعیت به مولاک فرجوا ک لذا هاج عرف عنایتی
وماج بحر رحمتی واحبناک بالحق ان ربک لهو العلیم الحکیم ملک روس چه
خواست و چه تقاضا نمود که اجابت ننمودم متحیّر ماندم که چه جواب بگویم عرض کردم
حق عالم است که ملک چه دعا کرد و اجابت فرمود گفت ابدا واضح است که حق میداند
انچه شما فهمیده ابدا جسارت من قدری تفکر نمودم و باخود گفتم سلاطین سوای غلبه بر
روس و فتح بلاد و جزایر دیگر از خدا نمیخواهند و ملک روس چون در دعوای سپاهیان
دولت عثمانی بر روس غالب شده و دفع ان مرض را سوای فنای سلطان چاره نمیدانند
لابد سم حاضر نموده بدرویش تناول نموده و جدال موقوف حالا از خدا خواسته که بر
عثمانی غالب شود و بلاد او را فتح نماید تا تلافی ما فات شود همین قسم
که ذکر شد بقتل عرض کردم و جسارت نموده بقتل عرض کردم بخدمت
سلطان عرض کس که ان اراده مرکوزه و دعائیکه نموده مقرون باجابت است اراده
خود را اجرا نما و بعد از چند روز از خدمت قتل مرخص شدم مخارج راه داده
مراجعت نمودم لاکن بعد از ذکر این بیانات سراً خائف و ترسانم که شاید مطلب
قسم دیگر باشد بهتر این بود که ذکر ننمایم و در خصوص این مذاکره دایم در میانه خوف
و رجا بودم تا زمانیکه بعکا مشرف شدم در مسافرخانه وارد شدم چندان طولی نکشید
میرزا آقا جان بدیدن آمد در ضمن از من پرسید گفتگوی شما با قنسل روس چه بود

سلوت نمودم وخائف شدم بعداز ساعتی غصن اکبر امر امکان ذکر را نمود خوفم زیاده شد
روز دیگر صبح حضرت غصن الله الاعظم تشریف فرما شدند من را بردند کیفیت را
بدون کم وزیاد عرض کردم وخوف بخطای خود عن شدم فرمودند آسوده وخوشدل
باش انچه ذکر کرده مقرون برضای حق است زیرا بوی از ایام جمال قدم فرمودند
الحال لوح ملک روس از برای او بخوانند وبعد ذکر شما را فرمودند که قتل روس از
یکی از عباد ما پرسید رجای ملک در محضر چه بعضی ودر جواب انچه گفت صحیح است
وبعد فرمودند شخصی ملا محمد رحیم اصفهانی است جناب ملا محمد رحیم میکوید بمرور ایام
وخدا را شکر نمودم قلیلی مدتی صبا از صعود جمال قدم بعالم قدس بقاعه ملاقات ۱۳۰۹
در مقبره اهل بهاء مدفون است علیه سلام الله یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا

نمره ۴۱

ذکر جناب حاجی محمد رضا شهیدی از اهل اصفهان ذکر ایشان در کتاب تاریخ وقایع احوال
خود مناسبتی مفصلاً ذکر نموده ام در این کتاب لاجل تیمن و تبرک مجدداً ذکر مینماید
جناب ایشان بعد از اقبال بامر غنی متعال بانجذاب واشتعال قیام مینمایند که
بی اختیار با ابرار واشرار در اثبات امر پروردگار صحبت مینمایند از این جرم زیست
ایشان در یک محل محکمی نموده چندی در صفحات خراسان وسبزوار بسر
میبرده وهمه روزه این عباد اسباب فساد وعناد فراهم مینموده اند وقتی
در سبزوار وفرصه برایشان تنگ شده با صفهان سفر مینمایند جهة ملاقات

Provided by the Afnan Library

اهل و عیال و منسوبان تو در اینجا نیز بنای تعلیم میگذارند و منافقین و اهل
عناد در صدد فساد و اضرار برمی آیند در ان ایام سید حسن کاشانی که
از اشد اعدا و این حزب است در اصفهان بوده حزب میخواهد باو
تشبث مینماید او هم هر روزه بر منبر برآمده بنای یاوه گوئی و سرائی
میگذارد و جناب حاجی را هم مذکور مینماید سید مذکور مرجع اهل شرور بقول
زور و تمسک بجسته توسل بحکومت مینماید ظل السلطان امر باخذ جناب حاجی
مینماید جناب حاجی مختفی شده اجزاء حکومت و معاندین در مقام تفحص
و تفتیش برآمدند و در دروازه ها شماره را سپردند جناب حاجی با لباس تبدیل
بطور خفا از اصفهان بیرون میآیند همه جا پیاده میروند با مشقت
و زحمت تمام وارد یزد میشوند چندی در خدمت حضرات افنان مانده از
کاشان راه بیرون میآیند هر چه ملاحظه مینمایند مفری سوای الی الله نمیبینند
از راه دار السلام بواری اسلام عازم شده مدینه منوره عکا وارد میشوند
و بمنتهای امل خویش نائل میگردند چندی در ظل شجره طوبی بفوائد جنیه ابهی
و ثمرات لطیفه طیبه احلی مرزوق و محظوظ و بعنایات لانهایات
مالک اسماء مخصوص و مفتخر هنگامیکه در مدینه جناب حاجی میرزا محمد تاجر
رجای شهادت نمودند ما قربانی زیاد کرده ایم لکن بهیچ وجه جانم
سکوت نفرمودند من ان سکوت را موجب رضا دانستم و مسرور شدم زمانیکه
میقات لقا بسر آمد و ایام وصال منتهی شد و اذن رجوع فرمودند عرض

کردم بهر کجا معین بفرمائید ساکن شوم فرمودند برو بیر بعشق آباد تا ببینیم چه میشود
ورداع نموده روانه اسلامبول میشوند چند ماهی در رعایه اسلامبول در حجره محمد علی
اصفهانی تشریف داشته اند از انجا بعشق آباد آمده در کاروانسرای هشت تنی در حجره
منزل مینمایند و بمحاورت حقیر مشغول بودند ایامی زمان آمدن جناب آسید احمد
بعشق آباد و امورات مخصوص خودشان را بایشان تفویض نمودند لکن جناب حاجی
برهان حالات قدیمه بلکه قدری هم بران افزوده بی ملاحظه حکمت با همه کس صحبت
میفرمودند و مشق جانبازی میکردند و پروانه صفت بر پیرامون خود سعی مینمودند
در رحم ماه ذیقعده سنه ۱۳۰۶ از ارض مقصوف پاکت باسم حقیر رسید شش لوح
از بیانات جمال قدم جل اسمه الاعظم دران پاکت بود یک لوح باسم فانی و یک
لوح باسم جناب حاجی محمد رضا و علم لوح دیگر هم باسم علم نفر دیگر از احباب بود
و در لوح جناب حاجی بیاناتی میفرمایند که مدلل است بر شهادت یکی از احباب
اول ان لوح مبارک عربی و بعد فارسی و ختم ان لوح بعربی دران کتاب تمام
لوح مرقوم است در این مقام انچه مقصود است ذکر میشود قوله تعالی صد هزار بار
شکر مقصود عالمیان را که شما را بر خدمت امر موفق فرمود طوبی از برای نفسیکه بتوجه
عالم او را از محبت اولیاء منع نکرد و بتمام همت بر خدمت قیام نمود قسم بافتاب
حقیقت هیچ عملی عند الله مستور نه کل مکشوف و جزای ان از قلم قدم مذکور
و مسطور این ایام مجدد در مدینه عشق حادثی رخ داده ان الشعبان فاز فاه و لدی
مطلع عنایت مولاه فاسئل الله ان یوید اولیائه علی الصبر الجمیل و الاصطبار العزیز البدیع

لازال مذکور بوده و هست نسئل الله ان یقوی عبدک و یطمئن قلبک و ینور
وجهک و یطول فی بلک انه هو السامع المجیب و المقتدر القدیر البهآء علیک
مرة بعد مرة و کرة بعد کرة من لدن غفور رحیم انتهی و ایم لوح مبارک در روز سیم
که جناب حاجی محمد رضا احباب را در زمین اعظم میهمان کرده بود ایم لوح
مبارک و ان پنج لوح دیگر در محضر احباب تلاوت شد جمیع احباب متحیر
که در عشق آباد هنوز حادثه رخ نداده که فقط جل جلاله از برای احباب طلب صبر
و اصطبار مینماید هر کس بگمان خویش ذکری مینمود جناب آقا میرزا ابو الفضل در
ان محضر شریف داشتند فرمودند محققاً حادثه موحشی عنقریب ظاهر خواهد شد و کلمه
ان الطغیان فاغرفاه و لدیغ مطلع عنایة مولاه گاشف بر شهادت یک نفر از احباب
است نابارک خواهد عیشش بکدر باشد و این امر چون محقق الوقوع است بلفظ ماضی
ذکر شده باید متصدر بود که هر وقت اثر بیانات مبارک ظاهر شود در سایر
الواح هم اشارات و تلویحاتی که متعرض این مطلب است مشهود و معلوم بعد
من جمله در لوح حقیر بیاناتی است مدل بر این مقصد ارجمند چون مختصر است
همان لوح مبارک بتمامه مرقوم میشود قوله تبارک و تعالی جل کبریائه

هو السامع العلیم الخبیر

یا علی قبل اکبر ذکرت در منظر اکبر بوده و هست قد فزت بلوح لاح من افقه
نیر عنایة ربک الکریم چندی قبل لوح اینع اقدس مخصوص الجناب مع
الواح منزله ارسال شد از حق میطلبیم عباد خود را از بحر معانی مستوره
در آیات محروم نفرماید و از صراط واضح مبین منع ننماید او لبارئ بکبیر

Provided by the Afnan Library

برسان و بعنایت و الطاف حق بشارت ده بکو از نار فتنه و فساد که از
فساد قلوب عباد مشتعل شده محزون مباش قسم بانوار وجه الهی که
که از افق اعلی مشرق و لائح است این امورات سبب اعلاء کلمة الله
بوده و هست عنقریب کل بفنا راجع و بری المفسدون الامر کله لله رب
العالمین البهاء الائح من افق سماء رحمتی علیک و علی کل صابر شاکر فطر
بحکمت منزله کل را از اقرار و اعتراف باین امر امام وجوه منع نمودیم
المکل ان یتمسکوا بما قبلت من قبل التقیة دینی و دین آبائی
خلاصه بعد از وصول این الواح مذکوره هزار باب بصیرت معلوم
و محقق شد که کاس بلا در بزم اهل ولا در جریان است تا ان جام شهادت
را ساقی قضا بکه عطا نماید جناب حاجی میرزا محمود نیز بلا شبهه این جام از برای
من لبریز شده چنانچه این حکایت در لوح منیع مذکور است و فکر سکوت
جان قدم در حین رجاء شهادت جناب حاجی آقا از این خیال فارغ نبود در
که چه وقت بآمال خود نائل میشود تا اینکه ماه محرم سنه ۱۳۰۱ از افق اشکار شد
ماه محرم که نموده از افق هلال چون ناخن کج غمزده آلایدش بخون من
ایام طغیان اهل فساد فزار سید و عرق حمیت و تعصب اهل تحدید و تقلید
نباض شد جناب حاجی کارهای خود را ترتیب داده صبیت نامجه در یوم
نهم محرم مذکور نوشته و مهیا از برای ان جام در یوم ۱۲ محرم
سنه ۱۳۰۱ حقیر و جناب میرزا ابو الفضل در حمام حضرات افنان بودیم
و ساعت قبل از ظهر جناب آخیر الله وارد شد ذکر نمود که جناب حاجی
محمد رضا را حضرات اشرار در وسط بازار شهید نمودند فوراً از حمام لباس

بوشیده بیرون آمد بهم در کوچه و بازار صدا و غلغله بلند این خلق چون جراد منتشر
بهر طرف میدوند و هر کدام ذکری میکنند یکی میگوید امام رضا با پیها را کشتند
دیگری میگوید هر روز دیگر زنده میشود بعضی سب و لعن مشغولند بعضی لهم
رسیده مبارکباد میگویند بعضی میگویند باید گاریها را تمام نمود دیگر حالات
این ناس خدانشناس در امثال این وقایع معلوم است بخصوص اهل سوق
که اکثر اهل فسوقند کیفیت شهادت جناب حاجی محمد رضا قرار است که عرض
میشود جناب حاجی بیانار شریف رفته چند شیشه کنه کنه جهة بقا را ارسال نمایند گرفته
از بازار بسمت منزل مراجعت مینموده اند مقابل دکانها یکه کرایه همان
دکان چین مذکور را جناب حاجی میگیرند نزدیک قهوه خانه خان اصفهانی که محل
او قاتحل ارذل الواط است بغتةً از نفر از اتراک چون گرگ خونخوار با
خنجرهای ابدار بیرون آمده بران مظلوم جان نثار حمله نموده از یمین و یسار
و سینه و پشت و پهلو زخمهای کاری میزنند و خلق بازار جمع شده تماشا مینمودند
و شادی مینمودند و بان دو پهلوان شجاع تحسین و آفرین مینمودند زیرا که جوانهای
سی ساله با هیکل و هفتاد ساله بر حریه مقاومت نمایند منتهی شجاعت است که با این
کمسن براه غالب آیند جناب حاجی بیطاقت شده بر زمین افتاده جانرا
بجانان تسلیم مینماید و بزبان حال الآن حصحص الحق میگوید و باین
شهادت تفسیر بیانات جمال ابهی مینماید که در لوح میفرماید ان الذبحان فاز
فاز و بلغ مطلع عنایة مولاه و اضح و اشکار نمود و تلویح کلمه مبارکه نسئل الله
ان یقوی جسدک و یصفی قلبک را از تحمل آن زخمهای کاری ثابت و مبرهن نمود

زبیرا که ۳۴ زخم کاری بران جسد مبارک وارد آورده بودند که یک زخم
ازان زخمها از برای شهادت کافی بود مثل اینکه پهلو را شکافته بودند بقسمیکه جگر و سپرز
نمایان بود سینه را شکافته شکم را پاره کرده باران اشاره بقول جدک و یطعن قلبک مشهود
است که اشاره باین مقام است و هاکذا معنی یطول ذیلک و ینوء و جهک براهل
بصره عیان شد که باندک زمان بتمام قطعات ارض این خبر منتشر شد و این شهادت
چقدر مغتم بار دران حین چند نفر از پلیس حاضر شده بر سران جسد ایستاده طایفه
از جسارات مردم بودند و ان ۴ نفر قاتل هم با خنجرهای خون آلوده ایستاده و با دهان
خونهای خنجر را پاک نموده میخوردند و خیال فرار دارند لاکن بطور تانی و وقار میروند
عه بیک قدیم اوف که دران ایام رئیس پلیسها بود در عقب انها رفته فایضطر صبرا کرده
این ۴ نفر را در قابطون با خود نشانیده و عده خلاص و نجات بایشان داده بسمت
پلیسیه میرود از پلیسیه ایشان را بقرقات ببرند و جمعی از پلیس هم بهمراه میفرستند که بهانه
از جهال فساد ظاهر نشود لاکن خلق اطراف جسد اذدحام نموده بولوله و هلهله
و کلمات ناشایسته مشغولند و انچه میخواهند جسد را ازان مقام برداشته اذدحام و هجوم
عام و رزالت عوام کالانعام طابع است جناب مشهور عه حیدر شیرازی بینوا آمده
مردم را به تهدید و تحذیر بسوء مآل این افعال نرسانیده ان جسد را ازان محل حرکت
داده بکاریوانسرای هنت که محل سکنای جناب شهید بود آورده ندر ب کاروانسرا را محکم
بستند باز خلق از جهات دیگر بهجوم برآمده بسبب بعض مشغول بوده ندان جسد مظلوم را کفن
نموده در تابوت گذارده ندلاکن منجر که چه وقت بردارند و در کجا دفن نمایند که
از شر معاندین محفوظ ماند قرار براین شد که در نصف شب او را برداشته بمقابر

و راز مشوره دفن نمایند نصفه شب ان جسد را با رایه حمل نعش جناب
کربلائی حاج محمد سبزواری و ۳ نفر دیگر مع ۴ نفر سادات از شهر بیرون
واقعه بالای آسیاب سمت راه ایران حوالی چشمه عزیز الله محل حفر نعش
دفن مینمایند و انار قبر را مفقود مینمایند مدتی سوای کربلائی حاج محمد دیگری
المحل را نمیدانست یوم بعد از شهادت در محل اجتماع شده در خصوص
قتل جناب حاج مشورت نمودند تکلیف چیست عاقبت بر این رای متفق شدند
که بحکومت مزاحم نشوند زیرا عملی که واقع شده مطابق است انچه مقتضی قانون
است خود اجرا مینماید لاکن حزب فساد و اهل عناد با تمام مشورت نمودند که حال چنین
باین عمل دست زده ایم باید کار را تمام نمائیم برخی ذکر مینمایند که باید بطور اجماع
بیرون رفته جمیع نفوسیکه با این امر معروف فتند بقتل رسانیم بعض ۱۴ نفس را معین مینمایند
بالاخره ۳ نفر را منتخب نمودند که حتماً باید مقتول شوند و ۳ نفر اهم جهة اجرا نمودن
این عمل معین مینمایند که خود انها نمایند بعضی انها گفتند که فردا بعد از ظهر ببازار
رفته بوعده خود وفا مینمائیم روز دیگر طرف عصر ببازار می آیند و ان ۳ نفر را که
میخواهند مقتول نمایند جناب ملا شهدی یوسف ملا علی و جناب ملا یزدا عبد الکریم اردبیلی
و حقیر فقیر ابن بابا یزدی انکرا احباب در ان حین در بازار بودند چون جمعیت احباب
ملاحظه مینمایند و ایشانرا متحد متفق مشاهده مینمایند خائف شده از خیال خود
منصرف میگردند چون احباب اراده انان را فهمیدند در محل مجتمع شده مجدد
مشورت نمودند صواب این شد که واقعه قتل جناب شهید و کیفیت یوم بعد و
اساس مکر و کید این فساد نفوسه انرا عریضه نمایند و بهیئت اجتماع نزد جناب
جرنیل قراوف روند فوراً عریضه را مفصلاً عرض نمودند باتفاق درب خانه جناب

کی نبکه عریضه را باسم امضا نموده و در ضمن تفکیک نمره انداز قرار یکه عرض بشود

مهدی ابراهیم جناب آقا میرزا ابوالفضل جناب میرزا عبدالکریم آقا مهدی یوسف شهدی ابراهیم حضرت اکبر آقا صبح ارباب میرزا ابوالقاسم

مشهدی رضا میرزا احمد رشتی مشهدی رضا قفقازی مشهدی حسین شیرازی حاج اکبر داماد شهدی یوسف اسماعیل محمد یوسف آقا محمد صفوا سلوچ

ملا ابوسعید شیرخانی آقا

جرنال فراوف حاضر شدند ۲ ساعت بعد از غروب بود جرنال را در بان اطلاع داده فوراً تشریف فرما شدند عریضه که پانزده نفر امضا نموده باسم جماعت عرض شده بود تقدیم نمودند ملاحظه فرمودند اظهار تلطف و مهربانی فرمودند و اطمینان دادند فوراً حکومت بالم جناب نفطا یوف را طلبیده فرمودند درب خانهای احباب را محفوظ بدارد و تا کوچه و بازار قراول الخ همت مضاعف نمایند و بما فرمودند آسوده باشید درست خواهد شد و مرخص فرمودند بمنازل راجع شدیم بلباس شب ام فرمودند چند روزی احتیاط نمائید شما هم هرکدام عریضه در زیر لباس مخفی داشته باشید چند روزی با حربه بودیم تا اینکه اطمینان ان حاصل شد و عمله سفارت اشرار از شوکت و اقتدار حکومت عادله مطلع شدند و جناب جرنال اکم عریضه را نزد پیرکروف فرستاد و پیرکروف ملاحظه کرده نزد مستنطق ارسال نمود و مستنطق بنای تحقیق و تفتیش گذارد و تمام نفوس را که در عریضه اسم انها ذکر شده بود چه از اشرار و چه مدعی نظام را مدرجاً طلبیده با ایشان جواب سوال نموده مرقوم مستنطق هریک از نفوس را جزوی علیحده مرقوم نموده قریب دو ماه مدت استنطاق نفوس از طرفین طول کشید و در این ظرف مدت که استنطاق مینمودند حضرات مفسدین را بتدریج اخذ نموده بقرمات نیفرستادند تا انکه همه را محبوس نمودند مستنطق هم صورت استنطاقات را نزد پیرکروف ارسال مینماید پیرکروف هم تقصیرات هریک را معین نموده خدمت جرنال فراوف ارسال مینماید جرنال هم به پیرسبرغ اطلاع داده خواهش مینماید که سود بزرگی جهته قطع این نزاع و اجرای حکم ان بعین نمایند از تقلبس سود و اینکه جهته رسیدگی و قضاوت این مطلب تعیین میشود که قاعده ان سه امین است که مدت کفتکو و محاکمه باید ۲۴ ساعت علاوه نشود سه شبانروز هر شبانروزی هشت ساعت و بعد هم احدی حق قبول نکردن و یا بجای دیگر عریضه دادن ندارد الا مرفض بجا

Provided by the Afnan Library

کان تشفیان بعد از قلیل مدتی ان سوء باجمع ازاء جزاء وارد عشی ابد شد نداز
ورود شان قلق واضطراب قلوب اصحاب فساد و اهل عناد را فراگرفت احباب
هم درمیان خوف ورجا بودند که ایا انجام کار چه شود بعد از چند یوم از پولیسیه
پلیس پاد بسقه بحضور داد و مذکور نمود که از پلیس هنتر پاویسقم در خصوص این عمل
بمن داده اند که باید هر کس بدهم از بابی و مسلمان و اراسنه و یهود روس از شهود و غیره
که فردا در ساعت ۹ باید کل در روایاتس قلوب در خدمت سوء بهستانیل حاضر
باشند یوم بعد متوکلاً علی الله عازم بحضور شوریم لاکن قلوب متوحش که مبادا
وهمی وارد آید و یا کلمه منافی حکمت ذکر شود والا بر کل احباب یقین بود که بحول الله
غالب بوده و خواهند بود فانی در وقت خروج از بیت بعزم محل سوء قرآنی حاضر
بود از ان تفعل زده کتاب الله گشودم در سر صفحه اینم ایه مبارکه مرقوم بود
انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد
لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار دانستم که نصرت
الهی با ماست و هر کس در ان مجمع حاضر بوده میداند که مصداق آیه مبارکه جمیع
در ان محل اشکار بود از قیام اشهاد از ملت اسلام نصاری یهود و بانی و از عذر
و مجز ظالمین که معذرت خود را از تقصیر خلاص نمایند لاکن معذرت انها پذیرفته
نشد و در آخر سبیل که سوء الدار باشد از برای ایشان مقرر و معین شد خلاصه بمحفظ
سوء حاضر شدم ملاحظه نمودم مجلس بکمال سطوت و صلابت آراسته چند
چار از جهة چراغ از سر نیزه تفنگ ترتیب داده آویخته اند و دیوارکوبها
از سر نیزه تفنگ و رست نموده اند در ایوان مقابل حیات قلوب است میز
بزرگ گذارده ماهوت قرمزی بروی ان کشیده هر ستانیل در وسط و ۱۴ نفر دیگر یمین
از یمین و یسار او جالس و از جهة طرف ایوان مقابل رو سوء یک نفر باران اسئول طرف

جالس و جلو رویش اوراق استنطاق نهاده بر روی میز گذارده و گویا آن شخص بیرون در
بوده که از طرف مظلوم گفت و شنید میشود و در مقابل روی میز گذارده هم شخص از طرف شمال
که از جانب دولت و کیل بوده از جهت مقصرین که اگر محکم باشد انها را بی تقصیر نماید و کپیه اوراق
استنطاق هم نزاد بوده و دیگر نفوس متعدده در گوشه و کنار ایستاده مواظبت دارند
که احدی با هم تکلم ننمایند و اکثر اجزاء محکمه لباس قرمز پوشیده اند حضرات مقصرین
اصحاب شمال طرف دست چپ زیر دست وکیل با غل و زنجیر بر روی زمین حلقه
ماتم زده و چهرایشان سالدات که ملائکه غلاظ و شداد در چون غاشیه چهرانها
حاشیه زده اند و هاکذا محلّ جلوس مقصرین از برای بانوها معین عمده نیم کتها گذارده
بر روی انها جالسند و دیگر هر طائفه از شهود در محلی علیحده بر پا داشته اند و چند سالدات
موکل انها نموده اند که با هم تکلم ننمایند و هر گاه یک نفر از شهود خواسته باشد در انجا بیاید
هم نفر سالدات با او رفته و با او مراجعت بنمایند جهة قسم دادن شهود قاضی جهة مسلمانها
کتیش از انه جهة ارمنیها کلیسی روس از برای قسم دادن روسها ملای یهود از برای شهود
یهود همه حاضر شدند و همچنین جناب میرزا ابوالفضل جهة قسم دادن بابیها همه در
محل خود ایستادند و سیصد استوال در صحن قلعه از برای جلوس معتبرین برای تماشا
گذارده اند و دیگر هر قدر که جای ایستادن بود از قبیل مردم از جهة تماشا حاضر
شده ایستاده بودند بعض نفوس از بلاد قفقازیه و از طرف مرو بخارا جهة تماشا
آمده بودند فی الحقیقه اوضاع قریب بود شش نفر مترجم روس دان و ترک دان
و فارس دان حاضر نموده بودند که ملاقات یکدیگر باشند که مبادا بابی بطور تقلب
کلامی را ترجمه نماید خلاصه شهود هر ملت را بقانون ان ملت قسم دادند جناب میرزا
ابوالفضل گفتند شما هم حضرات بابی را قسم بدهید جناب میرزا ابوالفضل فرمودند
در شریعت ما قسم نیست اگر شخص متدین و صادق است نه قسم هم راست میگوید

و اگر پیدا بین دو مقلب است قسم ام یخورد و بروح ام قبل از قسم دادن
بنای مخاصمه و تحقیق گذارند اول از اهل بها را یک بیک طلبیده با ایشان سؤال
و جواب مینمودند و بعد از ذکر مطالبیکه هر یک نزد مستنطق ذکر نموده بودند
بیان میکرد پرسانیل متقصرین که اصحاب خیال بودند میفرمود آنچه این شخص
ذکر نمود اگر جواب دارید بگوئید که از یک نفر از انها قیام ننموده کلمه لا یعنی
ذکر نمود بعد سه بوکیل مقصرین میفرمود اگر جواب دارید ذکر نمائید و هم گاهی مالک
و گاهی قلم علم نموده چند کلمه ذکر مینمود بعد از ان هر کدام قیام نموده چون شعبان
موسی جمال و عصاهای سحره را باشاره میبلعید و بیانا شوء تفکه انها را که چون
بیت عنکبوت بود باشاره معدوم مینمود و سوء اعمال و افعال و حرکات ناشایسته
ان قوم ضلال را در حضور شاه و رجال ذکر مینمود مثلا میفرمود من متعجبم که این
گروه چقدر قسی القلب و ظالمند که هیزه مرد هفتاد ساله را این قسم در میان کرفته این
نوع او را میکشند و تمام خلق ایستاده تماشا مینمایند و اظهار رضا و مافی مینمایند و هیچ کدام
مینمایند که در حین بیانات اکثر زنهای روسی میکرستند خلاصه بعد از بیانات هیکدور
پرسانیل و ان ۴ نفر مبین و بیان و هیکدور و وکیل مقصرین هر خواسته بمحل دیگر میرفتند
و باهم مشورت نموده حکم انرا نوشته مراجعت مینمودند و باز یک نفر دیگر را طلب نموده
سؤال جواب مینمودند و طریقه سؤال و جواب این قسم بود که عرض میشود فقره سؤال
و جوابیکه با خط حقیر شده عرض میشود ابتدا حقیر را باسم صدا زدند علی اکبر با قراوف
هر خواسته نزد سه حاضر شدم جزوه استنطاق اقل ۳ نسخه ان موجود یک نسخه ان
جلو سه و نسخه دیگر مقابل هیکدور و دیگری مقابل روس و وکیل گذارده پرسید نامت
چیست علی اکبر با قراوف اهل کجائی یزد رعیت که هستی سلطان ایران چند سال دارد ۴۰
اهل و عیال داری بلی مذهبت چیست. بهائی کتاب شما چیست بیان و ام البیان قرآنرا

قبول دارد وکیل اصحاب شمال برخواست گفت که روح میگوید در ثلثیت ذکر
نموده است که قران را قبول ندارد فانی عرض کردم که من این قسم نگفته ام مستنطق از من
سوالی نمود و من او را جوابی گفتم صورت آن سوال جواب در نزد شما حاضر است ملا حقله
عائیده و گفتگوی حقیر با مستنطق این است که چون از مذهب بهائی نمود عرض کردم بهائی
پرسید بچه دلیل این دین را قبول نموده عرض کردم در این موقع مقتضی صحبت این
امر نیست لکن مختصراً عرض مینمایم و آن این است که آنچه را که سایر امتها دلیل بر
حقیقت انبیاء عصر و زمان خود دارند که مظاهر اسماء و صفات الهی اند از آیات
نبوت و نصارا و اسلام و غیرهم و بیان کرده اند ما هم اکبر و اعظم از انها از نقطه
اولی و جمال ابهی دیده ایم و ایمان آورده ایم و علاوه بنصها در کتب انبیای قبل
ثابت مینمائیم که این وجود مبارک که الیوم بدعوت جمیع امم قیام نموده بنص حضرت
بهاءالله بشارت ظهور او را در انجیل تورات و صحف انبیا ذکر شده و میقات یوم
ظهور او را ذکر نموده اند پرسید در قران چه عرض نمودم با ملت نصارا از روی
قران صحبت مینمائیم از روی تورات و انجیل با اهل اسلام بدلیل قران صحبت مینمائیم و ما
اهل بهاء طالبیم که مجلسی فراهم آید که علمای هر ملت حاضر شوند و علمای این حزب
هم حاضر شده بر حقیقت دین خود اتیان دلیل و برهان نمایند تا حقیقت امر
مکشوف گردد و حقیقت این امر مبرم بر جمیع امم واضح و آشکار شود و مستنطق جمیع این
بیانات مذکوره را مرقوم نمود و در اثنای که ذکر شده بود که ما با طائفه نصارا از
قران ذکر مینمائیم مترجم دیده ترجمه نکرده بود بار دیگر معلوم شد که مترجم مطالب ما
در دیت ترجمه نکرده و ادعای علاوه خدیت سوء عرض کرد که الیوم تورات و انجیل
و قران عند حدسواست ما بشریعت و کتاب بهاءالله عالمیم خدا خصم ابتدا قرار
بود که ۳ یوم هر روزی شش ساعت گفتگو شود بعد چون جمعیت زیاد

بعد قرار بر چهار یوم دادند که ۳ ساعت قبل از ظهر و ۳ ساعت بعد از
۲ ساعت از غروب گذشته گفتگو نمایند در روز چهارم قبل از ظهر تمام
شد که تمام مدت صحبت و گفتگو بیست و یک ساعت طول کشید و بعد از اتمام
جناب پرسنا تیل فرمودند کار تمام است حضرات شماها و جماعت بابیه اردگاه بخواهند
بروند ما نفری از برای ایشان نیست و با اجزاء و بیرق و رو اطاق خلوت رفته از برای
اجتماع اجرای حکم بعد از این ذکر بعضی از مردم بیرون رفته متفرق شدند و بماتهوی خصوص
ذکر نموده بودند که حضرات بابیه کل مقصر شدند و محبوسین نجات یافته مرخص
شدند از این مردم کم فرصت هم باور نموده باز هیاهو و جنجال و سب و لعن گذارده
رفته در خانه ملا احمد و مشهدی جلیل و مشهدی صمد اخبار داده حضرات گوسفند حاضر نموده
جهت قربانی شربت حاضر کرده اند منتظر که الساعه وارد میشوند که نفری ۲ عدد گوسفند آورده
بودند جلو راه که حضرات محبوسین چون از محل بیرون می آیند انها را در جلو ایشان قربانی
نمایند که ناگاه مردم بعد از صدور حکم از قلوب بیرون آمده با قلوب پریشان
و چهره های زعفرانی و بیان احلام سعدا ذکر مینمایند اینها که گوسفند جهت قربانی
آورده بودند مایوس شده گوسفندها را در زیر عبا و پوستین مخفی نموده خجل و منفعل برمیگردند
و خلاصه حکم سودا اینطور بوده که ان ۴ نفر قاتل عباس و ما با بدار آویخته شوند و اسامی
اردنهای و یک نفر دیگر و باز که به مدت ۲ سال در قزوین باشند ملا احمد و ملا مهدی
و مشهدی صمد و مشهدی جلیل چهار ده سال در سوداالدار سبیل قرار میدهند این است
حکم بعدل که درباره انها جاری شده لاکن جناب جرنال قراوفسکی بخواهند تخفیف بدهند
اختیار دارند و ۲ نفر دیگر هم باشتباه ایشان را اخذ نموده اند چرا که حضرات بابیه ذکر
از این ۲ نفر نکرده اند مرخص اند دیگر حق عالیم است که از برای اجناب هم
و حضور حاصل و از برای اعدا هم عذاب الیم نازل و دران یوم بکلی فصل

واقع شد که در سنه بهجا سیصد و هفت بود و عدد آن یوم فصل هم سیصد و هفت است
که بعد از الف گذشته بود انّ یوم الفصل کان میقاتا و در آن یوم تمام بیانات
مبارک که از قبل در کتاب اقدس نازل شده و عباد منتظر آن یوم بودند تمام در آن
یوم ظاهر شد قوله تبارک و تعالی ان یا ارض الخا انّا نسمع فیک صوت الرجال
فریدا کربک الغنّی المتعال طوبی لیوم تنصب فیه رایات الاسماء فی ملکوت
الانشاء باسمی الابهی اذاً یفرح حسن الخاصمون و ینوح حسن المشرکون لیس لاحد ان
یعترض علی الذین یحکمون علی العباد و عوایدهم ما عندهم و توجهوا الی القلوب
حال ملاحظه نمائید که این واقعه در عشق آباد که جزء خراسان است و ارض خوارزم
است و چگونه حکم بعدل نمودند و احدی نتوانست اعتراض نماید چنانچه میفرماید لیس
ان یعترض علی الذین یحکمون بالعدل و نصب شدن رایات که نفوس مقدسه ثابته
اند معلوم و هویدا و نوحه مشرکین و فرح مخلصین اشکار حرفی از بیانات مبارک نماند
مگر انکه مصداقش ظاهر شد ولکنّ اکثرهم لا یشعرون و باز چون امم سابقه فاتنا بما تعدنا
ان کنت من الصادقین میگویند و ۲ یوم بعد از صدور حکم از منسوبان و متعلقان
ملاّ احد و شهدای جلیل و مشهدی صمد آمدند نزد احباب و مذکور نمودند که چون سعد
فرموده است که جرنگ اختیار تخفیف دادن در مکافات مقصرین دارد
ما از شما ها خواهش مینمائیم که شما بروید خدمت جرنگ و از انها شفاعت نمائید که اگر
ممکن است از تقصیر ایشان بگذرد یا انکه تخفیف دهد احباب مشورت نمودند صلاح
بران دیدند که با چند نفر از اهل و عیال حضرات بخدمت جرنگ روند و شفاعت نمایند
چند نفری باتفاق متعلقان مقصرین بخدمت جرنگ رفتیم و عرض نمودیم که ما

از برای شفاعت و وساطت قائده ایم و تمنا داریم که اگر ممکن است از تقصیرات
ایشان بگذرند اگر ممکن نیست تخفیف دهید و ما از شما کمال تشکر و امتنان داریم
و اصل مقصود ما این بود مظلومیت ما ها و ظالم و تعدی انها معلوم شود حمد خدا را که
از عنایت دولت عادله بهیّه روسیه این مطلب معلوم شد دیگر اراده انتقام و تلافی
نداریم جناب جرنال فرمودند انچه مذکور نمودید منتهای انسانیت و مروت است
لکن بقانون سیاست و حفظ مملکت تنبیه انها از الزم امورات عمل این
نفوس سبب بدنامی حکومت و شماتت رقبای دولت شده فرداست که در تمام
جرایدغیبت است که در فلان نقطه از مملکت روسیه نفوس بلوا نموده در
وسط روز در میان بازار در سر کفتکوی دین و مذهب آدم کشته اند و این
دلیل بر بی نظمی دولت و حکومت است و از برای دولت نقص است عرض نمودیم
در صورت امکان و الا مصداح مملکت خویش خود دانند و از خدمت مرخص شدیم
حضرات هم مایوس راجع شدند بعد از ان رؤسای ملت بطهران و تبریز و مشهد بعلماء
تکلیف نمودند و علما طرّاً از دولت استمداد و استغاثت خواستند که این حکم سوء
اگر جایی سوء نقص است از برای دولت و ملت که از برای کشته شدن یک دو نفر بابی
نفوس عدیده مورد سیاط غضب باشند چه وهنی از این بالاتر که جمعیّه یک نفر بابی
که ایشان را در ایران پنج پنج ده ده میکشند و میسوزانند و این عمل ما به افتخار است
از برای ایشان در این بلاد نفرین نوع ذلت و خواری بر مسلمانان روا میدارند
و اولاد و اصحابنا و دیانا و شریعتنا اسلام از دست رفت شریعت غرّاء چرا باید بیقدر باشد
ملت بیضا از چه تیره شد دولت جواب فرمود اجرای حکم قانون در مملکت
دول خارجه وساطت قبول ضمنا بدر انشخص را که کشته اند و هم از رعیت من
بوده ان بیچاره مگر صاحب عیال و اولاد نبود باذن و اجازه که این عمل را نموده اند

یا دون دولت بوده یا بقوّت اسلحه غلبه نموده سبحان الله چه مقدار از نفوس که
لوح بعد از شهادت جناب حاج محمد رضا خطاب باحباب عشق آباد نازل شده میفرماید
لیس لهم ناصر و لا معین از این بوده که حضرت سلطان ناصر الدین شاه هم اقدام بر نصرت
و معاونت ایشان ننموده در این مقام ان لوح مبارک ذکر میشود قوله جل کبریائه
یا اولیائی علی الحق انتم مفاتیح ابواب الاستقامة بین البریّة و رایات الهدایة بین الخلیقة
بکم ثبت توحید ذاته و تنزیه کینونته نوصیکم یا اولیاء الله بالحکمة و بما ینفع به مقاماتکم
طوبی لکم و لمن یحبّکم خالصاً لوجه الله ربّ الارض و السّماء و ربّ العرش العظیم ایاکم ان
یخوّفکم ضوضاء القوم الذین نبذوا العدل و راءهم متمسّکین بالظلم الا انهم فی عذاب مهین
لیس لهم ناصر و لا معین سوف تأخذهم نفحات العذاب من کلّ الجهات انّه هو الاخذ
المقتدر القدیر انتهی حقیر اکثر بخوام الواح در خصوص این واقعه که از سماء مشیت رحمانی
نازل شده مرقوم نمایم این اوراق گنجایش ننماید و ایم مطلب باطناب انجامد حقیر بعد از
ختم مجلس سوء و صدور حکم و قایع را کما هی بساحت قدس محبوب امکان عرض نمودم چند نفر
دیگر از احباب هم عرض نمودند بعد از قلیل مدتی در یک بسته دوازده لوح باسم بعضی
از احباب نازل و در خاتمه ان الواح زیارتی باسم جناب حاج شهید نازل ان لوح
مبارک که باسم این فانی نازل شده در این مقام مرقوم میگردد قوله جل جلاله و عمّ نواله

باسمه المهیمن علی الاسماء

قد اتی المیقات و اتی منزل الایات من سماء الامر بقوّة لا یضعفها ظلم الاشرار الذین
نقضوا عهد الله و میثاقه و قتلوا اولیائه من دون بیّنة من عنده و سلطان من لدنه بشهد
انهم افسدوا فی الارض بعد اصلاحها و کفروا بنعمة الراحة بعد اذ تحققت و انبسطت
بعدل ملیک المملکة و سلطانها کذلک نطق المظلوم اذ یمشی فی هذا المقام الذی
سمّی بسجن الاعظم فی العالم و بمقام انقطع عنه ذکر الاسم طوبی لمن سمع ما امر به

من لدن الله فالق الاصباح انا منعنا الكل عن الفساد و امرهم بالبر و التقوى و الطائفين
نبذوا ما ينفعهم و رائهم و اتبعوا البغي و الفحشآء الا انهم من اهل الضلال عند ربهم المتعال
فتدبر و امن بالله و نصرامره و نطق بثنائه في الليالي و الايام يا علي قبل اكبر عليك بهائي
و عنايتي قد سنح لي كتابك الذي ارسلته الى احد افنائي و وجدنا منه عرف الاتحاد
في ايام فيها اختلف الناس في النبآء الذي بشر به الكليم في التوراة و الحبيب
في الفرقان انا ذكرناك مرة بعد مرة و انزلنا لك ما اهتزت به الاشياء و اخضرت
به العقول و الارواح كن قائما على نصرة امرنا بالحكمة التي اشرقت شمسها من افق
البر و الالواح قد كنت مذكورا لدى المظلوم انه ايدك على خدمة امره و عرفك
سبيل الرشاد يا قلم اذكر من استشهد في سبيل الله و قل اول تجلى ظهر من افق سمآء
الفضل و العطآء عليك يا من سميت بحر قبل رضا اشهد انك آمنت بالرحمن
و ادركت بحر العرفان في الامكان و اجبت النداء اذ ارتفع بين الارض و السمآء
و شربت رحيق الوحي من يد عطآء ربك مالك ملكوت الاسمآء انت الذي
ما منعتك حجبات الظالمين و لا سبحات المعتدين و تركت ملة قوم افسدوا
في الارض بعد اصلاحها و كفروا بنعمة الله بعد انزالها و الروح لك يا من
في مصيبتك ناح المقربون و صاح المخلصون طوبى لك و لمن يزورك و يقر
ما انزل من القلم الاعلى في هذا المقام الاقدس الاعز الانور الابهى يا علي اكبر
عليك بهائي و عنايتي ذكر احبائي من قبل و بشرهم برحمة الله و فضله و عنايته
انا نوصيهم بالاتفاق و الاتحاد و نسئل الله ان يؤيدك على اصلاح احوالهم
في كل الاحوال انه هو المقتدر المتعال و هو العزيز الفضال

خلاصه انچه سعی و کوشش جهة استخلاص مقصرین نمودند بهر اسبابی توسل جستند
ثمری حاصل نشد چندی در رقمات عشق اباد محبوس بودند و با اشغال و اقران خود
مانوس و هفته روزه منتظر فرج و خلاص تا اینکه بعد از ایام اعلام نمودند که فردا
ان ۲ نفر قاتل را بدار میآویزند و سایرین را بسوء الدار که سبب اصلی بوده اند
نزدیک ارگ حکومت اسباب آویختن ان دو نفس را فراهم نمودند سوار قزاق
الطراف ایستاده فوجی از سالدات و چندان را به توپ حاضر نموده چونکه بعضی از حمقا
که علی العمیا تعصب دین را بر خود فرض عین دانند مذکور نموده بودند که اگر بخواهند
این نفوس را بسبب بر زدن یکی را از برای شخص بانی که در شریعت ما کشتن او
فرض است بدار کشند ما هم بیرون آمده جهاد مینمائیم و اگر هم کشته شویم از شهدا محسوبیم
این اخبار بسمع حکومت رسیده لذا انچه لازمه حزم و احتیاط است مجری داشت
خلق هم از برای تماشا از قرقه بیرون آمدند مقصرین را با سلاسل و اغلال
حاضر نمودند ان دو نفر قاتل را در بالای دار حاضر کردند ایشانرا بالای منحنیهای بسیار بلند
که در زیر پای ایشان کودی حفر نموده که بعد از خروج روح از
جسدشان در ان کودها انداخته مستور نمایند لباس کفن مانند بر ایشان پوشانیده
آنچنانکه خواستند طناب بگردن ایشان انداختند جناب پیر کرد در رأس حاضر بود فرمود
دست نگاه دارید و رقه بیرون آورده بدست گرفت نموده بعد بصوت جهیر اشاره نمود
بلسان ترکی و فارسی که نمود و بیان ان مطلب این بود که در انروز که چند نفر
بوساطت خدمت جرنال رفته بودیم مطالب را بانتظامه بحضرت اعلیحضرت اعظم

تلگراف مینمایند که حضرات بابیه آمده مقصرین را شفاعت مینمایند حضرت
امپراطوران صورت تلگراف را بمجلس شورا ارسال میفرمایند که انچه صلاح دانند
بجهت تخلف تلگراف نمایند ایشان مشورت نموده صلاح بران دیدند که
که اولی این است که وساطت بابیه تا بکدرجه قبول شود که عداوت معاندین انها
کمتر شود این قسم قرار داده اند که ان دو نفس که باید کشته شوند ایشان نکشند بسبیل ابرس
برند و باقی که ۱۴ اسامی سبیل جنبه ایشان معین شده نصف باشد هفت سال بسبیل
روند حضرت امپراطور این رای را امضا بموجه جواب جرنال تلگراف
نمودند جناب جرنال هم این مطلب را مکتوم نموده دران بودم که جمعیت از
طوائف حاضر بودند این مطلب را مفصلاً بیان نمودند که از امپراطور اعظم
حکم چنین صادر شده که محض خواهش طائفه بابیه بانها تخفیف داده شد والاّ
حکم همان بود که نموده بودند بعد از استماع این بیانات ان دو نفر که برای
آوردن حاضر شده بودند مذکور نمودند که با بشفاعت بابیها راضی نیستیم البتّه
کشتن برای ما بهتر است و سایر یهم اهل سرهای ایشان را تراشیده کلاهای روس
وارونه بر سرانها گذارده برارابه سوار نموده با طنطنه و کبکبه و جلال بدم راه اهن
آورده در ان اطاق واخوان که از برای ایشان مهیّا شده بود سوار نموده روانه
وارابه سوار نمودند دو نفرانها در بین راه تباه شدند دو نفر قاتلین را بعقب فرستادند
که خبر واثری از انها معلوم نشد دو نفر هم بعد از قلیل مدتی بمقر اصلی خود رفتند مدام
فرار نموده بایران آمد بعد از شش ماه خانه جدش ویران شده روحش بسلطان و محل
خود راجع شد از انها یک نفر ملا احمد یزدی از برای خانه در زمانه باقی مانده

تا کی نیابد ان نفوس مقصوده را نذیره انذار او را ملاحظه نمایند و عبرت گیرند
باری مقصود از شرح و بسط این مقالات این بود که بر صاحبان بصیرت واضح و لائح شود
مفاد و مصداق آیه مبارکه یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم
نوره ولو کره الکافرون واضح و مشهود و مبرهن شود زیرا که در اینجا مجلس شوراجل
فساد این مذاکره نموده بودند حفاظ شرع مبین و پیروان دین سید المرسلین که: ما ها باید
همت نمائیم که در عشق اباد احدی از این طایفه نتواند زیست نماید و باید چند نفری
از اینها را کشت تا ما بقی حساب کار خود را نموده از اینجا خواهند رفت همین را
رای صواب دانسته برای این امر متفق میشوند و آن ۲ نفر را از برای شهادت جناب حاجی
معین مینمایند و جمله حریت نبات و جه بان ۲ نفر میدهند و دیگر از اثر کلمه مبارکه
ان لله الا ان یتم نوره غافل بودند که حق جل جلاله رغماً لانفهم ان نور را از افق عشق
ظاهر مینماید که ضیاء و پرتوش جمیع عالم را روشن و منور نماید جلت عظمته
وتعالت قدرته لا راد لقضائه ولا مانع لامره وهو المقتدر العزیز الحکیم چنانچه در
لوح حقیر یکی از الواح عشق گانه که از قبل ذکر شد که باسم حقیر آمد و لوح جناب
شهید هم که اشاره شهادت دران ذکر شد یکی از ان الواح بود باری در لوح میفرماید
قوله جل وعز بگو از نار فتنه و فساد که از فساد قلوب عباد مشتعل شده
محزون مباشید قسم بانوار وجه آنچه که از افق اعلی مشرق و لائح است این امور
سبب اعداد کلمة الله بوده هست انتهی انچه عرض شد اهل بصیرت را کافی
است والا از برای غیر اهل بصیرت هر چه ذکر شود بلا ثمر است چنانچه حق

نبیل فائز و ان یرد کل آیة لمن یؤمن بها کینونة کرا ز حق راست کوثر باشد و بلم یصدق
من الله قبلا بار سا کر خواسته باشم جمیع الواح که در این خصوص از قبل و بعد
از شهادت جناب حاجی شهید نازل شده ذکر نمایم باید کتابا علیحده مرقوم نمایم
در خاتمه ... مطلب این لوح امنع اقدس که مدلّل است بر عنایت و
مرحمت بدولت ابدیت دولت بهیّه روسیه ایده الله تعالی ذکر مینمایم که در
قرون و اعصار ذکر خیرش در این لوح مبارک باقی است و در سایر الواح دیگر هم مذکور است

هو الحافظ المقتدر القدیر

یا حسین علیک بهائی نشهد انک فزت بما کان مستوراً فی الکتب و مرقوماً من القلم
الاعلی من لدن الله رب العالمین طوبی لک بما اقبلت الی البحر الاعظم و رأیت
المواجه و الآیات المکنونة فی بیانه و سمعت ما ارتفع من الافق الاعلی بعنایة الله
رب العرش العظیم یا اولیائی فی الممالک اعرفوا مقام من نصرکم و حکم بینکم بالعدل
الخالص نسئل الله ان یؤیّد عباده الخائفین علی ذکره و ثنائه و خدمته و ینظر منهم
لیجعله الظاهر المقدّس العزیز العظیم یا اهل البهاء قد کان نیّر العدل مستوراً
محجوباً تحت غمام المظالم و لکن الله ایّد حضرت الدولة البهیّة الروسیّة علی
اشراقه و ظهوره و نجاته من حجاب غلیظ و سحاب عظیم نسئل الله تبارک
و تعالی ان یؤیّد اولیائه و امنائه الذین بهم نصبت رایة النصر بینک
و علم الظفر امام وجوه الخلق رغماً للذین حبوا العدل و الانصاف و منعوهما عن
اشراقهما و نورهما و ظهورهما علی اعداء کلمته و اظهار امره و اثبات حقه
و یوفقهم علی انفاذ المظلوم بین ذراعی العدل و الانصاف و بنجاتهم من الظالمین

والمعتدین والمنکرین کذلک قضی الامر من لدن الله الامر الحکیم بندار پارسی ندای
مظلوم را بشنو باید احتیاط کلّی از این یوم الی آخر له قدر عنایت حق لیت
بهیّه ابدها الله را بدانند و آنچه سزاوار این عدل است بر آن قیام نمایند و نفوسیکه
من غیر ستر و حجاب عدل را تا ظهر نمودند و نصرت فرمودند و این مظلوم مسجون را از
شر ظالمی بمحبت متین انصاف برآوردند و نجات بخشیدند سزاوار پاداش عظیم از
از حق جلّ جلاله بشهد المظلوم بانّهم هم الذین نصروا عباد الله و اخذوا الحق
المظلوم بین ید کلّ ظالم بعید و کلّ فاجر مریب انشاء الله اولیای حق موفق شوند
در قرون و اعصار بر آثار این عنایت کبری که از حوالت مبارکه عادله ظاهر شده
البهآء و النور و العزّ و الثناء حضرتش وعلی الذین حکموا من جانبه بالعدل الخالص
و منعوا الظالمین من ظلمهم و اخذوهم اخذ عزیز مقتدر انتهی جناب حاجی
شهید از جمال قدم جل ذکره الاعظم باسم ایشان الواح متعدده نازل شده از آثار جمال
مبارک هم با ایشان بوده من جمله عبائی از جمال مبارک داشتند که جمال مبارک بر دوش گرفته
بودند بعضی از این آثار در اصفهان نزد اخوی ایشان بود یک صبیّه هم از جناب
شهید در اصفهان باقی بود بعضی از این آثار هم نزد ایشان جناب آقا سید احمد
است بعضی هم نزد جناب آقا غلامحسین است لباسهائی که در وقت شهادت
بر تن ایشان بوده که با کارد و خنجر پاره پاره شده از همین قسم که بعضی آلوده
بوده نزد جناب آقا غلامحسین موجود است دیگر جناب حاجی میفرمودند اسبابهای
علیقه خوب تحصیل کرده ام من جمله فرمودند بیاض از خط یاقوت در
اصفهان دارم و همچنین از سایر خطوط از درویش مجید و میر محمد و غیرهم والله اعلم

نمره ۴۲

جناب استاد محمد ابراهیم نجار ساکن اصفهان ابن مرحوم لا محمد صادق که جد ایشان
جناب آقا محمد بیدآبادی از شاگردان محققین و فضلای شهر خود بوده اند در توصیفات
کمالیه ایشان بین الامثال واقرانشهور است جناب استاد از نواده ایشان است
محل سکنای ایشان در محله باب القصر که بدرب کوشک معروف است بعد از
شهادت حضرت اعلی قبل از ظهور طلعت ابهی بسبب عداوتی برو خاندان مستعد
نفحه اخری و طلوع شمس جمال ابهی بوده اند که آفاق را اشراق دار السلام ان نور ساطع و حکمه
مبارکه واشرقت الارض بنورها تحقق و مدلول عبارت اهل بیان شد جناب ایشان
بدون دقیقه توقف بمحض استماع ندای تصدیق بینما بیند چنانچه در یکی از الواح
ایشان شاهد این بیان نازل شده ایشان مدتی بحکمت مشی نموده با خلق بسلوک
معاشات سلوک مینمودند و بحسب ظاهر خلق ایرادی بر ایشان نداشتند
الی زمانیکه ابتدا جناب ملا لاظم و بعد از قلیلی مدتی حسنین سلطان الشهدا و محبوب
الشهدا را بفتوای علما و سعایت فلک ورقشا شهید نمودند دران فاجعه عظمی
و امتحان کبری از احباب و اعدا انچه در مکنون بود ظاهر شد از معاندین و اشرار بانواع
و اقسام اثار ظاهر شد و نمایان از ابرار و حزب مرتبهم از صبر و استقامت و صفا
و تحمل شدائد و بلا مشهود بمصداق ایه مبارکه و ضع کل ذات حمل حملها و تری الناس
سکاری و ما هم بسکاری شد دران ایام از تغیر احوال و کثرت ملال حال جناب استاد بر
بر اهل محفل اشکار شد فطنتها بعالم و کانها بیقین تبدیل شد اهل محله
نزد علمای اجماع بنمودند و کل شهادت علما داد بکفر و فتوای قتلش طلب

نمودند علما بدا اظهار اینکه ایشان منسوب بجناب فضیلت مآب مرحوم آقا محمد
بیدآبادی هستند این ذلت را نسبت بان خانواده روا نداشتند بهر نوع بود خلق را
ساکت نمودند لاکن مردم ایشانرا آسوده نگذاردند ایشان نیز خوف خیال نمودند که
مبادا بمشهد حضرت رضا بزیارت روند شاید باین وسیله از شر زخم زبان
و لدغ افاعی زبان آسوده شوند ایشان فوراً بر سر بسته قضیه اجمالی انداخته بگیوه فرد
اعلا پوشیده بهیئت زوار از دار خارج شده عازم مشهد شدند در انجا زیارت نموده
بعزم اصفهان از راه سبزوار مراجعت نمودند جناب حاجی محمد کاظم که قبل از
شهادت سلطان الشهداء بعد از سجن از اصفهان هجرت نموده بودند در سبزوار تشریف
داشتند جناب حاجی بمقدم ایشان خلق دست از جان شسته بر نگذارند شما بهتر اینست
که در سبزوار بمانید و مشغول کار شوید متعلقان شما هم خواهند آمد ایشان اطاعت
نموده در انجا مشغول عمل نجاری میشوند از برای خانه حاجی محمد کاظم سایر هم
بایشان رجوع مینمایند اسباب اندا خل فراهم میآید کم کم ثروت را نزد و لدا نشی جناب
محمد حسن و محمد رضا رقم میزند ایشان هم سفر آمده باز مراجعت بمحل مألوف خود را
بفروشند و اهل عیال را برداشته بسبزوار میآیند و در انجا مشغول کسب میشوند
در سبزوار هم حضرات اشرار چند دفعه اسباب اذیت و آزار از برای ایشان فراهم
میآورند تا دفعه آخر که هجوم عام نمودند و هر یک از احباب بسمتی فرار نمودند
و بعضی مختفی شدند تا انکه اندکی فتنه فرو نشست جناب اسد محمد ابراهیم هم خود
خود کارهای خود را ترتیب داده بعد از چندی بعشق آباد آمدند محلی را اخذ نموده
خانه بنا نمودند و متعلقان را بعشق آباد آورده فرزند کبیرشان محمد حسن

در سبزوار بدار القرار رحلت نمود جناب استاد در صنعت نجاری مخصوص کار ها
سنگین و نازک کار و حید عصر خود بوده اند از آثار و صنایع ایشان از خانم سازی
و کار های سنگ کنده کاری و منبت کاری ایشان در اصفهان و سبزوار باقی است حین
تحریر سن ایشان قریب بهشتاد است باوجود کبر سن باحرارت و مشغول است نقطی
در قوای ایشان پیدا نشده در اسحار بشرف الاد کار می آیند از جمال اقدم جل اسمه
الاعظم الواح متعدده دارند از حضرت مبین اراده الله نیز الواح دارند سلمهم جلیشان
محمد رضا بمفاد کلمه الولد سر ابیه جمیع کمالات ایشان را دارا است در میان جوانان
ممتاز است از نفوس تعصبات دینیه است که بمعاونت بلکه پیشقدمی بنای تاسیس امور
مفیده خیریه نهاده اند ورود ایشان بعشق آباد در سنه ۱۳۱۲ اسامی ایشان در سنه ۱۳۱۳ مرقوم

جناب حاج محمد حسین ابن مرحوم حاج محمد باقر ابن حاج ابوالحسن من اهل اصفهان بعد
از شهادت جناب ملا کاظم من اهل طال خونچه که از توابع اصفهان است از
اصفهان از بیم جان هجرت نموده بسبزوار می ایند در انجا مشغول کسب میشوند
در سنه ۱۳ باتفاق عموهای خود جناب حاج محمد کاظم و حاجی عبد الحسین راجل
حکمت بعزم مکه معظمه بیرون میروند و ابتدا بعکا مشرف شده بلقای جمال
مشرف میشوند بعد از چند یوم بامر جمال مبارک بمکه معظمه میروند چون اکراه از
رفتن داشته اند اذن مراجعت میفرمایند با ذن الله بطواف بیت الله فائز
شده بعد از اتمام اعمال حج مراجعت بعکا مینمایند مدتی در ظل سدره منتهی
ساکن و از ثمرات شجره طوبی مرزوق بعد از اجل میقات اذن رجوع از
از مصدر حکم صادر راجع بسبزوار میشوند و مشغول عمل خود بوده الی زمان

زمان بلوا و غوغای سبزوار مکرّر عرض شده ایشان چند روزی مخفی شده بعد
مبطور خفا از سبزوار فرار نموده بعشق آباد هجرت مینمایند و ۴ دفعه بعد از صعود
جمال قدم جل اسمه الاعظم بمدینه منوره عکا مشرف میشوند و بزیارت حجره مقدسه
و روضه مطهره فائز میشوند دفعه اولی از همایون شخص شجره طوبی بر ایشان
شده منصعق و مدهوش شده باز بهوش می آیند لکن بعد از آن حالتش دگر
گون و کلمات جنون از ایشان ظاهر اما چه جنونی که در حین انخالت کلماتی
از او صادر که عقلا متحیر از آن مراجعت مینمایند جناب حاجی جنون کوه اتش
فشان از طور سینا و جبل فاران مراجعت نمود نوشت مجذوب و مشتعل که
که احدی را مجال مقال با او در آن حال نبود و دایم از مقام قاب قوسین او
ادنی سخن میگفت و از مراتب دنی فتدلی صحبت میداشت مکرّر عارض مرقوم
نموده بارض اقدس ارسال نمود فی الواقع حالت عجیبی داشت انسان از گفتار
و اطوارش منقلب میشد خود را رجعت موسی کلیم میدانست خصوص بهمدان از جعل
دعوت قوم خود بنی اسرائیل میرفت باکثر بلاد که در دشت نهضت عاقبت بهمدان
و بعضی از انجا بمصر و از مصر بدیار آمد بشرف زیارت جمال مبارک
من اراده الله مشرف شد چون در دفعه اولی از کاس کافور مزاجها زنجبیلا
باو نوشانیده بودند احداث حرارت نمود لهذا دفعه ثانی اطفاء نار حرارت
از بدایع عنایت صهبای کافور مزاجها کافورا آشامیده حرارتش بیبودت
تبدیل شده بمدینه عشاق راجع و بکمال ابتهاج و حالات روحانیه
نمود تبارک الذی بیده ملکوت کل شی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز
المجید از جمال قدم الواح متعدده بعضی از انها را باطراف خاصه تذهیب

چند از کلیم گشیده

نموده صاحب آثار است از حضرت حق زاده الله اجرا و افاض الله انوار
دارد نسبت وجیه ایشان بنت عم ایشان جناب الحاج جعفر است مؤمنه ثابته راضیه
مرضیه است چند طفل از ایشان قبل از رشد وفات نموده اند حال دو طفل
صغیر دارند اسامی ایشان در ذیل اسم جناب حاجی در نمره ۴۳ مرقوم است
جناب آقا محمد حسین ابن مرحوم حاجی محمد حسن نزد عم جناب حاجی عبد الرسول و جناب حاجی احمد
مشهور به آقا محمد حسین مرشد اخوی جناب آقا محمد ذکرشان از قبل گذشت ایشان
هم از سابقین احباب بوده اند لکن مراعات حکمت را از جناب اخوی
بهتر مینموده اند از همه وقت با عرفا و حکمای الهیین معاشر و مراوده لذا با ایشان
چندان تعرض نداشته اند مدتی در بزد بشغل تجارت مشغول از بعد به تربت
حیدریه آمده انجا نیز بتجارت مشغول بوده اند در اواخر ایام بعشق ابهی آمده
در منزل جناب حاجی عبد الرسول تشریف داشتند بعد از چند سنه برحمت
ایزدی پیوست حین وفاتش حاضر بودم بسیار بخوشی و راحت جان را بجانان
تسلیم نمود مثل کسی که بخواب رود با حضرات مخصوص داشت همه وقت بفیض
صحبتش مستفیض میشدم در مقامات عرفان پایه بلند داشت اشعار را خوب
بیضاء میخواند شعرا نیز او را بزرگ قبول داشتند سنش از هفتاد متجاوز بوده تا هل
اختیار نفرموده وفاتش در ۱۳۱۳ در مقبره اهل بهاء مدفون است رحمة الله علیه نمره ۴۵
آقا حسن ابن مرحوم حاجی مصطفی قلی مازندرانی سبزواری در وقت ضوضاء سبزوار
با رفقای جناب آقا محمد رحیم فرار نموده بعشق ابهی آمدند ناخوش احوال شده قبل از
ناخوشی و با از این دار فنا بعالم بقا شتافت از نفوس مستقیمه بوده

از جمال قدم جل شانه الواح بافتخارش نازل از احباب اویه در سبزوار بعد رحمة الله علیه

جناب آقا محمد قائنی نبیل اکبر علیه بهاء الله و رحمته و الطافه شهد بحیاته فاضل
وصف فضایل و کمالات ایشان از تحریر و تقریر این فقیر خارج است الواحیکه از
جمال قدم جل اسمه الاعظم باسم ایشان نازل شده بر رفعت مرتبه و علو مقامشان
شاهد بیت ناطق و من اصدق من الله حدیثا در عنوان بعض از الواح باسماء عالیه
مخاطب اند یا اسمی الاعظم و یا الف الالف و یا سماء اخری مفتخرند حقیر فیض مصاحبت و
بان مجالست در خدمت ایشان بطوریکه مامل در یافته در حضر و سفر از قبیل فضائل اطوار و رفتار و گفتار
ایشان مستفیض و مستفید شده ام جلالت قدر و علو منزلتشان بین الاعادی و الاصفیا کالشمس
فی وسط السماء ظاهر در جمیع فنون و شئون علم و حکمت و عرفان بین الاقران ممتاز
در بدایت شباب بعد از تحصیل مقدمات علم و آداب در شهر مقدس تحصیل علم حکمت الهی نموده
لاجل تکمیل بسبزوار نزد جناب حاجی ملا هادی نامده چند سنه در مقام علم حکمت بغایت فضول
رسیده بمقامیکه جناب حکیم بفرمایند که من بعد باید من از شما اقتباس انوار فضایل نمایم
بعد از ان بکربلای معلا و نجف اشرف مشرف شده مدتی نزد جناب حاجی شیخ مرتضی
اعلی الله مقامه تحصیل مینماید جناب شیخ بدون اظهار جناب فاضل بسطیب خاطر
باینان اجازه اجتهاد میدهند و هاکذا بعض از علمای دیگر بعد از تکمیل علوم بنتیجه ان
که عرفان معلوم است فائز میشوند براه نائب بعض از احبا و جناب ملا ابو تراب
سبیل رب الارباب منه برده بحضرت اعلی اقبال مینماید ایام بین الظهرین
بعد از صعود حضرت ۱۰۰ و قبل از طلوع شمس حقیقت ظهور من یظهره الله
بوده اند و از شهادت آن جناب نبیل و دیان و غیرهم مدتی این مقام
شده اند و بانملک زمانی خاموش و نادم شد نزد زمرا که نحالی که بغیر حق بر نفر حق
مقام مستقر کرد و این بود که حضرت اعلی فرمودند که مدتی این شجره تعرض نشاند زیرا که

که محال است غیر از خود بس بر این عرش مستقر گردد جناب ملا میرزا ورقا
شهید فرمودند بعد دفعه فرج که هفتاد سه نفر باشند بقول مدعی این مقام شدند جناب فاضل
فرمودند دران ایام از نبیل اعظم خطی بجهت احباب آمد و ایشان نامدعی مقام مذکور
شده احباب را بنحو دعوت نموده بودند مثل اینکه خطاب بجمیع این بود ای محمد
سوی ما عروج کن ترک هر آئین و سر منهاج کن خطاب بملا ابو تراب اشتهاردی
ای اسیر خاک تنگ ای بو تراب ان بنائی را که دیدی شد خراب
خطاب بجمال مبارک عرض نموده بود ای بهاء بر بهاء حق دلیل
خیز و جان اندر ره حاکن سبیل از نبیل اعظم بیانات سر قوم نموده بود دیگر غافل
از اینکه بحر شکر در هنی مایهاست خوبان را بخانمی نتوان گرفت ای صنمان
تا اینکه بعد از سنه تسع جمال مبین کشف حجاب و رفع نقاب نموده خضعت له الاعناق
و خشعت الاصوات دستی از آستین بدر آمد که پاره کرد چندین هزار عرقه
پس خامه را امین جناب نبیل بنی کور محاسن خود را قطع نموده و رب سرای جمال
قدم را جارو ب کرده با اشک چشم آب پاشی نموده و بعد از صعود تاب مفارقت
نیاورده خود را در بحر انداخته فنا نموده و بعالم بقا شتافته در ظل شمس بقا بقا
فائز شد ملا کاشی در مدینه منوره علما تمولم خلاصه جناب فاضل فرمودند بعد ازان
با مر مبرم جمال قدم ایمان آوردم پس از تحصیل علوم و وصول بمقام معلوم
عزم وطن خویش نمودم بقاین آمده ابواب را وده والفت کشودم
و علما و فضلای قاینی را مدتی معتنی بودم روز بروز ابواب دانایی بیشتر بمنزل
علمای قاین دکانهای خود را بی رونق دیدند در خیال فساد
افتادند مخصوص سید ابو طالب که در ان ایام صاحب ریاست بود

بهائی مخالفت کدامست سایر علما با و ناسزا نمودند فریاد وا دینا و شر بجنبا بلند نمودند
بطهران بحضور سلطان غازی شدند که این شخص مخرب دین است و هادم بنیان مبین
صوفیان را ظهر است و بابیان را معین منطق الطیر سلیمان دارد و سبح بیان و
تبیان آفت و زیان است و فتنه آخر زمان در اخماد نایم نار باید کوشید والا
چشم از ملت و دولت پوشید عاقبت از طهران حکم باحضارم نمودند با
دو نفر مامور بطهران رفتم محلّی از برایم تعیین نمودند و باستقبال احترام بلوک
مینمودند اکثر اعیان و ارکان دولت آمد شد مینمودند نظم بمقتضای فهم و ادراک و ذوق
هر یک بیانی میکردم چند مجلس مدعیان حاضر شد ایراد و انتقادات را ذکر نمودند
بحول الله ایشان را بقوه تقریر و بیان مضمحل و نابود نمودم عاقبت خائب و خاسر
بمقام خود راجع شدند و مرا با احترام و اکرام معذرت خواسته مرخص نمودند
لاکن ملاحظه نمودم باید از دین گذشت و با رقبا مقاومت نمود در بابت
ملک را برقرار نمود باید از دنیا گذشت و صیانت دین نمود لذا از جهان
و فیها چشم پوشیده در سبیل رضای دوست پویا شدم دوست بدنیا و آخرت توان داد
صحبت یوسف بها زر دراهم معدود همه اوقات در بدر ادبتلینی امر مالک الجاد
سائر شدم خلاصه در اواخر ایام فرسنه ۱۳۰۹ مع اخوی زاده جناب
شیخ محمد ع وارد عشق آباد شدند قلیلی مدّتی در عشق آباد توقف نمودیم بعد
ببجنی را شریف بردند در سرای خواجه کاران در منزل جناب افنان حاجی
میرزا محمد منزل نمودند قبل از رسیدنم خبر صعود جمال قدم جلّ ذکره الاعظم

کمالت جزئی زائد بخورشان حادث نشد علیکه گمان اینکه باین زودی
وفات مینمایند نداشته اند ابو القاسم مذکور نمود که جناب حاجی میرزا
محمد جهت مرخص بودن قضا حاضر شد جناب فاضل در اطاق دیگر تشریف
داشتند بالای ایشان آمده احوال پرسی نمودند ایشان بقاعده جواب
دادند رفیقم مشغول طعام خوردن شدیم بعد ازان برسر بالین فاضل آمدم
همان اینکه خواب رفته اند درست ملاحظه نمودم دیدم مرغ روحش
از قفس تنم پرواز نموده ببوستان قدس معنوی شتافته ما همه متحیر
شدیم و آرزو داریم قسم مردن نمودیم مقارن اینحال خبر صعود
جمال قدم رسید در بیرون دروازه محلی ابتیاع نموده ایشانرا دفن
نموده اند و شرافت بخارا ازان مدفن شریف محقق شد از قلم مبارک
حضرت من اراده الله زیارتی از برای ایشان تا نازل عنایت بی منتهی
در باره ایشان میفرمایند بامر حضرت عبد البهاء هر ساله جمعی از احباب
از عشق آباد بزیارت تربت جناب فاضل میروند الی حین فانی هم ۴۰ مرتبه
مخصوص بزیارت ایشان رفته ام وفات ایشان در ۱۳۲۹ رحمة الله علیه
ایم مختصر در ذکر جناب فاضل علیه بهاء الله عرض شد ذکر وقایع هریک از جرستان
مفصلا ذکر شود باید از برای هریک کتاب مرقوم شود امورات محدثه این دور
اعظم عجیب است از انواع بلایا و رزایا و مصائب و نوائب که او هر وارد
الی حین بر احباب وارد شده بانواع و اقسام از سفک دماء و حرق اجساد
اسیری در بلاد جقدر از نفوس محترم که از اوطان بجرت نموده بی خان مان

سلانخ خانه

وسوگردان اطراف جهان پراگنده انفرو آنی راحت ندیده اند و چقدر از جوانان
نورسیده و اطفال که در خون خود غوطه ور شدند دامن ارض الا صبغت من دماءهم
و دامن هوا الا علت رفراتهم این چه صیدافکن سواری بود که زمین صحرا کذشت
نیش خار نیست کز خون شهیدان رنگ نیست نحن ۴۲۵

جناب آقا ابو القاسم ابن مرحوم آقا محمد تقی یزدی جناب افنان حاجی میرزا محمد تقی
ایشان را از جمله نویسندگان و ثبت ضبط دفتر حساب بنزد جناب حاجی میرزا محمد از یزد
روانه نمود در بعشق آباد آمده عازم بخارا شد ندیم صاحب هوش و ذکاوت
بود در جمیع امورات تجارت جناب افنان و امورات متعلقه بایشان را رسیدگی مینمود
بعد از تشریف بردن افنان نیز در جمیع رتق فتق امورات در دست ایشان بود
عاقبت بمرض سل مبتلا شده مدت ۳ سال با این مرض مبتلا بود در سنه ۱۳۱۳
از این عالم فانی بسرای جاودانی شتافت نعشش نزد فانی موجود است
از حال قدم و اسم اعظم حضرت عبد البهاء الواح دارد در بخارا شریف
مدفون است والده اش در حین وفاتش در نزدش حاضر بوده در وقت صعودش
واقع شده بود که داغ فراغش بر والده اش موثر نبود والده اش تحقیر ذکر نمود
که من در حین احتضارش حاضر بودم و ابدا علامتی که مدل بر موت باشد معلوم
معلوم نبود در بستر بکمال بشاشت و سرور مودب نشست و
بهم کفت زود استول حاضر نما که جمال مبارک تشریف میآورند فورا استول
حاضر نمودم و متعجب این چه حالت است دقیقه نکذشت برخاسته تعظیم
نمود و نشست بر بستر بکمال سرور و جان را بجانان تسلیم کرد علیه بهاء الله

و ثنا و رحمة و الطافه و رضوان ملحوظ است و الدهٔ امتی بعد از فوت فرزند
بعشق آباد آمده مدت ۵ سنه بعد از فوت فرزند از بندر رهائی یافته بعالم آزادی شتافت
در مقبرهٔ بهائی جریس من اهل بهاء مدفون است علیهما بهاء الله و ثنائه و غفرانه ۴۱
جناب ملا علی جنتی ساکن شهر از سابقین احباب و کملین اصحاب خراسان از علما
فاضل و فضلای کامل در جمیع اوقات منزلش محل ایاب و ذهاب احباب بوده
نفوس مبارکه را تبلیغ نموده اند و همیشه وقت سبب اشتعال احباب شده اند در آستانه
ع ابن موسی الرضا خدمت و ملعب و مشرب داشته اند بعد از اقبال باسم بهاء اسمارا
از خدمت معزول و مشرب را مقطوع بنی بنده صدمات و بلیات شدیده لعب الله
انه اسازل و اشرار بر ایشان وارد شده جمیع را اخذ نموده مخوف شده بل بر حبس افزود
عاقبت از بیم و ضعف قوا مقاومت با اعدا نتوانسته هجرت بعشق آباد نموده فی ۱۴
ذالحجه ۱۳۱۲ وارد عشق آباد و در منزل ابنشان جناب امین شاهین ساکن
شدند جناب ایشان حین ان ایام در ترکمنستان مشغول بتجارت بودند و اهل بیت
ایشان در عشق آباد بود جناب ملا علی هم مدتی در عشق آباد تشریف داشتند و بعد
با تفاق عیال فرزند بنجر تپه تشریف بردند و چندی در آن دیار بسر بردند
و هم از آن دیار بدار القرار رحلت فرمودند فی سنه ۱۳۱۴ مدفن شریف
ان مؤمن بزرگوار در ترکمنستان از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم
الواح دارند لوح اول که از الواح عظیمه مخصوصه است خاطب بجناب ایشان است
در این مقام ان لوح مبارک مرقوم میشود لتفرح به القلوب و تقر به الابصار

الاقدس الاعظم الابهی

هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالک القدر لیقرب الناس الی المنظر الاکبر

هذا المقام الاطهر الذي يطوف في حوله ملا الملئكة مقربون قل قد فضت الساعة وسقطت
النجوم وانشق القمر ان انتم تفقهون وناد سكان الملا بين الارض والسماء ان الملك لله المقتدر
المهيمن القيوم فيه تكل الذرات لمنزل الايات ولكن الناس اكثرهم لا يشهدون
قد غلبت عليهم شقوتهم ومنعتهم شهوتهم وهم اليوم في هيماء الضلال يهرعون
اذا قيل لهم اقاربتم عظمة الله واقتداره يقولون رانيا وعصينا الا انهم لا يشعرون
قد ظهر في هذا الظهور كل الظهور في ازل الآزال ومن المشركين من رآه وقال هذا ساحر قد
انذرنا عن الله الا انهم قوم مدحضون ان يا قلم القدم واذكر لهم ما ظهر في العراق
اذ جاء رسول من معشر العلماء وحشر تلقاء الوجه وسئل من العلم اجبناه بعلم من لدنا ان
ربك لهو العلام الغيوب قال نشهد عندك من العلم ما لا احاطها احد انها لكنز
مقام الذي ينبوئه الناس اليك فاتنا بما يعجز عنه الانسان بمثله من في الارض
كلها كذلك قضى الامر في محضر ربك العزيز الودود فانظر فائز اذا انصعق فلما
افاق قال آمنت بالله العزيز المحمود اذهب الى القوم قل فاسئلوا ما شئتم انه لهو المقتدر
على ما يشاء لا يعجزه ما كان وما يكون قل يا معشر العلماء اجتمعوا عن امرتم اسئلوا ربكم
الرحمن ان اظهر لكم بسلطان من عنده آمنوا ولا تكونن من الذين هم يكفرون قال
الآن طلع فجر العرفان ونعت حجة الرحمن قام ورجع الى القوم بامر من لدن الله العزيز
المحبوب قضت ايام معدودات وما رجع الينا الا ان ارسل رسولا آخر اخبرنا بان
القوم اعرضوا عما اراد وهم قوم صاغرون كذلك قضى الامر في العراق اذ
شهد على ما اقول وانتشر هذا الامر في الاقطار وما استقر احد كذلك قضينا ان
انتم تعلمون لعمري من سئل الآيات في القرون الخالية اذا اظهرنا له كفر بالله
ولكن الناس اكثرهم غافلون ان الذين فتحت ابصارهم بنور العرفان يجدون
نفحات الرحمن ويقبلون اليه الا انهم هم المخلصون انك انت يا ايها المقبل

لا اله الا انت اسئلک بامرک الذی من سبحانک العظمة والاقتدار انه لا اله الا انا المهیمن
القیوم قد خلقت الممکنات بنفسی وظهرت الکائنات لامری انا المقتدر علی ما اشاء
بقولی کن فیکون لا تحزن من شئ قم علی نصرة مولاک منقطعا عن العالمین قد قدر
لک مقاما فی لوح حفیظ کن نارا له لما سواه لتشتعل منک افئدة الخلق کذلک امرک من
لدن عزیز حکیم قل الهی الهی انا الذی رضیت برضائک وما قصدت الا وجهک
وانفقت مرادی فیما اردت امنعک باسمک الاعظم الذی به تموج بحار القدم
بان تکتب لی ما کتبته لاهل البهاء الذین اتقروا علی الفلک الحمراء ویسیرون علی ملک
البر بآیاتک انک انت مالک الاسماء وفاطر الارض والسماء لا الٰه الا انت العلیم الحکیم انتهی

مراتب منزله مسطوره در لوح مذکور مصداقش در وجود جناب مرحوم مغفور علیه بهاء الله
ظاهر و مشهود بود با وجود کثرت سن کماز هفتاد متجاوز بود منجذب و مشتعل بود از قلم مبارک
حضرت عبدالبهاء روحی لوحدته الفداء آن بارتی از برای جناب مهاجر مذکور نازل شده نهایت
مرحمت و عنایت در حقش فرموده اند هنیئا له و مریئا و دیگر از مصیبت جانسوز
اینکه چندی بعد از رحلت مرحوم جناب امیرزا نصرالله از خراسان بعزم زیارت تربت
پدر و ملاقات برادر جناب امیرزا حسین بعشق آباد آمده چند یوم با جمیع احباب ملاقات نموده
عازم بنجر قند شد چندی اخوی امیرزا حسین ایشان را جهة امداد کارها مشغول نمود و در
این مدت ایشان نیز رشته کار فراهم نمود جناب امیرزا نصرالله از بنجر قند سفر
بنزد اخوی امیرزا حسین برود و در وقت مراجعت در راه سکه حدید در نزدیکی
آستانه لنجن از اطاق ماشین جهت استنشاق هوا بیرون اطاقه شخص در کمین
ایشان بوده ایشان را بغتة مورد انداز در میان دو چرخ ماشین و بعد
از سر آستانه مراجعت نموده مبلغ دو یست منات و چه که با ایشان
بوده برداشته و برود و بعد از نیم ساعت ماشینکه از طرف مرو بعشق اباد

Provided by the Afnan Library

می آمده میبیند در وسط راه شخص خوابیده سوت میزند میبیند حرکت نمیکند
ماشین را نگاه میدارد و باین آقا اخطار می نمایند ضربت شدیدی بر پیشانی او وارد
آمده بحدی که میل آهنی سخت بپیشانی او زده اند که بقدر یک درشی فرو رفته
لاکن کسی ان قاتل سارق را ندیده بطور قرینه و فحوا حکم کرده اند تیغ نابیدا
و قاتل ناپدید کشته در خون دست و پائی میزند از حقیقت هیچ کس آگه نشد
در کسی حرفی بجائی نمیزند هنوز رمقی در تنش او باقی بوده بعد از چند دقیقه نفس
مقطوع و روحش بعالم قدس بقا صعود مینماید و از اینکه ذکر نموده اند که او را
بقصد از ماشین انداخته اند باین دلیل است که عرض میشود از افتادن در وسط
راه اهن و ازان ضربت بر پیشانی که معلوم بود حربه زده اند و خالی نمودن
اسباب جیب و بردن وجه بار مدفن ایشان در نزدیکی وجه ملاحظه
متحمل است این قضیه در سنه ۱۳۱۵ واقع شده اند قلم مبارک حضرت
عبد البهاء در زیارت باسم جناب ایشان و ابویشان علیهما بهاء الله نازل
شده هر ۴ زیارت در این خاتمه ذکر بلایا و مصائب ان وجود مرقوم میشود (مترجم فن ملاع)

در ضمن قند بیرون دروازه مجبر زیارت من صعد الی الله جناب ملا عبد الغنی علیه بهاء الله عمره ۴۹

هو الله

علیک الثناء و علیک البهاء و علیک التحیة من الجمال الابهی
اشهد بانک صدقت بایات الله و توجهت الی جمال الله
و تذکرت بذکر الله و تشبثت بمیثاق الله و تحللت و تجللت
و صبرت علی کل آء فی سبیل الله و ما اخذتک لومة لائم فی
محبت الله و نادیت باسم الله و آویت الی کهف مغفرت الله

وسعيت وقد بذلت نفسك وراتك ونفسك وجسدك
وظاهرك وباطنك في خدمة امر الله واشتغلت
عن الاوطان مظلوما مقهورا معذورا وحبست هذا من
اعظم مواهب الله قال الله الحق ان القلوب تحبك والصدور
منشرحة بذكرك والنفوس مهتزة بالثنآء عليك رحم الله
امرء قرار رسمك وابد الله رجلا تر تحل في جوار مرقدك
وتذلل وتخضع وتخشع عند جدثك الله ربك ورب آبائك الاولين
زيارة كتبها بسبل الحضرة الشيخ نصر الله ابن الملا علي نجف آبادي عليهما بهآء الله الابهى

هو الابهى

النفحة القدسية والعبقة الانسية من ايكة الثنآء والروضة
المباركة الفيحاء مطاف اهل البهآء مرت عليك وعطرت
رمسك الطاهر وتربك العاطر ايها المقبل على الله
والمنجذب بجمال الله والمستشرق من انوار الله والمستفيض
من ملكوت الله والمستنير في سبيل الله والملقى في محبة الله
عليك بهآء الله عليك ثنآء الله عليك رحمة الله عليك
فضل الله طوبى لصلب انبثقت منه ولرحم توالدت منه
ولبيت سكنت فيه ولارض اضطجعت فيها ولمرقد دفنت فيه

ولبيت سكنت فيه ولارض اضطجعت فيها ولمرقد دفنت فيه

٨٥٤٧٥٥٦.

عطر الله مشام المقربين بنواسم تربتك المنيرة احيى الله
بنفحاتك انقطاعك قلب كل مؤمن موقن منور سقى الله
رمسك بغيث سبارك منهمر من سحاب ملكوته الابهى
طوبى لمن زار قبرك المتضمخ جسدك المطهر ع ع

زیارت جناب فاضل مهم در این مقام مرقوم منعطف چه که این وجوه مبارک

در جوار یکدیگر ند نگوئید آنها اند بلکه در این آرامگاه خواهرم و برادر

و ترکستان مدفونند و در ثمرقند بخارا مرو نیشین عشق آباد و سایر بلاد

سر تا سر دولت جاودان سنگ نیست کز خون دل و دیده بران رنگ نیست

در هیچ مکان و هیچ فرسنگ نیست کز دست غمش فسانه دل تنگ نیست

صورت مناجات و زیارت نبیل اکبر علیه بهاء الله الاقدس الانور

هو الابهی

الهی الهی زفیر ناری و صریخ فؤادی و حنین روحی و انین

قلبی و تاوّهی و تلهّفی و ضجیج احشائی و توی اجیج نیرانی من

شدّة حرارتی و توجّع و تفجّعی و احزانی و شدّة بلائک و عظیم

ابتحانی و تعلم ذلّی و مسکنتی و افتقاری و اضطرابی و اضطراری

و قلّة نصرتی و کثرة کربتی و شدّة غمّتی و حرقة لوعتی و

حرارة غلّتی هل من مجیر الّا انت و هل من ظهیر الّا انت و

هل من نصیر الّا انت و هل من سمیر الا انت لا و حضرت

عزّک انت سلوتی و غرائی و راحتی فی شفائی و برئی و

شفائی و عزّتی و غنائی و مونسی فی وحدتی و انیسی فی وحشتی

و مناجی للنّاجی فی جنح الظّلام فی اللّیالی حین تهدّی فی اسحاری

و تضوّعی فی اسراری و تبتّلی فی غشواتی و ابتهالی فی غدواتی

الهي الهي قد انضرم صبري و اضطرم قلبي و تفتت كبدي و احترقت
احشائي و انذاق عظمي و ذاب لحمي في مصيبتك الكبرى و رزيتك
العظمى فقد اشتت اعضائي و تفصلت الكائي من احزاني و اشجاني
التي اعجزتني في هذه النازلة الفاصمة و الفاجعة القاصمة و ما
مرت ايام الا سمعت صوت الناعي ينعى النجم الدري الأنور
نبيلك الاكبر فسالت بمصيبته العبرات و صعدت الزفرات و
ازداد الشجن و اشتد الحزن و ارتفع نحيب البكاء و ضجيج الاصفياء
فانك يا الهي خلقته من جوهر حبك و انشأته من عنصر الوله
في جمالك و الشغف في والك و سريته بايادي رحمتك و شملته
بلحظات اعين رحمانيتك حتى نال رشده و بلغ اشده فاوردته
على مناهل العلوم و شرائع الفنون العاليه و الآلية الذائعة
الشائعة في آفاق مملكتك بين عبادك حتى اقر له كل عالم
بقدم راسخ في كل فن بجودك و منك و اعترف له كل فاضل
ببراعته فائقة فيكل علم الهي و رياضي نظراً و استدلالاً و
اشواقاً بفضلك و عطائك و لكن تلك المنابع و المصانع ما كانت
تقنعه يا الهي و ترويه ظمآء قلبه و غليل فؤاده بل كان ملتاعاً
لفرات معرفتك و ظمآناً لبحر عرفانك و عطشاناً لسلسبيل علمك
حتى وفقته على الحضور بين يديك و الوفود بساحة قدس

والتشرف بلقائك وجذبته نفحات وحيك واخذه رحيق بيانك
وانعشه نسائم رياض احديتك فاهتزت كبنوته من نسيم عطائك
وتعطر مشامه من شميم عرار نجدك وقام على نشر ايات وايامه ببيانك
واظهار سلطانك واعلاء كلمتك واثبات حجتك بين عبادك فتضوع
من رياض قلبه طيب حبك وعرفانك وانتشر انفاح حبه وعبامه بين
اشرار خلقك وطغاة عبادك وقاموا عليه بظلم مبين وجور عظيم
الى ان اخرجوه من وطنه فداءً في سبيلك وذليلاً في محبتك واسيراً
في مملكتك مكشوف الرأس حافي الاقدام حقيراً فقيراً مظلوماً مبغوضاً
بين جحافل خلقك ومضت ايامه كلها ليالي بكربته وغربته وشدة
بلائه وعظيم ابتلائه في سبيل حبك وهو مع كل ذلك مستبشره بفضائلك
ومسروراً بعنايتك وفرح في ايامك ومنشرح بفضلك وعنايتك
واحتمل كل مصيبة في امرك حتى وقعت واقعة العظمى والفاجعة
الراحفة الكبرى وزلزلت الارض زلزالها ووضعت كل ذات حمل
حملها وصعد النبي الاعظم الى الرفيق الاعلى والروح الامين نادى
بلسانه الاخفى ادركني يا ربي الابهى والحقني بجوار رحمتك
الكبرى واجاب النداء منجذباً راجعاً الى مقعد الصدق في ظل
سدرة رحمانيتك الممدود عن الاصفياء من احبائك الاتقيا اي
رب اسكنه في كهف عنايتك وادخله في جنة احديتك وارزقه
نعمة لقائك ببقاء وحدانيتك ودوام صمدانيتك انك
انت الفضال الوهاب الرحيم

واذا اردت ان تزور تلك الروضة الغناء
الطيبة الارجاء المتضمنة جسداً احتمل الشدائد
في سبيل الله أقبل عليها وقل

عليك بهاء الله وانواره والقى عليك ذيل ردائه وطيب رميمك
بصيب رحمته واسراره واراح روحك في ظل سدرة فردانيته
وافاض عليك غمام صمدانيته وادر عليك ثدي رحمانيته
ايتها الكينونة المنجذبة الى جوار رحمته والحقيقة المستفيضة من
فيوضات شمس حقيقة اشهد انك امنت بالله وآياته واقررت
بوحدانيته وشربت كاس العرفان من يد ساقي عنايته
وسلكت في صراطه المستقيم باسمه الكريم وهديت اهل الوفاق
بظهوره نير الافاق من مطلع الاشراق وثبت على حبه ثبوتاً
يتزعزع منه رواسخ الجبال وخدمت مولاك في اولاك واخراك
واحتملت المصائب وابتليت باشد النوائب في سبيل ربك وربّ
ابائك الاولين لا ضيران تواري جسدك تحت الثرى فروحك بالافق الاعلى
والملكوت الابهى طليق في هذه المنحة الكبرى والموهبة العظمى فانك
اول من اجاب داعي الصواب بعد غروب شمس الهدى ربّ
السموات العلى من الافق الادنى ويلوح ويضئ جماله من

من الافق الاعلى ملكوته التوفيق وجبروته المنيع يبشرك
في اللقاء وهنيئاً لك كاس العطاء من يسقى البقاء يا من استغرق
في بحر الغنى وسكن في جوار رحمة ربه الكبرى الرفيق الاسنى
اسئل الله ان يؤيد احبائه على هذ المقامات السامية العليا التي يتلألأ
الوجوه فيها بانوار الله في ملكوت الاسماء انه مجيب الدعا
وسميع لمن ناجاه متوسلاً بكوامة احبائه وبركة اصفيائه الذين
احتملوا الشدائد العظمى في سبيل الله رب الاخرة والاولى

جناب ماشهدی وجناب مشهدی محمد قلی من اهل ارض با

در عشق اباد در سنه ١٣٠١ در جرگه اهل الفا داخل شدند و بامر مالک ایجاد عامل
گردیدند این دو نفس مبارک دست اخوت بیکدیگر داده و بطور محبت و مودت
باهم سلوک مینمودند مقام محبت و صفا و الفت و وفا را بر اهل ولا تعلیم نمودند
در جمیع احوال مانند دو تن در یک بدن باهم بودند چندی
مشغول کسب و کار بودند عاقبت از ان کار بیزار شده افکار نمودند سفری بجهت
زیارت مدینه منوره عکا و شرف بلقاء خالق اسما از عشق اباد حرکت نمودند چند
یوم قبل از ورود شان صبح جمال قدم جل اسمه الاعظم واقع شده ایشان
دلخون و محزون وارد عکا میشوند بزیارت روضه مظهر و لقای مبارک
حضرت عبد البها مشرف میشوند لذات شجره طوبی را از غصن منشعب
از اصل قدیم اخذ مینمایند و تجلیات شمس جمال را در افق ابهی ملاحظه مینمایند

مخطوط مخوف و دلتنگ بعد از نیل مراد بعشق آباد راجع میشوند جناب مشهدی
محمد قلی در زمان شهادت جناب حاجی محمد رضا در حین هجوم اعدا بے
مروت بر سران جسد مطهر حاضر شده تمام بقفا در داده ۲۰ زخم شمع انجمن
محبت الله میکردند و میگریستند آن جسد پاره پاره را بدوش حمل نموده بکاروانسرا
آوردند در این خصوص مورد عنایت رب الارباب شده لوح باشمش نازل
در خدمات احباب باهم وقت حاضر بوده مخصوص معاونت فقرا و ضعفا
بسیار صاحب غیرت و تعصب بوده در دین و ناموس بوده عاقبت جهة عمل
ناشایسته از یکی احباب دیده محلل انزا قتل نموده قدری از سیئات کرده بقبرستان
رفته در انجا میل نموده چنانچه اخوی زاده نصرالله در سر قبر استادش مشغول بنماز
بوده مذکور نموده که دیدم مشهدی محمد قلی بسر قبر استادش حاضر شده و از نزد ما گذشته
رفت در سر قبر اصفانیکه در ایام وبای احدات را در انجا دفن نموده بودند قائم
مشغول کار بودیم عصری که از کار فارغ شدیم دیدم این شخص مراجعت نکرد
عقب او رفتم تا مجالش مقلع شوم دیدم بر روی خاک افتاده فریاد فغان
مینماید دانستم که سم خورده است فوراً رفته قابطون حاضر کرده او را بقابطون
سوار نموده خود را قابطون با او نشسته او را یکسر بمریض اعظم آوردم احباب جمع شده
از برای او فوراً دکتر حاضر کرده که او را مداوا نمایند لکن هر چه از او سوال نمودند
که خورده جواب نمیدهد حقیر فردای انروز را رفتم در المقام که او را آورده بودند
ملاحظه کردم قدری غرغره بود در میان خودها که مثل نمک در الله بود و بعضی
از ان خردها در اطراف ریخته بقدر یک مثقال جمع نموده اوردم تحویل دکتر حاضر

دادم
باد و فشان فرمود سلمانی است بقدر یک گندم کم نمائی است لاکن چون زبان
میل کرده بفور در معده حل شده غرگره خلاصه در یوم بعد از اثر ان سم
شهد بقا حقیقی واز این دار فنا رحلت نمود ۱۳۱۷ در مقبره بهائیان مدفون
است و جناب رفیق شفیق شهریار از مفارقتش محزون غریب وار
در گوشه و کنار میگردد اهل و قت در امورات خیریه امداد مینمودند سماوار
بزرگ که در زمین اعظم است ایشان وقف نموده اند بعد از رحلت
امر حوم مبلغ یکصد هفتاد تومان وجه از یکی طلب داشتند جناب مشهدی
عباس فرمودند الوجه را بمن حواله بدهید گرفته خرج دیوار اطراف قبرستان
نمایند و حواله فرمودند حقیر هم معادل همان وجه خرج نمودم الوجه را از ان
شخص مولم میگیرم جناب شهریار از اهل کمال و معرفت است در چین و ایران
عرفان چون هزار دستان از مقامات زیر و بم و عراق و حجاز نغمه و ترانه نمره بهجت
آواز دارد و در گلشن راز هر واز دارد حالش مستعد باد و عاقبتش محمود ۵

جناب حاج خلیل ابن مرحوم اسد الله میرانی المتخلص بگلشن از مومنین
بحضرت اعلی بوده اند و چون در ایام شداید و زحالیف زمن اول بوده ایمان
خود را مستور و مکتوم مینموده اند حتی بر اولاد و برادر چنانچه پدر و فرزند
هر دو از اهل ایمان بوده اند و امر خود را از یکدیگر مخفی داشته اند تولد جناب
حاج خلیل علیه بهاء الله الملک العزیز الجمیل در ۱۲۶۵ بوده و تولد روحانی
ایشان در ۱۲۸۲ در سن ۲۱ سالگی قصد لبیک بامر مبرم جمال قدم بغداد
بعد از اشاعه امر رحیق مختوم و وصول بمقام معلوم حالش دگرگون

وشئونات جمعه از او ظاهر بزبان حال با طلعت بیهمال میگوید بلا شعر نبود

انچه فارغ از تو نشستم باقی عمر ایستاده ام بغرامت لاجل حکمت کسوت فقر
پوشیده و مشغل طبابت را زاد سفر قرار داده با قطار باد و دریا کردش نموده
نفوس مستعده را بدریای اعظم هدایت نموده بمعرفت سلطان قدم الگاه کرده
و در سنه ۱۳۰۲ از راه خشک بعکا سفر نموده و بلقاء الله فائز شد ۱۹ یوم در ان ارض
مبارکه مشرف بوده صبح و مسا بفیض لقا و فوز بنعماء لایحصی فائز بوده
بعد از اذن رجوع از راه دریا باسلامبول و انی بره بوزن و از انجا از
خشکی ببلد خود راجع شده ایضاً فی سنه ۱۳۰۶ بارض مقصود مشرف شده و بفوز
لقا فائز شده و چندی در ظل شجره طوبی و سدره منتهی ساکن و بعنایات جنیه لطیفه
بهیه مرزوق و بعد مراجعت بوطن بوده و بقدر الوسع و القوه بحمل زحمات
و مشقات فی سبیل الله مشغول چون سلیل جلیل ایشان آقا اکبر در عشق ابهی بعد
ایشان هم جمله ملاقات فرزند بعشق ابهی نامدند وام در مدینه عشاق
رحل اقامت افکندند حکایت واقعه او بنه در میان جناب حاج جلیل
جنبش بیان مینمایم که بعد از جسارت ان شخص نادان بحضرت اندا ختن بسلطان
اسباب افتتان و امحنن در جمیع ممالک ایران از برای بابیان فراهم
نامدند جمله از تبریز بلبت نفر غلام بسد کرد کی سیاهی شبیه نام که خود شخصا
بود بمیان ان آمدند و نفر احباب را اخذ نموده خانهای ایشان را تاراج
نمودند و آتش زدند و ایشانرا با غل و زنجیر کشیده بتبریز و از تبریز

و از تبریز مرخص بطهران برد غیر از جناب حاج اسمعیل که از ایشان و همگی
از تبریز مرخص نمودند اسامی ان هفت را که بطهران برده الحوض میشود
جناب آقا محمد تقی ابوی جناب آقا رضای بعد الی جناب عباس اخوی آقا محمد تقی
مذکور عم جناب آقا رضا ابن آقا محمد تقی مذکور آقا کاظم اخوی آقا رضا که
بعد از شش حبس در انبار طهران مرخص شده ببیدان آمد جناب حاج عوض
جناب آقا حسین ولد اخلاص پسران عبد الرحیم آقا حسن و آقا حسین
سوای جناب آقا کاظم که مراجعت نمود ان شش نفر دیگر بتدریج الی پنج سنه
از صدمه این قوم شقی رها شده فوز فجیر رهائی یافته بنعم المجیر
پناه بردند و این نفوس در تعداد شهدا محسوب علیهم بهاء الله و رحمته
والطافه و آن نفر که باشرار موافقت کرده احباب را کبیرا نها انداختند
حاج حسن نام از اهل میدان و حاج عبد نام از اهل باول و خاتمه امور این ۲
خبیث نوعی شد که عبرة للناظرین بوده و حاج عبد را داد بدام بیک
باصحاب قلعه عبریه ملحق شده و بدرجه شهادت فائز شد و جناب آقا حسین
ابن کربلائی عباس در واقعه زنجان بامداد احباب رفته دران دعوا
داد شجاعت و مردانگی را داده عاقبت بشهداء ملحق شده و دیگر جناب
آقا حسین میدانی است که در وقت شهادت حضرت اعلی در تبریز بودند
در اتی بغل نانجی مشغول جد مطهر حضرت اعلی را که حاجی الله یار از
میدان برداشته تسلیم حاجی سلیمان خان نمود ایشان در کارخانه آهن
آن حسین مذکور اورده محفوظ داشت و بعد در صندوق گذارده بدستور
العمل جمال مبارک از تبریز بمحل اخیر حرکت دادند الی حین که بامر حضرت

حضرت شیخ ارادہ اللہ در چند سنہ قبل بحیفا آوردہ اند و مقام مقدر
لاجل دفن ان کوہ بلکانہ بنا نمودہ اند باری حین مہمانی مذکور با جناب
حاجی سلیمان خان بطہران رفتہ و در رحمان یوم کہ سلیمان خان را جسد طاہرش
را چون باطش شمعہا زدہ روشن و منور نمودند و مصداق ایہ مبارکہ نور
علی نور یہدی اللہ لنورہ من یشاء از ان ہیکل مشتعل منور ظاہر شد
چنانچہ این مطلب بر کل واضح کہ شہادت ایشان چقدر اسباب تنبہ
و ہدایت نفوس شدہ بصراط مستقیم و نباء عظیم اگاہ شدند و یہدی اللہ
لنورہ من یشاء محقق شد خلاصہ در رحمان یوم ناحیین مہمانی مذکور را
بحضرات تو بچیہا سپردہ ایشان را عریان نمودہ با قداره ان جسد
مبارک را پارہ پارہ نمودند جناب حاجی خلیل مذکور لنگ و در مراجعت از ارض
مقصود ناخوش احوال شدم از دیار بکر بہ سرت آمدم در انجا شخصی
مقدس افندی نام مرا بدون سابقہ و آشنائی بمنزل خود برد پنج یوم ہمسایہ
طبیب از برای من آوردہ دوا غذا بجای من مہیا نمود تا بکلی تقاہت و مرض
رفع شد بعد از ان از مکاری حیوان جہت سواری لے وان کہ بہت منزل
است کرایہ نمود و جہ کرایہ را باو دادہ قبض گرفت کہ باید در مراجعت
خط رضا نامہ و وصول وان را بہاورس و مبلغ ہم علاوہ جہت مخارج
بمن داد حقیر شایستہ دیدم کہ عمل بدہم راین شخص کریم را ذکر نمایم رحمۃ اللہ
علیہ جناب حاجی از جمال قدم و غصن اللہ الاعظم الواح دارند و این
ایشان عم اکبر سفری در خدمت جناب حاجی میرزا ابو الحسن امین
بہمدان و طہران رفتہ بعد از چندی جناب امین و حاجی ملا عم اکبر را

آخذ نمفه و بعد بقزوین فرستاده حبس مینمایند تا جناب اکبر مأیوس شده
مراجعت بعراق نمایند بعد از چندی بعشق آباد آمده بکسب مشغول میشود در
سنه ۱۳۰۱ بعکا رفته بشرف زیارت روضه مبارکه و زیارت جمال منوّر
حضرت عبدالبهاء مشرّف میشود ایام شرفیابی ۲۵ یوم از حضرت
من اراده الله الواح و آثار دارد اهل تقوی و بر هیزاست از نفوس
تسویف اوقات ساعی در اعمال خیریه است الی حین تحریر شش سال است
با بنده زاده عبدالوهاب بخراسان مشغول معامله و داد ستد میباشند
نهایت رضامندی از یکدیگر دارند از حضرت عبدالبهاء الواح
و آثار دارند در امورات خیریه ساعی اند من جمله ۶ جلد از
مرحوم اخوی ایشان در میدان من تحت معین باقی مانده بودند متحمل
زحمات و مخارج ایشان شده بعشق آباد آورده و ایشان ظاهر باطن سبب
نجات شده و در زمره اهل ایمان داخل موفق گردیده از انها زوجه عباسقلی ابن
جناب استاد عبدالله بنّا مسمّاة تبریزیست اسم جناب آقا اکبر در ذیل اسم
جناب ابوی ایشان حاجی خیل مرقوم است در نمره ۵۱ زوجه اش
مؤنثه ثابته راقمه حرف است من اهل میدان

جناب آقا محمد حسین ابن ملا احسن ابن حاجی عباس ورد اسکوئی وقایع احوال
وسبب اقبال خود را چنین حکایت مینماید که شبی در خانه یکنفر
از اقوام حاجی حسن نام بهمان بنده در انمجلس از شیخ حاجی آقا جان خانی
و بالاسری و صوفی حاضر بودند و هریک در اثبات عقاید خود
میکوشیدند عاقبت کار بنزاع و مجادله انجامید شخص متشرع

با شخص حاجی کریمخان گفت که حاجی کریمخان از جواب باینها عاجز مانده
اگر راست میگوید جواب انها را بدهد آن شخص گفت جواب انها یک کلمه است وان
کلمه این است که جسد امام را جانورها نمیخورند و جسد باب را جانورها میخورند
محض استماع این کلمه اعضایم مرتعش و نار طلب در قلبم احداث شد و کمال
همت در مقام تفتیش و تفحص برآمدم لاکن با هر کدام که باین اسم معروف
بودند صحبت میکردم تمام از خوف تقیه مینمودند و مطلب کما هو ینبغی ذکر نمیکردند
عاقبت جهة تحقیق این مطلب بتبریز رفتم که از جناب حاجی احمد ملایری
مطلب را کما هی الگاه شوم بتبریز رفتم جناب حاجی در سرای آقا میرزا اسماعیل
تشریف داشتند حقیر در آن کاروانسرا رفته یعقوب وار استشمام رایحه
یوسفی را از محل سکنای حاجی نمودم بمفاد القلب یهوی الی القلب جناب
حاجی ملتفت شده چونکه حقیر را جیا مانع بود که بدون سابقه اشنائی باین
صورت جسورانه پیش رفته عرضی نمایم ایشان بخنده فرمودند کار که داری
بالاخره بطور بشاشت و خنده رحمانی عرض کردم با شما کار دارم فرمودند
بیائید در بالاخانه عرض کردم فردا بخدمت میرسم فردا رفتم در منزل ایشان
تشریف نداشتند با جناب آقا سید زاده ایشان قدری صحبت داشتم جناب
حاجی تشریف آوردند با جناب ایشان در خصوص امر مبارک
حضرت اعلی و جمال ابهی صحبت نمودم و از توفیق و تائید الهی کما هی

آگاهی حاصل نمودم از ظلمات موهومات نجات یافته بحصن یقین
داخل شدم و بنور مبین تأمل من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
چار تکبیر زدم بر سر هر چیز که هست از این سفر با سعد سرمایه را عدل له مراجعت
بوطن نمودم چندی توقف نمودم مراجعت ۲ و در بحره یک نفر از تجار بودم بیتر بر نمودم
وان شخص اهم وقت با علما مراوده مانوس بود روزی در مجلس از حضرت
ارا اسلام سؤال کرد که این طائفه بابیه چه میگویند گفته سؤالی ذکر نمود که
بسیار در من اثر کرد زیرا که از خوف خدا و مخالفت احتراز نموده اورا گفته
بودم خلاصه با جناب ذکر کردم که من بعد من در بحره این شخص نخواهم ماند
از برای کار دیگری فکر بنمائید ایشان مشورت نمودند بواد عشقم رهنما شدند
در سنه ۱۳۰۱ وارد مدینه عشاق شدم البته جناب ایشان از نفوس
مقدسه ساعد در خیر اقتدار نفوس نمود او لیه اند که بنای تاسیس امورا
مفیده گذارده در هر وقت در امورات خیریه سبقت داشته اند نفوس متعدده
را تبلیغ نموده از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح وارد بعد از
صعود جمال مبارک بارض مقصود رفته بمقصد اعلی که زیارت روضه مطهره
و شرف بلقاء عبد البهاء روحنا له الفداء مشرف شده والده ایشان با جناب
اخوی ایشان آقا اصغر در سنه ۱۳۱۲ وارد عشق آباد شدند بازدی که زمانی مصدق
باهر مبارک نمودند والده ماجده ایشان بعد از ذهاب و ایمان و ایقان برای
جاودانی شتافت ۲ جناب آقا عسگر در سنه ۱۳۱۹ بطور سینا سفر نموده و به بقعه البهیه
وارد شده اشراقات انوار شجره مرتفعه در طور را از غصن سدره مبارکه

در مقبره اهل بها دفون ۲

مشاهده نموده بشرف لقاء مبارک عبدالبهاء و بزیارت روضه المبارکه الغنا
مشرف شده مراحعت بعشق آباد نموده است لوح از حضرت عبدالبهاء دارد
زوجه جناب آقا محمد حسین پسر جناب کربلائی غفور بیدلی است مؤمنه راضیه مرضیه
از اثار مبارکه واز شوات حضرت عبدالبهاء دارند اسامی اولاد و عدد انها
در نمره ۵۲ مرقوم است

جناب آقا کربلائی قاسم ابن مرحوم کربلائی [illegible] نموده جناب آقا محمد حسین مذکور
قبل از صعود جمال قدم بعشق آباد آمده مشغول کسب بوده در ایام ناخوشی و باز این
مرض روحش بافق اعلی بین صعود نموده در مقبره بهائیان مدفون است بسیار
جوان مظلوم محجوب بوده رحمة الله علیه ۵۳

جناب آقا عبدالحسین ابن مرحوم آقا محمد ابراهیم بزرگ مشهور بمشکر باف شرح حالات
خود را این نوع ذکر مینماید که در سن ۱۹ سالگی تمام مذاکرات بین خاص عام در
ظهور امام اسماع نمودم و در مقام طلب برآمده تا حقیقت مطلب معلوم نمایم
لاکن از کثرت موانع چشم از مقصد پوشیده در غیر محل جویا بودم وصف
طلعت آفتاب روشن از خفاشی مزوی در گلخن طلب مینمودم و از زاغ
بدهنجار الحان موسیقار میخواستم بنوعی در باره این طائفه مظلوم
حرفها شنیده بودم که جرئت نگاه کردن بصورت انها نداشتم چه جای انکه

با ایشان صحبت نمایم از صحبت علمای عظام و عوام کالانعام
نشئه قلبی حاصل نشد بهوم دیگر تشبث نموده عزم زیارت مشهد
مقدس نمودم که از امام مقصود خود را حاصل نمایم بمشهد رفتم و هفت
روزه نزد مرقد مطهر حاضر شده کریه و زاری نمودم و از امام طلب
یاری مینمودم ناگهان ظاهر شد روزی عزم را جزم نموده که امروز
میروم و مقصد خود را از امام حاصل مینمایم وارد وطن شدم شال کمر
خود را باز کرده یک سر آنرا بسقف و سر دیگر آنرا بگردن بسته بنای گریه و زاری
و التماس نهادم و از روی تضرع و تحکم خدمت امام عرض میکردم که حقاً باید
حاجت مرا روا نمائی زیرا که من مال دنیا را نخواسته ام طریق هدایت
را طالبم اگر بمن ننمائی در قیامت نوشک میشمایم و دیگر غافل از اینکه
طلب این مطلب راه دیگر دارد خلاصه هرچه ناله فریاد نمودم و گریه
و زاری کردم امام را سوگند دادم ابداً ظاهر نشد عاقبت مایوس شده
از امام قهر کرده راجع بیزد شدم و بعد از چند روزی موهبت الهی
شامل شد با یکی از احباب جناب آقا محمد صادق ابن آقا عبد الله احباب
موافقت نموده در خصوص این امر مبارک صحبت نمودم و ایشان
مرا بسبیل رشاد راه نمودند و از حقیقت بیانات حقه و کلمات محکمه
زنگ موهومات و رنگ تعلقات از مرآت قلبم زدودند و بآیات الهیه

ادراک نمایم بهم نمودند از سکر رحیق محتوم مدهوش شدم و با خر با میان
اهدوش قسجی و باز بچه اطفال شدم و الکنت نماس جهال در این ضمن والد
حقیر مرحوم شد و والده بمصداق یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه بکمال
عداوت قیام نمود و صف صدمات که وارد آورده اینم اوراق گنجایش انها
ندارد تمام ما بملک پدرم را صاحب شدند الغم من شوی از نماندیم من گرفت
علاوه اینکه تمام احوال را تصرف نمود دست از مشت بر نمیداشت اخر روزه نزد شیخ
حسن سبزواری رفته فتوای قتلم را طلب نمود لابد شده بکوهستان بزد مجبت کردم
در انجا متاهل شده با احباب وصلت نمودم در انجا نیز اسباب فتنه
و بلوا فراهم نمودند تبیین ان احوال انکه در محلی روضه خانی بجناب لاسید محمد
رفتیم و در ان مجلس نشستیم بعد از خروج از مجلس چند نفر از ارازل بنای
سب و لعن گذاردند نزد ما ها امدند که شما بابی هستید چرا بر وضه امد بر مذکر
نمودیم که ما بابی نیستیم گفتند اگر بابی نیستید باید بد بگویید گفتیم بر ما نمیگذریم
انچه اصرار کردند که ما گله ذکر نمائیم ذکری شد بعد انها گفتند که حال یقین شد
که شما بابی هستید ما هم توکل بر خدا کرده گفتیم بلی بابی هستیم انچه از دست
شما بر میاید کوتاهی ننمائید ایشان بر سر ما ریخته کتک کاری فراوان نمودند
انقدر که اشتها داشتیم اینم قضای روحانی را میل نمودیم جای کوهستان
در ان مکان خانی بود بعد ما را نزد ضابط ان ده برده تمام شهادت دادند

که این شش نفر جمعا قرار کرده اند که ما بانی بشیم و چهار نفر دیگر هم مستقر میکوید
ان عدا نفر دیگر راهم حاضر نمایید ایشان راهم حاضر نمودند روز بعد از شش نفر
را با دستهای بسته با چند نفر مامور ما را بشهر آورده نزد جناب معدل الملک
حاضر نمودند فرمود ایشان را در حبس نگاه دارید روز دیگر شیخ حسن
سبزواری مع اولاد هایش مثل بچوبخ بمجوبخ در محضر حکومت حاضر شدند و فتوای
قتل ما را بشهادت جمهور دادند جناب معدل فرمودند بدون امر سلطان
این کار ممکن نیست مجددا ایشان را چوبکاری باید کرد چوب فلک حاضر
نمودند ما را چوب کاری کرده مجددا بردند از این طرف شیخ سبزواری بوسط مداخ
کنندی تلگراف بشاه بیمارد که شش نفر بانی که با قرار خودشان و بشهادت جمعی شهود
بانی بودنشان ثابت شده و فتوای قتل ایشان را علمای اعلام داده اند
اجرای ان حکم منوط باذن و اجازه سلطان زمان است و الا ۲۹۲۱ یوم در حبس
بودیم روز ۲۹ جواب تلگراف از طهران برای جناب معدل الملک آمد که این
شش نفر را از قرار فتوای علما باید کشته شوند تلگراف فجر از جناب بعد ابتدا بما خبر
داد که چنین تلگراف آمده اگر چاره میتوانید بنمائید و بعد صورت تلگراف جناب
معدل میرسد جناب معدل آدم خوشی نیست بعد بطهران تلگراف بنماید
که چند نفر مردمان کسبه ضعیف هستند و غیر از شیخ سبزواری و ۲ پسرش کسی فتوای
قتل انها را نداده و فتوای شیخ و اولاد هایش چندان محل اعتنا نیست و اگر در حقیقت
حکم قبله عالم بر قتل این ضعفا است این خدمت بدیگری رجوع فرمایند

حضرت سلطان ملائک مکان که واسطه شیخ لا حاضر میفرماید و صورت تکلیف
بعدل نشان میدهد ملائک باز احضار مینماید که احکام علی جاری نفوذ و مطاع است
از برای شریعت سلطان میفرماید تحقیق این مطلب را بظل السلطان رجوع
مینمایم فوراً ظل السلطان تکلیف مینماید که در این امر دقت تحقیق نماید
ظل السلطان هم تکلیف مینماید که این شش نفر را باصفهان ارسال نمایند اینها را
با غل و گنده و زنجیر روانه اصفهان نمودند با چند نفر سوار اسامی ان شش نفر
و دیوان لا میرزا ابراهیم سه نفر جناب لا محمد اسماعیل نجار جناب شاطر حسن
جناب لا اکبر این سه برادر جناب عبد الحسین خلف لا جناب لا سید محمد کازرونی
میرشرف الدین جناب لا حسین ارسنجانی از زنها ۲ نفر بهمراهی ایشان باصفهان
رفتند همشیره جناب لا سید محمد و اهل بیت جناب لا محمد اسماعیل خدمات مردانه
ازاین ۲ زن ظاهر شده جناب لا حسین ارسنجانی را حقیر ملاقات نموده ام از
سرحستان باده خبث آمد صدمات بسیار در این راه متحمل نموده ابدا منجمد و
محو نشده بلکه بر حب و اشتعالش افزوده در زیر غل و زنجیر چون شیر دلیر
بعضی همه وقت هم زنجیرهای خود را بر اصحاب اسباب سرور بوده مذکر نمودند
که در یکی از منازل در وقت رفتن باصفهان در دالان سرا همه در یک
سلسله بودند شخص دایره در دست وارد سرا شد جناب لا حسین ان شخص را
بپیش طلبیده دایره از دست او بگرفت و مینوازد و رفقا را میگوید بیایید
با این نغمه که من میخوانم و میزنم شما رقص نمائید و سلسله و زنجیرها حرکت دهید که
ساز نواز ما کامل باشد و این اشعار را بسرودن تصنیف میخوانند

وسایر بنی عم او را بهمان نواجواب بملفه ی بیت ازان مضیف ابن است

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست انکه دراین حلقه نیست نیست خبر از

حال ماست هرسرو هردست و پا قابل این قید نیست کنده و زنجیر

قید لایق اهل بهاست خلاصه این جمعیت نفر باصفهان رفتند

ظل السلطان ایشانرا مدت ۳ ماه در حبس نگاه داشته و مرتبه ایشانرا

احضار نموده بعض جواب سوال کرده بعد از ۳ ماه ایشانرا مرخص مینماید

ایشان بدیار خود راجع میشوند و بکار خود مشغول لاکن شیخ سبزواری و جمعی تبعه

و بلدند که امور و کلی شغل ایشان نظری حاصل نشد و حکم ایشان جاری نشد ستراً

در خیال فساد افتاده و مترصد وقت آویزش بودند چون جذوات نار ۲ سه ماه تحت

واستار منطفی گردیده بود شعله خود را ابراز دهند و همه وقت در این

خیال بودند تا اینکه جناب ملا علی سبزواری وارد یزد شد و هجوم نسیم خوش

بهاری اشجار بوستان آمال سبزه و خرم نمود جمیع احباب را شور و شوق و انجذاب

دیگر حاصل شد نه اختیار در کوچه و بازار با ابرار و اشرار صحبت مینمودند در

شب از شبهای احیاء در ماه رمضان جناب ملا اصغر ابن میرزا ابراهیم و جناب

ملا علی ابن ملا محمد باقر در مسجد امیر حقاق در گوشه باهم صحبت مینمودند

شخص خادم مسجد را آواز کرده میگوید این ۲ نفر بابی آمده ما ها را استهزا مینمایند

و نفسی بر سر گذارده ما ها را تقلید مینمایند چند نفر دیگر هم آمده کم کم بلوا و غوغا

مینمایند ایشان نزد حاجب نایب میزنایب هم بخانه شیخ میفرستد

شیخ هم نزد جلال الدوله میفرستد چند روز ایشان را حبس کرده و بعد جریمه

ایشان را مرخص مینماید شیخ نزد شاهزاده رفته ذکر مینماید که انها باید
کشته شوند شاه عباس ایشانرا رها کرده حلال الدوله دفعه ثانیه میکوید
ان دو نفر را که فرستاده بیاورند حاضر نمایند هم بمهدی استر باقر عطار میکوید برو من این
دو نفر را از تو میخواهم او هم قبول مینماید چون با جناب آقا همسایه بودند
درب خانه آقا آمده دق الباب مینماید عیال آقا عقب درحاضر میشود میکوید
که هیچ وجه کار دارد میکوید مهدی است و آقا را کار دارم امروز نزد شاهزاده جلال الدوله
بودم صحبت از آقا شد اظهار مینمود فقیر کاسب است خوب
شما وجه جزیه را باید بدهد نمیدهد عیب ندارد بیایند ان وجه را بگیرند
من در همسایگی شما این خدمت را از برای شما کردم ان زن باور نموده میکوید آقا
با چند نفر دیگر در خانه عبدالرحیم اینها اصفهان مهدی هم چند فراشی برداشته
بغتتاً وارد خانه آقا عبدالرحیم میشود چند نفر فوری فرار مینمایند جناب آقا عبدالحسین
و صاحب خانه آقا عبدالرحیم و چند نفر دیگر فرار مینمایند و سایرین را فراشها
اسلحه مینمایند شش نفر را در ان مجلس اخذ مینمایند اسامی ان شش نفر عرض
میشود جناب ملا آقا سبزواری جناب ملا باقر اهل محله چهارمنار
جناب آقا اصغر ابن امیرزا ابوالقاسم جناب آقا ابن محمد باقر اخوان
مکرم جناب آقا اصغر و جناب آقا حسن ابناء محمد علی الشهیر بکاشانی این شش نفر
در محل حکومت برده حبس مینمایند و جناب ملا مهدی خبیدکی را از خبیدک

Provided by the Afnan Library

اخذ نمودند و چند روز در حبس نگاه داشتند ایشان را در یک روز شهید
نمایند از کدام طرف رهگذر شهید نمودند و اجساد مطهرهٔ ایشان را
سوزانیدند جناب ملا ع را در نزدیکی خانهٔ شیخ محمد حسن سبزواری شهید نمودند
در حین شهادت جناب ملا ع فرمودند سیدالشهداء علیه السلام اهل من نامر
ینوفی فرمودند میکویم اهل من ناظر ینظرنی ع لعنة الله ع القوم الظالمین
خلافه جناب آقا عبدالحسین بعد از این واقعه چندی مسافرت اختیار مینماید
وعاقبت بعشق آباد میرسد در سنه ۱۳۱۲ وارد عشق آباد شده و بعد از چندی
عیال و اولادش هم از وطن مألوف حرکت نموده بعشق آباد آمده اند
مشارالیه در چند صنعت باو فور امانت عمل مناجر مشکی بافی بنائی
رنگ سازی و بلوک زنی ساختن پیچ پلیته در میان صنایع مذکوره عدیم
پیچیدن ایشان امتیاز دارد اسامی اولاد و عدد ایشان از ذکور و اناث
در نمرهٔ ۵۱۴ مرقوم است از حضرت من اراده الله و جمال قدم الواح دارد
حال تحریر سنش ۴۳ بیست سال است اقبال الله ۱۳۰۰ مصدق یا من یشاء

جناب میرزا عبدالمحسن ابن مرحوم جناب آقا میرزا محمد یزدی من اهل
خبیدک طائفه ایشان از طرف پدر و مادر از علماء و سادات
ان قریه اند میرزا عبدالمحسن هم ابتدا با احباب عداوت مینموده
جناب ملا مهدی شهید بحسن سلوک و اخلاق نیک و مواعظ حسنه
ایشان را بسبیل رشد و طریق اهل بهاء دلالت مینمایند ایشان هم

بعداز تصدیق و ایقان تمام بر تبارک کائنات مینمایند با تذکر زمانی مشهور
در بین خاص و عام میشوند اقوام و اقارب آنچه او را نصیحت مینمایند مفید
حاصل نمیشود عاقبت بر قتلش همداستان میشوند تا که باید آنک از خاندان حاکم
شود دفعه مبطل اجماع بر سرش ریخته فتک فراوان میزنند لاکن مقصود شان
حاصل نمیشود زوجه ایشان ام باجناب ملا مهدی شهید قرابت دارند
در وقت شهادت جناب ملا مهدی ایشان ام از خبیدک بهجرت نجف
باز مراجعت کرده اقوام و اقارب را لاکالعقارب و یاران را چون ماران
شاهده نموده از وطن خود بیزار شده بمحل الامر مدینة العشق توجه
نموده در سنه ۱۳۱۴ وارد عشق آباد شده صاحب اخلاق حمیده و صفات
نفوس عدیده را بشریعه باقیه الهیه راه نما شده از جمال مبارک و حضرت
غصن ازهر الله الواح دارد عیال و اولادش در سنه ۱۳۱۶ بعشق آباد آمده اند
زوجه اش مؤمنه ثابته راضیه مرضیه بنت امیرزا ابوالقاسم برادرزاده جناب ملا مهدی
شهید است اسامی اولاد و عدد انها از ذکور و اناث در لوحه ۵۵ مرقوم است

استر علیحده

بزرگ من از اهل خبیدک بعد از واقعه شهادت
او لیا از بیم هجرت نموده بعشق آباد آمده و بشغل مغنی گری مشغول شده
صاحب اخلاق حمیده مرض عرق النسا دایم ملازم اعضای ایشان
بوده ابدا اعتنائی ندارد و از شغل و عمل خود باز نمانده بعد از چند سنه از معالجه
بساحت قدس مشرف شده و بزیارت روضه مطهره و لقای

مبارک عبدالبهاء مشرف شده بمقصد اصلی فائز و نائل گردیده
همگی و مرئیا زوجه اش مؤمنه ثابت اولاد ندارند از حضرت عبدالبهاء
لوح دار در امورات خیریه بقدر القوه اعداد مینماید و علیه بهاء الله و رحمته
نمره ۵۰

ذکری ابن مرحوم مشهدی عباسقلی میلانی در سنه ۱۳۰۵ بعشق آباد آمده
بعد از چندی خانه ابتیاع نموده و عیالش از میلان آمده ساکن عشق آباد
شده اند زوجه اش مؤمنه ثابته مشارالیه در خدمات امریه از کل
سبقت دارد و جمیع مضاف خیریه از عموم ملت جمع نمودن اهم وقت
بجهده ایشان و زحمات ایام اعیاد و غیره از تحمل بر نوع خدمت
حاضرات از جمال قدم و غصن الله الاعظم الواح دارد نمره ۵۱

مشهدی جواد اسلوئی ابن کربلائی حسن علی در سنه ۱۳۰۲ قصد بیت بامر مبارک
جمال قدم نموده از پدر و مادر و اقوام ملام مورد ملالت و ملامت و اذیت
بوده لابد شده بمصداق یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه عمل
نموده فرار نموده بعشق آباد آمده فی سنه ۱۳۰۱ ابتدا بنقل خیارات بعد

دکان بقالی باز نموده برادر قائم بابا در سن نجده سالگی هوای برادر
برسرش افتاده پدر و مادر را متروک نموده بعشق ایران آمده فی ۱۳۱۲ و در
حصن حصین امرالله وارد شده در جمیع مراتب ظاهر و معین یکدیگر بوده بکمال
روح و ریحان ایام میگذرانند جناب مشهدی جواد بعد از صعود جمال
قدم جل ذکره الاعظم لاجل زیارت روضه مطهره و شرفیاب لقای مبارک
حضرت اسمی عبدالبهاء بمدینه منوره عکا رفته بمنتهی الامال خوشنائی
گردیده از جمال قدم ۲ لوح دارد و از حضرت عبدالبهاء ۱ لوح تحریر
نسخ لوح صاحب سجایا مرغوب است همه ساله مبلغ وجه جهت اعانه
پدر باسکوار میدارد زوجه اش بنت الذکر عاذکر است از آمار
مؤمنات است اولاد و اعقاب ایشان در نخجوان ۱۵ نفر هستند

جناب استاد محمد رضا فخار ابن مشهدی رضا ابن زین العابدین دوغ
آبادی که جمال قدم ان مرد را فروغ نامیده شرح حال خود و خانواده
چنین بیان مینماید که تولد ایشان در ۱۲۵۱ در رکناباد از قرای
بیرمز واز رشتخوار بدوغ آمده فقیر نیافته اند مع اخوان زین
العابدین حاجی محمد بعد از رشد و بلوغ بکلی بریاضت و عبادت

شدم تا کهان در سنه سوداء قلب هوای دو در سر شوریده سودا
پیدا شد و جویای مطلوب شدم و تمنای ملاقات ابدال و اوتاد
و اغثم و هنوز ذکری از ظهور قائم و قیوم استماع نکرده بودم همین
قدر مسموع شده بود که از طائفه شیعه اثنا عشریه گروهی پیدا شده
و در خصوص ائمه غلو نموده و از صراط مستقیم منحرف شده اند و
جناب ملا برزا محمد از این جماعت است و در این ضمن جناب کربلائی
باقر نامی از اهل کاشک که ان ایام در فروغ بعد انتشار یافته بود و که
شب ایشان را در منزل خود آورده با ایشان صحبت میداشتیم چنان
بیانات و کلمات ایشان ما را مجذوب نمود که مکرر از سر شب
الی طلوع آفتاب صحبت میفرمود ما بگمان اینکه یک ساعت زیادتر
نگذشته لاکن بدون اسم و رسم صحبت میفرمود ند از قیامات ظهورات انبیاء
و اعتقادات خلق بعد از طلب و آمال و شئونات انسانیت و تحرکات صفات
رذایل و کسب فضائل و امثال ذلک بیانات میفرمود و زنگ موهومات
و کدورات را از مرایای قلوب زدود و ما را مستعد القاء کلمه حق
نمود تا انکه شبی در شئونات و تزلزلات و قطب دوران داد
بیان و تبیان داد و لاجل اثبات وجود در جهان چون از فیض
روح بقای اعضا و ارکان وجود او را در عالم امکان فرض لازم

شمرده و در آخر حدیث مشهور من مات و لم یعرف امام زمانه فقد
مات میتة الجاهلیه را ذکر نموده و فرموده چنانچه فرقه اسلام امام زمان
را نشناختند و کافر شدند بمحض استماع این کلمه کل متحیر و مبهوت حیران
شدیم از او سؤال نمودیم که چرا نشناختند کل مقر و معترفند فرمود نزاکر
نشناخته بودند او را شاهد نمیخواهند و نه از بدو ظهور الی ان حین مقام و قایع
را ذکر نموده و نه در آخر کتاب را از بقل بیرون آورد با بدیع البیان تمام است
فرمودند و ان الواح از جمال قدم جلّ ذکره الاعظم بعد در زمان جمال
قدم در ادرنه تشریف داشتند مستحضر در نزد ایشان نه نفر بودیم همه
تصدیق نمودیم و حمد و شکر الهی بجای آوردیم لازم است در
این مقام مختصری از وقایع وارده بر معلّم بزرگوار که اکنون روحانی
ماهاست ذکر نمائیم جناب کربلائی باقر علیه بهاء الله من اهل کاخک
از فضلاء و نجباء آن دیار بوده اند بزهد و ورع و تقوی مشهور و در
ظهور نقطه اولی براه نمائی حاجی ملّا حسین کاخکی که از شهداء بیان
است تصدیق نموده بودند و بعد هم حواله احظه حکمت بنا
بتبلیغ گذارده اند علما و تابعین بر اذیت ایشان قیام نموده مدتی
ایشان را در حبس و عاقبت بر اخراج از بلدشان اتفاق نموده
اخراج نمودند مع جمیع اهل و عیال و آنچه ما یملک ایشان بود

تصرف نمودند و ایشان آمده در مرو خ سکنا نمودند و بعمل حدادی
مشغول و بطور حکمت با خلق سلوک مینمودند و نفوس عدیده را در
دوخ و اطراف بنوعی که عرض شد تبلیغ نموده بودند چندسنه در
مرو خ توقف نموده بعد بوجه بوطن خویش نمودند چون مدتی گذشته
بعد در بدایت سنه متعرض ایشان شده ایشان را فرصت نموده
چهل نفر از رجال و نساء از اقوام و آشنا بانرا تبلیغ مینمایند و مرتبه
اهل عناد و خبال ضوضا و فساد مینمایند مخصوص اخوی ایشان که اهل
مدرسه بوده بطور مکر و خدعه نزد برادر میآید و اظهار طلب و مجاهده
مینماید جناب کربلائی باقر اهم اتیان بینه و دلیل و برهان مینماید برادرش
بعد از یقین نمودن که جناب کربلائی باقر از اهل بهاست و اقرار از او استماع
مینماید فوراً بمدرسه میآید کربیان چاک نموده عمامه را بر زمین میزند فریاد
واشریعتا بلند مینماید حزب الشیطان اطراف او جمع شده میگویند بر من ثابت
واضح شده که برادرم بابی است و بر ما فرض است که دین الله را نصرت نمائیم
و او را تلف نموده خلق را آسوده نمائیم والا همه را تکفیر مینماید شخص
بر بام مدرسه برآمده فریاد میکند فی الحال اهل ضلال جمع میشوند قرار
بر سنگسار مینمایند که تمام خلق از کدام سلک بیرون جسته بیارک بزنند جهة
تقرب الی الله بحکم برادر و سایر علمای بلد بخانه اش ریخته ریسمان

Provided by the Afnan Library

بگردنش بسته مکشوف الراس حاضر الرجل او را حاضر نمودند و او را امر
بسب لعن نمودند فرمودند هر کس از دین الله و شریعت الله خارج
است بلعنت حق گرفتار باد گفتند ایم لعنت بر ما راجع است
چون ما را از شریعت الله خارج میداند از اظهار این کلمه از جناب ایشان
اهم ضرری بر آورد نه که کفرش ثابت شد و علما ابتدا هر کدام متمسک بر ان جد
بارک گردند و بعد تمام مردم ایشان را سنگ باران نمودند تا بقین بر هلاکت
ایشان نمودند عاقبت ان جد را از زیر سنگها بیرون آورده در وسط
مدرسه حوض بود ان جد مجروح را در ان حوض انداختند و فصل زمستان
هم و اطراف حوض از دحام نموده کف زنان شادی کنان تماشا مینمایند
گویا ان اب حوض مرهم زخمهای ایشان شده بهوش امدند و دست
بدم حوض گرفته که بیرون آیند یکی از طلاب اجر بمقام قوت بر اصابع
ایشان میزند که چرا از حوض ایشان خورده دستشان رها شده در ان
در یاس خونش غوطه ور میشوند و سر بهم نموده ایشان را در ان حوض
اب سنگ باران نموده و بعد از یقین نمودن بر هلاکت جد مبارکش
را از حوض بیرون آورده که حوض مدرسه را تطهیر نمایند و ان جد
بر روی خاک کشیده بی نهایت متفرق اهل عیال ان جد
را باندرون خانه آورده ملا اعلم میگوید که هنوز متفرق در سلم باقیست
اهل عیال ایشانرا توجه نموده خوب میشوند حق متعال محض بر ذ

قدرت ایشان را حیات بخشید فتوحات قال اگر تیغ عالم بجنبد رجا
نبرد در کنت تا فخوا مد خدا و یک از نفوسیکه جناب کربلائی باقر
در این سفر او را ملازم نموده بود جناب ملا کاظم بود بعد از فراغت
عمل کربلائی باقر بسر وقت ان بیچاره مرد ضعیف نحیف رفته بخانه
او رفته از خانه بیرون آورده بدون سؤال و جواب او را در
درز بر سقف لگد انداخته کنک فراوان بزنند لکن اراده کشتن او را نداشته اند
اما ظالم لگد بر پهلوی ان بیچاره مرد ضعیف زده بان ضربت بعد از
۲ یوم شربت فنا چشیده بعالم قدس بقا بخرامد علیه بهاء الله وثنائه
و رحمته و رضوانه الطافه و جناب کربلائی باقر مذکور بعد از صحت
بطور خفا از کاخک بیرون آمده بفروغ مراجعت مینماید بعد از چندی
اهل کاخک مطلع میشوند که جناب کربلائی باقر در حیات است بعضی
نفوس سفیه سفره بیهوده ارشاد میشوند در این واقعه از اعجاز میشمرند
خلاصه چندی از سطوع انوار حیاتش فروغ روشن و منور بود و بعد جزئی
مرض بر ایشان حادث شده بعالم بقا رحلت فرمود بالای سرش حین احتضار
حاضر بودم سلام بذکر یا بهاء الابهی ذاکر در دم آخر یا بهاء کویان جان
بجانان تسلیم نمود علیه ثناء الله و بهائه باز راجع بمطلب خوشنویس
حقیر محمد رضا بعد از تصدیق باین امر مبرم اشتعال و انجذاب در من

ورود بخواجات شد که قرار و آرام ندانستم عزم طواف کعبه مقصود نمودم
و بدار السلام بغداد رفتم که از راه موصل باز نرفته بوصال جمال جانان
فائز شوم میسر نشد زیارت حسنان نموده و بطواف بیت الله فائز شده
مراجعت نمودم و روز کار بعشق دلدار و آرزوی جمال یار گذرانیدم
تا زمانیکه مقر جمال ابهی در سجن عکا شد از ماسوی الله منقطع شده بهمت
تمام الی الله توجه نمودم و در این سفر زاد و راحله توشه ام توکل و انقطاع
و تسلیم و رضا بحق محمد خدارا که این توشه و زاد مرا بمراد فائز نمود بعکا رفته
بشرف لقای ذی الجلال فائز شدم چون ان ایام ماندن در عکا مشوار بود
بعد از چند یوم اذن رجوع و امر بتبلیغ فرمودند مراجعت بخراسان
نموده از انجا بسرخس رفته بتبلیغ امر مبارک مشغول و نفوس چندرا بحق
و عنایت الهی بصراط مستقیم راه نمائ شدیم و باحسنان بنا مراوده گذاردیم
خورد خورد اشرار بیدار شده در صدد قلع و قمع برآمدند اجماع نمودند نزد حکومت
معروض داشتند که بودن ما با حضرات بابیه در یکجا مکنت نبیت سبب خسران
دین و دنیا است یا باید ایشان بما فند ما بجای دیگر رویم ما ایشان برویم
بالاخره حکم باخراج ما نمودند و از هر کدام مبالغ جریمه گرفتند و هر یک از
ازان نفوس بجهتی توقف نمودند جناب شیخ حسین و اخوی ایشان

کربلا آقا زاده تشریف بردند و عیال شیخ حسین از ایشان طلاق گرفت
که من شوهر بانی نمیخواهم و جناب میرزا غلامرضا شهید مع امیرزاده بعد
از صدمات و مشقات بتربت تشریف بردند حضرت محمد رضا و اخوی
استقبال زینهم العابدین مع ۲ نفر شاگرد و اهل بیت اخوی
بحرت نمودیم چون زمستان گذشت بطهران رفتم و دران ایام جناب اسم الله
آسید مهدی در طهران تشریف داشتند و در وقت مسافرت در خدمت ایشان بمدینه
منوره علما مشرف شدم و در این سفر ملاقی حاجات نمودم و مدت ۲ سال در
در علما مشغول فخاری کوزه گری بودم و اکثر اوقات بزیارت جناب ابی الجلال
فائز میشدم و بانواع آزار و نحاس ظاهره و باطنه مرزوق بودم حمداً له
ثم حمداً له شکراً له ثم شکراً له بعد از ان رجوع فرمودند بکمال روح و رجحان
بفروغ مراجعت نمودم بعد از چندی شوق لقای مختار اختیار از دست
برد بکوی دوست شتافتم و بکنج مراد یافتم و در رقعه ثالث مدت ۴ ماه
مشرف بودم و در روز ۱۱ از سال از عمر خود حساب مینمودم اوقات
خوش ان بود که باد دست بدست باقر علمه بن حاصلی بوالهوس بعد
از ان رجوع از مقدر امر صادر راجع بتربت سلام حضرت در انجا مانده
از جهات عدیده عرصه بر من تنگ شد مع اهل و عیال و اولاد وارد
عشق ابدی شدم فی سنه ۱۳۱۴ اولاد و احفاد ایشان در غره
مرقوم است

الواح از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم دارند زوجه ایشان
بنت مرحوم جناب کربلائی باقر است که ذکرش از قبل گذشته نامبرده
نمره ۵۹

جناب اسد زعیم العابدین عباس اخوی جناب کربلائی رضا که ذکر ایشان
مفصلاً عرض شد در اکثر اسفار با اخوی محمد رضا تحمل صدمات و مشقات
نموده لکن بحسب ظاهر بشرف لقاء فائز نشده اند بلقاء معنوی حقیقی
که اصل و عمده است فائز بوده اند چنانچه میفرمایند کم من قریب بعید و کم
من بعید قریب قرب نه از پائین بیان اجسام است قرب حق از جنس
هستی ستان است قوله جل کبریائه فادخل یدک عند جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء
خذ بیده انصافاً جانم کدامین خوشتر طعم شکر داشتن یا طعم شکر دادن
بعد از خلع نعلین نفس و هوی و انقطاع از ماسوا باین وادی مقدس طوی واصل
قوله عز بیانه یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی و انا اخترناک
فاستمع لما یوحی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلوة لذکری انتهی
منظر طهور مقصود اینکه غایة قصوی وصول باین
مقام بلند اعلی است و کل را بدخول باین جنت دعوت فرموده و باین باب
را بر وجه کل گشوده انه علی کل شیء محیط جمال یار ندارد حجاب
پرده ولی خمار بنشان حافظ تو از کرد خلاصه جناب اسفر
باعدم سواد با فحوی علما در اکتساب امر مالک ایجاد و بیانات

مبرد و معاد محبت نمود بقسمیکه بر انها ثابت شد که اعتراف
بر عجز نموده اند من جمله در کوتاهی در منزل امیرزا باقر موقوف
در عبارت سر هو شید تعزیه یکی از منوبان جناب موقوف بعمامت
در حینیکه چند نفر از علما و جمعی از اعیان و اعزه حضور داشته اند
و ناسید علی نام من اهل جوی من که یکی از قراء معتبره است سید مرتضی در
در نجف و کربلا تحصیل نموده بوده و همان ایام اجازه اجتهاد گرفته
مراجعت نموده دران محضر حضور داشت جناب موقوف بجناب سید
مرتضی بر خورده انداز شخص حکایت نمود که این شخص باید مرتد
کافر مشرک است و اورا بر این دارم که من او را سیاست و تنبیه کامل
نموده اخراج نمایم من در اجرای این مطلب توقف دارم امروز میل دارم
او را در این محضر حاضر نمایم و در مقابل این جمعیت باو صحبت
نمایم بعد از تحقق کفر و شرک او انچه قانون شریعت مطهره است
اجرا نمود و انچه واقع میشود از روی بصیرت و حقیقت باشد سایر
اهل مجلس هم بهمین رای صواب دانستند جناب سید ابراهیم فرمود هیچ
عیب ندارد موقوف نمود یکی برود و عابدین و اشکر را بیاورد رفته
اورا از سر کوزه کوزه کرباسی با همان لباس کرباسی و کلاه نمدی که
لباس کار است حاضر مینماید بر اهل مجلس سلام کرده مینشیند

جناب مسئول جناب سید جلد بر این مخصص است که ذکر شر جناب
سید میفرماید نزد یک بیا استاد بنزد یک سید آمده او را در پهلوی خود
می نشاند بطور آهسته بجناب استاد یکدیگر که بعضی ذکر نموده اند که شما
میگوئید صاحب الامر ظاهر شده او را نشناخته اند و شهید نموده اند در حال
هم رجعت چنین است ایشان میگویند که بجناب شما عرض کرده
صحیح است اعتقاد بنده همین است مخصص استماع این کلمه روی خود را
از ایشان میگرداند و ساکت میشود جناب مسئول میفرماید مقصود از این بود
شما با این شخص صحبت بنمائید ما مطلب را معلوم شود و کلمه مختصر که سوای
خود شما و ایشان کسی نفهمد ذکر نمودید و خاموش شدید جناب اسید میفرمایید
صحبت لازم نیست خود اقرار بکفر خود مینماید میگوئیم ظاهر شده و رجعت
چنین است با این شخص دیگر چه بگوئیم جناب مسئول فرمودند بلکه از
بگیرید شما از او دلیل طلب نمائید و بطلان این قول او را ثابت نمائید
در حقیقت همین مردم ما کل بطلان این جماعت را دانند و فریب انها را
نخورند لابد جناب سید بنا بمکالمه گذارد هر چه سوال نمود جناب سید
بنا لید روح القدس جواب صاف کافی وافی بمقصود جمیع اهل مجلس از وضیع شریف
عالم عامی تمام اعضا گوش شده کلمات را اصغا مینمایند جناب سید
ذکر بعضی از اخبار و احادیث نمود ایشان نیز احادیث دیگر را

Provided by the Afnan Library

بیان فرمود در ذیل اینکه احادیث مذکره بر غلبه قائم و سعی که در ظهور او جناب
سید بیان نموده اینان بغلبه معنوی تفسیر نموده در مقابل حدیث لوح فاطمه
فاطمه را بیان و ذکر نموده که میزان صدق و کذب اخبار قرآن است و
و فیه تبیان کل شئی و آیه مبارکه لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین را
تلاوت نمود جناب سید فرصت غنیمت دانسته پرسید حال که هیچ
چیز در کتاب مبین ذکر نشده خر دجال در کجای قرآن مذکور است جناب
استدلال فرمود این آیه را ما نازل نکرده ایم که کل شئی احصیناه کتاب این
کلام حق است علم عرفان ما دلیل بر نبودن این مطلب ندارد و حال
آنکه باید بیان ذکر خر دجال را در قرآن فرموده و ان این است قوله
تبارک و تعالی مثل الذین حملوا التورات ثم لم یحملوها کمثل الحمار
یحمل اسفارا بئس مثل القوم الذین کذبوا بایات الله و الله لا یهدی القوم الظالمین
خلاصه در آن یوم چنان جناب استدلال بر انها فائق و غالب میشود که سید
بیچاره عاجز میشود و سوای فرار از این ورطه چاره نمیبیند برخواسته میرود
ملا جعفر نایکی از علما و امام جماعت بوده بجناب سید فرمود بطور عتاب خطاب
مینماید که شما محض استخفاف شان علماء این مجلس را فرام کرده شخصی عالمی را
این لباس در آورده باسم عوام او را جلوه داده که امثال ما ها را اضلال
نماید جناب سید فرمود همان حین ثابت مینمایند که ابدا اسمی مذکور

الف بام شنوده خداصه شبهم ان مجلس اینم بنود که فریب سی نفر از ان مجلس
متفرقه شده بسبب رضاد مهدس میکردند و بعد از متفرق شدن اهل مجلس متوفی
جناب اشتهر اطلبیده معذرت میخواهد و هرچه باید مصلحت در اینست که شما از
اینجی برود بیرحا از کبیر و صغیر علما عظام و عوام کالانعام محفوظ مانید راضی و قنی
دیگر من باید شما را ملاقات نمایم و درست بر این امر اطلاع حاصل نمایم باری جناب
استهد در سنه ۱۳۱۶ بعشق آمده اند و بکار خود مشغول اثنای رفته بحر روم
در صحن اباد که جمال قدم المحل را فروغ نامیده نفوس مقدسه منوره از
ان ارض ظاهر شد منزل جناب ملا میرزا محمد که در اول امر بجان نداد
تشریف بردند و در قلعه عبرینه در ظل حضرت قدوس در آمدند جناب
فاضل فروغی میرزا محمد علی از فرزندان ایشان است و انار و انوار
ان کوکب دری از جبینشان ساطع و مصداق کلم الولد سر ابیه از اطوار
و اخلاق ان لامع فرنها باید که تا صاحب دلی پیدا شود بوسعید انر خراسان
اویس انر قرن چون جناب استهد محمد رضا بیانات احوال جناب کربلائی
باقر و اخوی و خودش را بیان نمود مجلس از شرح حالات جناب حاجی
ملا میرزا محمد اب جناب فاضل فروغی علیهما بهاء الله ذکر نمود لذا حقیر این اوراق
را بذکر ایشان مزین و مطرز نمودم چنانچه افاق عالم از انوار

ساطعه لامعه ان نجوم درری درره که حین طلوع شمس جلال از افق
هیکل مظهر ذوالجلال اقتباس انوار نمود و کلمه الست را بلا کفیه لاجل
رضای محبوب تحمل جمیع بلایا و شدائد نمود و جهانرا منوّر فرمود
و مصداق آیه مبارکه و لنبلونّکم بشیء من الخوف والجوع و نقص
من الاموال والانفس والثمرات و بشر الصابرین واقع شد و جمیع این
بلایا مذکوره را باکملها تحمّل نمود چنانچه این مطلب بر کل واضح و
مشهود است و در کتب تواریخ از موافق و مخالف مذکور که بر این
نفوس سیصد سیزده نفر در ان قلعه چه وارد شد خواصه جناب ملّا
میرزا محمّد ابن مرحوم ملا عبد المحسن ابن حاجی محمد ع اصفهانی از علمای
مشهور معروف و در علم و عمل موصوف چون اهل علم و نفوس بوده اند
اکثر اهالی اطراف تابع امر ایشان بوده اند و در نزد سلطان نیز محترم
بوده اند و اکثر اوقات از طرف حضرت هدایا و جوائز از برای ایشان
ارسال مینموده اند و گاهی اکثر از ظلّام و حکّام اطراف بر رعیت ظلم
و تعدّی صادر مینمود رعیت خدمت ایشان عارض میشد ایشان بعد از
تحقیق در صورت وقوع ایشان را طلبیده او را محبوس و زجر تنبیه نمودند
اگر زیادتی بر انچه معمول و متعارف نموده از او گرفته بصاحبش رد

بمنزل جناب ایشان مقام تشریح وقوه تقلید سیاست را باهم توام داشتند زمانیکه
ذکر ظهور باب انتشار یافت و در خراسان رایات صف که یکی از علمای باب بعد
برپا شد و از نفخه صور اهل قبور از اجداث قیام نمود صحبها و ایه مبارکه الی ربهم
ینسلون بسوی حق شتافتند جمعی از اهل بلد و اطراف در خدمت جناب
ایشان جمع شدند از ۳ نوع مردم بودند بعضی از اهل طلب و مجاهده بودند
و در حقیقت طالب حق بودند برخی از علماء چون اخوان یوسف که باوجود حسن
و جمال او بازارشان رونق و خریداری نبود برخی از حکام و اعیان بودند که ایشان
باوجود بودن ایشان دست تعدی کوتاه بود این ۳ گروه باین تدبیر که ایشان را
ببهانه تحقیق این مطلب روانه نمایند و هریک بی تهوری خود ریاست نمایند
این ۳ گروه جمع شده مذکور نمودند که این امر را اهل نباید شمرد از اهم فرایض است
باید تحقیق و تفتیش نمود تا صدق و کذب معلوم شود و این عمل بر عهده
کفایت و غیر از شما کسی مرد این میدان نیست ایشان تأمل فرموده ذکر نمودند
بلی تحقیق لازم لاکن اسباب سفر موجود نه فوراً مال سواری و مخارج حاضر
کرده چند نفر هم مذکور نمودند که ما هم در خدمت شما عازم هستیم جناب
ایشان هم توکلاً علی الله عازم بسمت مازندران شدند بعد از تشریف بردن
جناب باب الباب ایشان از فروغ حرکت نمودند جمعی هم در خدمت
ایشان حرکت نمودند و در بین راه پریشان پشیمان شده مراجعت

مراجعت نمودند مگر چند نفری با ایشان موافقت ننمودند بمقصد اصلی خود
نائل شدند اسامی ایشان عرض میشود جناب شیخ ع از قریه قبضی ابا
جناب ملا احمد از مهرجرد جناب آقا احمد و جناب میرزا حسن خان از عبدل اباد
جناب ملا عبدالله از دوغ اباد با ایشان همراه همه جا طی منازل نموده تا
انکه وارد قلعه بریه شدند قبل از شروع دعوا و دفاع خدمت جناب باب الباب
و حضرت قدوس مشرف شدند و بلقای احباب و اصحاب اکواب باقیه کشیدند
و چند روز در مقام مکاشفه وارد شده انوار و اشراق شمس ظهور را از افق
هریک از ان نفوس مقدسه که از اطوار و اخلاقشان ظاهر باهر لمعه مشاهده
نمودند و بحر ایقن علم الیقین و حق الیقین و عین الیقین فائز فایض شدند
و در حل اقامت افکنده تمنی بقضا یاورضای الهی در دادند البته طالبان اگاهی
این وقایع و حوادث در ان قلعه را گاهی دانسته اند که هم بران نفوس وارد
آمد و چه استقامت و بسالت مشجاعت از ان نفوس قبله ظاهر شد تا انکه کل بمقام
شهادت که از اعظم موهبت و نعمای الهی است فائز شدند علیهم صلوات من ربهم
و ادلئک هم الفائزون مگر چند نفسی از ان نفوس از مقدرات الهی جان بر
بردند عجب از کشته نباشد بر خیمه دوست عجب از زنده که چون جان بر آورد سلیم
و یکی از ان نفوس جناب ملا میرزا محمد است که بسلامت بوطن راجع شد خود ایشان
ذکر فرمودند که جناب باب الباب در وقت جهت حمله بر اعدا نفوس را معین میفرمودند که بیرون
رفته حمله مینمودند و مراجعت مینمودند و بعضی هم مقتول میشدند چند دفعه

نوبت بمن رسید بحضرت قدوس عرض کردم من میل بشهادت ندارم
میخواهم محفوظ بمانم جناب قدوس بیانات در وصف شهادت فرمودند
و فرمودند چون تو میل نداری محفوظ خواهی ماند مطمئن باش باطمینان بیرون رفته
جهاد و دفاع نمودیم و با وجود پنج زخم منکر که بکرات از گلوله و شمشیر بر بدن
وارد آمد در این بدایات مقاتله مهاجمین اعداد شبیخون محفوظ ماندم و
مراجعت نمودم و مقصود از رجعت این بود که تفویضیکه سبب حرکت و مسافرت
من شده ولاجل تحقیق این مطلب مرا روانه نموده اند و بواسطه سعی ایشان
باب مراتب ایقان فائز شده ام ایشان را بر گواهی این مطلب الگاه نمایم
والبته در ده شهادت دهم لعل بشرف ایمان بامر حضرت سبحان مشرف شوند
اگر چه بحمد الله جمعی را بشریعه باقیه آلهیه راه نمی شدم و ایشان بمقام ایمان و
اطمینان فائز شدند و از بدایت ساقط در گاسگان مزاجها کافور کرفته اشابیدند
لاکن کروهی از مدعیان محبت بعداوت قیام نموده در صدد قلع و قمع
ایشان بر آمدند تا انکه اسباب فراهم آورده ایشان را بطهران احضار نمودند
ایشان بطهران تشریف برده منصور مظفر مراجعت فرمودند بعد
از چند سنه دیگر اهل عناد اسباب فراهم نموده ایشانرا بطور سخت
و ذلت اخذ نموده کنده بپای ایشان گذارده غل بگردن

ایشان کرده دستها را بعقب بسته و هاکذا جناب امیرزا احمد از غندی
هم مثل ایشان در غل و زنجیر کنده نموده با اسرای از غند که بیست و نفر
بودند بشهد آورده در اردوگاه حکومتی محبوس نمودند مدتی در حبس بودند
تا اینکه بسعی جناب ملا احمد فیضی ابکاروادی مبلغ صد تومان وجه ایشان
را از حبس خلاص نمودند و فی ۱۳۰۵ از این زندان شوم خلاص یافته
بفضای قدس روضه رضوان شتافتند والسلام والتکبیر والبهاء علیه
وعلی الذین آمنوا بالله الفرد العلیم الخبیر نعم المولی ونعم النصیر

جناب آقا محمد ابن مرحوم جناب ملا احمد رفیق محمد آبادی ابن ملا محمد نبی علیه ۹۶۹
در سنه ۱۳۱۴ بعلت اجل آمده بجهت بنائی منقول است چون سلام
ان مؤمن مقدس مستقیم است احباب او را احترام مینمایند چون اب
مکرم ایشان از اجله احباب بود و با مخلص کمال الفت و آشنائی
تام داشت و دامیکه در سبزوار تشریف داشت هم روزه ایشانرا
ملاقات مینمودم مظهر آیه مبارکه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون بود ابدا خوف و حزن را در وجوش راه نبود منتهی مقام
توکل و انقطاع را دارا بود مدعی علم کیمیا بود لاکن عمالش را کسی ندید
در محضر اعیان و اشراف و علمای بزرگوار و حجاب صحبت میفرمود

وقتی در نطنز است که در مجلس شیخ حسن سبزواری بعضی از فضلای حاضر بودند
حقیر و جناب ملا رضا هم در آن مجلس حاضر بودیم شیخ در تفسیر شجره طور
که بانی انا الله ناطق شد بیاناتی ذکر نمود و مذکور داشت که آن شجره
لابد باید هیکل انسان باشد و کلام شیخ شب اسری را در این مقام تصدیق نمود جناب
ملا رضا بدون تامل فرمود ایم مطلب صحیح است حیف که آن ندا از سدره انسانی
در طور سینا مرتفع شد و شما آنرا نشنیدید شیخ از استماع این کلام متغیر
و پریشان حال شد و دست بسبحه کشید چند مرتبه سبحان الله ذکر کرد مقصود
اینکه ابدا ملاحظه حکمت را نداشت و مغفول از اصل حکمت همین است انکه
مردن بهتر از جانش بتلهله است حکم لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه در سنه ۱۲۹۰
از یزد مسافرت بطهران فرمود و هر وقت حبس و گرفتاری برای احباب
فراهم شد ایشان هم بسعی و جهد خود را با ایشان ملحق مینمود تا اگر سلامت بمانند
آرزو کنند و لکن خلاف نمی کرد بجان میزد بلائی را در محض حکام و ابناء
ملوک در مقامات عدیده مقالات مفیده ذکر فرمود جناب میرزا ابوالقاسم
فرمودند وقتی در محضر نایب السلطنه کارا احضار نمودند او قاف زمستان
در وقت بعد از عشا منزل بودم و جناب ملا علی اکبر نایب السلطنه در جلو
بخاری جالس و حسام السلطنه و فرهاد میرزا از یمین و یسار جالس در خصوص
این امر مهم جواب سوال مینمودند تا ما با قتضای وقت بطور حکمت بیاناتی
ذکر مینمودیم سوال از حال مبارک نمودند که ایشان [illegible] مقامند

و اهل بهاء ایشان را بچه مقام قائلند فا بطور حکمت بیان نمودیم که
سبب وحشت ایشان نشود و گمان ما نمنموده باشیم نایب السلطنه گفت
شما راستش را بگوئید فرمود ملا رضا را بیاورید ملا رضا را فوراً حاضر نمودند
از ان جلوس رادند رجا سلسله جنبان بر حالات او و محبوبون ملا فظه سخن گفتن
را ندارد و لا به بر خلاف ما ها محبت خواهد داشت مضطرب و پریشان
حال بودیم نایب السلطنه توجه بایشان نموده مذکور نمودا ینم بیچاره مرد
بانی خوبیست هرچه از او سوال شود راستش را بگوید از او سوال نمودند
که اهل بها جمال مبارک و شجره مقام قائلند فرمود مرائب خلق متفاوت است
من بسایرین کار ندارم من او را مظهر ذات غیب الغیوب و مصدر جمیع
اسماء حسنی و صفات علیا میدانم هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو العلیم
الحکیم وحده لا اله الا هو بعد از استماع این کلمات فرهاد میرزا بمالا ینبغی شأنه
تکلم نمود جناب ملا رضا بلا خوف و ملاحظه فرمود حضرت والا الحمد لله شما
خود اهل علم هستید و قانون شریعت را خوب میدانید مسئله اینست در شرع
شهادت فاسق مقبول نیست و جناب شما اقرار بفسق خود نمودید که من در
فلان محل که ایشان حضور داشتند شرب نمودم با قرار خود شما فاسقید و
شهادت شما مقبول نیست و او مقدس است از مدح و ذم بنده و شما
چون بیانات جناب اخوند بر وفق شریعت بود ایشان سکوت نمودند
لکن بنوعی حالات ایشان پریشان و مشوش که از وصف خارج است نایب

نایب السلطنه چون حالات حسام السلطنه و فرهاد میرزا مشوش و مخوش دید افزان
رجوع داد بمنزل خود که در جنب احسان حمایت بود و نیز نایب السلطنه بود راجع شد لیکن
از وضع ان مجلس و تغیر حالات شاهزادگان تمکن بفضا در داده مستعد
شهادت بودیم چنانچه سید صادق هم بکمال علاوت قیام نموده و حسام السلطنه
بعزم تمام همت بر اضمحلال ایمن مظلومان قیام نموده بود و از همه بابت اسباب
اضطراب فراهم بود و امیدها مقطوع که ناگاه زمانی بدر غیب آنهمه نظام نرم مفاجه
را که بخاطر احدی خطور نمیکرد بفاصله سه یوم سید صادق که جمال قدم او را کاظم
ذکر فرمودند و حسام السلطنه که عازم خراسان بود و سراپرده و اسباب جلال
را بیرون برده بودند فقل مکان نمایند از تقدیرات آنهم بعالم دیگر ارتحال و انتقال
نموده و سید کاذب نیز بحقر اصلی خود راجع شد فسبحان مبتلی الظالمین بعد از
حدوث این واقعه زوابع افتتان مختلف و شرار ظلم و اعتساف منطفی شد
و اسباب خلاص احباب فراهم جلت عظمته ربنا البهی الابهی و قلوب حزین
مشرف بلقای جمال ابهی ذکری از جناب ملا رضای محمدابادی فرمودند فرمودند
از صحبتهای جناب ملا محمدرضا آدم خوشش میآید ما هم اگر بودیم همانجا قسم میخوردیم
نایب السلطنه از او هر سید سبب بغض و عداوت حضرات بدولت چه جهته دارد
جواب دادند این مطلب را خلاف مهمه اید میفرمایید عاشر روح الادیان بالروح
والریحان نایب السلطنه از او هر سیدش از این شخص چه دیده اید که باو کرده

ایراد کفت انچه را که سابرام از جمیع مظاهر و مشارق امر آلهی دیده اند طاهم
از این شخص دیده ایم کفت محض حرف است از کجا کفت انچه کتب
و صحف و الواح است در جمیع بلاد منتشر است و اکر معجزات و خوارق
عادات است از اخبار و اخبار مخالف و موافق دیده اند کفت ما چرا
ندیدیم در جواب کفت اخبار قبل از وقوع که از بعد کل واقع شده در زبر
و الواح بسیار است ملاحظه نمائید کفت اینها را شما با یها از بعد نوشته اید و
مطابق کرده اید فرمودند ملاحظه کم شعور او را نمائید که این قدر ادراک
نمینماید که ممکن نیست جمعی کثیر از اهل بلاد و دیار متفق شوند و مطالب را اهل
اتفاق نمایند و دیکر فرمودند ما کل را از نزاع و جدال نهی نمودیم حق بر
اخذ مشرکین قادر است بقای بعضی از نفوس لاجل حکمت بالغه الهیه است
فرمودند بعلاء جعفر کاشانی کفتم امر از چه حال بیرون نیست یا باید این امر
مرتفع شود یا محو و تمام شود اکر باید مرتفع شود ترا با سر خداوند اخذ نماید و خداوند
او را اخذ نمود فرمودند زینب را که کفت رفتا چه شد سید کاذب را که اخذ
نمود اول من افتری را که کفت حسام السلطنه چه شد قد اخذهم اخذ عزیز مقتدر فرمودند
دعا کنید و از حق بخواهید که شما را موفق و مؤید فرماید اکر چه مؤید شده اید همین
وصول تا این مقام دلیل توفیق و تائید است الی آخر بیانه الحاکم المتین
جناب ملا رضا از مؤمنین محترمه حضرت اعلی است و بمحض استماع اظهار امر
جمال قدم بدون تامل و تکلم بکلمه اذعان نموده بلکه قبل از اظهار هم مذکور

مبنوده چنانچه از موفقین احباب استماع شد که شبی در خانه حاجی عبدالرحیم قناد قصیده
ورقائیه که تازه بیرون آورده بود در جناب ملا رضا با لحن خوش تلاوت نمود و بعد از
اتمام فرمود حزم صاحب این کلام را حق میدانم این کلمه سبب شد که مدتی دود
احباب بوقف تا انکه حقیقت امر بکشوف شد در یکی از الواح که از قلم قدم باسم ایشان
نازل شده عبارتیست که شاید برای این مطلب است قبل از صعود در طهران جمال قدم
در حبس و زندان مرغ روح بفضای قدس لامکان پرواز نمود حضرت اعلی
علیه بارسا از آن حرم ۴ اولاد باقی مانده ۲ پسر و ۲ دختر پسر بزرگ ایشان
اسمش نور الله لاکن ظلمت ظرف است بر عکس نهاده نام نهنگ کافور دیشراست
نظیرش کم یاب ۴ محمد جوانی معقول با احباب بروح و ریحان محاشر و
مرادات صحبا یاران ایشان از جوانات اند ۲ بشرف لقاء الله مشرف شده
اند در عکاء یکی از احباب که عکاسی درست بلد نبوده عکس ایشانرا
برداشته یکی از ان عکسها نزد حقیر موجود است غره ا

جناب ملا محمد تقی

جناب آقا سید جواد ابن مرحوم آقا سید محمد بزرگ شرح حال خود را و سبب
تصدیق و ایمانش بحضرت اعلی و جمال ابهی چنین بیان مینماید که در روم
مشهادت سنه هزار و سیصد و سه در کان بکار خود مشغول بودم که ناگاه هیاهوی
خلق بلند شد سبب را جویا شدم مذکور نمودند که بابیها را میبرند بقتلگاه بر سر تند
فورا بعزم تماشا بر خاسته بیش رفتم ملاحظه کردم در میان این جمعیت

بینمایند چند نفر مظلوم فقیر را بجبر و تعدی از دست و تاخت و تاز
بر ایشان وارد می آورند دیگر حال این ناسپاسان خدانشناس در این
موارد معلوم است که هر زمان از ایشان صادر میشود مخصوص اهل سوق
که اکثر اهل فسوقند حقیقت این کلام را که فرموده اند از بزرگان دین
کلب الیهود خیر من اهل السوق را واضح مشهود دیده بوصف در نمی آید
که چه حرکات از ایشان ظاهر میشد خلاصه از برای شهادت
هر یک محلی را معین نموده بانمحل رسیده توقف مینمودند یک نفر از ایشان
اورده مذکور مینمودند که جرم شما از دین خارج شدن است لهذا شما بر ما لازم است
اگر خلاص شوید بسب بعض نمائید تا خلاص شوید بر ان شخص ذکر مینمودکه
ما دین را بدنیا نمیفروشیم هر کس تکلیف خود را بهتر میداند در این بین ملا حسنعلی
گریک نفر دیگر از ان مظلومان پیش آمده خواهش مینماید اول این نوبت را
بمن واگذار بدایشان فرمودند تو ام بقصد خود میرسی شتاب مکن که یک
دفعه کی بیک حربها مهیا نموده بودند بر بدن او وارد اورده از شمشیر
و قمه و خنجر و کارد و چاقو بران بدن میزدند و اکثر مردم باهم بیکدیگر
برخورد واجب میدانستند که باید ضربتی بران جسد وارد آورند و انانکه ضربه نداشتند
سنگ میزدند و اظهار بشماتت و سرزنش مینمودند و باکدیگر مبارکباد میکردند
و بعد جمعیت حرکت بمحل دیگر میرفتند حقیر بعد از ملا حسنعلی این اوضاع
احوالم پریشان و مخلوط شد مراجعت بمکان نمودم و بمجرد خیال و فکر

Provided by the Afnan Library

و حیرت مستغرق شدم اسباب و کاشانرا برچیده بخانه رفتم و در گوشه خلوتی
مغموم و محزون نشستم و حالات و اطوار طرفین از قائلین و مقتولین را تصور نمودم
و با خود گفتم لابد یکی از این دو گروه باید حق و دیگری باطل باشد هر قدر حالات
قائلین و آن افعال صادره از آن خلق ملاحظه کردم دیدم ابداً رائحه حقانیت
از آن اطوار استشمام نمیشود و در حالت شهداء و آن استقامت و سبقت کردن از
یکدیگر از شهادت دیدم فی الواقع انصاف نیست که انسان این نفوس را
باطل داند و آن کرده را بر حق و دیگر وقایع و حوادث ایامنا قبل
را که در حین ظهور مظاهر واقع شده بود تصور نمودم کل مشابه همین اوضاع
دیدم مثل حکایت سید الشهداء که چگونه امر را بر خلق مشتبه نمودند و اوزار جنی
دانستند و بر ریختن خون مطهرش تقرب بخدا میجستند چنانچه امام میفرماید بتقرب
بدم الحسین الی الله عاقبت بر خود حتم نمودم که باید در مقام مجاهده
و طلب برآیم تا حقیقت این مطلب واضح و آشکار شود بعضی از
نفوس که باین اسم موصوف بودند نزد ایشان رفته جویای مطلب شدم
ایشان از جمله حدوث این واقعه عظمی خائف بودند بطور حکمت
بیاناتی میفرمودند لکن آن قسم که باید و شاید مطلب مفهوم نمیشد چون شنیده
بودم که در عشق آباد جمعی از اهل بها هستند و شنیده و در اثبات حقیت
این امر صحبت بمیان میاورند عازم عشق آباد شدم و در عشق آباد آمده
باکروه عشاق محشور شدم و چند مجلس صحبت نموده بعضی از

مطالب آگاه شدم کتاب ایقان را تمام دادم و از قرائت و ملاحظات
ان کتاب مستطاب بمقام یقین رسیدم و بکوثر اطمینان مشروب و مرزق
شدم حمد خدارا که از برکت رشحات دم اطهر شهدا باین فیض عظمی
فائز شدم و خاصیت و فائده شهادت را دانستم که چقدر از نفوس
امثال حقیر را شهادت این نفوس زکیه سبب رستگاری شده و اگر
این شهادت واقع نشده بود هرگز من از نوم غفلت بیدار نمیشدم بفضل به
کثیر آگاه میشدم بر کثیر و ما یضل به الا الفاسقین نمره ۲ ع

ابناء جناب اسکو زین العابدین نحاس یزدی که بعشق آباء آمده از
ایشان ۳ برادر ند عباس و حاج حسین و جواد عباس در ۱۳۱۵ بعشق
ابار آمده حاج حسین در ۱۳۱۸ وارد شده جواد در ۱۳۱۹ با اهل بیت اخوی
حاج حسین وارد عشق ابار شده بکسب مشغول اند ابوی ایشان با حقیر سمت
دوستی و آشنائی داشت از محبین حضرات و جمال ابهی بود سبب ایمانش را ذکر
نمود که شهادت حضرت شهید امیرزا با قر شیرازی علیه بهاء الله و شنا
شده چنانچه سید جواد مذکور سبب تنبه و ایقاظش شهداء یزد علیهم بهاء الله
شده فی الواقع اکثر نفوس که بر ضوان ایمان و جنت ایقان وارد شده
از برکت رشحات دماء مطهره شهداء علیهم بهاء الله و رحمته و الطافه
بوده جناب اسکو زین العابدین واقعه شهادت جناب امیرزا با قرا
چنین بیان نمود که در ان ایام در کرمان بودم روزی در بازا غوغا

خطیبی مشاهده کردم پرسیدم چه جسارت مذکور نمودند که شخص بانی را کشته
ریسمان بپایش بسته در کوچه و بازار میکشند که سبب عبرة ناظرین گردد بهر اینها
بایها نروند و از دین حق خارج نشوند بعد از استماع این بیان متفکر و حیران
شدم و بخیال آگاهی کمتر شدم و برخصت ختم نمودم که بدقت این مطالب را
رسیدگی نمایم تا حقیقت حال معلوم گردد در مقام طلب و مجاهده برآمدم
و ملتزم بجز از تحقیق اینم مطلب کار نداشتم با آشنا و بیگانه یار و اغیار همین
گفتار در میان داشتم تا آنکه بنا بهدایت الهی خدمت جناب حضرت منّان
که رجال الغیب زمان بودند رسیدم و از ید عنایتشان شهد مرحمت چشیدم
و صهبای ابهاج نوشیدم و بر رضوان ایمان و جنت ایقان وارد گردیدم باحوالت
پیوستم و از ماسوایش بریدم و کیفیت شهادت جناب آقا میرزا باقر شیرازی علیه
بهاء الله و فائزه را چنین حکایت نمود که ایشان را اجل قبل از ابلاغ امر آن بزرگوار
تشریف آورده بودند و با بعضی از اهل علم و جماعت شبخیه صحبت فرموده
و رفعه با عبد اغنم در بین جمعیت صحبت فرمایند عبد اغنم از جواب عاجز شده
در میان جمع مفتضح میگردد و علمای نحوی کان از سعایت و جهال زمان و علمای
سوء ایشان را در حبس حکومت در تحت غل و زنجیر نگاه میدارند از نفس محبس
اسباب فخر برسیطلبد که عرض حال بحکومت مرقوم نماید میگوید ماذون نیستم
جناب میرزا رقعه از قمیص خود میدرد و عنصری از جسد خود میخلد و خورده
چوب طلبی مرغوب و درست نموده با ان قلم ان مداد بران رقعه قمیص کلماتی
در نهایت فصاحت و بلاغت با حسن خط مرقوم مینماید که حیرت بخش

عقول بقصد جناب میرزا باقر بیگ رغوب مبذول شد و ام مناحب اشتاق و در
حقیر قطعه از خط ایشان را در یزد دیده ام خلاصه ان رقعه کلکون را بر نفس
محبس داده که بشخص حکومت برساند ان شخص هم ملاحظه مینماید که بدون
اسباب و معاونت او مرقوم شمه قبول کرده ان رقعه را بشخص حاکم میرساند
ملاحظه مینماید پیراهن را باقلم کلکون رشک گلستان و چمن نموده
از ازهار و اوراد عبارات رنگین و بیانات عنبرین از نظم و نثر و آیات
و اخبار هریک بمناسب مقام مطرز و مزین فرموده من جمله بمناسب بیانی
این شعر را مرقوم فرموده فکیف تری لیلی بعین تری بها سواها و ما طهرتها
من ملامح اتلذ منها بالحدیث فقد جری حدیث سواها فی خروق المسامع
بعد از قرائت ان رقعه و ملاحظه فصاحت و بلاغت و براعت و حسن انشاء
و اتقان خط مات و مبهوت متحیر شده متذکر میشوم که حیف از این
نفوس که با وصف این کمالات خود را در مهالک میاندازند و از صراط
مستقیم منحرف شده خود را در بیدای ضلالت بهلاکت میرسانند بنده
نگارنده ام عرض مینمایم که هزار افسوس که ان اخوان بر جفا رایحه خوش
یوسف بهار از ان قمیص استشمام نفرمودند چون گرگان حریص تیز چنگ
ان یوسف مصر وفا را از هم دریدند و در خاک خونش کشیدند
لعنة الله علی القوم الظالمین انسام اخوان اسد عباس
و حاجی حسین و جواد و رمضان

مرقوم ۳ ع

جناب افنان آسید احمد ابن افنان کبیر جانب میرزا سید حسن شیرازی علیه بهاء الله
و رحمته شرح حالات و وصف کمالات و زحمات که لله لامر الله تحمل
شده از لسان از بیان و قلم و بنان این فانی از تقریر و تحریر عاجز
انچه از قلم سلطان قدم جل اسمه الاعظم نازل شده شاهد بیت ناطق
جمیع از کار عالم و توصیف امم بکلمه ازان معادله نفی بر جناب افنان
کبیر از علماء عصر و فیلسوف زمان نخصوص در هندسه و علم هیئت و جغرافی
بهره کافی داشتند چندی این علوم ایشان را حجاب معلوم شده در بدایت
امر حضرت اعلی را اذعان ننمودند لاکن از لاوتنعم لب نگشودند تا انکه
میعاد مباعدت منقضی شد و میقات مواصلت در رسید کشف سبحات
جلال نمودند بنور جمال منور شدند محو موهومات نمودند بحقیقت صحو المعلوم
نائل و واصل شدند غرق بحر و استغراق فرمودند بر موز و نکات واسرار اگاه شدند
سراج موهوم را خاموش نمودند بانوار آفتاب مشرقه مضیئه طالعه از افق الهی
منور شدند و بتمام همت بر تدارک مافات قیام فرمودند عمر نبود والا
فارغ از تو ننشستم باقی عمر ایستاده ام بخرابات حقیقت در بزد مکرر بخدمت
ایشان مشرف میشدم و اقتباس فیوضات از ایشان مینمودم و جناب ایشان
در ۱۲۹۹ بعزم تشرف بساحت قدس جمال ابهی از راه عشق ابر بیابان کویر
طفیس بیاطوم از انجا بحیفا و عکا رفته بلقاء الله فائز شدند ان ایام راه آهن نبود

درست شد، بود افنان کبیر فرمودند از یک گوید ای باطوم چهل روز در راه بودیم
از مرو در بعشق ابلاغ میل مینمایند که املاکی در عشق ابلاغ داشته باشند بیزد بجناب
اسید احمد مرقوم مینمایند که در عشق ابلاغ قدری از املاکی ابتیاع نمایند ایشان هم
بسبزوار مرقوم مینمایند بجناب حاجی محمد کاظم اصفهانی ایشان هم باخوی حاجی عبدالحسین
که در خبوشان بعهده مرقوم مینمایند جناب حاجی عبدالحسین آمده از برای ایشان
وهم از برای خودشان قدری از املاکی میخرند و ازان ببعد بعضی از احباب
را مده تاسّی بایشان کرده صاحب املاکی عشق ابلاغ شده اند خلاصه افنان
کبیر بعد از توقف مدتی در ساحت قدس بیروت تشریف آورده در انجا ساکن
بودند در سنه ۱۳۰۳ که حقیر بارض مقصود مشرف شدم ایشان در بیروت تشریف
داشتند در همان ایام جناب افنان حاجی میرزا محمد ع از طرف جبین مراجعت
نموده در بیروت در منزل جناب افنان کبیر ایشان را ملاقات نمودم و بعد
از ورود حقیر بعکا مع افنان کبیر تشریف آوردند بعد از چند سنه از بیروت
بکا قطع علایق نموده بارض اقدس مرحل اقامت انداخته سنین متوالیات
در جوار قرب الهی در ظل سدره رحمانی ساکن و هر کل صباح و مساء باشراقات انوار
شمس جمال ابهی روشن و منیر در سفر بعد از صعود جمال قدم که حقیر بعکا مشرف
شدم بخدمت ایشان رسیدم در خانه جنب روضه مطهره جمال قدم
که راه بحرم داخل ساکن بودند در همان ایام مرض بی ایشان مستولی
شده بعد از چند یوم روح پر فتوحشان از این دار فنا بعالم قدس بقا ارتقا
نموده در ظل جمال ابهی ماوا گرفت و ان جسد مبارک را حضرت مزاراده الله

روح ماسواه فداه در نزدیکی ابوعنبه که قرب روضه مبارکه جمال قدم
واقع است بیت مبارک دفن نمودند و بنیه عطریه بر آن جدار ریخته منظم فرمودند
جمیع احباب از اعاجم و اعراب آن یوم در بهجت جمع بودند بعد از فراغت
از دفن حضرت غصن الله الاعظم مع جمیع احبا بعجاً توجه فرمودند و در
بین راه بتعریف و توصیف اخلاق و کمالات و حسن سلوک ایشان
مشغول بودند و اظهار عنایت و مرحمت و رضا مندی از ایشان فرمودند
و عنایات جمال قدم جل ذکره در باره ایشان بیان میفرمودند جناب
آسید احمد ان ایام در اسلامبول تشریف داشتند از بعد بارض مقصود رفته و از آنجا
به بمبئی و باز مراجعت باسلامبول فرمودند در سنه ۱۳۱۳ دفعهٔ ثانی وارد عشق
آباد شدند و بامور تجارت و مواظبت املاک افنان از جناب حاجی میرزا محمد تقی
و حاجی سید مهدی و حاجی میرزا محمدعلی مشغولند نسئل الله بان یوفقنا و ایاهم
لما ینبغی لایامه المبارک العزیز البدیع سنه ۱۳۱۴ ه

جناب میرزا ابوالمعالی ابن مرحوم حاجی میرزا هادی خبیر از دربار ۱۳

بعشق ابا عبد الشریف آورد نذر صحن جناب ابوالفضل حاجی میرزا هادی جناب
حاجی عباد زهاد بهر وقت اذان در سر گنبد بصوت بلند اذان
میگفت عاقبت اجزاء حکومت ایشان را تفویض نمودند مدتی سبیل جلیل
بشغل تجارت مشغول بودند مرض عارضی جدایشان شده بعد از
چندی ببمبئی رفته کرده بسرای جاودانی شتافت جناب میرزا جعفر
پس از وفات پدر چندی در عتبات عالیات مشغول داد ستد بودند کاسب شرکت
عمر و زید کاسب بتنهائی مجدد و اقیدر و کاسب ملکذر انیدند لکن امورات
بر وفق دلخواه نبود توجه بسمت ترکستان نمودند و در خوقند مستوطن شدند
لله الحمد امورات ملک منظم بارض مقصود سفر نموده سنه ۵۰ ه

جناب امیرزا عبدالکریم ابن مرحوم اسدالله دیلمی در سنه ۱۲۹۱ با مردم
جمالی قدم جل ذکره الاعظم اقبال نموده و فی سنه ۱۲۹۲ بعشق ابهه آمده ایام
سوای حقیر و جناب حاجی عبدالرسول و آقا محمد رضا ابن مرحوم حاجی محمد کاظم در
عشق ابهه کسی نبود روز سیم حقیر جهة تفرج بصحرا بیابان رفته بودم در فصل بهار
دیدم شخص تنها کنار سبزه زار جالس است حقیر میل کردم با او صحبت نمایم
پیش رفته نزد او جالس شدم و قدری از ریاست با ایشان گفتگو نمودم همین
قدر معلوم شد که ایشان از اهل کمال و معرفت میباشند احوال از هیکل جای
پرسیدند حقیر با ایشان محل سکنا را نشان دادم که فردا آمده خریداری نمایند حقیر
بمنزل راجع شدم بارفقا ذکر نمودم که امروز چنین شخص را ملاقات نمودم و گمان
من این است که این شخص باید از احباب باشد بوم بعد تشریف آوردند
قبل از ورود ایشان حقیر بمقتضای وقت صحبتی در میان انداخته بارفقا در
خصوص مذاهب مختلفه و طریق مجاهده و مطالب اخری ملاحظه نمودم درست
بحقیر توجه نموده استماع مذاکرات خلاصه در اثنای ساعت ایشان اسم اظهر ایمان
خود فرمودند و از حال یکدیگر کما هی اطلاع حاصل نمودیم و بعد از اینی بیاد کوبره
تشریف بردند و هم روزه ابواب مراسلات و مکاتیب مفتوح بود

دران اوقات در باد کوبه بعضی از جهران الواح و نوشتجات بود جناب
ایشان از عشق اباد الهه لازم بود طلب بنمودند و نفوس کتاب اقدس طلب
نمودند حاضر نبود در سبزوار از جناب حاجی محمد کاظم اصفهانی طلب کردیم
ان مومن باغیرت فوراً جمیع کارهای خود را ترک داده بتحریر ان کتاب
مشغول شده بعد از ده یوم از عشق فرمودند رحمة الله علیه از ابن جا هم فوراً
ببادکوبه ارسال شد و ان اول کتابیست ببادکوبه ارسال شده حال حق
عالم است که چقدر کتب و الواح در باکو به نزد احباب موجود است
جناب میرزا عبدالکریم از باکو به بقزل ارباک آمدند چندی در انجا بکتب
مشغول بودند در سفر اول که حقیر بارض مقصود رفتم در قزل ارباک چند روز
در خدمت ایشان بودم بعد از چندی بعشق اباد آمدند مقیم مدینة العشق
شدند که عشق اسان نمود اول و بی افتر مشکلها در حقیقت بسیار
صدمات و بلیات را تحمل نمودند اگر بخواهم جمیع را ذکر نمایم این اوراق
کفایت ننماید وادی عشق که لب تشنه در او کم یابست ریگش از خون لب تشنه بدامان سیراب است
سر بنه پا سر نخوه گیر که این وادی را قوت زاغان همه از مغز اوی الالباب است
لازمه عشق و محبت لازال چنین بوده و خواهد بود باید جمیع بلیات را تحمل نمود
در ره منزل لیلی که خطرهاست بجان شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

چنانچه بجمال قدم جل ذکره الاعظم در قصیدهٔ غرّا و رکائبه بنوعی دیگر فرموده اند

خل دعوی الحبّ او فارض بما جری بذاک جری شرط ان وفیت توفّی

فشرب بلا آء الدهر من کأس کأسه وسقی دماء القهر من دم مهجتی

یقظ اللیالی من لدغ کلّ ملدّغ وشتم العوالی فی کلّ یوم ولیلتی

عن سنّ سیم الردّی کشر بنته عن بلّتی قهر القضاء کشفقتی

سفک الدّماء فمذهب العشق واجب وحرق الحشاء فی الحبّ حتم واجبتی

جناب میرزا با تفاق جناب افنان لاسیما میرزا سلیمان جلیس جناب حاجی سید مهدی بعد از صعود جمال قدم بساحت اقدس مشرّف شد حقیر هم بعد از چهری عازم بکعبهٔ مقصود شدم و علیه السلام بعد از جناب آقا سید احمد خراسانی علیه رحمة الله رسیدم قوم نموده بودند همین چند روزه جناب آقا میرزا عبد الکریم مرخص شده بسمت علیه عازم است و در میان حقیر و جناب آقا سید احمد فقره حسابی بود که بعهدهٔ جناب میرزا گذاشته بطرح داشتند حقیر بجناب آقا سید احمد عرض کردم که در اینجا توقف ننمائیم تا جناب میرزا تشریف ببرند و در تا اختلاف حساب معلوم شود ایشان فرمودند شما بروید من بالکلّیه مینمایم که جناب میرزا عبد الکریم بمانند تا رودشت فی الحین فقرات را فرستادند بالکلّیه نمود و حقیر هم در همان یوم

عازم بسمت مدینه منوره حضرت خلیل شدم بعد از چند یوم بعکا رفته بلقاء
مبارک حضرت من اراده الله و زیارت روضه مطهره مشرف شدم و بلقاء
و سنان رحمن و نابتان بر بیان و بدیع نار و شن منعم و جناب میرزا اسکندر
و حضور ملاقات کردم و دو اسفنبه دیگر جناب میرزا در ارض مقصود ماندند و بسیار
از عنایت پروردگار تذکر نمودند که این تکلیف سبب شد که مدتی بعد از حق
در این ارض مبارک زیست نمودم که دقیقه از ان باثروت عالم معادله ننماید
خلاصه جناب میرزا مصطفی مکی هو مفصل بجناب اسید احمد مرقوم نمود و رفع
اختلاف حاصل فیما بین حقیر و جناب اسید احمد گردید و بکرات عادت جناب
میرزا عبد الکریم ابن بود که هر روزه ۵ ساعت قبل از طلوع افتاب
برخاسته لاجل زیارت روضه مبارکه غنا از عکا به بالجی بیرون فرستند و مراجعت
مینمودند روزی وقت صبح حضرت من اراده الله حقیر را در اندرون
احضار فرمودند بعد از شرفیابی حضور مبارک اذن جلوس فرمودند و اظهار
عنایت و مرحمت فرمودند و رقعه بدست مبارک بحقیر مرحمت فرمودند
توجه بحقیر فرموده مذکور نمودند که این مکتوب شخص سکوت جبل لبنان
نوشته و سفارشی رجبای خیر نموده و حال انکه من ابدا ابدا بطمع باو ندارم از قبل
ایشان سکوت در ظل دولت عثمانی بود حال مدتیست مستقلا سکوت بیتابی
و اعتنا بدولت عثمانی ندارد و بیانات دیگر من قبیل بیان فرمودند میرزا مصطفی

که حال در زمره ناقضین است دم در ایستاده بود فرمودند به آقا میرزا عبدالکریم
بگو بیاید بالا حقیر عرض کردم جناب میرزا یحیی رفتند جهة زیارت سکوت نمود
ذکری نفرمودند فی الحین میرزا مصطفی رفتند و جناب میرزا از بهر مراجعت در
درکریاس خانه که در رحلت آن بالاخانه محل جلوس مبارک فوق ایستاده بودند ایشان را
بحضور آوردند حقیر از ان فضولها بسیار خجل و منفعل شدم بعد از چند یوم
جناب آقا میرزا عبدالکریم مرخص فرمودند و لباده مبارک را بایشان عطا فرمودند
جناب ایشان نسبت بامر مبارک جمال قدم خدمات شایسته نموده قلم اعلی
شهادت میدهد هر نفوس عدیده را بامر جمال قدم تبلیغ نموده الواح از جمال قدم
و حضرت غصن الله الاعظم دارند و به ایشان از امّ مؤمنات است آثار
متبرکه از جمال قدم و غصن الله الاعظم دارند چند اولاد از ایشان در سن طفولیت
و صبابت فوت شده اند آخر قبل اطراع دارم اسدالله در سن ۹ سالگی در ربیع اول
وفات نموده و دیگری فضل الله ام در عشق آباد تولد شده و در عشق آباد وفات نموده تاریخ
ولادت او را حقیر در چهار بیت ذکر کرده بودم یک بیت که ماده تاریخ است در فضل الله
مرقوم شد بحول سال مولدش انور حبیب بنصر و فتح الله و فتح قریب ۱۳۰۵
حال ۳ اولاد از ایشان موجود است علاوه بر ۱۲ سالگی یک دختر غصن سالم و جیه دیگر ایشان
زوجه جناب آقا محمد جعفر اسکوئی است در غره فلاعن ۱۳۰۸ سالم اول دختران مرحوم است
جناب آقا محمد جعفر اسکوئی داماد جناب آقا میرزا عبدالکریم ایدهما الله احباب سابقین است

پانزده سنه قبل بعشق آباد آمده است و مشغول کسب و تجارت بوده است
اما حسین کسی از او حرکت ناشایسته ندیده است صاحب اخلاق حسنه و صفات
پسندیده است قبل از صعود جمال قدم بمدینه منوره علماء رفته مدتی مدید
در ظل سدره طوبی ساکن و بفواید جنت ابهی مرزوق بوده بنهایت درجه ورع و تقوی
و بعد اینها را اذن رجوع فرمودند بمدینه عشاق راجع شدند با شور و جذب
و سرور و حبور ابهاً بعد از صعود جمال قدم بحکمت مشرف شده مدتی بفراغت
بال در ظل سدره فضل و افضال فی الکور و الآصال بزیارت جمال ذوالجلال
فائز و بعتبه بوس روضه مطهره غائض و نائل و بعد مراجعت بعشق آباد نمودند
جناب آقا محمد جعفر همه وقت در مصارف امورات خیریه من دون اکراه و اجبار
بطیب خاطر بقدر القوه امداد فرموده اند در یوم یقوم الاشهاد در رمضان حاضر بود
در ۱۳۱۶ بنت جناب آقا میرزا عبدالکریم را تزویج نموده است از اناث مولود است
جناب آقا محمد جعفر الواح عدیده از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم دارد
نمره ۱۰ اسم جناب ایشان مرحوم است در شهر ربیع الاول ۱۳۲۷
مرحوم شده و ورثه از ایشان باقی است این ۳ ورق بیاض و یکی صفحه از خوش خطان رائیده شد

ابن شهید آغا محمد ابن آخوند ملا عبدالرزاق جناب آخوند ملا جعفر
در هرات توطن داشتند در وقت کرفس هرات بسرداری حسام السلطنه
در رهایی اوقات بتربت آمده محض تحقیق امر مبارک حضرت اعلی
وجمال ابهی باندک زمان بمنتها مقام ایمان و ایقان فائز میشود و
بتبلیغ امر مهم مشغول بوده و نفوس کثیره را سبیل مهدی راه نموده و صدمات
و زحمات فی سبیل الله متحمل شده تا ۱۲۸۵ در فروغ فراغت
از این عالم حاصل نموده طائر البال پر و بال کشوده بعالم قدس بقا
پرواز نموده علیه بهاء الله و رحمته و الطافه و منسوبان اولاد بعد از
رحلت ایشان باقی مانده که پسر و چهار دختر پسر بزرگ ایشان
جناب آغا ملا پسر دیگر جناب آقا محمد علی که در ظاهر و باطن برادر بودند
و در عاقبت برادرها را بانجام رسانیده دست یکدیگر را گرفته بمشهد فدا
شتافتند علیهما بهاء الله و ثنائه و اکرامه از جناب آغا ملا دو پسر باقی
ماند جناب سیف الله و نصر الله از جناب آقا محمد علی ۲ پسر اسد الله و فرج الله
وقتی در تربت اهل عناد عرصه بر ایشان تنگ نموده همین حمل که
در آخر نمودند اول در اول خیال داشتند که هجوم نموده جمیع نسوان
ایشان را برند و ایشان را بطور اجماع شهید نمایند که کسی معترض ایشان
نشود چنانچه کردند جناب آغا ملا و جناب آقا محمد علی خبردار میشوند
از خیال مفسدین نصف شب اطفال را برداشته از تربت فرار مینمایند

از خوف مخالفین برامه بست مشهد توقف مینمایند باری پیاده و زحمت
تمام بمشهد میروند اطفال که با نخود همراه برده بودند ابناء اغصان مبلغ الله
و نصر الله ابناء جناب آقا محمد علی اسد الله و فرج الله همشیرزاده ایشان
عبد الوهاب در مشهد وارد خانه همشیره نخود میشوند و چندی در انجا نزل
از خستگی راه راحت مینمایند اهل قریه از قریت بمقدمین مشهد اطلاع
میدهند که ما ها در باره این دو برادر باین نوع خیال نموده بودیم که ایشان
را تلف نمائیم ایشان مخبر شده با اولاد های خود فرار نموده اند اگر در
مشهد باشند شما انچه ما ها خیال داشته ایم اجرا نمائید و اگر بمشهد آمده در
خانه همشیره نخود نزل دارند ایشان هم در مقام تفحص بر میآیند چون
حضرات هم در خانه مخفی بوده اند ایشان را نمی یابند روز دیگر عبد
الوهاب همشیره زاده ایشان را در بازار گرفته از عموها خبر میگیرند میگویند
من هیچ از ایشان اطلاع ندارم اورا طلبها مدرسه برده قدری چوب بجای
مینشیند اقطفل میگوید اگر مرا بکشید اطلاع ندارم که ایشان در کجا هستند
چون از عبد الوهاب ذکری از ایشان بروز نکرد او را رها مینمایند
ایشان بخانه مراجعت نموده کیفیت را ذکر مینماید اخوان با یکدیگر شور
مینمایند راجع ایشان بر این قرار میکردند که عرض حالی بجلو دت مشهد بفرستند
خلاصه مضمون ان عریضه این باسم اخوان جناب آقا اسمعیل و جناب
آقا محمد علی بوالی خراسان داده بودند که ما دو برادر در قریت

سکنا داریم و ابو رضا یا احیین عباسم طائفه بابیه معروف بوهم و
این اسم بورانت بما هار سیده سوای این که فارسیان معروف نوهم
اند خلاف از ما ها صادر نشده و ازاین جهة همه روز مورد صدمه
و اذیت خلق شده از تربت فرار نموده در اینجا پناه بمرکز
حکومت کبری آورده یوم قبل جمعی طلاب حامل هذا عریضه
عبد الوهاب بما گرفته بمدرسه عباسقلی خان برده او رازده انز
فی الحقیقه اگر ما ها کشته هستیم بفرمائید بمیدان توپخانه حاضر
شویم و ایم جان ناقابل را نثار نمائیم و در روز کرفتار رشته سرد
پائی نباشیم سر که نه در راه عزیزان دهیم بار کرانست
کندن بدوش و الا قدغن بفرمائید که فقرا بحال خود کذارند تا بدعا
کوئی دولت ابد مدت مشغول باشیم بندکانیم جان و دل بر کف
چشم بر حکم کوش بر فرمان عریضه بجناب وهاب داده و سیف الله
با او همراه نموده که عریضه او را در دارالحکومت بحاکمان ولایت دهند
ایشان بهر نحو بوهم عریضه بما بوالی میرسانند بعد از ملاحظه
میفرمایند بر و بر حال وقت این حرفها نیست ایشان مأیوس شده
بر میکردند و نزد اعتماد والی را ذکر مینمایند باز اخوان میکویند باید
از شهر حرکت کرده بسمت دیکر توجه نمائیم بسمت نشابور عازم

میشوند در نیشابور بمنزل جناب لا سید ابو محمد خاوری سیف الله
وارد میشوند جناب آسید ابو محمد هم از احباب معروف مشهور است
داماد جناب ابو البدیع حاجی عبد المجید شهید علیهما بهاء الله و رحمته
و الطافه اهل نیشابور از آمدن جناب لا غلامعلی و لا محمد علی فرزندان
مطلع میشوند بقاضی اطلاع میدهند جناب قاضی لا سید ابو محمد را احضار
مینماید ایشان نزد قاضی حاضر میشوند قاضی قدری نصیحت نموده
در آخر میگوید صلاح بر این است که میهمانهای شما بزودی از نیشابور
بروند والا فساد شدید غوغا و بلوای عام را ساکت نمودن
دشوار است لله شما و سایرین باید بزودی از این ارض خارج
شوید جناب سید ابو محمد نزد قاضی مراجعت نموده حکایت را
ذکر مینماید باهم مشورت نموده قرار بر این میگذارند که جناب سید
ابو محمد روانه بجنورد شود نصر الله و فرج الله و اسد الله و عبد الوهاب
مجدداً روانه تربت نمایند و جناب لا محمد علی و لا غلامعلی و سیف الله
هم بسرعتی فیروزه بروند و همین قسم معمول میدارند اخوان مع سیف الله
بسرعتی فیروزه آمده در منزل جناب لا محمد اسماعیل وارد میشوند چند
توقف نموده هر ملاحظه مینمایند چاره جز رجوع بتربت
نمی بینند عاقبت تمام بر قضا الهی داده توکلاً علی الله بتربت

راجع میشود تا آنکه بعد از فاصل مدتی ایشان را بدرجه رفیعه شهادت
رسانیدند و تفصیل شهادت را بعد از ذکر مجملی از احوالات
شهدای خمسه عرض مینمایم مختصری از شرح احوال حضرت شهید
میرزا غلامرضا رشتی رضی علیه بهاء الله الابهی جناب شهید در
میان جمیع اهل اسلام بزهد و ورع و تقوی و دیانت مشهور و معروف
خاص و عام بوده از نتیجه اعمال مرضیه و اخلاق حمیده موفق و مؤید
شده بحضرت اعلی و جمال ابهی مؤمن و موقن شده اند و از ثمره
ایمان و ایقان و اعمال مرضیه یوماً فیوماً بمجارح انقطاع ارتقا
نمودند چنانچه اعلی مراتب سالکان سبیل حق و منتهی عروج ایشان
در قوس صعود مقام شهادت است که انما فنا فی الله و بقای
بالله است فائز شدند خلاصه حضرت شهید بعد از تشرف بایمان
چنان مشتعل و برافروخته شدند که از شعله و روشنان شمع انجمن
محبت الله اطراف و ضواحی روشن و منور شد و نفوس کثیره را
بسبیل هدی راه نمایشدند الخ در صدد اتحاد و اتفاق برآمدند روشن تر
و مشتعل تر شد بدون ستر و حجاب بتبلیغ امر رب الارباب مشغول گردید
اگر ذکر صدمات و بلیات که از ظلم اهل عناد بر ایشان وارد شده
ذکر نمائیم باید کتابی مستقل نمائیم مکرر اموال ایشان بغارت منهوب
اند و ایشان را در حبس تحت سلاسل و اغلال انداخته اند مکرر در

در محضر حکومت و علماء و اعیان بدلایل و براهین امر حضرت
رحمن را ثابت نموده اند و ایات و مناجات تلاوت نموده اند تا انکه
بفوز شهادت نائل شدند علیه بهاء الله علیه فنا الله علیه نور ازه رحمته
و دیگر از شهدا آقا محمد حسن ابن الشهید که ابوبش در رکاب در قلعه طبرسی در
خدمت حضرت قدوس بفوز سعادت راز کنان رهسپار جناب
آقا محمد حسن در ان ایام صغیر بوده اند بعد از بلوغ در فروغ بدایت و راه
نمائی جناب حاجی ملا میرزا محمد بروضه رضوان ابهی و جنت فردوس ایقان
وارد میشوند و از صهبای مزاجها کافور مختوم میگردند و بنشر نفحات
جنات من جمیع جهات مشغول شب و روز در فکر تبلیغ بوده همه وقت
در هر محل و مکان سوای مذاکره و اثبات امر حضرت منان کار دیگر نداشت
من جمله روزی در مجلس عروسی پسر حاجی محمد میرزا در مجلس جمعیت
بناس صحبت گذارده بودند و اهل مجلس تمام اعضاء و جوارح گوش شده کلمات
ایشان را استماع مینمودند و اگر از اهل مجلس کسی ایرادی مینمود بقوه روح
قدسی چون بحر مواج بخروش آمده جوابهای کافی شافی بیان میفرمودند
ملا احمد سمنانی در ان مجلس حضور داشت ان عالم مغرور ببرهان
قول الزور ایشان را مغلوب نمود حکم کرد که ان عندلیب بوستان
الهی را از ان مجلس بیرون نمودند و بعد از ان عوام کالانعام تا شبی
بان عالم نفهمانیدند که ایشان را اخراج بلد نمودند و ایشان کار در تبریز
و همگام در عبدل اباد و عاقبت در تربت بفیض شهادت فائز شدند

وبعباد خاشعین و اعمل جنانه جمال ابهی کل را بتکریم و تجدید این نفوس
قدسیه امر فرمود بقوله تبارک و تعالی والصلوٰة والسلام والتکبیر والبهاء
علیک و لبانک الذین ما منعتهم شئونات الخلق عن الاقبال الیک و انقطعوا
ما عندهم رجاء ما عندک انک انت الغفور الکریم

جناب حاج محمد صادق از شهداء آذربایجان در تربیت علیه و علیهم بهاء
الله و نور الله و ثنائه از بجار معروف بصداقت و دیانت و امانت
موصوف باوست و حشم و بیگانه و آشنا مراودرمالوف فیوضات سحابی
مرضیه ایشان چون انوار افتاب عالمتاب بر اعالی و ادانی بر نواخاص و
وچون باران نیسان فیضش بر نیستان و بوستان و خاشاک و خسان
گلزار و خار و بار و اغیار یکسان امر و فیت خوان نعمتش گسترده و بلطف نوالش
را با نعام و اکرام پرورده همت ان بانگه تازد میدان انقطاع را تازم که زخارف
ملک او را از ملکوت باقی ابهی منع ننمود در حق این عباد است. که میفرماید
قوله العزیز عباد رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله چنانچه سرها
بر جهان مانها زده بقربانگاه دوست شتافتند و اکر کاهی بعضی از شهداء
محزون مشاهده شده اند این حزن مقتضای عالم جسمانی است والا روح
در سرور و حبور است بکی از احباب مذکور نمود که بودم در خدمت
حضرت من اراده الله حاضر بودم شخصی نصرانی هم حاضر بود حضرت من
اراده الله از ان شخص پرسیدند که سبب چیست که پطرس حواری
در روم بکمال اراده شهادت او را داشتند بکمال شوق و انجذاب مشاهده
شد ابدا را تحمل کرده و حزنی از او استشمام نشد و حال انکه یکی از بندگان

حضرت مسیح بود و حضرت مسیح در حین اشاعیدن این کلمه اکراه داشت
و خواهش نمود که اگر ممکن است از من بگذرد آن شخص خاموش بود جوابی
عرض نکرد حضرت مولی الوری فرمودند که این هم از کمالات حضرت مسیح بود
که با سیاس داران کمال نبود فرمودند آن حزن و کربه از جسم بود که از مفارقت
روح عیسوی محزون بود والا روح در بشارت عظیمی خالصه شاهد بر
کمالات معنوی جناب حاج محمد صادق علیه بهاء الله فوز بمقام شهادت
است کواه عاشق صادق در آستین باشد چنانچه موافق اسمش صدق نمود شد
و فایع ضوضا و عناد اهل خلاف و استقامت و جانبازی سرمستان بزم
محبت و وداد و هر نوشان پیمانه الفت و اتحاد علیهم بهاء الله المالک
الایجاد جناب سیف الله ابن الاغلب شهید علیه بهاء الله چنانچه مرقوم نمایند که چون
این نفوس خمسه که هریک نوری ساطع و کوکبی لامع بودند چون عقد هروین با
هم قرین شدند و در یک برج اجتماع نمودند از طلوع و سطوع انوارشان
خفاشان مظلم و پریشان و در زوایای ظلمت بی نام و نشان شدند
تزلزل در ارکان جبت و طاغوت افتاد و غریو و ولوله از اهل تابوت
بلند شد عبدهٔ اصنام فریاد و انصروا آلهتکم از جان برکشیدند و چون گرگان
خونخوار یوسفان مصر بهاء را دریدند و آتش حقد و حسد افروختند و ان
جسدهای مبارک را سوختند و هکذا از شعشع و تلالو ان نجوم زاهره انجم
روحانیان منور شد اهل حبور بوجد و سرور آمدند و بشوق و شور برخواستند
پاس کیهان دست افشان بکوی حریت شتافتند منادی بقا از عالم عما بعثاق

بهاء
روز صلای وصل در داد یاران رحمانی بعزم جان فشانی قیام نمودند و
هر روز مجلس آراستند و هر شب انجمن ترتیب دادند تا اینکه بمقصد اصلی خود فائز
شدند قوم سر و جان فدا کنند در سبیل بهآ قوم رخش کنید و شعشعهٔ جفا
هر دو یکسان خصم ره حق پویند بلکه که تفاوت از کجا تا بکجا
خلاصه معاندین همه روزه در خیال فساد بوده اند و در پی بهانه بودند
روز جناب لا محمد حسن در مسجد که روضه خوانی داشته انوار میشود
و در گوشه جالس از خدام غلیان بدست ایشان میدهد سایر مردم بان خادم
تعرض مینمایند که چرا غلیان بدست بانی و اره ان غلیان را گرفته باب میشوند میرزا
محمد باقر امر مینماید که لا محمد حسن را از مسجد بیرون نمایند این خبر بحکومت میرسد
جناب لا محمد حسن را طلبیده جواب مطالبه میشود جناب میرزا محمد باقر میدهند که لا محمد حسن
نزد حکومت از دست شما شکایت نموده میرزا باقر چند نامربوط بحکومت
میگوید و امر مینماید که او را و رفقایش را گرفته بیاورید تا من عمل شوم نیز بیدار
تجدید نمایم بعضی از نفوس هم همه وقت منتظر که رئیسی پیدا نمایند و غوغا
و بلوا نمایند فوراً کامده ایشان را در بازار اخذ مینمایند و ایشان را می آورند
در دکان لا محمد علی صراف ایشان را از دکان بیرون می آورند و محض اینکه ازدحام
صدمه بران وجودات وارد می آورند با جمعیت وارد دکان ایشان می آورند
در دکان میرزا غلامرضا ایشان را نیز همراه ایشان میبرند و صدمه زیادی
بران وجود مبارک ضعیف نحیف وارد می آورند بقسمی که از رفتار باز میمانند
میرزا نصرالله سلیمانی پدر بزرگوار بدوشی کشیده با ایشان میبرد میرسند

بدرگان الیحیاس کلیس او را نیز ادیت و آزار نمود بدست حاجی غلام رضا نام
بسپار نرد و بعد بمالغ از او اخذ کرده متعرض باو نمیشوند حاکم بلد از بلوا و شورش
خلق مطلع شده کربلائی تقی فراشباشی که سرآ از احباب است میفرستد که خلق
را از شرارت مانع شود و نگذارد فسادی برپا نمایند ایشان سه نفر را از دوازده نفر
بیرون برده بودند فراشباشی با جمعیت آمده ایشان را گرفته بردند
ایشان را بحبس میفرستد جمعیت بکارخانه جناب لاغلامی میروند و ایشان
را با اسلحه و سنگر نموده ایشان را باجوب زخمی مینمایند که صدمات شدیده وارد
آورده باین حالت وارد محبس مینمایند جناب سیف الله میگوید در بیرون شهر
باغ تازه درست نموده بودیم و تازه نهال نشانیده و دران قدری خیار و سبزیجات
کاشته بودیم من و اخوی نصرالله و همشیره دران باغ بودیم از دور صدای همهمه و غوغای
خلق را شنیدیم و معلوم شد که بطرف ما می آیند اخوی نصرالله فرمود خدمات
بقصد کرفتن من می آیند من رفته پنهان میشوم کسی بتعاقب ما نیاید هرچه از شما پرسند
بگوئید اطلاع نداریم و رفتند همشیره بسیار خائف و پریشان بعد از اندکی برسر کرده
در عقب درختی جا گرفت چون دید که جماعت مشرور و تا بحدی قول زور و
اصحاب کبر و غرور وارد باغ شدند و از اخوی نصرالله سراغ گرفتند گفتم
من اطلاع ندارم در کجاست نزد همشیره آمده سوال نمود ندر جواب ایشان ظاهر مذکور نمود
که اینها را متش را نمیکنند مگر اینکه ایشان را جوبکاری نمایند کربلائی نور محمد که
با ما با نسبتی داشت در میان ایشان بود مانع شد و دروغ مصلحت آمیزی ذکر کرد
گفت لاغلامی عیال و اطفال ایشان آنجا نیستند لذا دست از ما برداشته
بخانه باغ مشغول شدند اشیاء را تمام نکنند بعضی از اثاثیه بیرون آوردند سبزی ها را

خراب و پای مال نمودند و مرا هم با خود همراه برده ندرا کن صدمه و اذیتی
بحقیر نرسانیدند تا در مدرسه شیخ یوسف در انجا میرزا لاقا ابن میرزا محمد حکیم
گفت این مگر پسر غلام بابا نیست گفتند پسر غلام است چون خورد
سال است باو اذیت نکرده ایم بایشان تعرض نموده در غضب شده
مذکور نمود مرحبا بر دیانت و دین دار شما که با بابای این نجس سلوک
طفل شیر خوار این طایفه ابدست من بدهند او را در بر خود نیستم اکرا و را بایشان
نسوزانم خلاصه این شخص دیندار بیش آمد سیاست گفت لکد مرا نوازش نمود
واز بعد سایر ینهم هم باو تاسی نموده مرا بی بهره نهاده ندتا اینکه مرا
وارد محبس نمودند و جمعی رفته جناب حاجی محمد صادق را از خانه کشیده
ایشان را بیرون آورده و صدمات و لطمات شدیده بر ان هیکل مقدس
وارد آورده ایشان را حاضر نمودند اخوی ایشان و جناب حاجی اکرامین
التجار حاضر شده بهر نحو بود ایشان را بمنزل خویش نمودند حقیر
سیف الله در محبس بجدیت محبوسین مشغول بودم از بس صدمه بران وجوارحات
مقدس زده بود دیگر یارا ی حرکت نداشتم جناب ابوی را جماعت شریر
بدنش را بضرب چوب و زنجیر چون یک قبر سیاه و چند موضع زخم شده
و جناب عم بزرگوار از صدمه اشرار جمیع اعضایش مجروح زار فگار
جناب ملا محمد حسن را زجر از حد افزون نموده بودند و ضربت شدیدی
بر کمر ایشان زده که ایشان شکسته بودند در این مدت حبس قادر بر حرکت
نبودند و هاکذا جناب میرزا غلام مصاب اذیت همچنان کرده بودند

چنانچه از قبل ذکر شد که قوه رفتار از برای ایشان نماند و بهمرسانان نافت الله
ایشان را بدوش کشیده بمحبس رسانید و جناب آقا اسدالله ابن جناب عمو
نامبرده ضربتی بغرق او زده سر او را شکافته بود لذا حقیر سر او را محکم بستم
و آب حاضر کرده صورتهای خون آلود و غبار آلوده انها را شستم و انروز
و انشب را در محبس در خدمت ایشان بعصم روز دیگر فراش باشی بندان آمده
مرا بیرون نمود و از فیض خدمت ایشان مرا محروم ساخت لاکن من هر
وقت آمد و شد مینمودم از برای محبوسین پیرایهن و غذا آوردم و روزی بحد
در بین راه که بمحبوس خانه میرفتم مختار نام حقیر را گرفته بمنزل میرزا
محمد باقر برد میرزا محمد باقر بمن گفت که پدرت و عمه ات و سایرین که در
حبس هستند باید اندیشه نکنند سکوت کردم گفت بتو میگویم جواب ندادم
مکرر پرسید گفتم در این مقام جز سکوت صحت نمیدانم گفت این بچه باید
را نجا شانمائید و کنایه حرفش را ملتفت شوید مقصودش این که جواب احمق
سکوت بعد تهیب کرده گفت میخواهم ترا جلو اینهمه طرهٔ طالار بکنم فرو نمایند
و چند تعلیمی بمن کرد و کلمه من زد گفت اینهم بابی است سایر خویش آمدگوها
چند منت سیلی زدند و مرا در زیر زمین خانه خودشان حبس نمودند
و بعد فراش باشی آمده مرا از چنگ ان ظالم نجات داد باز حقیر بخدمت
محبوسین مشغول شدم و از برای ایشان نان و آب میآوردم چند روز در حبس
فی الجمله از خشکی بیرون آمدند و هر روزه مشق سربازی و جانفشانی مینمودند
و مشق بکدیگر میکردند و ساعت بساعت اشتعال و انجذابشان زیادتر میشد

Provided by the Afnan Library

و بالجمله از ترسیمات و تلکش تلاوت آیات و مناجات مینمود و نزد سایر
احباب از این شور و انجذاب مخاطب شدند مکتوب بدین اسم جناب
میرزا غلامرضا مرقوم بهشتی نداده بودند که در مجلس بایشان برسانند در آن
مکتوب بایشان عرض کرده بودند که بر ما و اطفال ما رحم نمایید قدری مراعات
حکمت نمایید از این قبیل بیانات مرقوم نموده بودند رئیس بهشتی نه آن مکتوب
را گشوده ملا احضار نماید و بعد میفرستد نزد شیخ ع اکبر جناب میرزا غلامرضا
از این عمل منکر رئیس مطلع میشوند با و پیغام میدهند که تنها خیانت با ما نکرده
بلکه بدولت خیانت نموده و ناموس دولت را بتعدی داده اگر کاشف بر قباحت این
اعمال اگاه میشد یقین داشتیم بر بهائی بودن ما مبنی بر که ما مقر و معترفیم انا نکه
منکر نه بکور و بمرد کنند و بعد عریضه بحضرت سلطان و مکتوبی هم بوالی
خراسان نوشته مطالب را بتمامه معروض نموده بودند حقیر بهشت خانه
رسانیدم و از این طرف علما آن استشهاد بسیار نموده جمعی از مؤمنین و موقنین
بر بهائی بودن نفوس خمسه شهادت دادند و صدور احکام جمعه شیخ یوسف
میرزا محمد باقر جلائر میرزا محمد باقر بابلی شیخ ع اکبر تربتی ملا ع اکبر بزدی از روی شهادت
انها فتوای قتل دادند و بر کل این عمل را فرض نمودند و ملا ع اکبر بزدی که تازه
از مشهد آمده و عازم یزد بود راحل صواب در تربت توقف نمود که در این
عمل خیر شریک باشد اما روزه در مجالس بر منبر برآمده بزعم خود
دلیل بطلان امر حزب را بر مردم بیان مینمود و لسان بسب و لعن
میگشود و خلق را تحریص بر قتل این مظلومان مینمود و چند دفعه
خلق را شوراند بده از اجزاء حکومت و بعض از عقلا ممانعت کردند

تا اینکه روساء مفسدین با شخص حکومت هم شور شده حاکم از شهر خارج شده
و فرزند خود را نایب الحکومه قرار داده و بعد از رفتن حکومت شیخ علی اکبر و ملا علی اکبر
مزدی بر فساد و عناد و سفک دماء عباد قیام نمودند ابتدا جمعی اهل شرارت را طلب
نموده ایشان را تحریص ترغیب نمودند دسوره اسلحه و فشنگ داده بایشان دادند
که شما باید متفقاً ببازار رفته دکاکین را ببندید بعد که دکانها بسته شد همه آمده باتفاق هم
رفته بابیها را بقتل میرسانیم این نفوس هم منتظر و مترصد و طالب و مشتاق اینکار بودند اسامی بعضی از انها در نظر است ذکر میشود یعقوب پهلوان حسینا محمد
برادر یعقوب پسران سید قنبر سید قلی سید محمد تقی نعلبند شخص مشهور
حاجی یوسف صباغ نور حاجی محمد رضای سراج چند نفر نفتی چی و باقی از این
که اسامی ایشان در نظر نیست در یوم ۱۴ صفر ۱۳۱۳ متفقاً ببازار آمدند
دکانها را بستند و شیخ علی اکبر و ملا علی اکبر در جلو جمعیت با تمام جمعیت کریبان
دریده پاس بر همه میدویدند و داد و شر یحنا و واویلا بنا میکردند تحت الحنک را
که باب ببازار بر دوش داده بر چشمهای منحوس میکشیدند و اشک از چشمهای ایشان جاری
میشود ابتدا بمنزل یعقوب یا چند نفر در ب خانه حاجی محمد صادق میروند دق الباب
مینماید خادمه عقب در آمده میگوید کیست میگوید باین وجه را مرفته بجناب
حاجی بدهد در را باز نموده ان بیچاره با چند نفر وارد خانه میشوند خادمه سراسیمه
سر بسوی حاجی میدوید و اطلاع میدهد ان حبیث فوراً خود را رسانیده غفلتاً بمجرد
جناب حاجی را میزند و با شمشیران نامبرده شمشیر بر جناب حاجی حمله مینماید
و بدین ایشان فرود میآورد و بعد شمشیر بر سینه و شکم ایشان میزنند
و کار ایشان را تمام مینماید عیال اطفال و اولاد حاجی جمع شده

فریاد و فغان آه و نالهٔ فغان بلند میشد و در پیش حلقهٔ ماتم میزدند
یعقوبی بار فقا بعد از این فتح نمایان نزد شیخ ع اکبر میروند و مژده
شهادت جناب حاجی محمد صادق بایشان و ملا ع اکبر نیز رسید میدهند
این وقت با جمعیت وافر و حشم و هجوم عام بسمت محبس حرکت مینمایند
و همگی یا غلام یا محمد گویان فریاد میکردند تا نزدیک دستاخ خانه رسیدند
اغنام الله از هاهوی کرکان جسور و کلاب حقور ناگاه شدند و مستعد
جانفشانی گردیدند اهل زندان را وداع نمودند و یکدیگر را در آغوش کشیده وداع
نمودند و وعده دیدار را بر حضور جمال ابهی باهم دادند ابوی و عموی ما محمد ع
اسدالله و حقیر سیف را دیده بوسی نموده و امر بصبر و سکون فرمودند ما ها
گریه میکردیم جناب آقا میرزا غلامرضا باو جه بیضا ما را دلداری میفرمودند فرمودند
بر فرض که هزار سال در این دار الوبال زندگانی کردیم حاصل آن چیست سوای خسران
پس خوشتر اینکه جانرا در ره جانان ایثار نمائیم شما هم از خدا بخواهید که از این
کاس بی نصیب نماند اهل محبس کل متحیر که این چه حالت است که از این نفوس
مشاهده میشود شخص مذکور نمود که اینها مثل اینکه بعروسی میروند اینم نوع خنده
خندان جناب میرزا غلامرضا فرمودند عروسی که آخرش عزا و ماتم است
چه لذتی دارد این عروسی ما باسود است و عاقبتش محمود از زمان گذشته یاد
آورید و هند گریه ابا عیش بسر برید بهتر بود یا بلایای حین شهید البته صد هزار عیش
طائف حول چنین حالت است ما از این ظلمتکده فانی بعالم نورانی میرویم و از الوان
تعلقات رستیم بعالم بیرنگ واصل میشویم از خار ستان جفا بگلزار نغمه بگلستان
بقا ارتقا میجوئیم از کاشی جهات و سبحات موهومات را خرق نموده آنچه را که ما
ادراک نموده ایم ملا اسفار بتحریر در آورده دست ارطریق بشناسی

روا نبود که ملاقات کسی را نایب الحکومه منع حاضر شد بشیخ اگر خطاب
کرده که تو حکم قتل اینها را داده ای شیخ سکوت نموده ذکری نکرد ملا علی اکبر بزرگ
نمود که بلی ما را تو حکم قتل اینها را داده ایم و هر کس ممانعت نماید حکم قتل او را هم خواهیم
داد در دین مداهنه نباید کرد نایب الحکومه سر خود کم فرصت مراجعت نمود و بر لیس مجلس امر
کرد که محبوسین را تسلیم ایشان نمایند ابتدا جناب آغا علی از رفقا خواهش نمود که ابتدا
خود را بچنگال آن گرگان خونخوار اندازد ایشان هم رفقا را وداع نموده
متوکلا علی الله قدم بمیدان بلا نهاده و ببرون حبس خانه شجاعان و دلاوران
باحربهای خونریز مستعد ایستاده بایم ترتیب پسر آخ سید نصیر ۲ نفر دیگر ساطور
در دست و بعد پهلوان حسینا و نفر دیگر با شمشیر ایستاده و یعقوب قاتل حاجی
صادق با شمشیر ایستاده و سید نعل بند و محمد تقی نعل بند هر یک طپانچه در دست و دیگر
اسلحه و بنا و کفش و زره با پنک تیشه و تبر چوب سنگ همه مهیا ایستاده که جناب آقا
آغا علی منقطعا سواه از محبس ببرون آمد چون کل خندان با بهم را ابتهج گویان
دست افشان و پاسکوبان که یکدفعه ان گروه عدوان بر او حمله نمودند و حربهای خود را
بران جسد مبارک فرود آوردند و کار او را ساختند و دیگری را طلب نمودند جناب
عمو الحمد عن رفقا را وداع نموده روی بقبر و اسدالله بوسیده قدم بقبر با شکوه نهاد و او را نیز
بهمان تفصیل ملحق ببرادر نخعه نمودند دیگری را طلب نمودند جناب ملا محمد حسن از
محبس ببرون آمدند شجاعان بر او حمله نمودند و ان هیکل مقدس را از پای در آوردند
او را بر فقای خویش ملحق نمودند و باز سال من مبارز کو بان دیگری را طلب نمودند
جناب میرزا خدا مرضا اهل زندان را وداع نموده سر و روی حقیر و اسدالله را بوسیده نزد
طاهرا دلداری فرمودند و مذکور نمودند که اگر شما را هم باما ملحق نمودند فبها المراد که

که تعلقاً در ملکوت غیب و در ظل جمال ابهی در آئیم و اگر بستر شد بارهم
محزون نباشید و البته حق متعال مقدر فرموده بان راضی باشید و از محبس بیرون
تشریف برند فی الفور ان کروه سفاک ان خون پاک را بر خاک ریختند و
جسد مطهر را پاره پاره نمودند و اظهار سرور و بشاشت نمودند و باز طلب نرد میدان
مینمودند مذکور نمودند که طفل جوان از اغلام و احداث در محبس باقی مانده
بعض گفتند رجوع باطفال نداشته باشید برخی میگفتند باید فصل اینها بر انداخت
بالاخره اکثر و اغلب رایشان بر این شد که متعرض ما ها نشوند مارا رها نمایند لذا
از این فیض عظمی محروم شدیم چند بیت متفرق جناب اسیف الله در این
واقعه انشاء نموده است ذکر میشود نامه بلبل زمرغان دگر بیشتر از عشق گل و داد شر

باز از ابر بلا غیث جفا — گشت نازل بر محبان بها — ظالمان نابکار از هر کنار
جمع گشته از یمان و از یسار — تیغ و شمشیر جفا افراختند — ان شجاعها ز پا انداختند
چون ظهور نور شمس را — خاستند که شود اندر خفا — لیک غافل از انکه خورشید جمال
فی نفسه پنهان ز سبحات جلال — قدرت ایشان برایش تهدیدی نیست — روح نی این بدن مسکون نیست
میتنند این عاکفون آن مجاز — بر امید صید مرغ شاهباز — لیک بر هر قفس چون شد قباه
باشدش بر ساعدش جایگاه — در قفس مقهور این زاغان نبود — چون برون شد جاش در ایوان بود
ساعدش مسکن و ماوای اوست — در هوای قدس روح افزای اوست — بگذر از این آسمان هر ملال
ساغر دل گشت از خون مالمال — ای قلم بگذر تو از این آسمان — جو سر مکن جار ز قلب حزین آسمان
روز روشن را مکن تار و کبود — این مصیبت کرنمائی وانمود — جمله آفاق بر افغان کنید
خانهای صبر را ویران کنید — لیک یک رشحی بیان ساز ایحداد — زین مصیبت ماتم بادا باد
یاران گرگان خونخوار حقود — از سیاه ظلم ان قوم جحود — از جفا و جور بر اهل ودا

محو کرده داستان کربلا من کنم دانم چسان سازم بیان آنچه ظاهر شد ز ظلم ظالمان

کربلا یک شعله آذر این بلاست زانکه اخگرش عیان و برملاست کز شهید اندر کربلا

کشته گشتند از جفای اعقبا بیک هر یک ز امت ایشان بود باز با عدو خویش کشته رزم ساز

هیچ یک در بند و در زندان نبود یک تن بیک عالمی عدوان نبود کز کشیدن جسدها را بخاک

کی بسوزند تا ان اجساد پاک کس ندید از ظالمان ظلم چنین لعنة الله علیهم اجمعین

بعد از شهادت ان نفوس مقدسه ان اجساد مطهره را سنگ باران نمودند بقسمیکه

ان جسدها در زیر سنگ پنهان شد بعد از ان از زیر سنگها بیرون آورده بسان

بهاهای مبارک بسته با عزیز و اهل حرم و اهل بیت همراه و بازار کنیزه بخندق ارک انداختند

و مجددا سنگ باران نمودند جسدها را در زیر سنگ مخفی نمودند و با جمعیت وافره و حام

بسمت خانه جناب شهید حاجی محمد صادق رفتند بدر ب سرای جناب حاجی رسیدند

در را باز کرده وارد خانه شدند در حالتیکه جسد حاجی جلو پیش مرده خوابانیده و شالی

بر روی ان جسد مطهر کشیده و اهل حرم و اقربا و اولاد ها ایشان سرهای برهنه و موهای

پریشان بگریه و ندبه و عزاداری مشغول چون دو حوضی در نزدیکی کلاب عاریات

بران جسدها هجوم اورده از بالا بزیر انداختند و ریسمان بر پاهای ایشان بسته بکوچه

بازار کشانیدند و در چهار سوق و گذرگاه قدری بگشودند و مردم ان جسدها را

سنگ باران نمودند ان جسد مبارک را باین همه جلال و فر بی تبدیل حال بجسدهای

عباد غفلت متحال ملحق نمودند و او را سنگ باران نموده در زیر سنگ پنهان کردند

و دیگر حق عالم و شاهد است که در ان یوم چه رزالتها که از این جماعت بروز

نمود و مکنونات ضمایر و کمونات ظاهر شد الحاصل بعد ساعت از شب

گذشته کرده اشرار با شیخ فانوس حاضر شده جسد ها را از زیر سنگ بیرون
کرده ریسمان بر پاهای ایشان بسته از خندق برآورده در کوچه بازار
کردانیده از دروازه شهر بیرون آورده در رکابی که میزد دیوانه که قدرت
خود را با دانی است انداختند و بعد فقط بران اجساد مطهره زده آتش
زدند ان نوع که دلخواه ایشان بود اجساد ها سوخت جماعت بباغات
اطراف رفته کندها درخت حاضر نمودند و فقط بالای ان کندها ریخته
و بران اجساد مطهره هم مجدد فقط زده بالای ان کندها گذارده آتش زدند
وان اجساد ها را سوزانیده خاکسترش را بباد دادند و تا چند بعد آمده ان زمین
که اجساد مطهره را دران موضع باتش سوخته بودند لگدکوب میشود نفعم
ما قال الخیاط ارسته شو کز بعد مرگ مرده ات را عار آید از کفن
این بلیه و فاجعه سبب سالکین سبیل رب العالمین که ذکر شد که بجمیع شرایط
ان عامل شدند و بلقاء ذی الجلال واصل قوله عز ذکره من اراد سبیلی و من طلبنی
وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته
قتلته و من قتلته انا دیته هر کس از رنگ کفار بابین ره کی رسد مرد باید صبر و
مرد باید کام زن دران لوح مبارک که از قلم مبارک عبدالبهاء قبل از این واقعه
عظمی خطاب ببادیه خراسان و اهل ان نازل شده مخاطب باهمین نفوس مقدسه
شهداء مذکوره انند که مستحق و مستوجب ان عنایات و مراحم جنانچه اول این
حکایت ان لوح مبارک بعنایت مرقوم شد در مقامی بیفزاید و بارایح الصفا و شمیم
عرار الوفا امتلی باحة احبتی امتزت ریاض قلوبهم بفیض سحاب محبة الله
واشرقت وجوههم بنور معرفت الله و بانی شوقی الیهم و تشوقی لهم و ولعی بهم

وصرتم وبشّر بهم ومخفف وهما مزید فیهما وقولی علیکم بهآء الله وثنائه
وفی وجوهکم نوره وضیائه وفی قلوبکم روحه ورضائه وفی صدورکم جنّته وشفائه
الی مقابله میفرماید و یا حمامة الوفا خاطب الضعفآء انّه اذا وجدتم الضرّآء
اشتدّت والباسآء امتدّت والارض ارتجفت والجبال ارتعدت وزوابع الفنآء
احاطت وبحور البلایا ماجت وارياح الرزایا هاجت وطوفان الامتحان احاط
الامکان علیکم بالصّبر الجمیل فی سبیل ربّکم الجلیل وایّاکم یا عباد الرّحمن ان یعلوا
منکم الضّجیج اذا اشتدّ اجیج نیران الافتتان وارتفع زفیرها الی اخر بیانات المقرّ
العزیز المنیع که مصداق تمام بیانات مبارکه ظاهر شد و یکی بعضی از رزایا و بلیّات
که در یوم بعد از شهادت ازان اشرار ظاهر شده خواستم باشم ذکر نمایم رشحه
کدام طوفانی نشود لابد متعلقین و منتسبین شهدا از عیال و اطفال منازل مهاجر خود را ترک
نموده بمنازل اقوام و کسان دیگر پناه بردند و آفرحی الله و آنفسی الله که از قبل
بامر آنوان مخفی و پنهان شده بودند مدتها در قرار اطراف و اکناف سرگردان و حیران
بودند جناب سنا طریق و زینب مدت زمانی فراری بودند چندی بسمت طهران
و از انجا بدار السّلام و بلاد عربستان سیر مینمودند و بعد از امنیّت مراجعت
نمودند حقیر سیف الله ازان یوم ببعد طوف بلاد نموده چندی در کوه ابارک
و چندی در سبزوار و مدتی در ترشیز و بعد بخبوشان و چندی در شهداکر مفصل
عرض نمایم باعث ملال شود تا اینکه عاقبت در ۱۳۱۵ وارد عشق آباد شدم
والحال مشغول جواب بافرهتم و در خدمت و مصاحبت اخوان
روحانی لا میرزا حبیب الله و لا ابراهیم ابناء خلیلی علیهما بهآء الله اوقات
بگذرانم تا بعد چه تحف و خدا وند چه مقدر نماید حقیر سیف الله ابن اسپهر غلام

جناب آقا عبدالمجید امین جناب آقا محمد حسن شهرکی فرزند ایشان گذشت
در ماه صفر ۱۳۲۰ از تربیت بحرت نعمه عشق آباد آمدند حین
تحریر سن شریفشان ۲۴ سال است بسیار جوان محجوب مظلوم است
صنعت ایشان شغل کفاشی است و نزد احباب بعمل مزبور مشغول است

جناب آقا فرج الله ابن جناب آقا محمد حیدر ابن عم جناب
آقا سیف الله ایشان هم در غره ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۲۰ وارد
عشق آباد شده اند در ستین بیست سنه از عمرشان گذشته است
در دکان جناب آقا مهدی رحیم کفاشی زنجانی بکفش دوزی
مشغول است آثار نجابت از وجناتش ظاهر است نمره ۱۸

جناب کربلائی قاسم ابن ابراهیم ابن ابوالقاسم ابن حاجی حسن زنوزی
وقایع حالات خود را چنین بیان مینماید که در سن نه سالگی در میان جماعت
کفتگوی باب بود و من استماع مینمودم میگفتند سیّد جوانی از اهل شیراز ادعای
بابیت نموده و جمعی باو گرویده اند و علمای آذربایجان و غیرهم فتوای قتلش
داده اند و او را در تبریز با میرزا محمّد ولد اسیدی زنوزی شهید کرده اند
و اهل زنوز در این خصوص دایم گفتگو مینمودند چون جناب میرزا محمّد از اهل
زنوز بود و جمیع او را ستایش مینمودند بدیانت و زهد و ورع و حسن اخلاق مشهور
و معروف بود و صحبت ایشان این بود که این شخص که باطل بود میرزا محمدی باو
ایمان نیاورده و در راه او از جان نمیگذشت و بعضی میگفتند که چرا سیدی
که از پرستش میرزا محمدی عالم تر بود ایمان نیاورد لاکن سیدی شوهر
والده میرزا محمدی بود در حینیکه میرزا محمدی ۶ ساله بود پدرش مرحوم
شد و اسم پدر میرزا محمدی میرزا عبدالله بود تولّد میرزا محمدی در زنوز
شد و بعد در تبریز سکنا داشته است خلاصه این حرف در گوش من
بود در سن بلوغ بملکی سفر نمودم بشیروان آمدم در آنجا نیز گفتگوی بابی زیاد بود
مذکور نمودند ملا صادق نامی از اهل دهات ارک پاک قبل از ظهور
نقطه اولی خلق را بشارت بظهور قائم موعود میداد و در کنار رود
ارس مترصّد و منتظر ظهور او بود چون مجدّداً وثوق مردم بود قریب
ده هزار نفس بفرمان او گذارده امرش را مطیع بودند لاکن بر خلاف

بر مخالفت قیام نمودند سبب انقلاب و اضطراب شد و دولت بهیه روسیه
ان صفحات را تازه بجدیده متصرف لاورده بعد جهة اطفای نائرهٔ
وفساد جناب ملا صادق را برسم محبوسی در روس فرستاد بعد از خروج
ملا صادق سید عبد الکریم نام از جوانان که از شاگردهای ملا صادق
بود قد العلم نمود و همان نغمه سر داد باز دولت روس سید عبد الکریم را
ببادکوبه فرستاده در محبس او را نگاه داشتند و اهل اسلام در بادکوبه
اتفاق نموده خلاصی سید عبد الکریم از دولت خواهش نمودند دولت
هم خواهش جماعت را قبول فرموده او را رها نمود جناب سید در سراچه که جلو
در باغ واقع است منزل و بنای اتش افروزی را در ان مکان بپا و برپا چون
هجوم نمودند منطق الطیر سلیمانی داشت جمعی از شیعه و سنی و طوائف خلقان
با و اظهار ارادت نمودند باز این اتفاق سبب افتراق گشت و این جمعیت
باعث پریشانی شد مجدد در روس او را بسوء ملا انگیز فرستاد لاکن کتاب
و نوشته هم از او در دست نبود که مقصودش در دست معلوم شود و مکرر ذکر
قائم را بحضرت ذکر میکرده است و خلق را بظهور فرخ بشارت میداده
و کرورها بسیار را مستعد و بیدار نموده که بعد از طلوع نیر طلعت اعلی از شیراز مریدهای
ملا صادق و سید عبد الکریم بهائی معروف بودند همین فقط اسم دیگر از هیچ
بابت اطلاع نداشتند چون ایشان را بشارت بظهور مهدی داده بودند و ظهور هم
مقارن اخبار ایشان واقع شد ایشان بی تامل قبول نمودند و دیگر اینکه مقارن
ظهور حضرت اعلی از جماعت روسیه شخصی که بشغل حدادی مشغول بود

قیام نمود بشور و شوق و جذبی حرکت نمود که اکثری از ناسی فرهنگ او شدند او خبر مردم
را برجعت مسیح بشارت داد طائفه ملقان از تبعه او بیند حقیر مؤلف با ایشان صحبت
نموده ام انیس ایشان را روس بسیر فرستاده تا چند سنه بعد ام از سیر خط جهم مرجوع
نموده ام انیس ایشان را روس بسیر فرستاده تا چند سنه بعد ام از سیر خط جهم مرجوع
نمود مرقوم نموده ان خطوط راجع نمونه کتابی که ده اند از کلماتش معلوم میشود که ادعائی
داشته باشد لکن جماعت ملقان او را روح قدس دانسته که در انجیل مذکور است
میدانند اگرچه بظاهر ادعائی ندارد و لکن کلماتش صراحت و مخالفت کامل با طائفه
عیسوی دارد من جمله حضرت محمد را پیغمبر و برحق میدانند لکن نه بر قاطبه اهل عالم
گوشت خنزیر و شراب و شرب سیگار و قلیان و افیون را حرام میدانند و بسیار
این امورات را بشخص نمونه بقسمیکه دست بردست مرتابین این اعمال دادن حرام
نموده خارج کنیسه و رفض بعلمیا و اعمال متداولهٔ ایشان انها را بکلی متروک دانسته
چنانچه طائفه عیسویان را خارج از ملت بل خارج از مذهب میدانند و در
تعداد مذاهب هم نمیشمارند عیسویان حال مردمانی کم آزار و خیرخواه میباشند
شر بهر دریان ایشان کمتر یافت میشود صاحب عفت و عصمت اند عدد جمعیت
ایشان در روسیه و قفقازیه و قفقاس تقریباً پنجاه هزار میشود
از بروز و ظهور این جماعت الی حین ۶۲ سال است در عشق اباد چند
نفر از ایشان تحقیق مطلب نموده با ایشان صحبت شده انکاری ندارند و
الی حال اقلاً هم از ایشان ظاهر نشده باری در بدایهٔ قاسم مکان بر ۳ سال
در شیروان بودم و بعد بکربلای معلی مشرف شدم و ۱۲۷۳ هـ احفظه کردم در
بغداد ذکر این طائفه زیاد میرانست چندی در بغداد در سرای معصوم خانم
منزل داشتم و بعمل جاهی فروشی مشغول در سرای مذکور ده نفر بابی منزل داشت

حضرام با ایشان معاشر و مراوده بودم من جمله سید حسین نامی فرادا اصفهانی بود
از الواح و قصاید و مناجاة ملا اوست منتخب و در ان ایام اسم ازل معروف بود
و من از ورقا خواهش نمودم که مرا بخدمت ازل ببرد تا او را زیارت نمایم ایشان
هر روز بعذری معتذر شده الحمدلله عاقبت میسر شد و سبب این بود که بیچاره همه وقت
از خوف مخفی بود و راضی نمیشد که نفوس خارجه او را ملاقات نمایند از نکبت ازل
خدمت جمال قدم جل جلاله هم مشرف شدم بکربلا رفته در صحن سید الشهدا ببنائی
مشغول شدم ان ایام شیخ عبد الحسین از طرف دولت ایران جهة تعمیر صحن
مبارک مامور شده بود بعد از توقف یک سال رجوع بشیروان نمودم و سال
در شیروان مانده بعد ببغداد کوبه آمدم با ملا آ ابو طالب باد کوبه آشنا شدم و شبها
بمجلس تابعان سید عبد الکریم میرفتم و از زبان اصل مطلب را فهمیده بودم روزی
ملا آ ابو طالب فرمود شخصی از بابیها تازه آمده است و امشب اول وعده خواسته ام
که بخانه ما بیاید تو هم امشب بیا بمنزل ما شب بمنزل ایشان رفتم در ان شب من بودم
و اسکندر کیشان سالیانی و ملا آ ابو طالب و ان شخص تازه وارد جناب نبیل اعظم
بعد از اول امشب تا نزدیک صبح از امر مبارک و جمال قدم صحبت نمود جناب ملا
ابو طالب و اسکندر ابتدا تصدیق ننموده بودند و از من امر خود را مخفی
داشتند چکه بنده مجاهد مجادل بودم مجالس عدیده در ان ایام با جناب ملا
ابو طالب و اسکندر در منازل مریدهای سید عبد الکریم میرفتم و از هر نوع
مطالب گفتگو میشد خلاصه من کار پیشرفت برداشته با نزدیج رفتم لاکن آنچه
از خیال این امر مبارک آسوده نشستم و بعقوب وار در بیت الحزن از جنوب و شمال

اشتیاق شمیم وصال یوسف میداد هم روزی در سر تبر فوقانی کار و اسدر کرد منزل داشتم
نزدیک طلوع آفتاب بر اخوا زیارتگاه بروادی شدم منظور بودم که از بارگاه به کرمانی نظم
المیرزا محمد ع نام که از اهل قبیله بود افتاد من این شخص را در بارگاه ملاقات کرده بودم
جوانی آراسته از شئونات کمالات بود از دیدنش مسرور شدم ایشان را بمنزل خود
دعوت نمودم بعد از تعارفات رسمی صرف چائی بر سبیل اجمال بانتریخ آمده ایم فرمودند
با یکدیگر یک شده ام و آمده در این جا دو کانی باز نمایم و از اجناس روسیه خرید و فروش نمایم
و میرزا محمد ع از اجانب بود در اکثر من اطلاع بحال او نداشتم ایشان هم حکمت مینمود و ندانست
من پرسیدند در عالم خبر تازه چیست من گفتم تازه تر از این چه میخواهی حضرات باب مبعوث
صاحب الامر ظاهر شده و او را شهید نموده اند و الی الان رجعت سید الشهداء و ظهور حسین است مذکور
نمود که ایا انکس که مدعی این مقام است دلیل و برهان و آیات و بینات جهت اثبات
امر خود دارد یا نه محض قول است عرض کردم که یک جلد کتاب که از کتاب ایقان
مبنا مذبح بعضی از الواح در منزل حاجی محمد مهدی و برادرش گرفته ام نقل خواهند
فرمودند با ایشان منتها مقام الفت و مودت دارم میخواهم ان کتاب را از من دارند تا
ملاحظه شود بعد چند یوم فرمودند خوانده ام و کتاب را فرستاده اند از بعد معلوم شد کتاب
را از خود میرزا محمد ع بعد چند روزی این کتاب مطالعه میشود و تعریف میکردند که این
کتاب مطالب عالی دارد البته رسیدگی و تفتیش و تحقیق این مطلب لازم است و بالجمله
قرار دادیم که برخاست رفته این مطلب از میرزا اشرف تحقیق نمایم من ناخوش احوال
شدم سه ماه کوبه ا مده بعد از یک ماه رفع ناخوشی شده با نتریخ مراجعت کردم جناب میرزا
محمد ع فرمودند برخاست رفته مطالب را از عندلیب جویا شدم و بسیار گفتگو فرمایین
واقع شد و او را جواب نمود خوب است دفعه دیگر با هم برویم و گفتگو نمائیم شاید
برادر فایق شویم با تفاق هم برخاست رفته مدتی جناب عندلیب رسیدیم و یوم

روم محرم ۱۲۸۱ و با ایشان صحبت نمودیم و چیزی از علم عرفان دانستیم بخط داریم
همه را از دست ما گرفته از جمیع جهات ابواب موهبات را بروی ما مسدود نمود و ابواب
علم و معرفت حقیقی را بمفتاح اسم اعظم بروی ما گشود در آخر شب بمنزل مراجعت
نمودیم شب بعد باز بمنزل عندلیب رفتیم و از تغنیات و ترنمات روحانی ایشان
محظوظ و خرسند شدیم من بجناب عندلیب عرض کردم من امشب جهة تصدیق آمده ام
نه از برای تحقیق من بامر مبارک ایمان آوردم رفیق من میرزا محمدعلی خود بخود ایمان
آورد فرمودند چون تو تصدیق نمودی منهم تصدیق نمودم چه مبارک دستی بود چه
فرخنده شبی افتاد قدر که این تازه براتم دادند ظاهر بعد از ان با منزل
آمدیم و بعد از ختم عمل بمنزلات و ذکر مناجات ضرر مراجعت ببالکویه نمودم
با روح عظیم که ایمان بمظهر امر خداوند کریم است در بالکویه جناب میرزا عبدالمؤمن
با جمیع اقوام و اقارب که از قبل بمحض اسم مردم ایشان را بالمره منصرف شده و حوزه بر
لعن مردم بود در جمیع کل بر امر اطلاع حاصل نموده بهائی شده اند و جناب ملا ابوطالب
و ملا عبدالخالق و اسکندر کیشان و حاجی محمد مهدی و کربلائی فقی و چند نفر دیگر با یمن
مبارک تصدیق نمودند اکثر اوقات مجالس منعقد و بتلاوت ایات مشغول شدیم قرار براین
گذاردیم که باید بنشر نفحات الله مشغول شویم و هریک بقدر المقدور رفقا و خویشان
و اقربای خود را تبلیغ نمائیم بنده ملاحظه کرده در محله ما نفوذ کامل ندارم که با وجود
ایشان محلی بنام احدی تبلیغ شود لکن میرزا علام دیگری کربلائی آقا کیشی
که رئیس محله و صاحب قبیله است بنده اول بتبلیغ میرزا علام شروع نموده با ندک زمانی
او را تبلیغ نمودم و او بخانه ملا ابوطالب آورده با یاران روحانی اشنا نمودم و بعد
قصد تبلیغ نمودن کربلائی آقا کیشی نمودم مدت یک هفته با ایشان و اقارب فامیل او

بطور نقل قول صحبت بدرم اخر الامر بورود ایام رمضان مذکور نمودند که انچه در ایام مدت
از قول ایشان ذکر نمودی صحیح است حال تو خود چه میگوئی کفتم من تصدیق اینمر ارده ام
ایشان ام اب و ناطلب نمود افطار نمودند و من بعد بسمه ابرار رفتار فرمودند و بعد جناب
امیرزا عبد الکریم اردبیلی که دران زمان بحاجی کریم خان ارادت داشت چندروز
با او صحبت نمودم بامر بیم جمال قدم اقبال نمود در سنه هزار سیصد جناب
اسم الله المهدی ببغداد به وارد شدند و از بنا بیع فیض رحمانی مغروسه در رضوان
آمال مستریاب شدند و در منزل اسید فضر الله رشتی شریف واقع شدند به بینند فرمودند
لوحی از حق جل جلاله باسم شما نازل شده و ان لوح را مرحمت فرمودند این
دران لوح مبارک نکاتی بحیات و اشارات بعد که کل بعد از وقوع معلوم شدن جمله
ذکر سم میفرمایند این بعد که بعد از چند سنه امران ظاهر شد صورت ان لوح
مبارک این هو العزیز البدیع قل الله ان الذلة فی سبیلی عزة و البلآء رحمة
و البعد قرب و السم شهد و لکن القوم لا یعرفون قل انا کتبنا الموت
لکل نفس حتی یموت علی الفراش خیر لکم ام فی سبیلی العزیز المرفوع ستفنی الدنیا
و ما فیها و یبقی لکم ما عملتم فی حبی المحبوب طوبی لعبد اقبل و اخذ
کوثر العرفان من ید عطآء ربه الرحمن و شرب منه باسمه
المهیمن علی الغیب و الشهود انا نکبر من هذا المقام علی وجوه
الذین اقبلوا الی الوجه و آمنوا بالله مالک الملوک البهآء علیک
و علی الذین ما منعتهم شئونات الخلق عن مالک الوجود
و تفصیل سم خواهرین این عبد و سایرین اینم است ایام که در عشق
آباد بودم با فرحمونام بوارد دیار چون هر دو عاجز و ناتوان بودم اولا

در نزد خود آورده متکفل احوال او بودم مدت چهار ماه جمیع امورات او را
توجه نمودم و این شخص در نزد من اظهار ایمان مینمود و قتی وارد باغ کوبه شد
مثل ایام سابق نامدش مینمود باز هم کفیل مخارج او بودم و غافل از اثر کلمه
اتق من شر من احسنت الیه بودم این بدبخت نمک ناشناس خناس از وسوسه
و شیطنت میرزا حسین نام حکیم تبریزی و میر عبد الصمد نام که اهل قفقازیه است
که او را پسر زاده میگفتند و آب دستش را مردم جهت شفای امراض میدادند ایشان
سلیمانی باین بیچاره منافق داده که انرا در جزو غذا نموده بما بخورانند و در
ان روزها عدد مرغ بریان کرده از برای غذای ظهر مهیا نموده بودیم باقر
عمو آمده سلیمانی سائیده نرم را با خاک مخلوط نموده بران مرغها میزند و میبرد
وقت ظهر پنج نفر جهت صرف طعام حاضر شدیم بنده و شهدی جواد
سالیانی و پسرش و میرزا محمد نقاش قزوینی و ملا عبد الله خوئی مشغول
بخوردن مرغها مسموم شدیم بعد از صرف طعام هر کس بمنزل خود مراجعت
نمود ابن عبدهم بخانه رفتم قدری کذشت اثر سمیت ظاهر شد بخود شده افتادم
میرزا اسماعیل حکیم کلیمی را حاضر نمودند و معلوم شد سایر رفقا که با هم غذا صرف
نمودیم ایشان هم مثل من شده اند بر حکیم یقین شد که سم جزو غذا بوده بمعالجه
پرداخت هر قسم بود بعد از شش یوم بحمد الله سالم شدیم و کلمه الله بحسب ظاهر سم را
شهد نمود انه هو العلیم الحلیم الودود چنانچه حضرت مولی الوری در لوح
بنده زاده عبد الصمد قبل از وفاتش در لوحش بیاناتی میفرمایند که از ان
بیانات خبر وفاتش مشهود است صورت ان لوح مبارک این است

باد کوبه جناب عبد المحمد ابن جناب آقا قاسم علیه بهاء الله الابهی

اسناظر ملکوت ابهی از عنایت جلیله جلیل اکبر استدعا مینمایم که این طیر حدیقه محبت الله را از جمیع آلایش عالم و نیما فارغ فرماید و باین سبب علو و اعتلاء و سمو و ارتفاع در مقامات عالیه و مراتب سامیه ظاهره و معنویه تأیید فرماید چه که نفوسی که در ظل کلمه جامعه الهیه وارد ان نفوس در نقطه خاک نیز از اعلی الوجه ظاهر چنانچه انار ان نفوس قدسیه را در عالم تراب نیز ملاحظه مینمائی کل انار مقدس گردد. انار اهل الله چه در ظاهر و چه در عالم باطن والبهاء علیک ع ع

در این موقع حکایت جناب میرزا محمد نقاش قزوینی را ذکر مینمایم جناب میرزا محمد در سنه ۹ اسکندر وارد باکو به شغل نقاشی بود با بنده و جناب آقا عبد الخالق اشناشد عبد الخالق اورا تبلیغ نمود بسیار مشتعل و منجذب بود شب و روز بتبلیغ و خدمت امر الله مشغول بود و بخدمت مسافرین قائم بود حقیر مؤلف خدمت ایشان رسیده بودم ان ایام در باکو به و بلاد اطراف مثل جناب ایشان کم یاب بود با کمال راست روحانیه مطرز و مزین بود در محبت و خدمت احباب بی اختیار بود گاه گاهی از ایشان مخلصی خط مرقوم نمود فکر میشود حالت بعضی از نفوس او را از صراط مستقیم منحرف نمود بخوردن و اشامیدن مشروبات عادی شد از ایشان قوای روحانی رو بوبرانی نهاد بعد از صعود جمال قدم بزیارت روضه مبارکه و ملاقات حضرت عبد البهاء فائز شد و مراجعت نمود لاکن احباب هرچه او را از این امر شنیع منع نمودند نتوانست ترک نماید خودش هم بسیار پشیمان و نادم بود از این فعل لاکن نوعی عادی شده بود که نمیتوانست ترک نماید و لوحی از حضرت عبد البهاء باسمش نازل طولی نکشید که وصیت نامه نوشته و در ان مذکور نموده که من سوای تلف نمودن وجود خود

چاره ندیدم و بعد خود را در مرتبه بیم عنایت فرمودند روحی لعنایاته الفدا
سود بنماید صورت لوح مبارک و وصیت نامه که بخط خودش مرقوم نموده در
این مقام ذکر میشود تا سبب اکابر و اعتبار اهل بصر شود صورت لوح مبارک

هو الله

باد کوبه جناب میرزا محمد فراشی علیه بهاء الله

ای حبیب قدیم مدّتیست که از شما خبری نیست و اثری نه شنیدم که در زاویه خمول
عزلت نموده اید و در بادیه سکون اقامت کرده اید بعضی بر آنند که چون از اهل
ریاضت گوشه نشین گشته اید و بعضی گویند حیران و واله دلبر دلنشین و فارغ از
آه و انین مرغ سحر شهباز فضای بهانه در پروانه بسمدم یاران عاشقانه در
ولی عبدالبهاء گویان شهدای روس بها در محفل عاشقان نغمه سرایند و در
انجمن طالبان پرآوازه و نوا بیدا بین نغمه و آوازش روز بروز بیفزاید مادلها
را بملکوت تقدیس رباید و در سر هذا مغنیل بارد غوطه خورد و چون مرغ
بهشتی از عالم امکان پاک و مطهّر گردد ع ع

و صورت وصیت نامه که از روی خط خودش برداشته شده اینست

هوالابهی

منزه است ساحت قدس حضرت عبدالبهاء روحی لمظلومیّته الفدا آر

هرچه گویند در ستایش او نجل از قول خویش میباشند
چونکه بر کار و شش زسر نا یا طائف حول خویش میباشند

بعد از یاران حقیقی و دوستان جانی این روسیاه چاره بجز خود را
تلف کردن ندانستم الحمد لله زود مرا تکفیر مکنید هر دو عالم سوز

سوز دل پنهان نمایم همچو شمع سینه میکوبد که ای دل سوخته آهی برآر

چون وقت تنگ است مختصر اینست چند دفعه مکرا ترک کردم ناخوش شدم مجدداً آلوده شدم آخر هوش را از سرم برد هرچه حق نهی فرموده حکمتهای بالغه دارد از درگاه فرید مظلوم مسئلت مینمایم که از گناهانم درگذرد چونکه اوست حی و غفور و رد و قبول در دست اوست شما ها آلوده نشوید پاک باشید من همان بودم که در خدمت دیده بودید و نوشتن و تقریر و بیان بشرح ایضاً بار کرد این کار گشتن بدر چیزیست ازان روز بکه لوح مبارک وارد و مهمانی جناب استاد علی اشرف هرچه میکنم خلاص بشوم تاکنون از دست او و از دست کار آسوده نشدم شما ثابت باشید راسخ باشید حرف راست درد نباشد خوب چیزیست رستم

این مسئله را قلب بهر از شرم سرود ور نگاریدم چنین برآورد ایم حرف

گر کشته شوم خودم نمودم بخودم چون زنده کنم باعث ننگ بود

ور زنده جاوید بمانم فضل است چون هرچه خداوند بیاید فرمود

سزاوار دیدم که مجملی از شرح حالات جناب ملا صادق شهید علیه بهاء الله الابهی در اینجا مرقوم نمایم تا از لمعه روح هر دو ران سرمست بزم انست مشام جانها معطر گردد ایشان ابن حاجی ملا خلیل قاضی کوه طهران میباشند جناب قاضی ایشانرا بجهت تحصیل و تکمیل علوم بسمت قزوین فرستادند که بعضی از فنون ناقصه را تکمیل نموده مراجعت نماید و بر مسند قضاوت بعد از پدر جالس شود و ببرد ساده غرور تکیه زند در طهران با چند نفر احباب

اضافه میشود از فیض جلالت ایشان بصراط مستقیم مهتدی میگردد و بنیاد
عظیم الکاه میشود و مجاز قنطره حقیقت شده بعلوم الکاه میگردد و جهة ابوی
مکتوبی مکاشته ارسال مینماید در آن مکتوب مشتمل بر مواعظ حسنه و دلایل متقنه
براثبات ظهور و اورا باین امر مبارک دعوت نموده بعد حاجی ملا خلیل
بعد از ملاحظه آن رساله احوالش متغیر و پریشان میشود و مکتوبی در جواب
ابن خوی ملا صادق مرقوم مینماید در او موعظه و نصیحت مینماید و توبیخ
ملامت میکند و در آخر مینویسد که من بعد از این قبیل برهان و دلیل از برای
خلیل منویس و از این مقوله بیانات ذکر مکن والا تراعاق نموده از
فرزندی خارج مینمایم زمانی نگذشت ملا صادق بباد کوبه احد و مطالب را
کما هو در نزد هر خوبیان نمود لکن در سنگ خاره قطره باران اثر میکرد
جهة حفظ ریاست جناب ملا صادق را از خانه بیرون نمود و جمیع اقوام و احباب
بقاض تحاشی جسته از او اعراض نمودند ایشان مدتی در منازل احباب بسر
میبردند و بتبلیغ امر مبارک مشغول بودند بعد فی سنه بشماخی مشرف شدند
در آنجا نیز باشتغال تمام بتبلیغ امر مالک انام مشغول میشوند در سرای حاجی
علی عباس منزل داشته اند روزی در بازار مردم را اخبار بظهور قائم
میدهند و میفرمایند هر کس اراده رسیدگی و تحقیق این مطلب دارد فردا در سرای
حاجی علی عباس بیاید تا مطلب بر او معلوم شود روز دیگر مردم شیروان
فوج فوج و دسته دسته به کاروانسرای مذکور میآیند و جناب ملا صادق
کیفیت ظهور نقطه اولی و مبشر طلعت اخری و طلوع شمس جمال ابهی فاش

بر ملا بیان نمود و ادلّه و براهین بر حقیقت اقامه نمود و بمهمه و ولوله در میان
مردم افتاد جمعی بسبب اکثار شده بصراط مستقیم راه یافتند گروهی را
عرق حمیت بحرکت آمده در خیال فتنه و فساد افتاده فریق فرقه الجنّة و
فریق فی السعیر تحقق یافت علمای اهل تسنّن جناب ملا صادق را بمسجد جامعی
که مخصوص خود انهاست دعوت نمودند که رفته با ایشان در این خصوص مجادله
نماید روی جناب ملا صادق بمسجد ایشان رفته مطالب را کما کان ذکر مینماید
اگرچه اقبال از ایشان ظاهر نشد لکن اعتراض هم ننمودند و بکمال احترام باو
رفتار کردند بخلاف علمای شیعه من جمله سیدالعلمی و میرابوالحسن حاجی
میرعبدالغنی شیخ علی اصغر و سایر علما بر بوان عارض شده که ملا صادق
نام ما را برده و خیال بر اینکه فساد دارد او را در دیوانخانه احضار مینمایند چون از
ازاوا بابط طلب مینمایند و بابط با او نبوده او را بسماء سیدار نزد ملا صادق کیفیت
بابط را بباد گوید تکلیف باجواب مینماید ایشان بابط او را گرفته ارسال مینمایند
ایشان را مرخص مینمایند باز بنای تبلیغ میگذارند مجدد علما بوالی عارض شده
والی حکم بخروج ایشان مینماید عازم بسمت کنجه میشوند علمای شیخ بکنجه
کیفیت را قبلاً از ورود جناب ملا صادق بکنجه اطلاع میدهند که ملا صادق
نام بابی وصف بابی نشان مراسلی او میخواهد مطالب بابیه را رواج دهد
البتّه نگذارید وارد شهر شود ایشان مترصّد و منتظر که چه وقت چنین
شخصی وارد شود حین ورودش باو اظهار مینمایند که تفصیل از این قرار است
ایشان مراجعت نموده بطفلیس در ۱۵ ربیع الآخر مرحوم حاجی احمد میرانی
حاجی محمد ع و حاجی اکبر منزل مینمایند و بعد از چند یوم جهة مصارف

راه و جهاز ایشان گرفته از اجابار ضی مقصوده رفته بشرف زیارت
جمال ذی الجلال فائز میشوند چندی دران ارض مبارک اقامت نموده اذن
رجوع از مقدس امر صادر میشود ببمبئی که بمرایه مشتغل و بسافرو جته بدون سهم
و حجاب بنای تبلیغ با شیخ و شاب گذارد نصفهای شب بمرتب خانه علمای
رفته درب الباب مینمودند بیچاره ها بگمان اینکه کسی تعارف یا هدیه از
برای ایشان آورده لامحاله در باز میکردند جناب ملا صادق می افتادند
دیگر ایشان نزار بهائی نموده بمجاز زحمت از دست او خلاص شده میرفتند شخص
از ملاها از این عبد کرمانی قاسم شکایت نمود که در بیت ملا صادق آمده
نصف شب مرا از خواب بیدار نموده مرا در خانه قریب ۳ ساعت بر پا داشته
و اثبات امر حضرات باب نموده آخر از برای خدا یکدست از ما بردار و ما را
بحال و اگذار دیار از این قبیل حکمتها مینمود و بنوعیکه اجانب از او منزجر
شده ترک مراوده نمودند و مشورت نمودند که عریضه در خصوص حکمت او
بحضور جمال قدم معروض دارند و خواهش نمایند که امر شود ملا صادق از بلد کوبه
بیرون روند ایام حاجی ملا علی اکبر سمنانی و الحمد کریم عطار وارد باد کوبه شده
عازم ارض مقصود بودند اجانب نزد ایشان آمده از دست ملا صادق
شکایت نمودند حاجی ملا علی اکبر فرمودند ملا صادق باید از بلد کوبه بیرون رود
جناب ملا صادق ۹ ساعت نهصد بار دیل سفر مینماید و چون صنعت دندان
سازی را میدانست این شغل خوب قرار داده امر معیشت خود را میگذرانید و زحمت
اهم بنناس خود در آورده روزگار را باین منوال میگذرانید و در ضمن بتبلیغ امر الله
مشغول بود برادر زنش بهانه بودن ملا صادق و خواهرش میطلبد بعضی

او را تحریک مینماید شبی بقصد کشتن جناب ملا صادق و خواهرش بیرون
آمده بمنزل جناب ملا صادق میرسد اتفاقا در آنشب ملا صادق در جائی مهمان
بوده ان شخص خواهر خود را کشته و او را در خون آغشته میگذارد و میرود و جناب
ملا صادق قریب بصبح بخانه مراجعت مینماید عیال خود را کشته ملاحظه مینماید فورا
آمده بمنزل خود از احباب کیفیت را ذکر مینماید ان شخص ابو القاسم نام تبریزی
بوده از فراش حکومت ابو القاسم هم فورا جناب ملا صادق را از راه خلخال
روانه رشت مینماید و مدت ۴ سال در رشت بمشغول دندان سازی بوده
و در رشت هم جهة بی حکمتی احباب از او کناره مینمایند ایشان هم از احباب رشت
و بهائی بودن متنفر شده بطهران میروند خدمت جناب ملا خلیل مرقوم مینمایند که من در همه جا
سیر کردم و چیزی دستگیرم نشد اگر مرا بفرزندی قبول دارید بیایم جواب مرقوم
نموده بودند که بیا ملا صادق آمده نزد پدر ساکن شده و در مجالس میهمانی بهراه
پدرش میرفت و بکلی با احباب مراوده را قطع نموده اگر هم احباب خود سبب شدند
روزی در محلّ خلوتی ملا صادق را ملاقات نمودم و مستفسر احوال او شدم دیدم
در مقام ایمان ثابت و راسخ است تعرض احباب سبب اشعیمنان از قلب او شده ما
بهم قسم بودیم از او تجویز نمودیم و گاه گاه بطور خفا بمنزل بنده تشریف آورد
و من از ملاقاتش محظوظ میشدم چندی باین منوال گذشت تا اینکه در ایام
وبای حاجی ملا خلیل مرحوم شد و جناب ملا صادق بدست خود او را غسل
داده کفن نموده بر جنازه او نماز کرده دفن نمود و خلق جمعی مسدود بودند

که ملا صادق از بهائیها بیزار شده او بعد از (ان) اول بنای مراوده با احباب
گذارد و کمال سابق بر پرده بنای ضلالیه گذارد الوقت فریاد علمای بلند شد و بعضا
ازاین جهة متاسف بودند که ملا صادق که پدرش را تعصب تکفین نموده بانه
بعد دان بیچاره جسدش پاک نبوده که در خاک سپرده شد یک دفعه بگفت باید قبر را
بشق لحد جسد را هر چند هوسیده هم باشد دفعه غسل داد و بر او نماز گذارد خلاصه
هر کدام ذکری نمودند و تعزیت نامه میسرودند و افسوس میخوردند که جناب کافی
با جسد پاک بخاک سپرده شده و جناب ملا صادق باز بنای حکمت گذارد
باز احباب مجبور شدند که ترک الفت و مودت نمایند شبی در خانه جناب
عبد الغفور مجلسی منعقد بود و جمعی از احباب حاضر بودند جناب ورقا و اینها
ایشان اعزهم الله و ارواحهم الله علیهم بهاء الله در آن مجلس حاضر بودند بعضی از
احباب بایشان معترض شده آخر بطوری اهانت او را از آن مجلس بیرون
کردند از این روز دیگر جناب ورقا بمنزل جناب ملا صادق تشریف نبرده ایشان را
دلداری میدادند خلاصه بعد از قلیلی مدتی بقصد زیارت تربت مقدسه و تشرف
بلقای حضرت سلطان اراده الله عازم ارض مقصود شده بعد از نیل مراد مراجعت
مینمایند و بر خلاف ماضی بروش قاضی عمامه بسر بسته بعمامهای حکمت با مردم
رفتار مینمودند و ضمنا بنشر نفحات باخلاق و احوال خوش روحانی مشغول
بودند از وی ساکن مراجعت از وادی مقدس طور شبی از شبها در باغات
باد کوبه با شخص نشسته بود ظالم در محل کمین کرده تیر تفنگ بسینه
جناب کبیر مبارکش رها نموده بمحض تیر خوردن باین کلمه متکلم میگردد داد خدای

بهاء من عنایت الله علیکم و فرالحین باد جمعه نور از این عالم فانی
بسرای جاودانی شتافت بدرجه و رحمة و لطافه و دیگر حکایت شهادت
صادق زنجانی است که در جهار فرسخی باکو به او راشهید نمودند ان حکایت
از این قرار است شخص صفر عمو نام با پسرش صادق از اهل زنجان در قریه
مشقته که ۴ فرسخ بباد کوبه فاصله است بشغل پنبه دری و کفش دوزی مشغول
بوده اند چند نفر از اهل زنجان در مشقته بوده اند با اهل ان قریه معرفی مینمایند که این
صفر عمو از بقیة السیف زنجانیان است و از انجا فرار نموده باین صفات توصیف کرده
اهل ان قریه در خیال کنان صفر عمو فلان شبی شخص در حوالی منزل صفر عمو کمین
کرده مترصد فرصت از قضا صادق پسر صفر عمو جهة اداره بیرون می اید
وان شخص گمان مینماید که صفر عمو است تیر کلوله را بسمت او روان مینماید
و فرار مینماید صادق فریاد میکند ای پدر مرا کشتند وان شریر مردار از پی فرزند
حاضر میشود و در همان ساعت ان جوان بوستان قدس جنان مکان
و مقر می یابد باری این وقایع را جناب ربانی فاسم تبریزی من اهل
زنوز بیان نمودند ایشان از اجلّه احباب باکو به اند نفوس کثیره را تبلیغ نموده
اند در ایام الله بشرف لقا فائز شده صاحب الاثار و الواح اند از جمال قدم
بیست و یک لوح بافتخارشان نازل شده از حضرت غصن الله الاعظم
الی حین ۹ لوح در اخر یکی از الواح ایشان ذکر جناب میرزا محمد علی زنوزی
که با حضرت اعلی شهید شد مینمایند چون ایشان هم اهل زنوز بودند باین مناسبت
در این مقام جهة تیمن و تبرک در خاتمه این بیانات مرقوم میشود

هوالله

یا قاسم ضع ما عند القوم آخذاً کتاباً بقوة لا تمنعک الجنود
ولا الاسیاف قل یا اهل الارض انا اسرینا کم فناء ما عندکم
واسمعنا کم ذکر الرحیل فی کل الاحیان ضعوا ما عندکم من
الظنون والاوهام خذوا ما اوتیتم من لدی الله مولی الانام
کن قائماً علی خدمة اولیائی وناطقاً بثنائی ومتمسکاً بحبل عنایتی
کذلک امرک المظلوم من اعلی المقام انا نذکرک فی هذا المقام
محمداً اقبل علی الذی التوجه بلحمه بلحم مولاه ودمه بدمه
وجسده بجسده وعظمه بعظم ربه العزیز الوهاب نشهد
فلی الاعلی بانه فاز بما لا فاز به احد قبله وورد علیه ما لا
سمعت شبهه الاذان علیه بهائی وبهاء ملکوتی وجبروتی
واهل مدائن العدل والانصاف هنیئاً لک یا محمد بما فزت
برحیق البیان من لدن ربک الرحمن کذلک اشرقت منیرة
البرهان من افق سماء عنایة ربک مولی الانام انتهی

اگرچه در حکایت شهداء خمسه در تربت ذکر سفر الی الله که طی
منازل سبعه است که بعد طی منازل مذکوره بفنای فی الله و بقاء بالله
منتهی میشود و اینجا سلوک بیانات شتی در باین مقامات ذکر نموده اند و باین
منازل را بقدم روحانی طی نموده اند و بر حسب منصور دار هر دار فناجذ را
را نیز در راه یار عزیز فانی نموده اند و صدق قول خود را با قوال و احوال و افعال

بر اهل بصر و ناظرین بمنظر اکبر مشهود نموده اند لاکن مثل شهدا آن تربت که در جمیع
مراتب حق این جسد ناسوتی را چنان فانی نمودند که اثری از جا گذاشتند باقی نماند
دان قربانی سبب خشنودی که انبیاء قبل ذکر نموده بودند که فوائح آن روح بخش
خلق امکان است ظاهر شد و در فضای مرتبهٔ از مراتب ایشان سبب
بقای اهل ان مراتب شد حق لا ریب فیه لاکن این رتبه و مقام فنای
فی الله که جناب میرزا محمد علیه بهاء الله باو موهبت و عنایت شد
مخصوص است باو و احدی از قبل باین قسم بمقام فنا شئ الله ظاهراً و باطناً
فائز نشده چنانچه مقارن باشهادت حضرت اعلی روان ۲ جسد مبارک را در یک
صندوق صورت بصورت چنانچه جمال قدم میفرماید امتزج لحمه بلحمهم مولاه و دمه
بدمه و جسده بجسده الی آخر بیانه المقدس العزیز الحمید این است
که احدی باین مقام فائز نشده و این منتهی مقام فنا فی الله است من جمیع
المراتب و السنون کما قال الله تبارک و تعالی فی شانه بقوله تعالی
یشهد قلم الاعلی بانه فاز بما لا فاز احد قبله و ورد علیه ما لا اصابت شهداء
الاذان علیه بهاء ملکوت و جبروت و اهل مدائن العز و الاعتصاف
بارزه و جه جناب کربلائی قاسم مؤمنه راضیه مرضیه فرزند ارجمند ایشان
بعد از صعود جمال قدم بعالم قدس نورانی شتافت انه جمال قدم و عفو الله
الاعظم الواح وارد صبیه دیگر ایشان ام چند سنه قبل بملکوت امکان پرواز
نمود سوای یک صبیه اولاد ذکور ایشان نماند زوجه الشهدای حین تحریر این
اوراق موجودات است . نمره ۱۹

نعلیشیه

جناب مشهدی جبار سبزی فروش اهل قریه براغوش ابن مرحوم مشهدی احمد
براغوشی سنه ۱۳۱۴ ایمان بامر مبارک جمال قدم جل اسمه الاعظم اورده
و در سنه ۱۳۱۵ وارد عشق آباد شده بصفات حسنات آراسته است لکن
غیرت و حیا بر سایر صفات حسنه اش غلبه دارد سبب تصدیق ننمودنش
این نوع بیان می نماید میگوید در قلعه هر کو بر بودم روزی در بازار شورش
غوغائی دیدم نزدیک شدم تا سبب را معلوم نمایم دیدم شخصی را در
میان گرفته او را میزنند در این میانه بعارفه شبیه جوهر کلی سر او رده بر سر
و صورت او ریخت و آینه بدست او داده گفت شما یا حضرات تماشا کنید
من از شخص سؤال کردم که این مرد را جرا اذیت مینمایند گفت این
شخص بابی است هر چه او را اذیت نمایند صواب است بنده اهم علی العمیا
محض تکثیر گفتم اگر بابی است سزایش همین است لکن سزاوار رقاب اراذل
طلب پیدا شد که مطلب این طائفه را بدوقت رسیدگی نمایم مدتی قلیلی
گذشت بنده رفتم بقریه بالخانلو روز شنبه شخصی خبازی شیرینکش رازده
و از دکان بیرون کرده بهانه او این بوده که آن شخص بابی است در
پاسی از شب آن روز دیدم شخص بیرون سابقه اشنائی وارد منزل شد
حقیر بایشان تعارف نمودم و احترام کردم و از احوالات ایشان مستفسر
شدم و اسم و محل ایشان را پرسیدم فرمودند نام ابن عبد مشهدی عبدالله

غره ماه ذی القعده مدینه است و در بار کوبه و این صفحه است هشتم و حمایت خود را
ذکر نموده که با شخص غبار شرک بوده و مبلغ بکمزاد و بیست مناته حلال
کردیم حال که صاحب سرمایه شده مرا از دکان اخراج کرده و از ان وجه
هم چیزی بمن نداده میگوید برو بانی هستی و چون بهانه او این است مردم هم طرفداری
او میکنند حقیر چون طالب بوده که با این جماعت کمتر گفتگو نمایم خوشحال شدم و
باینان جواب سؤال نمودم چون کلمه قش را تصدیق با نفی و بر بانش را کامل
دیدم باینان مبارکباد کردیم و فقرات شخصی که در باره کوبه جوهری کلک بسر او ریخته اذیت
میکرد بیاد ذکر کردم تبسم نمودند فرمودند من بودم روزی حاجی ملا علی نام من
اول مراغه مجلسی ترتیب داده بود بمن برای استماع حاضر میشوند جناب
شهدی عبدل هم در ان مجلس حاضر میشوند و با جناب حاجی ملا علی در خصوص
اثبات امر مبارک جل اقدم صحبت مینمایند چون مشرب متعصبانه حاجی نبوده
ببیان سهل و قول نرم تمسک مینماید و حاجی رجب نام آبدار مجلس
بصورت شهدی عبدل انداخته جناب شهدی عبدل خطاب
بجناب حاجی ملا علی نموده میفرمایند مجلس شما بمجلس قیافا و حضرت مسیح
شباهت دارد بعد ایشان را از مجلس بیرون مینمایند
لاکن نتیجه ان مجلس سبب تصدیق نمودن ۴ نفس میشود شهدی امیر پهلوان
و کربلائی عمران زوجه شهدی جناب مؤمنه ثابته بنت حاجی میرزا جانی

جناب میرزا یدیع الله من اهل خراسان ابن مرحوم آقا میرزا محمد رفیع ابن میرزا احمد
از غندی از قبیله قرکی از جناب میرزا احمد کذشت جناب میرزا احمد
از علماء معروف بوده اند از تلامذه جناب شیخ احمد احسائی و بعد از
وفات مرحوم شیخ نزد جناب حاج سید کاظم رشتی بکمیل علوم و معارف
میشوده اند چون مقصود اصلی جناب شیخ و سید این بوده که نفوس را
تربیت نمایند که در یوم ظهور مستعد انوار شمس حقیقت و مطلع نور
احدیت باشند مخصوص نفوسی را که قابل میدیدند باشاره و تلویح بیانات
میفرموده اند که سبب ایقاظ و اگاهی ان نفوس باشد چنانچه جناب سید
در سفر آخر که بشهر شوشتر تشریف میبردند باصحاب خود ذکر فرمودند که این
سفر آخر من است اصحاب اظهار حزن و ملالت نمودند فرمودند شما را
نمیشود که من بروم و کسی بیاید که از من کاملتر باشد از این کونه بیانات و ان رات
بقدر که کلیه اصحاب و احباب ایشان منقاد جناب باب الباب و حاج سید
جواد ابن بحر العلوم و بافرحی وفات حضرات ایشان از ان نفوس بودند
و هکذا جناب میرزا احمد از غندی که از قول محققین بعد از وفات مرحوم
سید منتظر صدور منتظر بودند که ناکاه نغمه صور در شیراز او ازش بلند شد
و این نغمه سرور که باب علیکه مسدود میدانستند مفتوح شد و این رنه
و لوله در اخاق انداخت و منتظرین و منتظرین بنعجیل تمام طراالارض
نموده بشیراز رفتند چنانچه وقایع ان در کتب مذکور است و جناب
باب الباب قبل از ارتفاع ندای نجمه ملا و بلیز تشریف برده بودند

همانا که منتسبان در کتب مرقوم است بعد از ایمان و ادعان بسایر منتسبان ان
اطلاع داده مفده فوق بکر تصدیق مینمایند که جناب باب الباب هجده نفر که عدد
حی باشد که ایشان باشند اسماء اهل بیان حروفات حی اولیه اند ایضاً هجده نفر
دیگر بتوسط حروفات حی اولیه وارد جنت ایمان میشوند ایشان حروفات حی ثانیه
اند ایضاً هجده نفس دیگر بتوسط معرفت احدیت داخل شده حروف حی ثالثه اند
و از این بعد الحمد اقبال نمودند از شهداء و مرایا و اولاً معلوم میشود مقصود اینکه جناب میرزا
احمد یکی از حروفات حی است بعد از حضرت اعلی مشرف شده مامور بتبلیغ
میشوند به بلاد سائر شده مشغول تبلیغ میشوند و بعد از سیر بلاد باز خدمت شریف می آورند
و مشغول تبلیغ میشوند فی سبیل الله زحمات و مشقات متحمل شده اند مکرر
اموال و اساس البیت ایشان را غارت نموده اند و مدتی ایشان را در ارک
حکومت مشهد حبس نموده اند باری وصف کمالات و اخلاق و صفات مرضیه
ایشان را حقیر از عهده تقریر و تحریر ان برنیایم امید که اولاد و امثال
هم برادر آباء و اجداد مفتخر نمایند و هم چنین والده بریع الله مذکور را امة الله
مبلغه است بنت جناب شیخ عبد العظیم جلیس امت از فحول علماء
راشد بیزامت در زمان حضرت اعلی تصدیق امر مبارک نقطه اولی
نموده لکن ریاست و مسند قضاوت را از دست نداده و آیه مبارکه ولا
تلقوا بایدیکم الی التهلکه را نصب العین خود نموده لذا مرجع خاص و عام بوده
و ابتدا آظهور جمال قدم چندی متوقف بوده الی ان در وقت آمدن نبیل اعظم
بسمت خراسان ایشان را ملاقات نمایند و خرق سبحات و رفع شبهات

ایشان جناب میرزا محمد حسن بدیع الله که از طرف اب و ام ایشان نوه مرحوم
و در سنه ۱۳۱۳ با والده مکرمه که ملقب بهد هدا است وارد مدینه العشق شده اند
بدیع الله مکتب خیاطی و کار کفش دوزی مشغول است جناب اقا میرزا محمد حسن
چون هر دو سلیقه با تقن بیان و احسن الحان زیب و زینت و آرایش
مرغی بدو و جمع اقا الله از کفار و رفقا ایشان مبرور و مسرور و اند

نمره ۱۴

جناب استاد لطف الله ابن مرحوم جناب مستطاب حاجی عبد الله قزوینی
ملقب به پدر جان واب الفقرا مختصری از وقایع حالات استاد لطف الله حقیر
مرقوم نموده عرض میشود که بکودکی در سن هفت سالگی بودم که ابوی بدرون
اطلاع از قزوین بیرون رفته و احدی ندانست که بکجا رفته تمام اوضاع
زندگانی و خانه ایشان در دست عمه و خالوی حقیر بود الی حدود پنج سنه
خبری از او نداشتیم بعد از انقضاء پنج سنه ناگهان پیدا شده و شش ماه توقف نموده
و اسباب و املاکی را فروخته عزم مسافرت نمود و چون اقوام سعی نمودند
که او را نگاه دارند رافع نشد حقیر را برداشته عازم دارالسلام بغداد
شدیم و چهار سنه در بغداد بودیم که از برای اجناب خلق ضوضا و بلوا
نمودند و چند نفر از اجناب را بقتل رسانیدند بعد حکومت اجناب معروف را

اخذ نموده نگاه داشت و چند روزی در آنجا توقف کرد اسباب و اشیا بکلی وارد
بغداد شد و خارج نموده از بغداد بسمت موصل حرکت نمودند اسباب و اثاثیه را بهمراه برده
مراجع نموده به قصد قشلاق فرود خیمه و بعد بطور اسیری بهمراه نفرات احباب را
بسمت پنج سوار همراه نموده باطبل غیظ و ریاست هوس از نزل او باشی که هر کدام
بهر نوع ممکن بود اذیت مینمودند با این هیئت و کیفیت جلال از شهر بیرون کرده
روانه موصل نمودند روز دوم ورود مذکور مینمودند که این اسرا را در اینجا تمام
مقتول مینمایند بعد معلوم شد بغرض عوام الناس بوده مدت شش سنه در موصل
بودیم و احباب هر کدام بشغلی مشغول شدند جناب زین المقربین و بعضی از وجوه
احباب توجه بسایر ضعفا مینمودند لله الحمد از حسن اخلاق و سجایای مرضیه
احباب کل در نزد اهل بلد معزز و محترم شدند خلاصه بعد از شش سنه ابوی جهت
بحکا سفر نموده بعد از چندی جهت اینجانب عزم سفر بحکا نمودم و پس از زحمت و
مشقت تمام وارد بحکا شدم و در ظل سدره ربانی مقر و ماوا گرفتم بعد از چندی
ابوی مرحوم شدند در این عبد در ظل شجره طوبی مکث داشتم و در اندک زمانی تاهل
اختیار نمودم و چندی گذشت زوجه ام مرحوم شد و از او جثه باقی مانده که حال
در ربقه مبارکه محبت اهل عالم کبریا مشغول است و قدری نفرات از اغصان مجرمت
جمال قدم عریضه عرض کرده بودند که اگر استر لطف الله بعشق آباد بیاید
جهة تجارت خوب است جمال قدم جل ذکره الاعظم فرمودند بروید بعشق آباد
تو هر جا باشی با مائی ما ترا از اهل سجن محسوب نمودیم در سنه ١٣٠١ بعشق آباد آمدم
زوجه ایشان بنت جناب استاد محمد ابراهیم فجاتی اصفهانی است مؤمنه راضیه
مرضیه است نمره ٢ ٧

جناب حاجی ابوطالب ابن مرحوم الحاج محمد جعفر نبذه از زهد و عبادت و زهادت بوده اند چنان عبادت و زهد و تقوی ایشان را بمقام طلب و مجاهده آورد و بعد بمقام منطلب شباهت جدّ و جد بمقام عرفان امر مظهر حق واصل شده و بعد از طی مراتب عرفان بحقیقت رسیده بعالم وجدان و لقای جانان فائز شده و بعالم عشق قدم گذارده و باین ترانه مترنّم شده

سر ساحان حرم را سوخت در آن ورکه دوست آتش عشق برافروخت بکاشانه ما

در سنه ۱۳۰۹ بعشق آباد آمده با جناب آقا محمد تقی اصفهانی قرار شراکت گذارده بشغل حرّافی مشغول شدند بعد از چندی امر سیت ایشان با آقا ابن ایشان آمده وارد عشق آباد شدند جناب حاجی در خدمت امر الله مخصوص بذل مال فی سبیل الله فادر المتعال از اکثر احباب در این صفت ممتاز است چنانچه حضرت ولی امر الله در یکی از الواح ایشان میفرمایند و حدک لا شریک لک بعد از صعود جمال قدم بمدینه منوره عکّا رفته بزیارت تربت مطهره و عتبه مقدسه فائز شده هیکل مقدس مرکز میثاق را زیارت نموده و مراجعت بمدینه عشاق نموده و قطعه اسم اعظم را در منظره دکان قرار داده و باسم بهاء معروف خاص عام شد از این بود که بعد از قتل حضرت سلطان که بلطف الله خرد آقا از اهل عدوان بیخبر استند که بر نامی را بر سر این طائفه مظلوم بگذارند در بین عوام شهرت داده بودند که این فعل از این حزب است و بعض از عوام کالانعام بلهم اضل هم باور نموده و بر اهل فساد باین بهانه بر عناد قیام نمودند از یک نفر از اشرار خونریز از اهل تبریز بعشق وارد دکان میشود و یک تیر شش مهله بطرف حاجی ابوطالب میزند میفرماید

و قصد جناب آخوند ملا محمد تا خلاف مجلس او را فرصت ندارد و در بغل میکرد و فورا
چند نفر از احباب جمع شدند اشخاص را گرفته تسلیم پلیس ها مینمایند و آن تیرها بکاران
خانه جناب حاجی قدری خراشیده رد شده بدیوار میخورد و بعد چند روز مرحوم
گذارده خوب میشود و آن شخص را بعد از چند سال گرفتند و اینقدر در [illegible]
جناب حاجی ابوطالب سفری بساحت قدس نموده و چندماهی در آن مقام
مقدس زیست نموده و اکثر صبح و مساء بزیارت بقعه بیضا و روضه غنا مشرف
و بخدمت حضرت مزار اده الله موفق حالت جذب و له و جنون الهی بایشان
رخ داده در شدت عشق مات مانده فنعم ما قال شام فراق لتوان چاره بروز
وصل کرد روز وصال چون کنم چاره اضطراب را بعد از آن
ایشان را اذن رجوع داده بصحبت یک نفر از احباب باسلامبول و از
انجا بعشق آباد آمدند چندی چون کوره پر شعله و اشتعال بود در افروخته و سوخته
جز سوزه گداز و راز نیاز از او چیزی مشهود نبود و در اسحار بمشرق الاذکار
می رفت یکشب وقت سحر در خانه نامده حقیر از نیام باین رباعی
هنگام بیدار نمود آمد سحر ندا ز میخانه ها ای رندخرابات و دیوانه ها
برخیز که پر کنیم پیمانه ز سر زان پیش که پر کنند پیمانه ها
و حقیر باتفاق ایشان بمشرق الاذکار رفتیم لاکن چندی نگذشت که ان جنون بعقل
و دیوانگی بهوشیاری تبدیل شد و در بقیه شغل و عمل خود رفته در تلاوت مناجات
قیام نمود لاکن گاه گاهی بمشرق الاذکار میآمد و در مجالس حاضر میشد لاکن
حال از زیادتی شغل و کسب فرصت امدن بمشرق الاذکار ندارد بشغل و
کسب که روح عبادت است مشغول است و در خدمات امر بر کمال سابق

مشغول است جهة حل مشکل امورات احباب الله و اسباب افتخار جناب ایشان
مهیّا نفحه انداز جمال قدم و غصن الله الاعظم الواح دار نزاز انوار و شعرات و غیره و آثار متبرکه
در خزینه ایشان موجود و وجه ایشان از اهل ایمان است لکن این حین
در ایران بحال مبین با ایشان موافقت ننموده لکم دینکم و لی دین نگنجد
از این بابت بر طرفین سخت میگذرد جناب آقا ابن حاجی ابوطالب هم سفری بارض
مقصود مشرف شده از حضرت من اراده الله نوازشات یافته ایشان از طور
سینا چو شعله نار با بیم و بیار آمدند تا اینکه بتدریج حرارت تمام کرده بحالت
او به اعتدال قرار گرفت طلعت ایشان بنت جناب میرزا حبیب الله ابن اصدق است
علیهما بهاء الله و عنایته مؤمنه موقنه است از اصحاب طاهره و ارحام مطهره بوجود آمده
ابوی گرامی جناب میرزا حبیب الله چندی قبل در عشق آباد تشریف داشت بنده بتبلیغ
نفحه بعد از چندی وفات نامبرده مرقوم نفحه مختصر سپرد و خلاصه مضمونش این بود که بعد
مدت انقضاء حیات تمام ما یملک من بفوق راجع است احدی را در آن حقی نیست و از این
جا ببزدار حرکت نمود و در آخر ایام در ترشیز بر حمت ایزدی واصل صورت وفیت
نامه را حقیر بمحض مبارکی عرض نمودم جواب آن در لوح جناب حاجی ابوطالب عز نزول یافت
که بما علم الله فی الکتاب عمل نمایند و نسبت با بن اصدق و میرزا حبیب الله اظهار عنایت
میفرمایند و زیارت نامه نازل لذا بنده طبق امر و حسب مأمور و ایضاً مخصوص از فرزند
جناب حاجی ابوطالب از روحه دیگریست که از اهل تبریز است چند سنه است که
بعشق آباد آمده در ناصیه اش انوار شعر ظاهر است مکرر مورد عنایت حضرت
عبد البهاء روحی لعبوده سیر الفداء واقع شده انشاء الله عاقبتش محمود است
نمره ۳۵ ۲

جناب حاجی محمد کاظم اصبم حاجی ابوالحسن تاجر اصفهانی طلبه بهاء الله ارسال بودند
احباب است در سنه امر سلطان قدم که کبیر الامر و نور ساطع بوده الواح منزله
باسم ایشان از برای ایشان کافیست و من اصدق من الله حدیثا از وصف و تعریف
این عبد مستغنی است اکر وقایع حالات و زحمات و خدمات ایشان
که در امر حضرت رحمن متحمل شده اند بتمامه ذکر شود باید کتابی مرقوم شود
لذا مختصری لاجل زینت این کتاب ذکر مینماید فرمودند در سنه ده سالکی بودم شنیدم
میکویند باب در خانه امام جمعه است و ما هم جهة [illegible] ایشان بخانه
امام جمعه میرفتند منهم با تفاق ایشان رفتم در بالاخانه تشریف داشتند و ان
اطاق جمعیت بود شخص دیکر در اطاق ایستاده بود بهر طرف در اطاق دست
کذارده بود که کسی داخل اطاق نشود من چون طفل بودم بزیر دست ان
شخص بیرون رفته وارد اطاق شدم و همان دم در جالس شدم
و چهره مبارک را مد احظه مینمودم و قتی بچشم نظر بجانب ایمن قاف نمود
و تبسم رقیق فرمود و همان نظر کار مرا ساخت و تخم در قلب کاشته
و همه وقت با این خیال مجاور بودم تا انکه بعد رشد و بلوغ در مقام
تحقیق برآمده امر حضرت ایشان را تصدیق نمودم و قبل از طلوع نیر
اعظم شمس جمال قدم سفر بدار السلام و در انزمان ذکر ازل معروف
بود لاکن خودش مختفی بود بهر خواست او را ملاقات نمایم لله الحمد
ممکن نشد لاکن جمال قدم ظاهر شود بخدمت ایشان مکرر مشرف میشدم و
تمام احباب همچنانه طائف ان شمع انجم محفل ابرار بودند و ازل را
در همه مقام لاجل حکمت مستور فرموده بودند و همچنین آینه طلعت مقدم

داشتم اذا بچه اشکار از دل نگفت بلکه بهم مثال تذکره از بهر ان دل بیچاره
ان بیچاره جرئت وعرضه اینکه از بهر خود تذکره بلکه دنداشت بهر سوز العمل
جمال قدم ایم عبد رفته باسم بخط تذکره کرفتم وسراً افتخار نمودم که بچه
خدمتی موفق شده ام سر آب راکی ان آب بنوشم و در خلیج بحر اعظم
لب تشنه نبودم آتش نبود و بجز از ناشناخت در بر یار و ندانی عشق باخت
از دار السلام مراجعت نمودم زمانی نکذشت که صیت ظهور جمال قدم
بلند شد بدون تامل تصدیق نمودم اخوان ملا محمد باقر و ملا محمد جعفر
و ملا محمد صادق و عبد الحسین همکی تصدیق امر مبارک جمال قدم نمودند
با اشنا و بیکانه بنای صحبت کذاردیم اکر چه در بدایت معلوم بود که
که این اطوار سبب شورش اشرار شود لاکن حفظ خود را نتوانستیم چشم عاشق
نتوان دوخت که معشوق نبیند نا بلبل نتوان بست که بر کل نسراید
خورد خود را از ذهاب ایاب احباب و مصاحبت انان اسباب فتنه
و انقلاب فراهم شد جمعی بنهایت نزد شیخ باقر رفتند شیخ بظل سلطان
تمسک جسته کفت که باید این کرده را معدوم نمود ظل السلطان حقد و اخلاق
و چند نفر دیکر از احباب را اخذ نموده بحبس در تخت سلاسل و اغلال نکاه
داشت تا انکه ایچه مقصود جناب شیخ و منظور حکومت بود بعمل آمد ما
را رها نمودند مدت چهل یوم در حبس بودیم و این واقعه در سنه قبل از
شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و جناب کاظم بود بشورت
احباب و سلطان الشهداء از اصفهان الجرت نموده بسمت خراسان توجه نمودیم
حقیر و اخوی ملا محمد صادق در سبزوار حاجی عبد الحسین بروجردی و ملا محمد جعفر

بلهذا رفته مشغول تجارت و معامله بودیم لاکن مرکز سبزوار بود و بعد در
خویشان بعد خلاصه جناب حاجی محمد کاظم در بین اخوان ممتاز بود در سبزوار
مأوا نوا بود و خضرت ان ارض بسته بجوایشان بود و ازان زمان که
جناب ایشان بعشق اباد هجرت نمودند ان ارض از خضرت و طراوت
افتاد اشجار خوشه در رضوان آتش بنشسته و اوراق ریخته شد از ثمر و اثمر از
انها بری و خالی است که بمصداق آیه و اذا السماء انشقت و اذنت لربها
و حقت بخیر مفهوم او مضامین نفوس را در ان ارض میبوشت نماید که چراغهای
افسرده را روشن نمایند و طیور رمای پژمرده را سیراب انزع کل شئی قدیر
در ایام توقف جناب حاجی در سبزوار چند مرتبه اشرار اسباب فتنه
و فساد فراهم آورند دفعه سید جواد رئیس اشرار چند زخم بر جناب امیرزا
بیگ و آغا امین اصفهانی زده لاکن از استقامت جناب حاجی محمد کاظم
و در سر حمایت جناب شریعتدار حاجی میرزا ابراهیم مفسدین را بسزای خود رسانید
احباب را آسوده نمود فرالکن در رضوان اخیر جناب حاجی محمد کاظم در عشق
اباد تشریف داشتند اهل فتنه میدان را خالی دیده بنای جولان نهادند
و بعضی از احباب فرار بعشق اباد آمدند و جناب حاجی هم دیگر میل بر فتن
سبزوار ننمودند و چندی در عشق اباد زیست نموده الحق عشاق را بوجود
خود مزین داشت بعد از غروب شمس حقیقت از افق عالم ناسوت جناب
حاجی چون شعاع شمسی در ظل شمس حقیقت ضمانت از ناخوشی دارد که چو ماه
بعد از صعود جمال قدم این ناخوشی تمام اقالیم و آفاق را احاطه نمود و جنین

عروجش بعالم قدس حقیر حاضر بودم چون در اسباب حقیر نزاع واقعست
بر روح و ریحان جان را بجانان تسلیم نمود چون نفوس که دران ایام
از ناخوشی و بارجوم میزاد در مقبره علیحده ایشان را دفن مینمودند لذا ایشان دران
مقبره که در جنب مقبره اهل بهاء واقع است حد فوقند وفات ایشان در سنه ۱۳۱۱
در خانه واده جناب حاج محمد کاظم از هر قسم اثار مبرکه موجود است من جمله
چند نوع از خط جمال مبارک است از متعلقات جمال قدم و بعضی از اشیاء دیگر
از ایشان ۴ نفر اولاد باقی ۲ نفر ذکور و ۲ نفر اناث جناب احمد رضا
و جناب حاج شیخ یک نفر از بنات ایشان زوجه عبدالجواد ابن اخوی ایشان
ا محمد صادق است و بنت دیگر ایشان در خانه ا محمد صادق بزرگ است از جمله امات
موءمنات اند سنه ۱۳۱۴
جناب اخوی جناب حاج محمد کاظم ا محمد جعفر فی سنه ۱۳۱۲
بعلق ابا کاده و مشغول تجارت بودند بسیار شخص خلیق خوش صحبت
ایشان مکرر اتفاق افتاده ۱۳ اولاد ذکور از ایشان باقی ماندند ا محمد تقی
و ا محمد حسین از یک مادر مع زوجه حاج محمد جعفر کربلائی اند. ایشان ا ت و عبدالمحمد
از مادر دیگر است جناب ا محمد حسین ازان ۲ نفر دیگر امتیاز دارد جناب محمد تقی از حالتی
درست معلوم نمیشود کار اظهار ایمان مینماید اظهار ایمان از اهل ایمان فرد بعضی بد عبدالمحمد
در اوایل با اهل ایمان مراوده و مجالست بود چندی بعد خیلی رو بسیئه و ملک فرنگ
سفر نمود خورد خورد مجادله و مجالست انان در ایشان تاثیر کرده ایشان نیز
خود انان گرفتند فعم ما قال شعر موعظه پیر مبفروش اینم بود که از مصاحب نا
جنس احتراز کنید لابن والده اش از اماء موءمنات بنت عمه جناب ا محمد جعفر زوجه

و یک اناث

وفات جناب آقا محمد جعفر در سنه ۱۳۱۲ است در مقبره ابهر مدفون است عمره ۷۵

۲

اخوی زاده ایشان جناب حاجی محمد جلیل است که از قبل ذکر ایشان گذشت

جناب حاجی عبدالحسین اخوی جناب حاجی محمد کاظم از احباب مشتعل باغیرت بود بعد از جناب حاجی محمد کاظم از اخوان دیگر امتیاز داشت تا جناب ایشان در عوجان تشریف داشتند در عوجان چند نفر از احباب بودند جناب حاجی ایشان را نگاهداری میفرمودند بعد از وفات جناب ایشان اثر دلگیری از ان ارض ظاهر نیست از ابتدا بنای تعمیرات در عشق آباد جناب ایشان باعث شد نهایت سنه ۱۳۰۲ باتفاق اخوی حاجی محمد کاظم بعزم سفر نیابل بعشق مشرف شدند و از آن حال قدم بکعبه رفتند و باز مراجعت بعشق نموده بعد از چند یوم از عشق رجوع بابل عنایت شده بوطن مالوف مراجعت نمودند در سنه ۱۳۴۱ این عالم فانی را وداع نموده بعالم قدس بقا شتافت رحمة الله علیه از جمال قدم جل ذکره الاعظم الواح متعدد باسم ایشان نازل شده از ایشان اولاد یکه قابل ذکر باشد باقی نمانده لکن اعمال صالحات از ایشان باقیست و ما عند الله خیر و ابقی جناب آقا محمد در حضور جمال قدم جل ذکره مشرف بودم بحضور فرمودند عریضهای اهل یزد که بحضور آورده بودی جواب انها نازل شده یک نفر از انها اولاد خواسته بودند فرمودند بگو اولاد از همت این ایام انسان میتواند باعمال موفق شود که از صد هزار اولاد بهتر باشد انتهی

مدفن جناب حاجی عبدالحسین در سبزوار است سنه ۱۳۰۶ جناب آقا محمد هادی اخوی جناب حاجی محمد کاظم از مؤمنین بنقطه اولی و جمال ابهی بوده ایشان نیز در سبزوار بتجارت مشغول در سنه ۱۳۰۳ طیر روحش باشیان بقا پرواز نمود بکمال روح ریحان و در حین صعودش جناب اخوی حاجی محمد کاظم وصیت

بنمایند و کلمات ذکر بنمایند که موجب برعلو مراتب ایشان گواه و بکمال وضوح
و ریحان صعود نمود جناب حاجی محمد کاظم صورت وصیت نامچه را
بحضور حال مبارک عرضه داشت لوح مبسوط نازل که مشعر بر عنایت و رحمت
و غفران است از جناب ایشان ۳ پسر بعد از وفات باقی بود عبدالجواد
و عبدالغفور و عبدالرحیم که در حین وفات ابوشان طفل بودند حضرت ایشان روحی
جناب آقا محمد رضا این اخوی ایشان حاجی محمد کاظم بودند لاکن چون ستاره سحری
زود در غروب نموده فقط اسم از او است جناب آقا عبدالجواد که فرزند کبیر ایشان است
بنت عمّ جناب حاجی محمد کاظم در خانه او است اخوی دیگر جناب عبدالجواد
عبدالغفور جوانی معقول بعد از اخوان دیگر امتیاز داشت در سنه ۱۳۱۰
در خبوشان زلزله شدید رخ داد که دیگر بکلی آن محل را ترک کرده شهر یزد را
جای دیگر بنا کردند خلاصه دران زلزله جناب عبدالغفور در سن بیست سالگی
در زیر هوار رفته مرحوم شد رحمة الله علیه والده ایشان هنوز از داغ آن
فرزند دلسوز کداز است عبدالرحیم بحد رشد و بلوغ رسیده معاون اخوی عبدالجواد
است مدفن جناب محمد صادق نیز در سبزوار است جناب آقا محمد باقر
اخوی جناب حاجی محمد کاظم ابوی جناب حاجی محمد جین قبل از همه اخوان برحمت
ایزدی واصل شده حقیر ایشان را ملاقات نکرده ام از مؤمنین سابقین است
از ایشان ۵ اولاد باقی است جناب حاجی محمد جین که از قبل ذکر او گذشت در
وجیه ایشان در بلد اصفهان است مؤمن موقنی است
جناب آقا محمد باقر در سنه ۱۳۰۱ از این عالم فانی بجهان باقی و رحمانی انتقال یافته
مدفن جناب ایشان نیز در سبزوار است علیه عنایت الله و غفرانه

جناب آقا علی ابن ابهر با محمد باقر اصفهانی از مومنین بحضرت اعلی و از محبین جمال ابهی
در ابن امر مبارک صدمات و مشقات بسیار متحمل شده و در ایام گرفتاری احباب
قبل از شهادت سلطان الشهدا در اصفهان بوده بعد از شهادت جناب آقا کاظم از
اصفهان هجرت فرموده بسبزوار وارد آمده که وقت با جناب حاجی محمد کاظم معاشر
و مراوده بوده در رضوصا و بلوا ایشان هم بقدر الحصه کاسن بلا اشاهیده انداز
سید جواد بوطن سبزوار برفعات کتبهای نگاری علی نموده فوق قصد کشتن او را نموده
چند زخم بر بدن ایشان زده و بعد بهبودی حاصل شده بهیچ وقت در صدد تلافی
و مکافات برنیامده بمنتهی حقیقی تفویض نموده تعریف و توصیف ایشان را
هر کس خواسته باشد الواح منزله جمال قدم که باسم ایشان نازل شده تلاوت
نماید و کفی بالله شهیدا بیست سنه است که در خدمت ایشان اخلاص و بندگی
دارم بجمیع صفات مرضیه متصف و مزین است در جمیع امورات خیریه
از نفوس سابقین بالخیرات است چند سنه قبل از صعود جمال قدم بعدیه منوره
عکا رفته بلقاء الله فائز شده و از صهبای وصال آشامیده باذن جمال قدم در
جنت رضوان تمام احباب را بیادگار گذاشته و بعد از صعود جمال
رحمن منور بوده و جمیع احباب بفوز لقا فائز بوده اند و از زلال خمر وصال
مشروب و بمفاد آیه مبارکه یسقون رحیق مختوم ختامه مسک طهورا کل مرزوق و مشروب شده اند
هنیئا لهم و مرئیا از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح عدیده دارند آثار
متبرکه از هر قبیل در نزد ایشان موجود است فی یوم یقوم الاشهاد
در محفل سوم حاضر بود فی الجمله در امور تجارت مشغول است علیه التحیة والثنا

وقایع جناب ملا محمد حسن سبزواری الملقب بباز ملا قضیه حالات خود را
چنین ذکر مینماید در سنه ۱۲۸۵ بشرف ایمان و ایقان بظهور امر رحمن مشرف
شده و پرده حجاب بدون حرف و اقطاب با شیخ شاب صحبت نمود
چنانچه ملا حسین ام امین نوع است آنی امر خود را مستور نداشته خلاصه الحجه
و سلطان سخن اینجا بندگی مراعات نماید و حکمت را از دست ندهد قبول نمایند
الواط سبزوار همه وقت از او خائف بوده اند در حکومت اهم لاجل
درست کاری و امانت اعتبار تمام داشته و همه وقت رجوعات عمل
و بولنا بایشان میشود اند خلاصه از بی باکی و دلیری جناب ملا محمد حسن
و حمایت او باحباب در سنان قدرت جرئت پیدا کرده بنای مزاوده
و تبلیغ میگذارند اخوان جناب شریعتمدار حاجی میرزا عبدالکریم و
حاجی میرزا محمد رضا و بعضی از عوام در صدد برآمده بنای شورش و بلوا
و فتنه گذارند نظر بآن حکومت را برنداشت و جناب شریعتمدار
هم خلق را ممانعت مینمود کار از ایشان ساخته نشد اخوان شریعتمدار
و جمعی از اهل سبزوار بدولت عارض شدند در دولت بحکمران خراسان
آصف الدوله رجوع فرمود جناب آصف الدوله خطاب بحاجی
فرامرز خان سرتیپ حکم صادر فرمود خلاصه ان ابن بو در حضرات باید
را در مجلس حاضر نمایند هر کدام مقر و معترف اند ایشان را رها نکنند
مشهد نمایند جناب سرتیپ نفوس موقوفه باین اسم را در مجلس

احضار نمود اخوان شر بعتدار با چند نفسی دیگر هم حاضر گردند از
قضا یا اتفاقیه آنکه ۳ یوم قبل از انعقاد این مجلس سواد لوحی از عشق آباد
آمد که در آن لوح مبارک بفرماید الکل بان یعملوا بما قبلت من قبل الفقیه
در بین دو دین ابائی انها این فقره در یکی از الواح حقیر نازل شده سواد آنرا ان
ایام بسبزوار ارسال نمودم احباب بهمان دستور العمل رفتار مینمایند چون غافلان
ملاحظه نمودند که در این مجلس از برای ایشان نتیجه حاصل نشد حاجی
میرزا عبدالکریم در غضب شده مذکور نمود لازم بتحقیق نیست برهم
ثابت شده که حضرات بابی اند و قلمدان را کشیده و حکم قتل جمیع نفسی را
نوشته بدست حاجی سید حسین بیش نماز کم از جانب شر بعتدار در انمجلس
حاضر شده داد که شما این حکم را امضا نمائید جناب حاجی سید حسین فرمودند
من تکالیف شرعی خود را میدانم حاجی میرزا عبدالکریم متغیر شده بایشان گفت
تو هم حکمی هستی ولا مذهب هیچ لازم نیست که امضا نمائی ورقه حکم را نزد جناب
سرتیپ گذارده عرض نمود شما این حکم را اجرا نمائید سرتیپ فرمود ما موریت
من این نیست که اگر هر کدام اقرار دارند بشهر روانه نمایم حال هیچکدام اقرار
ندارند رو باحباب نموده فرمود من نسبت بعتبر اخوان شر بعتدار با حالی افتخار
از آن محل فرار نمودند کلمه ای ننوشته فرصت من قصوره مجدد با اهل فساد
اتحاد نموده باهم مشورت نمودند که شاید انها در صدد برآمده احباب را اذیت نمایند
و هیچ نفوذ انها بقتل رسانند جناب حاجی میرزا کاظم جناب میرزا ابیع حکیم

جناب آقا میرزا هدایت و جناب آقا محمد محسن اصفهانی و جناب آقا محمد حسن
ابن مرتضی قلی سید جعفر و برادرش سید جواد بر عهده گرفته بودند که این
عمل را بهر قسم باشد بانجام برسانیم آقا محمد باقر و انور الله اصفهانی
متعهد میشوند که این ۲ صورت دادند ایشان هر ساله صد تومان وجه نقد
وده خروار گندم بایشان بدهند از این جهته بود که ابتدا بجناب میرزا
بدیع حکیم و جناب آقا محمد حسن چند زخم زدند و خیال شهادت
ایشان را نمودند جناب آقا محمد حسن اسباب حرب و ضرب حاضر نموده
در صدد تاختن بر آمدند ایشان را هم دفعه بطور اجماع کتک وافری
میزنند که یقین بر هلاکت او مینمایند مجدداً بهبودی حاصل نموده بمعاونت
حکومت و شرع تعهدات عریضه مفصلاً بطهران عرض مینمایند شرع تعهدات و حکومت
هم رقوم مینمایند که مشارالیهم را خواهان شرع تعهدات نمودند و هم گفتند که چون
اشرار نزد سید جواد و سید جعفر از تحریک اینها ۲ نفر است از طهران حکم
سخت بولات خراسان که باید فوراً سید جواد و سید جعفر بمشهد حاضر نمود
ایشان را تنبیه کامل نمود و تحت غل و زنجیر کرده نگاه دارند حکام مشهد نیز فوراً
فرامرز خان سرتیپ را از مشهد طلبیده و بعد از تشدد زیاد میفرمایند بعاصله چون نان
روزان چون نفر الواط را باید بمشهد حاضر نمود ایشان تکلیف نموده بسوارهای
خود که ایشان را بهر نحو که هست گرفته بذلت تمام روانه مشهد مقدس نمایند ایشان

عمل را اگر

سوار با تمام فوراً ان جا مفسد را گرفته بمشهد روانه نمود و نیز بمخصص ورود
و ظالم عنود را جو بکاری نموده وارد محبس مینمایند و بعد از ان سرتیپ
فرامرز خان را مامور می نماید که باید اخوان شر یعتمدار را حاجی میرزا عبدالکریم
و حاجی میرزا محمد علی را باید با پهند مامور بطور خفت و ذلت روانه طهران نمایند
لاکن در خصوص حاجی میرزا محمد علی بملاحظه جناب شریعتمدار رفتار نمایند حاجی
میرزا عبدالکریم را حتماً باید روانه طهران نمایند ایشان هم بهمان دستور العمل
عمل مینمایند جناب شریعتمدار وساطت مینماید حاجی میرزا محمد علی را متعرض
نمیشوند و حاجی میرزا عبدالکریم را بذلت و خواری بر استری سوار نموده
با حالی نزار [illegible] با ۴ سوار از سبزوار خارج مینمایند و ایشان
را بطهران میبرند مدتی در طهران او را نگاه داشته بعد مبلغ مصارف نموده
و از هر جهته وسایل را بسته فراهم آورده او را بمشهد میفرستند در بین راه
ناخوش احوال شده بعد از ورود بمشهد بفاصله چند یوم از این عالم فانی
بجهان باقی رحلت مینماید و آنمقام که از برای خود تخصیص نموده مقر و منزل
مینماید لیس للانسان الا ما سعی خلاصه جناب حاجی محمد حسن مذکور
مکرر با ناجعین قول الزور مقابل و حرب و ضرب نموده و هیچ وقت
بر ایشان فائق و غالب نشده اگر جمیع وقایع ایشان بخواهم ذکر نمایم
بطول الکلام و تبعد عن المرام بعد از مطیع شدن نایب شرارت حاجی

میرزا عبدالکریم چنری احباب سبزوار آمده بودند مجدد حاجی میرزا محمدعلی
وقایع گذشته را فراموش نموده بنای فساد گذارده عوام را بر اذیت احباب
تحریک نمودند فتوای قتل ملا محمد حسن را داده عوام کالانعام وارازل داوباشی
را بر اجرای عمل تحریص ودستور العمل داد بطوریکه اجماع ایشان را مشهد نمایند
که قائل او معین نباشد شبی بغتةً جمع متفقاً ایشان را در معبری بسر او ریخته
او را باچوب مشت لگد میزنند که حال مشهور بگمان ایشان که کارش تمام شده
و مفقیاهایش را گرفته او را میگذارند و رفته درب خانه حاجی میرزا محمدعلی
ازان طرف حکومت مخبر شده جمعی جهت خلاص ملا محمد حسن بمقر سکنای ایشان
بسمت خانه حاجی میرزا محمدعلی امین میرزا محمدعلی از خانه بیرون میاید
حضرات ارازل باو بشارت میدهند که اینک محمد حسن را کشته جسد او را
حاضر نموده ایم اگر بفرمائید او را آتش زنیم فوراً محمد حسن از جای خود برخواسته
میگوید حق متعال بمن قم باذنی فرموده احدی بر کشتن من قادر نیست تا او نخواهد
چون در رحمان ایام لوح باسم جناب حاجی محمد کاظم نازل ودران لوح
مبارک جناب ملا محمد حسن را ذکر میفرمایند قوله جل کبریائه اذکر من سمّی
بمحمد قبل حسن وبشره بعنایتی ربه فالق الاصباح لا تحزنک شئونات
العالم ولا سطوت الامم ولا تحزنک ضوضاء الخلق عن الحق قم باذنی
وقل ربنا ورب ما فی الارضین والسّموات انتهی ایشان با آدمهای حکومت

نزد مستر حکومت حاضر میشوند و قضیه را ذکر مینمایند جناب آقا محمد حسن
باجازه حکومت وقایع را بمضمون تلگراف مینماید بوالی مشهد جواب آمده
صورت جواب را بسفارت نزد حکومت ارسال مینماید که انرا بالای منبر بخوانند
صورت تلگراف اینست بکو اسیر میرزا محمد علی ابرص نوشر بعتمدار نمیشود
کیم که مار چو به کند تنم بشکل مار کو زهر بهر چشم کو مهره بهر چیست احکام
شرعیه شما در دولت ممنوع و دستور شما مقطوع من بعد از این حرکات
ناشایسته از تو صادر نشود حکومت ما موافقت عمارت را بکو بدو تو را مخلوا
بمضمون فرستند مفسدین را بسزای عمل خود برسانند میرزا محمد علی ابرص جناب
کار خود کرده در کوشه گریخته بعد حکومت نفوس بلوائی را اخذ نموده چوب
کار نمودند بجریمه کرد ابرص بیچاره چون دستش از همه جا کوتاه شد ختم
یعنی چهار ضرب کذارد چهل نفر از طلاب با او موافقت نمودند الی چهل
یوم یعنی چهار ضرب را مداومت نمودند از قضا این عمل او قبول و مطلب او برآورده
شد بعد از اتمام عمل بفاصله دو یوم از ناخوشی وبا دست عیالش را گرفته
بمقر خویش راجع شد و خلق از شرش آسوده شدند حالا جناب آقا محمد حسن
از این قبیل حکایات بسیار وارد اینجا عرض شد کافیست بعد از صعود جمال قدم
بعشق آباد آمده و از مدینه عشق بعمارفته بزیارت روضه مطهره و لقای
منور حضرت من اراده الله فائز شده پس از نیل مراد بعشق آباد آمده

همه وقت با خان محشور است و از بابه محبت الله مخمور باو جود بر
سن که از نصف متجاوز است حالات جوانی دارد همه روزه ریش
خود را میتراشد که سفیدی ان معلوم نشود لذا چون آدم سی ساله بنظر می آید
از جمال قدم جل اسمه الاعظم و حضرت غصن اراده الله الواح دارد و
فرزندارجمندش جناب آقا عبد الکریم از احباب است علیهما بهاء الله و ثنائه

نمره ۱۰۵

محمد ابن مرحوم الله بخش من اهالی محله قاین از طائفه ایلبات مشهور بایل خنجری
عرب مشرح حالات خود را چنین بیان مینماید که در هنگام طفولیت والدم
وفات نمود و والده شوهر دیگر اختیار کرد من در نزد عمه خود بودم او متکفل
احوال حقیر بود تا بحد رشد رسیدم روزی شخصی مسافر جهة کرفتن کاه
وجو جهة اسب خود درب خانه امد من بایشان کفتم هر چه بخواهید حاضر است
وارد خانه شوید ایشان وارد شدند فوراً از برای ایشان غذایان حاضر کردم
چون شخص باوقار بود خوش قیافه او را دوست داشتم عمه حقیر در اطاق
بتلاوت قران مشغول بسوره یوسف را تلاوت مینمود این آیه را تلاوت
نمود و شنوده بمن بخش دراهم معدوده وکانوا فیه من الزاهدین
انشخص فرمود الیوم هم اخوان یوسف همین قسم نمودند او را بدراهم
معدود و فروختند و در آخر الامر چون کرکان جفاکار او را در بدند

Provided by the Afnan Library

در این اثنا چند نفر دیگر از اهل قریه وارد شدند ایشان شخص صحبت را قطع
ننمودند و در اثبات ظهور قائم و قیوم بیانات بلیغ موعظه و ان نفوس محو
مانده بیانات ایشان منم و بیان انها از همه صغیر تر و حقیر تر بودم لاکن
ان کلمات در من بسیار اثر کرد و قلبم را جذب نمود . بعد از ساعتی از مهرآباد
حرکت نمودم از محل و منزل ایشان جویا شدم فرمودند در مشهد بتحصیل علم
مشغولند از ان یوم ببعد همه وقت در خیال بودم که در بیت این مطلب
تحقیق نمایم سفری بمشهد آمدم که شاید ان شخص عزیز را ملاقات نمایم
هر قدر تفحص نمودم او را نیافتم سفری بعشق آباد آمدم با اهل بهاء مراوده
معاشرت شدم در مقام تحقیق مطلب برآمدم بتعلیمات شریعت که
جز اسم نمیدانستم اکتفا کردم بمقامات طریقت که از ان بهره نداشتم واقف شدم
از هر نمایم که شعله نورانی و مجالست یاران روحانی بحقیقت رسیدم
و از زلال کوثر بینوائی چشیدم انچه سمع از برای اصغای ان خلق شده
بود شنیدم و انچه دیده بینا بود دیدم حمد خدا را که بمرام نائل شدم و بمراد واصل
بوطن خویش مراجعت کردم نوعی منجذب و مشتعل بودم که قادر بر حفظ خود
نبودم با دوست و دشمن بیگانه و اشنا عوام و خواص هنگام صحبت گذاردم
چند نفس را بسبیل هدایت راه نمائی شدم تا اینکه بعض قصد از بیتم نمودند نرجون نطق
نداشتم از وطن هجرت نموده بمشهد آمدم خلاصه از مشهد عیالم گرفته

واز مشهد بارو جباش بعشق آباد آمد در سنه ۱۳۲۶ روجه اشی
از آثار موجودات است جناب آقا محمد جنی سوادی در عربی و فارسی وارد

نمره ۱۱

جناب حاجی میرزا حسین معلم ابن آقا محمد جعفر یزدی بعد از تحصیل مقدمات علوم والد ماجدش ایشانرا جهة تحصیل علوم بنجف اشرف و کربلای معلا فرستاده مدت بیست سنه تحصیل علوم رسمی نموده تا انکه خود مدرس شده وهم درانجا اسباب عبا بافی فراهم آورده چندنفررا مشغول باشکار نموده واز برای خود اسباب ملاخلی آماده کرده وهم درانجا متاهل شده واز مداخل عبا بافی متمول و مستطیع شده بمکه معظمه تشریف برده بعد ازان بکربلا مراجعت نموده بعد از چندی اراده زیارت مشهد علی ابن موسی الرضا نموده بطهران آمده چندی در طهران توقف نموده اند فرمودند روزها در مجلس درس جناب حاجی ملا هادی که یکی از مجتهدین معروف طهران بود حاضر میشدم روزی خواستم اظهار فضیلتی نمایم که اهل ان مجلس بدانند که من از علمای عصرم در حین درس گفتن ایرادی کردم جواب فرمودند وبعد بمن فرمودند جناب لاخوند اثبات نبوت خاصه را چه نوع میدانید ومن درمدت العمر هرگز بفکر این مطلب نبوده ام گفتم این مطلب از بدیهیات است لازم باثبات نیست فرمودند جواب منکرین از یهود و نصارا و مجوس وسایر ملل چه میگوئید از برای ایشان ببرهان باید ثابت

ثابت نمود از هر مقوله بیانش کردم جواب فرمود تا آنکه بر خود من
معلوم شد که از جواب عاجزم ازان مجلس خجل و شرمسار بیرون آمدم و در
صدد این برآمدم که اثبات نبوة خاصه را تعلیم گیرم از هر یک از علماء
و اهل علم جویا شدم ایشانرا بمثل خود نادان دیدم و علاوه بر این میگفتند این
از حرفهای جماعت بابیه است که بهر کس میرسند نامبر منکر شده از این
سوء آلات مینمایند حالا که الحمد لله در دین خود و حقیت آن شک نداریم
چرا باید در پی این مطالب باشیم که مورد ملامت شویم که مردم اعتقاد بابی
بما بدهند و سال انکه این مطلب هر طفل کم شعوری میداند حقیت دین اسلام
را و این مطلب در میان عوام متداول است نان نان کندم گوشت گوشت
بره دین دین محمدی حال اگر نانرا از نان کندم و گوشت از گوشت بره بهتر پیدا
شد دینی هم از دین محمد بهتر پیدا خواهد شد جناب حاجی را این ادله تمام
کفایت نمینماید و این از کار سبب میشود که طالب ملاقات احباب میشود
میفرماید خدمت جناب ملا علی اکبر سمنانی و جناب ابن ابهر و سایر احباب رسیدم
چون مرا طالب و مجاهد دیدند بفریادم رسیدند نخست اثبات نبوت خاصه
از براهین نمودند و ابواب علوم حقیقی بر وجهم گشودند و از صیقل دلایل
کافیه و براهین وافیه زنگ موهومات و رنگ تعلقات از آئینه قابلم زدودند
بصراط مستقیم راه یافتم و بنباء عظیم اگاه شدم و بر ایام سلف که عمر
خود را عبس تلف نموده بودم افسوس خوردم و بر تدارک مافات قیام

نمودم وصولت خوت و کبر و باد بروت مدرسه را بکار بای سخت و
مشغلهای با مشقت از دماغ بیرون کردم عمامه را بکلاه تبدیل نمودم
و بشغل علافروزغال فروشی مشغول شدم باندک زمانی باین اسم مبارک
معروف شدم رفقا و رقبا بکلی از برای علمآء شرح حالم را مرقوم نمودند
اهل و عیالم مطلع شدند بعد از مدتی از اهل و عیالم خطی رسید که در اینجا نزد
علمآء بانما بودن شما محقق و معلوم شده دیگر شما خیال آمدن کربلا و نجف
ننمائید که سوای خسران حاصلی ندارد حقیر هم صلاح خود را در مراجعت ندیدم
تمام ما یملک خود را از خانه و اسباب و نقد و غیره را بایشان واگذار نمودم ایشان
را بحال خود گذاردم و بعد بوطن اصلی خود یزد رفتم والده عنایت الله کار اقوام
بعد تزویج نمودم و چندی بشغل تجارت مشغول شدم و بعد بواسطه جناب
افنان حاجی میرزا آقا بمنیج رفته مدت هشت سنه در انجا بدرس دادن
اطفال اهل منیج مشغول بودم اهل بیت را هوای یزد و مادر و اقربا بسر افتاد
از منیج بیزد آمدیم چندی در یزد توقف نموده بعد باراده افنان
جناب حاجی میرزا محمد تقی عازم عشق آباد شده هم در ۱۳۱۳ وارد عشق آباد
شدیم جناب ماجر از جمله نجبا و فضلا است دارای صدق و صفاست
و بعدم محبت و وفا بتعلیم دادن اطفال اهل بها مشغول است زوجه
ایشان بنت جناب احمد یزدی از اهل محله فهادان مؤمنه ثابته است بنت ایشان
حین تحریر ۴ اولاد دارد ۳ ذکور یک اناث شاکر و به شهری جامع تر از عشق آباد
جناب ماجر از جمال قدم و غصن اعظم الواح فارنر علیه بهاء الله و عنایته

غره ۱۲

جناب ملا آقای ابن ملا هادی خراسانی شرح حال خود را چنین ذکر مینماید
چند سنه قبل از تشرف بامر مبرم از بس سخنان اراجیف و کلمات نا لایق
از عوام و خواص در باره طائفه بابیه شنیده بودم من جمله اینکه رسیدگی نمایم
و تحقیق کنم تا صدق و کذب معلوم شود از روی تقلید اینها بر جدال ان جماعت
نموده بودم و نوعی این بیانات اراجیف در من اثر کرده بود که این قوم را
پست ترین مخلوقات میدانستم اگر وقتی یک نفر از ان نفوس که باین اسم معروفند
در کوچه و بازار میدیدم روی خود را کردانیده استغفار مینمودم و با خود میگفتم که نیکه
شریعت خاتم انبیا را انکار نموده سبب تفریق امت شده و اعمال و افعالشان
هم که مردم ذکر مینمایند که هر عمل قبیحی را مرتکبند لاکن از این طرف ملاحظه میکردم
که از اشراف و اعیان و علماء و بعضی از تجار و کسبه را باین امر نسبت میدهند
که بحسب ظاهر مردمان خوبی هستند بسیار در این خصوص حیران و متفکر بودم
تا انکه بفتوای شیخ باقر اصفهانی حاجی عبد المجید نیشابوری را در مشهد شهید
نمودند من در انروز حاضر بودم جناب حاجی را از حبس خانه بیرون آوردند
باز بحکم فوج سرباز و طرف مبرعضب در جلو روی جناب و جناب
حاجی با این هیئت و جلال با کمال سکینه و وقار بقربانگاه میرفت ذره در سیمایش
آثار حزن و خوف مشاهده نمیشد دیگر ازدحام و جمعیت خلق مشهد معلوم است
که چه هنگامه است خلاصه جناب حاجی را در وسط میدان ارک بر پا

داشتند فراش باشی رکن الدوله آمد نزد جناب حاجی مذکور نمود حضرت
والا میفرماید که شما کشته شوید خوب است اگر شما نیز آهم نمیکنید از حال اول از حالتیکه
حیات دارید اقرار ننمائید و انکار داشته باشید اگر باین مطلب ملتزم
شوید شما را مرخص مینمایند جناب حاجی فرمودند که من انکار نمیکنم آنچه امر کرد
جناب حاجی قبول نفرمود از اهل و عیال اولادهای صغیر آمدند سر بهم کریه
و التماس نمودند اعتنا نفرمودند ایشان را شهید نمودند تفصیل شهادت
جناب بدیع این ایشان را شنیده بودم و باور نداشتم که انسان با این استقامت
و شجاعت در راه محبوب خود جان فشانی نماید شهادت جناب ابوالبدیع
از برای من مشاهده شد که آنچه ذکر نموده اند صدق است علیهما بهاء الله و ثنائه
بعد از شهادت جناب ابوالبدیع چندی متفکر و متحیر بودم که چگونه میشود که در راه
باطل این طور استقامت نمایند و از جان بگذرند لاکن مشغولیت کسب و تعلقات
این افکار و خیالات را برد تا آنکه در ۱۲۹۹ بمجرد یکی از اخوان عازم
مکه شد در قفقازیه در شهر شماخی مرحوم شد بعد مجتهدان محل سکونت
نام باشد بایشان وصیت نموده که اموال مرا امانت نگاه دارید و بنویسید
بمشهد با خود بیاورد اموال مرا برگردانند جناب ملا سمیع چگونگی را بمشهد
مرقوم نمودند بعد از اطلاع عازم شیروان شماخی شدم در کاروانسرای منزل
نمودم در بهلوی منزل حقیر جناب ملا صادق بادکوبه منزل داشت بعد از ملاقات
معلوم شد که ایشان با بی هستند و در شیروان بر ملا تبلیغ مینمایند از ملاقات

ایشان بسیار مکرّر و محزون شدم خواستم مزل را تغییر دهم ممکن نشد مرّر
از ایشان در بر بنودم ایشان دست انصاف بر نمیداشتند و مرتبهٔ بنود ندادند بر بحر و
عنف را فرشدم کر کوش ببیانات ایشان بدهم و ملاحظه نمایم از چه مقوله
سخن میکویند بعد از توجه و کوش دادن دیدم حرفهای بی سر و ته میزنند و از روی
دلیل و برهان سخن نمیکویند و آنچه از قبل از عوام خواص در بارهٔ این
طائفه شنیده بودم بسیار دروغ و افترا بوده در مقام جدل و مجادله بر آمدم
لکن با وجود دلیل و برهان بر حقیت که چاره و مفرّی برای من نبود وسواس داشتم
و اقبال نمیکردم مدّت چهل روز خدمت جناب ملّا صادق بودم از بدو ظهور حضرت
اعلی الی طلوع شمس جمال ابهی را کما هو اطلاع حاصل نمودم بعد قدری از آیات و
نوشتجات از ایشان کرفته عازم یزد کوبه شدم و خصوصاً برای احباب
یزد کوبه سفارشی نامه نوشته بخود حقیر داد که بایشان بدهم در بین راه
ان پاکت را کشودم ملاحظه نمایم چه مرقوم نموده از بابت خرما و جای
که بمردم میخورانند چیزی نوشته است یا نه دیدم حکایت چای و خرما ذکر
نکرده لکن عبارات و امثال جای ذکر کرده که سبا تجربه آمده من جمله ذکر نموده
که نطفه امر را دو قرار کرفته حکمت و مدارا لازم است که سقط نشود و
بمقام انشاء ناه خلق آخر برسد بهیکل احسن التقویم ظاهر شود خلاصه ان
فصل را بحضرات احباب ندادم لکن با ایشان مذاکره نمودم و تفصیل

صحبت نمودن با جناب ملا صادق را با ایشان ذکر کردم و مدت ۳ ماه در
باد کوبه ماندیم بعد با چند نفر دیگر از طرف کناره جزر عازم ایران شدیم
رفقای منافق در کناره جزر رفته نزد عباس بیک نامبه بزرگ آن محل بود
باو گفته بودند که این شخص خراسانی بابی است و کتاب بابیها همراه دارد
شخص را فرستاده بود که آمده منزل مرا کردش نمود کتاب بیرا نمایم من
در اطاق نشسته بودم دیدم شخص وارد اطاق شده و در میان اسبابهای من
گردش مینماید من از او پرسیدم چه میخواهی گفت رفقای تو گفته اند که تو
بابی هستی و کتاب بابیها همراه داری حال که چیزی پیدا نشد بیا برویم مرا ببرد
نزد عباس بیک او هم با من گفت کتاب بابیها را بده گفتم کتابی نزد من نیست
گفت او را اسکلک نمائید تا کتاب را بدهد مرا در میان اطاق برده
اسکلک مینمودند من فریاد یا صاحب الزمان بلند میکردم ایشان بگمان
اینکه من صاحب الزمان گفته ظهور نموده او را میکوبم لاکن من همان صاحب الزمان
موهوم در شهر جابلقا را میگفتم و در آن حین شخص مازندرانی که از احباب
بود نزد عباس بیک میرود و میگوید بمن سبب این بیچاره را چرا از بیت بیرون نیاورده
باو رحمی نداشته باشند من نزد او رفته بجوشش از او جو یا میشوم اگر نزد او
کتابی باشد گرفته میآورم شما او را با کتاب باستراباد روانه نمائید اگر کتاب همراه
ندارد او را رها کنید برود عباس بیک حرف او را قبول نموده آن نفوس که باسکلک
کردن مشغول بودند خواهش آن شخص مازندرانی آمده از من جویا کتاب شد

ابتدا اشاره کردم و بعد چون آثار بجابت و انابت از او ظاهر کردم گفتم
که در بحر است و در میان عدد نهایت که بحاجی محمد ابراهیم محمل نقل جریان کرده
ام الحال در انبار اوست بعد از آن شخص مازندرانی نزد عابد رفته مذکور نمود
که در نزد این شخص کتاب نیست و خودش هم با بر نیست رفقا از راه عداوت
این اسناد باو داده اند ابتدا شما او را طلبیده از او عذر خواهی نمایید عابد مرا خواسته
معذرت خواست و آن شخص مازندرانی بجهت اینکه اسباب فراهم نماید که من کتاب را
از میان اسباب بهار سال آتی رد بیرون آورم نزد حاجی محمد ابراهیم رفته ذکر نمود
که شما اگر طلب از این شخص خراسانی دارید از او بگیرید که اگر این شخص بمانع
باشد تنخواه او ضبط دیوان میشود البته شما طلب خود را از او دریافت نمایید
حاجی محمد ابراهیم مرا طلبیده مطالبه وجه طلب خود را نمود گفتم ندارم برات
بعمل دارم که حالی ممکن نیست و مال التجاره دارم فروش نمیشود گفت اجناس
که در انبار موجود داری بیاور تا قیمتی خریدار بیاورم گفتم تقصیری خریدار
در بحر است که در انبار رضاست گفت برو هر بیاوری با تفاق شاگردش در
انبار رفتیم حقیر مخزن را باز کرده کتاب رامع تقصیر خریدار از بحر برداشته
در بغل گذاردم و با آن شخص مازندرانی هم برخورده با و سپردم فرمود هم بعد آنکه
باشی و بعد از این واقعه عابد بر فقا عتاب خطاب نموده بود که شما بمحض
عداوت مرا و خود را رسوا نمودید و ابدا با این شوخی کتاب با نبود گفته بود نه
چند عدل مال التجاره و اسباب نزد حاجی محمد ابراهیم دارد شاید این باشد

مجدد آمده در میان علما و مجرس و اصحابها تمام گردش نموده بجز سرشافتند
خجل و شرمسار مراجعت نمودند ان شخص مازندرانی و چند نفر دیگر مرا محرک
شدند که باسترآباد رفته بحکومت از دست ع بیک عارض شوم و تعدیات
و ظلم او را معروض دارم من بطور خفا باسترآباد رفتم و وقایع در کناره جزر ابتمام
ذکر نمودم والی غلامی از جهه احضار نمودن ع بیک همراهم نموده بکناره جزر آمدیم
و ع بیک را برداشته باسترآباد آمدیم بمحض ورود ع بیک را انداخته چوب
بسیار زدند و بعد او را بحبس خانه بردند و از بعد مبلغی او را جریمه نموده از ریاست
کناره جزر معزول نمودند و حقیر بکناره جزر مراجعت غمگسار خود را صورت
داده آمدم بشاهرود و در شاهرود بهر کدر که عبور مینمودم انگشت نما بودم
میگفتند همین بابی است که در کناره جزر او را اسکلک کرده اند و احباب شاهرود
لامحاله یکدیگر را ملاقات نمودیم در شاهرود ناخوشی احوال شدم حضرات احباب
کمال مهربانی و پرستاری نمودند بعد عازم مشهد شدم هنوز بمشهد نرسیده شهرت
بابی بودن و وقایع کناره جزر در زبانها اقوام و اشقیان منتشر و مشهور شده
و حال انکه هنوز بابی نشده ام و خیال جواب دادن و ادله و براهین
ایشان را باطل کردن را دارم بعد وارد مشهد شدم دیدم تمام اقوام و اشقیان
مرا بباد سب گرفته بعضی موعظه و نصیحت مینمایند و برخی سرزنش و ملامت
میکنند لابد حقیر با احباب معاشر شدم و از تالیفات الهیه و الهام او نیا
بمراتب ایمان و ایقان و اطمینان فائز شدم و بعد از عرفان و ایقان

جذبه عشق زمام اختیار از دست عقل گرفت فعم ما فعال انچه که عشق
خیمه زند جای عقل نیست غوغا شود چو پادشه اندر ولایتی در سنه ۱۳۰۳
تصدیق بامر مبرم نمودم مدت ۳ سنه در مشهد فی کل حین کرفتار ملامت
وضمانت بار و اغیار بودم تا انکه طاقتم طاق شد و مقاومت نتوانستم
هجرت نموده بعشق اباد آمدم در اواخر سنه ۱۳۰۴ وارد عشق اباد شدم عشق اباد
را نیز مثل مشهد ملاحظه نمودم که اغیار با جناب از بیت منفور ترند من
از آمدن بعشق اباد پشیمان شدم طولی نکشید که شهادت جناب حاجی
محمد رضا واقع شد فی ۱۵ از دهم شهر محرم سنه ۱۳۰۷ و از برکت انام
اطهر اهل عشق اباد بل اکثر بلاد از ظلم اهل عناد آسوده شدند و حقیر
در عشق اباد بشغل صرافی مشغول شدم ولی حین بان عمل مشغولم خدام
جناب ملا آقا از مؤمنین ثابت راسخ است در تعداد مبلغین محسوب است
نفوس عدیده را بشریعه باقیه الهیه راه نموده لاکی از اثار مندرسه مدارسه
جزئی در ایشان با قرائت قدری مجاور نه بنمایند بجمیع صفات مرضیه متصف
است مخصوص صفت امانت تمام اکراد از محاورات غوجان و شیروان
که بعشق اباد می آیند با جناب ایشان طرف حساب انچه وجه دارند با ایشان
تسلیم می نمایند همه وقت مبالغ از وجوهات امانت نزد ایشان موجود است
در سنه ۱۳۰۹ قبل از صعود جمال قدم سفری بارض مقصود رفته بشرف

لقاء الله فائز شده پنج ماه در آن ارض مقدس توقف داشته و آنکه
وقت بفیض لقا فایض بعد و بعد مراجعت بمدینة العشاق نموده
عالوح از جمال قدم جل ذکره الاعظم دارد و ۳ لوح از حضرت
غصن الله الاعظم در ۱۳۱۲ تا اوّل اخبار نموده بنت اخوی استرهٔ
اصغر زوجه ایشان است مؤمنه موقنه است و در ۱۳۱۷ خداوند اولاد
ذکور بایشان عطا فرموده نام او را روح الله گذارده اند علیهم سلام الله و عنایته
غره ۱۳۱۵

جناب مشهدی مهدی سراقی از اهل کنجه در ۱۳۱۱ بعشق آباد آمد
بعد عیال و اولاد ایشان بعشق آباد آمدند پسر بزرگ ایشان هندس
با جناب ابوی در مجالس احباب حاضر میشد و اظهار محبت مینمود
امّا از آنکه صبیهٔ مشهدی مهدی را یک نفر از اهل کنجه تزویج نمود ان
داماد سبب خرابی بنیاد شد در مقام شیطنت برآمد آن جوان را
اغوا کرد و عیال و اولاد جناب مشهدی مهدی را با ایشان نگذارد
بقسمیکه کل در مقام عناد برآمدند ان پیره مرد ضعیف مدتی غریب وار
و دلفگار در میان خویشان بیگانه روزگار بسر میبرد و خون
جگر میخورد تا اینکه مرض بروجودش عارض شد احباب هر روز
بعیادتش میرفتند و او را پرستاری مینمودند با احباب وصیت نمود
که محزن باشید بهره من حال مقابل فرزندان خود بلکه بهم بعد از وفات
من احباب باید جسد را برداشته غسل دهند و کفن نمایند

و بر جنازه من نماز گذارند و در مقبره اهل بهاء در جوار مهاجرین
از او لیا دفن نمایند روزی در زمین اعظم اجتماع نموده چند دقیقه
تلاوت نمایند و از برای این عاصی از حق متعال طلب غفران نمایند
پس از مدتی بکمال وقار بجوار این عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شتافت
رحمة الله علیه بعد از وفات الجناب احباب اجتماع نموده جنازه او را
بعزت و احترام برداشته تعجیل تلفیق نموده او را در مقبره اهل بهاء دفن
کردند و احباب هم از اولاد و متعلقان ایشان را رفت شدند زیرا که
بکلی تفویض نموده و مخارج کفن و دفن هم خود انها متحمل شدند جناب
مذکور دارای اخلاق حسنه بوده همه وقت در مجامع و محافل احباب
حاضر بوده و ساکت صامت جالس از حضرت نم اراده الله نوح دارد
ستین شریفش بعد سال فی ۱۳۱۶ برحمت ایزدی واصل شد علیه بهاء الله و عنایته
۱۳۱۵
جناب مهدی اسکندر ابن آقا میرزا نم اهل کنجه اول کسیت که از اهل کنجه
بکنج معنوی پی برده و بدولت حقیقی بی خبر دار شده منبالله و مربیا در
سنه ۱۲ از راه عشق ابا بیشهد مقدس رضیه چون عشق الله بوده مجاز
منظر جفیت کشته با آمال اصلی خود نائل و بمقصد حقیقی خود واصل شده
گفت مقصودم تو بودستی نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان

در شهد و سه روز در جوار احباب بعشق با ایشان صحبت نمودم
و ایشان را بخدمت ابن اصدق علیه بهاء الله برده تبلیغ بنمایند و از شهد
شرح حال ایشان را بحقیر مرقوم نمودند پس از ورود بعشق آباد
ان رقیمه احباب را بحقیر داد و مارقم فیه اطلاع حاصل از ملاقاتش
مسرور شدم از اقتباس فیوضات نیران سدره الهیه چون کوره نار برافروخته
گداخته سوخته و ساخته و پرداخته مشتعل مجذوب بسرمست مخمور
مسرور و مبهور از حالات خوشش کل محظوظ و مبتهج شدیم چند روز
توقف نمودم عازم باکو بودم حقیر کیفیت احوال را ببابا کو به خدمت
احبای حملهٔ مرقوم ایشان بیاد کو به رفته چند روز با احباب ملاقات
نموده عازم کجه میشوم چون ان ایام از احباب در کجه کسی نبود ایشان
بدون ملاقات احباب نتوانستند در کجه زیست نمایند بباد کوبه
آمده با احباب معاشر شدند و در انجا بکسب و داد و ستد مشغول شدند
و هم در انجا تا اهل اختیار نمودم چند سنه در باکو به بودند و در سنه ۱۳۱۲
با تفاق جناب آقا عبد الخالق مع اهل و عیال از باکو به بعشق آباد آمدند
بشراکت دکانی باز کرده بکسب مشغول شدند بعد ملاحظه نمودند منافع
حاصل نشده ضرر نمودند ان دکان را بهم زدند و جناب آقا عبد الخالق

بهاد که به مراجعت نمود جناب اسکندر در عشق‌آباد توقف نمود و بکلی مشغول
شد فی الجمله رونقی در کارش پیدا شد از بعد ۳ نفر از اخوانش با والده آمی
بعشق‌آباد آمدند اساس اخوان شهدای اصدان محمد جعفر ع و جناب اسکندر
من جمیع الجهات مراقبت احوال اخوان نموده رعایت ایتام را منظور میداشت
مخصوص عاکه صغیر بود او را در اشکول گذارده مخارج او را مدت پنج سنه
از همه بابت تعلیم نمود و اخوان هم با اخوی اسکندر موافقت نموده اظهار
ایمان مینمودند و بکمال محبت و مودت با یکدیگر سلوک مینمودند لاکن اسباب
امتحان و افتتانی فراهم آمده زحمات جناب اسکندر بهدر رفت

بلبل خون در خورد گلرخ حاصل کو ناکهش باد صبا زار و پریشان دل کرد

بیان حادثه انکه عباسقلی نامی از رفقای ما اهل تبریز که چندی در بادکوبه
بوده وارد عشق‌آباد شده و اظهار ایمان نموده و با احباب معاشر و مراوده
شده اسرار احبا احباب باو گفته و در خم رنگ رفته خود را بالوان عاریه
زینت داده ادعای طاوسی نمود سر برآورد از خم رنگین شده که منم
طاوس علیین شده اگرچه حالش بر اهل فطنه و ناظران منظر اکبر مشهود و معلوم
بود ایشان نیز ستر نموده تا انکه خود پرده خود را درید و کینونت سجینی را
با آثار و اطوار خود ظاهر نمود اگرچه تمام خیانت او را
ذکر نمائیم باید اوراق متعدده مرقوم شود مختصر از تفصیل انکه عباسقلی

مذکور با جناب مشهدی حسین تبریزی قرار شراکت گذارده و در بهره زن مشغول
شد بعد از چندی بمیل و رضای یکدیگر تفریق حساب شراکت نمودند
در وقت عقد شراکت و هم وقت تفریق حساب و تفصیل جنس و چند
نفره یکدیگر از حسنان حاضر بودیم و قرار داد فیما بین را شاهد و بکمال روح
و ریحان از یکدیگر سوا شدند بعد از مدتی عباسی عریضه از دست
مشهدی حسین بسوداده و ما ها را شاهد طلبیده بعد از انکه سوء ما را طلب نمود
این نفوس که شاهد بودند بر کیدو مکر او اگاه شدند و شهادت را بانچه
واقعیت عمل بود دادند و ان شهادت بر وفق مرام او داده نشد و در
نزد سعد سواد مقتضی شد لذا از امر اعراض نموده کفر باطنی خود را ظاهر نمود
و ان کیدو مکری که خیال کرده بود این بود در وقتیکه تفریق حساب نمودند
قرار بر این شد که مشهدی حسین مبلغ چهار صد مثقال نقد تسلیم عباسی
شود و غیر از جمیع اشیاء دکان و مطالبات ابواب جمع جناب مشهدی
حسین باشد یک دفعه وکیل بود که با سم عباسی بود جناب مشهدی حسین
مذکور نمودان وکیل نزد من است لکن با سم اوست من بعد فرض نشود که اسباب
نزاع در بخش شود اهالی مجلس این مطلب را استماع نموده اعتنا نکردند
گفتند هیچ تفاوت نمیشد بعد از چندی عباسی عریضه داد که من با مشهدی حسین
شریک بودم و بعد در حضور حضرات حساب ما گذشت و هیچکدام

را حقیر بیکدیگر نمائند حال مشهدی حسین وکیل میگوید منات که باسم من است وا
فلان شخص طلب دارم از من سرقت نمود بخواهد او جه را دریافت نماید
میگوید این مبلغ را از تو طلب دارم تمنا آنکه ان نفوس که در وقت تفریق متا
حاضر بوده اند احضار نماید وازایشان مستفسر شود بر که بعد از تفریق حساب
مشهدی حسین چیزی از من طلب داشته یا نه بعد ام بردن هم و زیاد همین یک
کلمه را از شهود بپرسد در وقت تفریق شراکت این دو نفر حاضر بودند
بعلی مشهدی حسین چیزی از عباس طلب کار بود نه مرحقی و ۲ نفر از شهود ام
بهمین قسم شهادت دادند و بعد دانستیم که بعد از شهادت ما با عباس خواهد
گفت پس وکیل باسم من است وحق من است ومشهدی حسین از من سرقت نموده
شش نفر شهود بودند که سه انها را حضار نموده بود جناب مشهدی یوسف میلانی
ا مشهدی ابراهیم میلانی مشهدی عسکر میلانی میرزا عبدالکریم اردبیلی
ا سید مهدی کلیبا یکانی حقیر علی اکبر بنا و بزدی خلاصه چون بر کیفیت او
واقف شدیم لهذا شهادت را تقریر داریم ان ۲ نفر که موافق خیال او شهادت
داده بودند از این چهار نفر متفق این نوع شهادت دادند بر سبیل در وقت
تفریق شراکت این دو نفر حاضر بوده بر بعلی مشهدی حسین از عباس چیزی طلب کار
بوده بعلی یک وکیل مختار منات که باسم عباس بود بابت عباس یا وجه
وکیل را گرفته تسلیم مشهدی حسین نماید یا انکه وکیل را باسم مشهدی حسین

نمایند ۲ نفر ام ابن قسم شهادت داد نزد عمل عباسی با مال شد از این جهة اطراق
نموده که علاوت احباب برجهان بسته چون غلام هندوئی کهن کشد
از سیزده خواجه خود را بکشد خلاصه اخوی اسکندر ام چندی با احباب ثم کرد شریک
شد و او را خورد خورد مثل خود لا مذهب نموده احمد بن محمد جعفر وغیره را هم مثل خود
کرد و سعی کلی او این است که تا ممکن شود احباب را لا مذهب نماید شخص از
احباب ذکر نمود که روزی در مجلس احباب فراهم شد که بقدر ۲ ساعت با او بودم
و مقصودم این بود آنچه در کون وارد برد زد هند با او بطور ملایمت بنای صحبت
گذاردم و از هر مقوله سخن که بیان نمود او را تصدیق و تحسین نمودم بلکه
فوق آن را بیان کردم تا اینکه از من مطمئن شد آنوقت مذکور نمود که من اما مال
بست نفر را بهم رسانیده و گمراه نموده و از زیر بار تکلیف انبیا آورده و با ثبات رسانده
ام و اسامی انها را ذکر نمود و چند نفر را اسم برد که انها هم بلا مذهبی شده و یک اثر
و نوکر همتی نمانده مبتوانند که انها را لا مذهب نمایند بهمدیگر دست بیکدیگر
داده من و تو شیطان این طائفه شویم از استماع این کلمه را اختیار خنده بر
او گفتم ای احمق نادان این چه خیالیست که بسر تو افتاده خنده بر من از شیطان
که این امر مبارک وارد از انها چه ساخته شده که از من تو بشود هیچ دانم از من
مایوس شده راه خود گرفت بار دیگر بجناب اسکندر رفته الحین والده و اخوان بجوش
و خروش شده اند لاکن قطوری بر سند سکندر وارد نه والعاقبة للمتقین جناب اسکندر
از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح بار صاحب سی بار مرقبات
زوجه او هم موقنه راضیه مرضیه است ۴ اولاد دارند دختر علیحده نقوم خواهد
نمره ۹۵

عبدالحسین ابن حاجی زین العابدین شریک چون جدّ ایشان از آخر با ایشان
لاحق
لاحه و در مشهد مقدّس ساکن شده و در انجا توطّن نموده اولاد با سعادت ایشان جناب
حاجی زین العابدین و جناب حاجی محمد حسین شریک معروف از خدمت ایشان
مکرّر رسیده ام لسان شریک هم میدانستند از جمله منسوبین اهل مشهد بودند از اول
ظهور حضرت اعلی اقبال نموده بودند از قبل بمناسبتی که حضرت رضا الروح
گذشت که از برکت ان وجود مبارک اهل مشهد وارد کان و دار العبادة یوم
المشاهده لکن ایجاد اقبال نمودند و کلمه الست بربکم گرفتم نقطه مشیت الله
ظاهر شد را گفتند لذا مکرّر مورد صدمات و لطمات شدیده شده اند
من جمله در سنه ۱۲۹۱ بسعایت و تحریک نواب رضوی لاجل اخذ مداخل
اشاره بعلماء و اعیان مشهد نموده که در صدد افیت و بهانه جوئی برایند
و آب را کل آلود نموده تا ایشان صید ماهی بنمایند اهل غرض هم مترصّد و
منتظر چنین وقتی دیگر معلوم است در این وقت که گرگ و شبان و کلب
و باسبان متحدّ و متفق میشوند چه حالت باغنام بیچاره دست بهم داده رو
بسمت شبان روند شبر و پشم انها را تا قدر مقدور ضبط نمایند و طریق دهاب
مسدود نموده ایشان را بآب سپارد بکلب توجّه نمایند خود را بچوپان
سیراب کنند خلاصه در ابتدا از جهة اینکه اغنیا حساب کار خود را نموده
از وادی زخارف و مصارف احمال ننمایند بجان فقرا افتاده هر نوع از بیش
برایشان وارد آوردند بقرآء مشهد بحدّی آزار و اذیت نمودند از ضرب

شتم و غارت اموال آنچه نتوانستند کوتاه نفوذ خانهای بعضی را آتش زدند
ان بیچارها هر کدام توانستند بسمتی فرار نمودند بعضی بطرف کرمان و
رفسنجان بعضی بطرف شیراز و بوانات و منج چند نفری بآباده توجه نمودند
و چند نفری بطهران رفتند جناب حاجی حسین ترک عم عبدالحسین مذکور
باسه نفر دیگر باصفهان رفتند و آنانکه قدرت فرار نداشتند لابد تن ببلا
در داده هر نوع زحمت و مشقتی متحمل نمودند و آنانکه صاحب مکنت و
ثروت بودند انچه توانستند از ایشان اخذ نمودند جناب حاجی ان
سه نفر روز سه شنبه شاهزاده ظل السلطان ایستاده در وقت رسیدن
شاهزاده نزد یکی ان مقام فریاد مینماید که ای داد از ظلم و جور اهل غرور
و از غلو اعتنائی صاحبان حکم که بحال فقرا و ضعفا توجه نمایند
ظل السلطان جلو اسبرا نگاه داشته میگوید چه شده است این پیره مرد
جناب حاجی چنین مختصر عرض مینماید و میگوید شصت سال از عمر من میگذرد
و پنجاه سال است که باین اسم معروفم هیچ نوع میشود که این اسم را از خط سلب
نمایم و هاکذا اهل مشاد اگر ما نباشیم بفرمایید بدفعه ما را مقتول نمایند
والا اسباب آسودگی فراهم نمایند تا بدعاگوئی دولت مشغول باشیم شاهزاده
جناب حاجی را دلداری و نوازش بنماید مبفرماید فردا بیائید کار شما درست
میشود روز بعد جناب حاجی مع رفقا خدمت شاهزاده میروند شاهزاده

با ایشان قدری صحبت بنماید ایشان هم در ضمن از نواب رضوی خطابت
بنمایند شاهزاده فوراً با ابراهیم خلیل خان حاکم بزد تلطاف بنماید باین
مضمون ابراهیم خلیل خان کو باز مام حکومت در دست دیگران است والاّ
چرا باید رعیت متفرق شوند و باطراف فرار نمایند البتّه اهالی مناور را آسوده
نمائیده انانکه متعدی بوده اند تنبیه نمائید و ایضاً فرمانی خطاباً بابراهیم خلیل خان
مرقوم می نماید که حضرات را از شرّ مفسدین آسوده نماید و متعرضین
را تنبیه نماید جناب حاجی چون فرمان را گرفته بیزدی آید نزد ابراهیم
خلیل خان رفته فرمان شاهزاده را نشان میدهد حکومت قدغن می نماید
کسی متعرض ایشان و چند نفری را مؤاخذه و تنبیه بنماید این فقره بر نار
عناد حزب فساد می افزاید بحیله و مکر دیگر تشبّث می نمایند سید میرزا
نامی مفسد که امام جماعت بوده در منار منشأ این فساد میشود در نصف
شبی بی خوانسه چند تیر تفنگ و تپانچه بیرون می نماید و بنای داد
و فریاد میگذارد اهل خانه و همسایه ها جمع میشوند میگویند ۳ نفر با بر
بقصد کشتن من آمده بودند و چند تیر تفنگ بطرف من خالی نموده فرار کردند
و این تهمت را عوام کالانعام دست آویز نموده مجدداً بنای اذیت و صدمه
این فقرا گذارند و چنانچه همه وقت عادت این ناس ناسپاس حق ناشناس
این است که فقرا و ضعفا را بیشتر از اذیت بنمایند مثلهم کمثل الکلب که همه وقت

بر فقرا جمله مبنی بلند این اشرار ام بر فقرا و ضعفا حمله نمودند من جمله ابراهیم
نام خارکش که از جمیع احباب منادی ضعیف تر و فقیر تر و امر معاش او بخارکشی
میگذشت او را بیشتر از همه اذیت مینمودند چنانچه این فقره فقر و مسکنت و نے
کسی خود را اعجاز خود قرار داده حکایت او را مختصراً عرض مینمایم خالی از
ملاحت نیست میگفت از اهل منادی گذشته در روی ارض بمثل من احدی نیست
که فقیر تر و بے کس تر باشد من حسبت اقوام از عمه عمو خاله خالو خاهر برادر احدی ندارم
سوای مادر و هر انهم کم مرحوم شده اند در خصوص مال و ملک نه یک و نیم مال دارم نه یک
کف دست املاک هر روز ۲ پشته خار از صحرا آورده بجنبانم یا حمام فروخته بقدر قوت
راهبوت با عیال و اولاد گذران مینمایم باری حکایت ابراهیم منادی که حال
بسلطان ابراهیم معروف است این است که در شب عید صیام ۱۲۹۶ چند نفر از احباب
از اهل محله فحامان در منزل حقیر شریف داشتند و بصحبت مشغول بودیم ناگاه
کسی دق الباب نمود حقیر آمده در را گشودم شخصی که او را ندیده بودم و نشناختم
دیدم ایستاده بکلمه مبارکه الله ابهی ناطق شد او را جواب گفتم گفت مهمان میخواهید
گفتم داخل شوید وارد شده بکلمه تکبیر ناطق چالس شد گفت نام من ابراهیم است
از اهل منادم و از انجا میایم حالی گرسنه ام بر سر من امانت بیاورید از برای
او طعام حاضر نمودیم صرف نموده در گوشه خاموش قرار گرفت و حضرات احباب
مطالب راجعه بامر مبارک صحبت مینمودند ناگاه ابراهیم مربع چالس شد توجه
با حباب نموده بنای صحبت و مکالمه گذارد مذکور نمود که بشارت میدهم شما را
که خداوند تبارک و تعالی موسای جهت استخلاص قوم مبعوث فرموده

و بر هلاکت فرعون و جنودش مؤید داشت و بیده را قدرت بخشیده بنیاد نمرود و مردود
را برانداخت پرسیدند کیست و کجاست گفت اهلین ابراهیم است که در نزد
شماست حق جل و علا سلطنت روی ارض را بهم تفویض فرموده به
سه شرط استقامت و انقطاع و صبر حقیر و سایرین او را سخریه و
استهزا نمودیم زیرا که گفتار و کردارش کاشف بر جنون بود لاکن انچه در
در این کور اعظم و دجال افخم ظاهر میشود از سایر اکوار و ادوار ممتاز است
چنانچه از مجانین و اهل جذب و شور انار عجیبه بروز نموده است عجایب
ره عشق ای رفیق بسیار است بپیش آ هوس این دشت شیر نر بسیار
ابراهیم بیاناتی ذکر نمود و هم کیفیت احوال خود را مفصلاً ذکر کرد که موجب
سکوت حاضرین شد ابتدا مذکور نمود که این ۳ مقام که ذکر شد که استقامت
و انقطاع و صبر هر کس در حقیقت دارا این ۳ رتبه باشد سلطان
است بر کل من فی السموات والارض زیرا که بمقام اطعت حتی اجعلک مثلی
فائز است من اگر خیال سلطنت ظاهره داشته باشم انقطاع ندارم اگر تحمل در
زحمات و شدائد نداشته باشم صابر نیستم اگر از قول آشنا و بیگانه ازاراده
خود منصرف شوم استقامت ندارم و همه وقت مشیت الله چنان مقدر نموده
که نفوس ضعیفه بی اسم رسم را مصدر امورات عظیمه نموده بار از این
قبیل بیانات ذکر نمود گاه گاه هم کلمه ذکر میکرد که صرف بجنون بود و بعض

از صدمات که باو زده بود ندر بیان نمود من جمله مذکور نمود که در هفتاد و
روز سی یک حبه تخم مرغ باده دانه کبک کد خدا بمن داد که به تنزر جان برده
بمحل جواد ابن حاجی ملا محمد تقی برسانم در بین راه که هر نفس یک دانه تخم از
حبه افتاده بالای سنگ سخت و شکست بسیار متحیر شدم و متفکر که چگونه
میشود که این بیضه بالای سنگ افتاده محفوظ ماند این واقعه را تفعل بخیر زدم
به تنزر جان آمده ان حبه و تکه ها را بصاحبش رسانیدم نزدیک غروب
بود اراده مراجعت بمنزل نمودم چند قدمی آمده که ناگاه آدم کلانتر تنزر جان
که اسم او میرزا مهدی است نزدمن آمده گفت کلانتر تو را میخواهد همراه آن شخص
بخانه کلان تر آمدم کلانتر مذکور نمود میخواهم امانتی بتو بسپارم بهر قدر که من حاضر
نمودم بتو بدهم بعد ملاحظه کردم جوب چاق حاضر نمودند حساب کار خود را
کردم مرا برو انداخته با دو نفر آدم همراهی امر کرد که این بابه را بابهز ببر جوب
هلاک نمائید باین جوب بنزر سر و دست هایش را خرد نمائید و اول خود او
جوب برداشته هر قدر که قوت و طاقت داشت بر بدن ضعیف فرود آورد و بعد
ان ۲ نفر جوبها را برداشته مشغول بزدن شدند تا انکه من بکلی بیهوش شدم
ایشان انقدر بزنند که یقین بر هلاکت من نمایند و بعد مرا از خانه بیرون آورده
از خانه کلانتر کوچه محلی انداخته میروند نزدیک طلوع صبح بهوش
آمده چشمهایم باز شد اما گمان اینکه عضوی از اعضایم در دست باشد ندارم

قد کنده حرکت کردم دیدم اعضایم درست و صحیح است حکایت افتادن
بیضه بر روی سنگ و عیب نکردن آن بنظرم آمد دیدم معاینه از برای من هم
همین قسم واقع شده از موضع حرکت نموده عازم مقام شدم لاکن تمام
اعضایم درد میکند در بین راه رفتم در مزرعه حسین آباقر که فیما بین منشاد
بناتک سادات واقع است و جناب آخوند حسین از احباب است در منزل ایشان
وارد شدم ایشان مرا بسیار بی حال ملاحظه نموده سبب را جویا شدند واقعه را
ذکر کردم ایشان فوراً جا حاضر کرده قضای مناسب ترتیب داده چند روز
مرا نگاه داشتند قدری بحال آمدم و بعد روانه منشاد شدم و همان چند روز ۲۰
ضوضاء و غوغائی که هر شب پیش نماز اسباب فراهم کرده بود برپا شد و بنای
شتم و ضرب و نهب و غارت گذارده بودند و مرا نیز گرفته بنای صدمه و اذیت گذارده
در یوم ۲۰ رمضان از ازل او باش جمع شده چوب فلک حاضر نموده از طلوع
آفتاب الی یوم ۲۱ عده مرتبه مرا در هر هنگام فلک نموده چوبکاری نمودند ۱۷ حین غروب
حقیر هم در دست این ظالمان لابد تسلیم شدم و هر یک بمناسبتی و اراده بامر سلوک
مینمودند در وقت غروب مرا آورده در اطاق حبس نمودند از صبح الی شام
غیر از چوب و کتک قضایا تناول نکرده ام و در آن حجره تاریک بدرد خود
گرفتار لاکن با وجود این صدمات قلب مسرور است چه که فی سبیل الله این زحمات
بر من وارد شد بقدر چهار ساعت از شب گذشته دیدم سه نفر آمده در اطاق
را گشودند و مرا بیرون بردند دیدم پنج نفر آخوند کوتاه قد و بلند قد مثل قوم یعوج

کاجوج حاضر نزد معلوم شد سه نفر از اولاد های شیخ حسن سبزواری اند
و یک نفر اولاد شیخ نفس و یک نفر دیگر مذکور نمودند که چون امشب احبابی
ما نخواهیده ایم شنیدیم امروز یک نفر بانی را در گذرها چوب زده او را حبس کرده
اند باهم فکر کردیم و دیدیم اولی اعظم ازان نیست که بیائیم این بانی را اذیت نمائیم
چوب طلبیده قدری بسر و کله و پشت بهلوی اقل زدند و چون شیخ نفر بان سه نفر
داده که شما این بانی را فلک کرده چوب کاری نمائید که تماشا کنیم و بعضی بیانات
ذکر نمودند ان عوام را شاد و مسرور نمود قسم بارنمود که صواب اعظم امروز از اذیت
نمودن بانی و کشتن انها و هر نوع صدمه که ممکن است بر انها وارد بیاورند نزدیک من
ضائع میشوم که هر کس در عملی مرتکب شده باشد همینکه موفق بر اذیت این طائفه
فالله مضلّه میشود گناهش مغفور است و عملش مبرور خوشا بحال شما که موفق
باین عمل خیر شدید بعد ازاین قبیل بیانات بسیار ذکر کرد خلاصه دران نصف
شب چوب فلک حاضر نمودند از جهت رضای خواطر ابناء شیخ چوب وافری
بر حقیر زدند ان چوب بسیار بر من سخت و دشوار بود زیرا که ابدا کسی
اینکه در این نیمه شب مرا چوب بزند نداشتم لاکن بعد ازاین چوب مرا حبس
نمودند مرا بحال خود گذارده رفتند چون زیر چوب نا حال شده بودم بعد از
ساعتی قدری بحال آمده افغان خیزان بحل خود رفتم و در گوشه مهموم و مغموم
متفکر نشستم که ناگاه عنایت الهی شامل شد و نسیم جان پرور از مهب موهبت
بوزیدن آمد علت صحت و حزن بسرور تبدیل شد فتوحات قلبیه

حاصل شد الهامات یکی دیگر چون غیبت عاطل بر قلب نازلی هاتف غیب ندا در داد
طوبی لک بشری لک حق بمقرب تو نزول میفرماید از ان ندای روح افزا سرور بر
سرور افزود و مستعد لقای جانان شدم که ناگاه نوری ساطع این کلبه ویرانه
وادی سینا و قله طور مسجد الاقصی و بیت معمور شد دیدم کیفیت ان بمثال در
در بنا بدرخشی لم یزلی لم یدر و دران حین رب العالمین سلطنت روی زمین
را به شرط بمن تفویض فرمودند ۳ شرط انقطاع و اصطبار و استقامت است ابراهیم
مذکور نمود که صاحب این سه صفت هر کس باشد سلطان است اگر کسی هوای
ریاست در سر داشته باشد چه انقطاع از محل تراب بلا با وشقات نداشته باشد
چه اصطبار بر اگر سستی و رخاوت از او صادر شود چه استقامت دارد این سه صفت
از خوف طمع و هوا و هوس منزه و مبراست باری مذکور نمود صبح که از منزل بیرون
آمدم تمام این خلق در نظام از پشه حقیر تر و بمثل خوف از من برداشته شد که اگر
جمیع اهل عالم با تیغ سنان بقصد من حرکت نمایند ذره خوف در من نیست ابتدا
کلب را گرفته ریسمانی بگردن او بسته در مسجد حاضر نمودم و ریسمان بحلقه در مسجد
بستم چون بدست گرفته ان کلب را مخاطب نموده چوب بر او میزدم میگفتم ای
حجة الاسلام ای مفتی ایام ای ظالم خون آشام تا چند حکم ناحق بمائی
و از حق اعراض میکنی بهمانه ظلمت بر بزرگ شده وقت انتقام و مکافات عملت
رسیده خلافه ابرا هیم چوب بران کلب میزدم این کلمات را ذکر مینمودم ان کلب
فریاد مینمود مردم هم جمع شده تماشا مینمودند و کل در حیرتند که واقع شده این

همان ابراهیم امت که یوم خبث او را بقدری خوب نوشته‌اند که در آخر یکباین بر
ملا کش نمودها یا چه شده که امروز با این دبیر و جسارت باین افعال مشغول
شده عاقبت حمل بر این مطلب نمودند که با بیها از بس صدمه و اذیت
دیده‌اند که بالکل دست از جان شسته متفق شده‌اند که بیرون آمده قصاص
نمایند و ابراهیم را باین اعمال تحریک نموده که اگر ما ها با و متعرض شویم بیرون
آمده ما ها را بقتل رسانند انجماعت خود این خیالات موهوم را نموده اسباب
خوف و رعب از برای خود مهیا نمودند و هیچ خائف باو تکلم ننمودند ابراهیم
این مطلب را دانسته بر جرئت و جسارتش می افزاید ان کلب را از حلقه در مسجد باز
نموده داخل مسجد مینماید او را در محراب مسجد باز داشته مجدد چند چوب باو زده
کلمات زشت ذکر مینماید بعد او را بر منبر بالا مینماید و او را تو به میدهد که دیگر خلاف شریعت
رفتار ننماید و از خلق رشوت اخذ ننماید و مال مردم را بغصب تصرف نشود
و بعد ان کلب را بیرون آورده رها مینماید و کاردی بر کمر زده در کوچه و بازار
مشی مینماید تا وقت زوال موذن بر بام مسجد بر آمده که اذان بگوید ابراهیم کارد را
از کمر کشیده بسوی او میدود ان بیچاره از خوف فرار مینماید خود بجای موذن ایستاده
نوزده مرتبه بصوت جلی الله اکبر میگوید ان روز از خوف امام جماعت بمسجد
نمیرود از این حرکات سلطان ابراهیم جمیع اغیار یقین مینمایند که او با حضرات
با بیه خیالی در سر دارند و کل خائف شده اظهار خضوع و خشوع
مینمایند و حال انکه هیچ کدام از این افعال او راضی نیستند باری چند روزی در

در مقام گردش نموده بسرد آمد حین ورود بمنزل حقیر آمده این اذکار را بیان نمود که
مفصلا عرض شد و دیگر بیاناتی ذکر نمود که بزعم او بر سلطنتش دلیل بود
از این قبیل بود میگفت امین امر مبارک لابد است که وقتی آشکار خواهد
شد و صیت صولت امر آنچنان بر جمیع آفاق منتشر خواهد شد لاکن آن
کسیکه در این ایام مشار بین العباد و رئیس الاشهار باعلی النداء کلمه مبارکه
الله ابهی رافع نموده ابراهیم امت احدی بر سبقت ندارد و کسیکه اول
مسجد و محراب و منبر ایشان را خراب نموده و خانه جزای اعمال و سوء مآل
ایشان را نمود ابراهیم بود و اگر نبود آن سلطنت الهیه احدی قادر بر این
افعال نبود خلاصه چند یومی در یزد مانده نزد تمام احباب رفته بزعم
خود ایشان بشارت میداد شبها را بمنزل حقیر میامد بعد از پنج یوم مراجعت
بمقام نمود چند روزی اطلاعی از او نداشتم روزی اصغر اخوی ذکر نمود
که ابراهیم را دیدم دستهای او را بعقب بسته و نفر همراه او بود نداز مقام
او را آورده بارگ حکومت میبردند نظر بآن که بعضی افکار گفت بر فضا بگو ابدا
تشویش نداشته باشند حرف همان است که گفته ام حقیر بسیار متفکر بودم
که ابا دیگر ابراهیم چه فتنه و فسادی برپا کرده که او را بدین روز آورده الحق یوم
از این مقدمه گذشت در خانه نشسته بودم و بدم کسی در ب خانه را
میکوبد بدون مزمه میرسد در را کشودم دیدم ابراهیم است نه کلاه

بر سر دار دنه کفش دزدان حاضر بر جل مکشوف الرأس ایستاده وارد خانه شده
از کیفیت حالاتش پرسیدم و سبب اینکه او را بشهر فرستاده اند نزد حکومت
چه باشد چنانچه بیان نمود و از بعد هم معلوم شد اینچه ذکر نموده از برای صرف
بعضی از بنزد بنشار رفته است سه روز در کوچه و بازار در میان احباب
و اغیار گردش نموده شبها از خانه بیرون آمده بقصد اینکه زین العابدین نام
ملقب بقنفذ که او را اذیت نماید چون قدر اشخاص در نشاد از اهل زیاد
بوده بلکه اهل فساد و محرک اهل عناد بوده ان شخص نام خیال ابراهیم را فهمیده
احتیاط میکرده انشب ابراهیم او را پیدا نمیکند زین العابدین مذکور تازه کهربزی
احداث نموده بوده و بمشقت تمام سنگهای کلان از چاه و کهربز بیرون میاورده
بودند ان سنگها با اهم دران چاهها میانداخته و البته نتوانسته خاک منگ در ان کهربز
ریخته راه آب را مسدود می نماید و دیگر باغی درست کرده بوده است که اشجارش
از همان کهربز اب میداده ابراهیم اکثر ان اشجار را باره قطع مینماید و پشته خاکی
او رده بشت در خانه زین العابدین گذارده آتش میزند و در خانه او را
میسوزاند صبح زین العابدین از خواب برخواسته درب خانه را سوخته
ملاحظه مینماید از خانه بیرون می آید بتفتیش بنا میپردازد اب از کهربز بیرون
نمی آید در باغ تازه احداث می آید اشجار را مقطوع ملاحظه میکند
و احوال خود را معاینه با حکایت مذکوره در کلام شریف مطابق ملاحظه مینماید
بقوله تعالی واضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب

وحففناهما بنخل وجعلنا بينهما زرعاً كلتا الجنتين آتت اكلها ولم تظلم
منه شيئاً وفجرنا خلالهما نهراً وكان له ثمر فقال لصاحبه وهو يحاوره
انا اكثر منك مالاً واعز نفراً ودخل جنته وهو ظالم لنفسه قال ما اظن
ان تبيد هذه ابداً وما اظن الساعة قائمة ولئن رددت الى ربي لاجدن
خيراً منها منقلباً قال له صاحبه وهو يحاوره اكفرت بالذي خلقك من تراب
ثم من نطفة ثم سوّيك رجلاً لكنا هو الله ربي ولا اشرك بربي احداً ولولا اذ
دخلت جنتك قلت ما شاء الله لا قوة الا بالله ان ترن انا اقل منك مالاً وولداً
فعسى ربي ان يؤتين خيراً من جنتك ويرسل عليها حسباناً من السماء فتصبح صعيداً
زلقاً او يصبح ماؤها غوراً فلن تستطيع له طلباً واحيط بثمره فاصبح يقلب كفيه
على ما انفق فيها وهي خاوية على عروشها ويقول يا ليتني لم اشرك بربي احدا

چون این بیانات مذکوره در قرآن و حکایت ابراهیم و زین العابدین موافقت
و مشابهت داشت در این مقام ذکر شد و اگر خواهیم فقره بفقره موافقت انرا
مفصل ذکر نمایم بطول الکلام و بعد عن المرام زین العابدین بیچاره بمثل
من یقلب کفیه دستهای خود را حرکت میدهد و فریاد میکند و ابراهیم
با چند نفسی مذکور میشنید که زین العابدین بگو بعد گاه ابراهیم است و خود را
حاضر دران حین که فریاد میکند و میگوید منم فعل هذا انه من الظالمین قالوا له
سمعنا فتیً یذکرهم یقال له ابراهیم بعد از استماع این کلمه فریاد

مرقوم فالنصر و آلهم بالبلد ذرب خانه کلانتر حاضر مینمود و کریبان
خود را چاک زده فریاد میکرد کلانتر در اطاق بیرونی که محل آمد شد
عارفین و سایرین است جالس مبهوت زینهار العابدین فنفذ واقعه
و شین را ذکر مینماید کلانتر میگوید ابراهیم واضح است که این شخص محرک
دارد و او را باین کار بالتحریک مینماید باید فکر صحیح خود فی الحین بعمل
چند نفر از علماء و اشراف و اعیان و رئیس سفیدان را حاضر مینماید و ابراهیم
را نیز حاضر مینماند دم در میایستد کلانتر از او بپرسد در باب این خرابیها
که کرده است میگوید ابراهیم در باب واقع شده کار من است احدی با من شرکت
ندارد میگوید اشجار را قطع کردن و کهنه بزرا کور کردن و در خانه آتش
زدن همه شری از برای تو حاصل شده میگوید غرض این است که در یوم جزا
مکافات عملش باو داده شده مگر همین منحوس نیست که در خانه علما آتش زد
و باغ فدک را غصب نمود امروز جزای عملش از دست ابراهیم صادر شده اهل
مجلس از صحبتهای ابراهیم خنده بینند و بعد متفق القول میگویند ابن حیا
ابراهیم معصوم مرده شوست که از اجحاف فقیر تر و ذلیل تر بود ابن شجاعت
و جسارت را از کجا پیدا کرده البته با بیها او را قوی دل نموده باین افعال
تحریک مینمایند و بخواهند اسباب فساد درست نمایند ما ها از ایشان دست

گشنده ایم ایشان دست از ما بر نمیدارند باید چاره نمود آخر قرار براین دادند
که ابراهیم را بفرستند نزد حکومت و وقایع گذشته عرض نمایند تا شخص
حکومت ابراهیم را بهر نحو باشد از او جویا شده بنای فتنه و فساد را بروز ندهد
این بود که رستمها سواری را از عقب بشهر بزد اریک نمودند ابراهیم خلیل
خان که حاکم بزد بود از جانب ظل السلطان باصفهان رفته بود و همان ایام از اصفهان
بسمت بزد بیرون آمده بود و یوم بعد از ورود ابراهیم منشی ابراهیم خلیل
خان وارد شد و اظهار داشت که ابراهیم را بانک حکومت آورده نایب الحکومه
تسلیم میشود و عریضه کلانتر که وقایع کارهای ابراهیم را در آن نوشته بودند باو
میدهد میگوید او را در محبس نگاه دارید همین که روزه ابراهیم خلیل خان آمد آنچه
صلاح دانید معمول دارید ابراهیم را وارد محبس می نمایند در محبس بعضی از مشروبات
جنون ظاهر مینماید و برای محبس حکومت می نویسد نایب محبس را امر مینماید که
هر وقت وارد میشوی باید تو من سر فرود آری زیرا که من سلطانم او هم اطاعت مینماید
نایب محبس کوزه باو داده میگوید ابراهیم سلطان قدری از برای رختهای خود آب بیاور
ابراهیم بیرون آمده کوزه را زمین گذارده فرار مینماید و بجانه حقیر سر برهنه
و پای برهنه لاکن ذکر فرار نمودن مقصود مذکور نمود که بعمل من تفویض نمودند
گفتند میخواست برود بخواب بمان گفتم حالی میروم اگر خواستم بروم بقدر دو ساعت
توقف نموده بیرون رفت بهانه رفته فراشهای حکومت او را گرفته محبس ببرند
و او را در کنده و زنجیر مینمایند بعد از ورود ابراهیم را در حضور میطلبد و باو

گفت شنیدم که ابراهیم متفرقه در پریشان کوشی صرف میزند و اطوار جنون
را بروز میدهد میپرسد نامت چیست میگوید سلطان ابراهیم میگوید پدرت کیست
میگوید خان هفتم تو سلطان بعد میگوید ابراهیم شخص دیوانه است او را رها نمائید
ابراهیم را مرخص مینمایند میرود و روز دیگر باز مراجعت بمحل حکومت نموده
وارد محبس میشود هرچه میخواهند او را بیرون نمایند نمیرود عاقبت قراشها آمده
بضرب چوب او را از حبس بیرون میکنند از آنجا بمنزل حقیر آمده تمام را
ذکر نمود گفت حال عمل من پخته و تمام است وقت آنست که بمکه رفته دادد دل
خود را از اهل عناد بگیرم در روانه نمودن شدم لاکن دیگر از این امورات
از او صادر نشد و از آن زمان الی حین احباب در نشاد آسوده اند و ابراهیم
نیز بهمان خیال سلطنت باقی باری مقصود ذکر عبد الحسین ابن حاج زین العابدین

مقام بود مطلب بانجا کشید عبد الحسین مذکور ۳ برادر و یکدختر دارد یک نفر از انها در نشاد است
و ۲ نفر دیگر جناب آقا ابو القاسم و آقا محمد ابراهیم مدت بیست و هفت سنه است
که در ارض مقصود بخدمات موفق و مؤید اند ابو القاسم همه وقت در باغ
رضوان باغبان بوده و آقا محمد ابراهیم در قصر نهجی و جنینه و غیره بخدمت مشغول است
هفده سنه قبل که فانی بساحت قدس مشرف بودم روزی با آقا محمد ابراهیم مذکور صحبت
مینمودم در ضمن صحبت مذکور نمود که وقتی جمال مبارک در یکی از مواقف مقدسه
که حال بامر حضرت من اراده الله عکس جمیع ان مقامات که بقدوم جمال قدم
مشرف شده برداشته از قشریف داشتند حول ان مرغزار و نهر را سد بسته که گیاه
اطراف ان خشک شده بود آتش گرفت و شراره ناب بلند شد جمال قدم تبسم

توجه بمشرق و ندا فرمودند ابراهیم هرو آتش را خاموش نمائیم رو بسوی آتش
رفتیم و بمجرّد یکه این آتش را چگونه خاموش نمائیم نزدیک آتش رسیدیم فوراً شعله ای
از جلو آتش حرکت کرد شعلهای نار را بعقب برگردانید مثل اینکه آتش بقهقرا
از من فرار مینمود بدریا پیش رفته قدری خاک برانها ریخته خاموش شد و معنی نار را
کوینده بردا و سلاما علی ابراهیم از کلمه مبارکه محو شدم از فم نقطه منبت ادراک نمودم
جهت عظمت ربنا البهاء الابهی عبد الحسین در ۱۳۱۵ بعشق هجرت نموده
عیال و اولادش نیز در ۱۳۱۷ بعشق اباد آمده انداز جمال قدم و حضرت
غصن اعظم الواح دارند و جلسش مؤمنه موقنه است والسلام علی من اتبع الهدی
نمره ۱۶

ابن ملا میرزا محمد

جناب آقا میرزا حسین رفسنجانی بهاء الله از خانواده علمای در سنه ۱۳۰۰
قمریه بامر جمالقدم نموده بعد ایمان و ایقان مجذوب و مشتعل شده
قیام بر تبلیغ امر جمال قدم نموده بهجانه و اشد ابراطفا و اخماد نار محبتش قیام
مینماید و ابشار شماتت و ملامت بلند طعنه اغیار دارد عاشق
از بلا و لیکن هر که عاشق شد چه باک از طعنه اغیار دارد شرح حالات
خود را از ابتدا آقا حسین مرقوم فرموده اند بدیع حکایت جناب امیرزا ورقا
و روح الله و جناب حاجی ایمان در وقت حبس در طهران در یک سلسله
بوده اند علیهم بهاء الله و ثنائه و رحمته و الطافه و مختصری ذکر شهادت
جناب طبیب و آقا ببر و جناب آسید اسد علیهم بهاء الله را ضمناً مرقوم
نموده اند تمام این وقایع در این کتاب آنرو سط خط جناب ابشان نوشته میشود

~~جناب ایشان وقایع او بتر زبان را با مرجان مجان مرقوم نموده اند~~
ذکران در این مقام لازم نمود اینکه از شرح حالات خود را مرقوم نمود ایم که در ذیل عرض میشود باسم ربنا البهی الابهی

پس از حمد و ثنای محبوب آفاق و نعت و ستایش مرکز میثاق بنا بخواهش یک نفر از احبای رحمانی این فانی میرزا حسین زنجانی شروع نمود بعضی از وقایعی که بر او و اقارب او در حین واقع شده مرقوم میدارم شاید ممکن تذکره للمتذکرین و تبصره للمعتبرین و الجاهدین لعل یکون بیانات رحمانی که مصداقش در آفاق و انفس ظاهر مشهود است ملاحظه نمایند و لعلهم یعتبرون ذکره و لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانفس والثمرات خلاصه والد این فانی از علمای متعصب بود در روزی یک نفر از مریدهای ایشان جزوه از الواح حضرت اعلی و جمال ابهی بدست آورده نزد والد آورد ایشان قدری تلاوت نمود و غضب شده ان الواح را پاره پاره نموده نزد ان پاره ها با خوی کوچک کفت ببر در محلی دفن کن من با ایشان کفتم چرا دفن نمایم کفت چون بعضی از ایات قرآن را دزدیده اند و با کلمات خودشان ترکیب کرده اسمش را آیات کذارده اند و بعضی از کلمات نامربوط هم ذکر نموده زمانی نکذشت در یکی از قراء نزاع واقع شده یک نفر کشته شده اولیای مقتول بان قریه رفته که خون بهاء بکیرند و اصلاح کنند

در وقت مراجعت برف باران میشود راه راکم کرده هوا تاریک بارفقا پیاده
میشوند و قدری این طرف آن طرف رفته راه بجائی نمیبرند ابوی شب را در پناه کوهی با
دست پایش را سرما میزند آخر بزحمت تمام خود را بمنزلی رسانیده مدتی در
در بستر خوابیده مراجعه کار بنحوی عاقبت انگشتهایش از مفاصل سوا شده انها را نزد نحو
جمع کرده باخود بکوچک کفت انها را بهمدر قبرستان دفن کن فی الحین یادم آمد امروز
که باهمین انگشتها الواح را پاره نموده باخود خیال کردم که شاید ان کلمات حق بهم
داد بناحق پاره کرده جزای عملش باو داده شد این خیال در من قوت کرفته
در صدد تحقیق برآمدم و با اهل بهاء معاوده نمودم و چندی در میان اقبال و اعراض
متوقف بودم تا اینکه سید عالم از اهل بهاء واز نجان شد لاکن بحکمت رفتار نمود
با احباب محاشر او نبود در منزل حقیر مهمان بود و چون ایام صیام بود روزها
بر من برآمده موعظه مینمود و مطالب عالیه بیان میکرد از مصاحبت انجناب
بهربان و دلیل الله سلام و بسبیل هدا راه یافتم و نفع برده بنای تبلیغ نهادم و چند نفر از
اقوام و اقربا را تبلیغ نمودم ابوی مطلع شده مرا ضعیف قدری نصیحت نمود و از
سوء مآل و تلف شدن جان و مال مرا ترسانید و حادثه زنجان را ذکر نمود
و آیه مبارکه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه را شاهد آورد فانهم کل مطالب
ایشان را تصدیق نمودم لکن دلیل بر حقیت قرار دادم چون در بر کلماتش در من
اثر نکرد مرا عاق نمود و بعتبات رفته در انجا بعد از فلیج مدتی وفات نمود
از خداوند رحمن بطلبم که از عصیانش در کذرد انه هو الغفور الغفور

و بجد فانی الفه در خراباد داشتم از عمارت و کوشک و غیره فروخته بزنجان
امدم و در انجا با اهل بها معاشر و مراود شدم و در انجا بعضی از اهل بیان که تابع
ازل بودند صحبت نمودم ایشان بعضی کلمات و بهانات ذکر نمودند و مرا در شبهه
انداختند از برودت انفاس زمهریریه بنجد مخفی شدم آخر خیال براین را قرار
دادم که باید بروم و طرفین را خوب ملاحظه نمایم بعضی از اسباب خانه و غیره را فروخته
و اسباب سفر درست نمودم که بصحابت جناب لا میرزا زین العابدین جراح سفر
نمائیم باتفاق ایشان بقزوین رفتیم جناب فاضل قاینی در قزوین مشرف
داشتند مکرر خدمت ایشان رسیدیم و انچه سوالات داشتیم از ایشان پرسیدیم
و جوابهای شافی کافی فرمودند و هم چنین خدمت جناب سمندر و سایر احباب
رسیدیم و از فیض صحبت و لقای یک یک بهره وافر اخذ نمودیم و از انجا ببارکوه
و شیروان آمده عریضه بحضور نموده اذن حضور خواستیم اذن شرفیابی
مراجعت نمودم بعد از چندی لوح عنایت و اذن شرفیابی حاصل چون اهل
عیال مانع از ایشان مخفی بیرون امدم و بسمت شیروان عازم شدم از
راه رشت بشیروان آمدم لکن وجه مخارج هم ندارم لکن جناب لا میرزا زین
العابدین نهال در این مدت از عمل کی نیز مداخل نموده وجه جهت مخارج دارد
مذکور نموده که من بقدر کفاف ۲ نفر وجه دارم چون اذن ندارم اگر ممکن است
که مرا هم برفاقت شما بیاهم خوب است با جناب ایشان متحد شده عزم
کعبه مقصود نمودیم و بلقای جمال حی الجلال مشرف و فائز شدیم و بمنتهی آمال

خصوصاً نائل گردیدیم در همان ایام جناب کلیم صعود فرموده بود نزدیک ۳۰ یوم بعد از صعود جناب کلیم بعضاً را احضار فرمودند در آن حین نزول آیات بود از لسان عظمت عند لیب احدیه محظوظ و مالک وجود شدیم طوبی لنا بشری لنا مبناً لنا کفتند از ماسوی نیاز شدیم و بعد بیانات مفصله در ذکر استقامت و اخلاق مرضیه جناب کلیم فرمودند و فرمودند عبد حاضر بگوید صعود خوب چیزی است بلی خوب است اگر بمثل کلیم برود که ما از ایشان راضی بودیم و حالا هم راضی هستیم طوبی لمن انتهی اگر بخواهم شرح ایام شریفه را ذکر نمایم کلام طول میابد بعد از یوم اذن رجوع از مصدر امر آنچه صادر شد بکمال روح و ریحان مراجعت بسرخان نمودیم و بعد بامر جمال قدم جل ذکره الاعظم فانی از جمله معلمی اطفال احباب سیستان مامور شدم با اهل بیت سیستان رفته مشغول تعلیم اطفال بودم مدت یک سنه در سیستان با عیال توقف داشتم تا اینکه در ماه محرم فی مابین احباب و اغیار نزاع و جدال واقع شد خورد خورد انتظامه بزرگ شد طرفین را حکومت خواستند و بر او معلوم شده که احباب اهل فساد نبوده اند ان چند نفر معدودی که از اغیار بودند امر بامر حکومت ایشانرا از سیستان اخراج نمایند عداوت اغیار باکثر مضمحل بیم فساد کلی بود جناب حاجی احمد بیدانی حقیر و اهل بیت بهمراهان طبسین چندی در میدان توقف نموده و بعد اهل و عیال را برداشته بسرخان مراجعت نمودم اراده داشتم منفرداً بسیستان مراجعت نمایم اسبی لگد زده پای حقیر را شکست مدت چهار ماه مشغول معالجه بودم و بعد بوطن از جمال قدم جل ذکره عنایت و امر بحرکت بهفرقابند قوله عزّ ذکره و ایاک و جهک شطر الآخر لا تحزن

ثمّا ورد علیک فی سبیلی ان النار فی سبیلی ورکوب العذاب عذب و
الخراب عمارة ان الله معک فی کلّ حال الخ آخره بعد از رسیدن این لوح
حضرت ورقا با اهل بیت و اطفال وارد زنجان شدند و فرمودند
از قرار این لوح مبارک شما باید از زنجان بسمت دیگر توجّه نمائید
اسباب خانه و خلقانات را فروخته با اهل خانه و سه طفل بطرف قفقازیه
آمدیم نزدیک عبدلو روز بعد وارد برکوه در منزل جناب آقا عبدالخالق
میهمان جناب ایشان بودیم الحق پانزده یوم و بعد بشورت و سنان بعشق
آباد آمدیم چون نام است که کلّا با بر با قتراف مشغول شوند حقیر بدکان جناب مشهدی
رحیم زنجانی رفته بکسب و کار مشغول شدم بعد از قلیل مدّتی جناب مشهدی رحیم
مرا با خود شریک نمود و امورات معاش و اسباب منزل بخوبی فراهم شد و بعد
یک سنه صعود جمال قدم واقع شد و زمانی نگذشت جناب میرزا ابوالفضل
بعشق آباد آمد روزی مذکور نمودند که این ایّام مرکز میثاق بالغ دارد با بر
بنشر نفحات و اسباب عهد قیام نمایند جناب آقا میرزا حسین وقت کسب و کار شنیدن
کلمه ایشان در مسامع اثر کرد فوراً دکان را برهم زده بسمت آذربایجان حرکت
نمودم و مدّت پنج ماه بنشر کتاب عهد مشغول بودم و باز مراجعت نموده مشغول
کسب و کار شدم و آن ایّام حضرت ورقا روح الله و فرزند الله
علیهم بهاء الله مشرّف بودند جناب ورقا در حضور مرکز میثاق ذکر
انا بن فانی نموده بودند از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء لوحی با فتخار

این فاذ و از اغارات و تلویحات ان لوح مبارک که ابلغ از تصریح است معلوم
بود که جام بلا در بزم اهی و لا در جریان است تا ساقی فضا بکه عطا نماید و ان
لوح مبارک و باین مقام ذکر نشود تا اهل نظر ببصر انور احاطه علمیه مظاهر اسماء
و صفات الهیه را ملاحظه نمایند اگرچه صاحبان مرض فرکام از رواح خوش
بوستان محروم و مختفیان در خلف حجاب و کوران از ابصار نور آفتاب بهمان مثابه
ممنوع از مشاهده افتاب بهر زنور غیر کر مس نیابد چشم کور را لکن سخن با
روسا با صاحب دلان است فنعم ما قال الله قادر المتعال فی شان اهل
الضلال و ان یروا کل آیة لن یؤمنوا بها و فی مقام آخر و ما زادتهم الا
طغیانا و کفرا صدق الله العلی العظیم و صدق رسوله النبی الکریم ان لوح
مبارک اینست هو الله ای ناظر بملکوت ابهی خوشا حال نفوسیکه بشرف فطرت منجذب بالله
گشتند و بمقتضای لیس المحبة سابح بشهد فدا از جان و خانمان بیزار گشتند
و از انچه غیر رضای حضرت احدیت بود هر کنار گشتند چون نسیم ملیح بقرا نخاء
شنا فتند و چون مسیح فصیح بر صلیب بلسان بلیغ مناجات نمودند
چون خلیل جلیل در آتش نمرود بان افتادند و چون موسای کلیم
در دست فرعونیان چون یوسف صدیق در سجن ایام اسیر زندان شدند
و چون نوح نجی در طوفان طغیان ستمکاران چون سیدة محصور در

دست قوم کفور افتاده‌اند و چون ذکریای مظلوم در دام اهل غدر و جور
سبد یثرب و امام بطحا و رصدهای و مشقات لا یحصی افتاده‌اند و در تعذیب
تکفیر و توهین اهل شقا چون حسین مظلوم در دست قوم ظلوم گرفتار شده‌اند
و در کربلای رشدت کرب و بلا افتاده‌اند و عاقبت جان باخته‌اند و در میدان
فدا سب تاخته‌اند و از این تلکنای عالم ادنی بملکوت ابهی شتافتند طوبی لهم
و بشری لهم من هذا الفضل الذی اختص الله به من شاء من عباده المقربین
ارض زنجان تراب بجون گردستان آغشته و هوایش از حرارت نار قربان
تافته حدائقش بدم اطهر رنگین شده و شقایقش از نار اهل وفا خونین رنگ گشته
با نفوس در کمال شعف و شوق در ان محفل از دست ساقیان جام عطا
نوشیدند و چه بسیار جواهر وجود که چون لؤلؤ منثور در ان خاک غلطیدند
لهذا ان خطه دیار در ساحت پروردگار قطعه از گلزار توحید است و آن
سرزمین در نزد حق تبارک و تعالی از مواقع عالیه لهذا اهمیت بسزا داشته و لزوم
عظمی که نفوس در انجا موجود باشند که چون ابر آسمانی نامیدند زرع الهی نمایند
و چون نفحات ازهار و نسمات اسحار قلوب سالکین را حیات جاودانی
بخشند اهل ان ارض را تحریک روحانی کردند و باز ماندگان شهدای مشوق
ربانی نفحات الهیه را نا منتشر کردند و رایات رحمانیه را رافع این بسیار
لازم و واجب اگر احباب ممکن باشد که مراجعت بان ارض فرمایند و
بصنعتی که در مدینه عشق مشغول و در ارض نیز مشغول گردند و الفیض

و البرکة من الله و در این ضمن مشغول بخدمت امر گردند بسیار بنظر مرغوب
می آید الی آخر بیانه المبرم المتین بعد از تلاوت این لوح مبارک اسباب خانه
را مراجع نموده بزنجان رفتم ح اهل و عیال اخوی بها استقبال کرده ما را بمنزل
خود بردند و چند روزی اغیار مرا بازدید نمودند و اجابت نیامدند مگر جناب
ورقا یک دفعه تشریف آوردند حقیر از خانه اخوان بجای دیگر نقل مکان نمودم
و زمینی مرغوب که آب جاری داشت و مشجر بود خریده دران عمارتی بقدر کفاف
با مداد اجابت دران بنا کرده منزل نمودم و بکسب کفافی مشغول چون در این عمل
دربست استاد ماهری نبودم و در خانه کار میکردم کفشها فروش نشده انتظار رواجی
با ثمار داشتم جناب میرزا ورقا و حضرت اطهر الفدا از زنجان عزم سفر طهران
داشتند شبی بنده و جناب ورقا و ۳ نفر دیگر از احباب بدیدن علی اکبر خان در تلگراف
خانه زنجان بودیم رفتیم چهار ساعت از شب گذشته مراجعت بمنازل خود نمودیم در
بین راه آخوندی ما را دید صبح همان شب جناب ورقا و حضرت روح الله بسمت طهران
حرکت نمودند فانی و جناب حاجی ایجان ایشان را مشایعت نمودیم قدری همراه ایشان
رفتیم جناب ورقا فرمودند برگردید و بحقیر فرمودند حالم پریشان است نمیدانم در این
سفر چه واقع خواهد شد حقیر مراجعت نمودم و جناب حاجی ایجان و فرسخ با ایشان رفته
مراجعت نمودند آخوند که شب ما را دیده نزد علاء الدوله رفته بود و مذکور
نموده بود که شب من چند نفر از بابیها را دیدم که از طرف تلگراف خانه می آمدند و
و یک نفر از پیش انها تازه آمده شبها انجمن دارند و بما نمیخواهند بها نامه دیگر

ذکر میفاید تا اینکه علاء الدوله شخص بر اخذ نمودن حضرت ورقا میفاید چون جناب
ورقا در خانه سید فتاح منزل داشت چند نفر قوچی بخانه سید فتاح میفرستد اطراف
خانه محاصره میفاید سید فتاح و اخوانش در خانه نبوده انذ سوار و اده و ۲
خواهر سید فتاح کسی در خانه نبوده خواهر بزرگ سید فتاح پشت بام رفته و کلوله
مثلش میل در میان تو بچهها میاندازد از این عمل وحشیانه ماده غلیظ میشود
خبر بحکومت میدهند که بابیها در یک جا جمع شده جمعی دیگر را بخانه سید فتاح روانه
میفاید امده در خانه کنده داخل خانه میشوند تمام خانه را کاوش کرده سوار ان
۳ نفر زن کسی را نیافته بنزا انجا را قرار داده ان جمعیت آمده تو خانه ما را
گرفتند در را کوبیده فوراً در را کشودیم بخانه وارد شدند سراغ از حاجی ایمان گرفتند
گفتیم اینجا نیست خانه را گردش کرده بیرون حاجی ایمان بنزد حکومت برده بودیم
سید فتاح و اخوانش را در اینجا مشکجه میدهند که ان مهمان خود را نشان دهید
ایشان میگویند ما مهمانی نداریم و اگر ان شخص حکیم را میگوئید که از تلگرافخانه
مرا دیده است در بروجرد رفته است علاء الدوله از من پرسید که میرزا حسین کی ست
گفتم میرزا حسین من هستم گفت تو که میرزا حسین هستی ان میرزا حسین کلاه بسر دارد گفتم من
انوقت کلاه بسر گذارده بودم گفت ان درویش چه شد گفتم درویش نبود حکیم
بود اسمش را نمیدانم گفت میرزا ورقا با چه پسر بزرگش در طهران درس میخواند
تلگرافاً بپسرش خبر داده که من میآیم بروم قبل روانه بسمت طهران شده فوراً چند
سوار طلبیده ایشان را روانه نموده بانها سفارش کرده که اگر وجدان هم باشد باید او را گرفته
بیاورید و بروجرد حکم نموده در خانه ما را محاصره نمودند و ما را بردند بزندان زنجیر بگردن

الله

و کند بیاناس ما گذارده شد و یوم بعد حضرت ورقا و روح و حاجی ایمان مع جمیع احباب
از عکس و الواح بوقت عصر وارد نمودند علاء الدوله نسبت بحضرت ورقا بعض
کلمات ناشایسته ذکر نموده بودند ما نند شخص بزرگ نباید باین کلمات متکلم شود خوب
است شان و مقام هر کس را بداند و با او ملوک نماید علاء الدوله قدری
خجل شده بفراش باشی میگوید ورقا و پسرش و تمام اسباب بهائی بتو سپرده او را نزد خود
در اطاق فراش خانه منزل بده و شام نهار شان را بقاعده بده روزی یک تومان
از بابت خارج با تو حساب میکنم لاکن ان بر جنت خسیس روزی یک قران هم نمیدهد خلاصه مدت پانزده یوم در محبس زنجان بودیم ان ایام ماه صیام بود
شبها را جناب میرزا ورقا و حقیر را در مجلس حاضر مینمودند علاء الدوله و مظفر
الدوله و سایر ارکان حکومت و چند نفر از علمای زنجان در آن مجلس حضور
داشتند و در خصوص امر مبارک صحبت مینمودند جناب ورقا اثبات بنبوت
ایشان رد میکردند و جناب ورقا با قوه نطق و بیان و قدرت دلیل و برهان
همه وقت بر ایشان غالب بودند بقسمیکه کل عاجز و ساکت میشدند و در
و در آخر این کلمه را برهان قرار میدادند که جواب شما سوای شمشیر و سنان دیگر
چیز دیگر نیست بلسان و بیان ما حریف شما نیستیم ما ها هنوز یک کلمه فکر
نکرده ایم شما ده کلمه از توراة و انجیل و فرقان جواب میگوئید هر انچه ما میگوئیم
معنای قرآن را هم که نمیدانند قبول نمیکنند و باز از برای اثبات مطلب خود ایات
قران میاورند بما میگوئید هم بنص قران توراة و انجیل تحریف شده باید
فکر دیگر مینمائید از این است که سوای شمشیر از برای شما جوابی نیست این است

برهان قاطع بعد از عجز علماء و محض نمودن برهان را سیف جناب سبحان و رفا بیانات
بلحنات روح القدس بفاصله یک ساعت مسلسل ذکر ننمایند که جمیع اهل
مجلس مهبوط و مات میشوند در آخر بیقرار بندا این است حقیقت مطلب که ذکر شد
قد تبیّن الرشد من الغی لکن انچه معلوم است انی لا اعبد ما تعبدون و لا انتم
عابدون ما اعبد لکم دینکم و لی دین علاء الدوله گفت بسر و رفا حیف
نبا شد با این فضل و کمال و این تقریر و بیان و حسن جدال خراب دین اسلام قیام
نمائی بسر تجرد و ابا ری دین اسلام قیام نمایا انکه ساکت شود همین قدر بگوئی
از این طائفه نیستم من شخص حکیم و سیاح - بارواح امیر نظام و بسر قبله
عالم قبله عالم قسم است که اگر بگوئی من نیستم از مواجب شخص خودم سالی
پانصد تومان و علاوه از حرکت پانصد تومان مستمری از برای تو مقرر مینمایم و
وعده میدهم که اگر وقت زیر دست تو در مجالس جالس شوم و دیگر هم بگوئی
فرمودند من از جناب شما کمال امتنان دارم لاکن ما در اول قدم سر ها بر زانو
ملک زده دست از جهان و ما فیها شسته منقطعاً عن الکل در سبیل حق سالک شده ایم
شما ما را بطهران بخدمت قبله عالم ارواحنا فداه نمائید هر حکم که در باره ما
فرمودند من بان راضیم و از برای جناب عالی هم حرفی نیست باری اگر بخواهم تفصیل محاورات
و گفتگوی علماء و مجادله و انتقادات انها را ذکر نمایم باید کتاب علیحده مرقوم
نمایم و فائده هم ندارد زیرا که صحبت علماء در این امر با احباب کل شیء ایر

لل بیک حسن علم بنما یند چه از اغیار و چه از احباب اگرچه صد نوا خیزد
از این جنگ چه نیکو بنگرس وارد یک آهنگ علاء الدوله گفت من حجت
برشما تمام کردم دیگر هرچه واقع شود گناه خود شماست و دیگر در خصوص حقیر
این قسم قرار داده بودند که مرا در زنجان بکشند و حاجی ایمان و جناب ورقا روح الله
را بطهران بفرستند و این مطلب بسیار سبب حزن شده بعد جناب ورقا در خلوت
بعلاء الدوله میگوید من یک مطلب بشما میگویم و خبر شما هم در است ما میرزا حسین زنجانی
در عشق ابا بوده چون قفل عشق ابر بها بسیار عشق اباک اعلان میشود که حضرات
باید که از ایران با نصفی ت آمده ایشان را اطمینان دهید که اگر با ایران راجع شوند
کسی با نها معرض نشود هرشد و میرزا حسین با بی اطمینان بزنجان آمده کشف او در
زنجان صلاح نیست او را با ما بطهران روانه نمایید علاء الدوله قبول نمایند چند سوار
معین نموده که ما را بطهران ببرند از برای ما ها از مکاری سه استر کرایه نموده چه کرایه
از خود ما گرفته با نها دادند و نجار طلبیده کند با نداره پای یک درست نموده
باز نجیر حاضر کرده بها و کردن ما ها استوار کرده سوار نمودند حق عالم است
که در آن حین چه سروری از برای این فانی رخ داد زیرا که قبل این حرف بود که
مرا در زنجان بخواهند بکشند و از این سبب محزون بودم آن وقت که یقین کردم که
با جناب ورقا همراه بسیاهم سبب سرور و وجد شد و جناب حاجی ایمان را
سه یوم قبل از خروج ما ها از زنجان ایشان را کندند زنجیر نموده در قرقان شاندند

و بازو بایش را بسته و طناب بکمر او بسته بموجب فرمان محکم بسته روانه طهران
نموده و بعد ما ها را با چند سوار شاهی روانه طهران نمودند امّا با همه دستگاه تمام خلق
زنجان از صغیر و شریف از جهت تماشا بیرون آمده و ازاذ زحام خلق راه عبور
مسدود شده حرکت سوار هم مشکل قرار داده اند دیگر معلوم است که چگونه بعضی
دیگر جاه جلال بوده ایم خلاصه فراشها خلق را از میان راه حرکت کرده چوب مالهای سوار
را کم فسه از وسط بازار گذرانیدند تا بلکه از جمعیت حرکت بیم جناب ورقا بهم نظر فرموده
تبسمی نمودند فرمودند این از مقتضیات عشق و محبت است همانا چه جمال قدم در قصیده عزّ ورقائیه
میفرماید خلّ دعوی المحبّ او فارض بما جری بذاک جری فی طّان وفیت توفّی
فشرب بداد الدهر من کل کاسه واسقی رحاء الله عنّی و منّ محبتی

این اسیری و کند زنجیر و شماتت از صغیر و کبیر از همان کوس است باید شاهد
خلاصه ان یوم قریب بغروب بمنزل دیزج رسیدیم ما را در محلی منزل دادند
و نفر از سوار ها آمده گفتند سرتیپ شما را احضار باید باهمان حالت کند
و زنجیر بزحمت تمام بمنزل سرتیپ رفتیم وارد اطاق طویلی شدیم و دیدیم
چند نفر آخوند و بعضی دیگر در آن مجلس حاضرند و چند نفر دیگر تفنگ در دست
گرفته ایستاده اند شخص رند جناب ورقا نموده گفت حال چه میگوئید جناب ورقا
بآن شخص اعتنا نفرمودند من گفتم آنچه گفتنی بود گفته ایم دیگر بنا نیست در
دره کنده از سر بگذریم و استغاثی بدهیم و گمان نمودیم که این تفنگ دارها آمده
که ما را بقتل کلی نابود نمایند بعد معلوم شد که این از جهت واحتیاط

او لبا با تدبیر بوده که مبادا ما فرار نمائیم یا جسارت دیگر نمائیم باک نفر محضر
روح الله ذکر کرد ای بچه تو هم با ما هستی جناب ورقا فرمود او هم تقلید پدرش
کرده و بعد بخار آورده از برای روح الله هم کند درست نموده بیاپا پیش گذارد نفر
در جمیع منازل قبل از ورود چند سوار رفته اهل ان قریه را خبر میکردند که چند نفر
با چند سوار پاس آینده منزل معین نمایند و فرا دل بدهید در حین ورود خلق ان قریه
جرئت نمائی حاضر بودند روز دیگر حضرت روح الله در وقت مرور میان جمعیت
عباس خود را بر روی سنگر کشیده و رقا ملتفت شدند بودم. جناب ورقا بروح الله
فرمودند فرزند برو چرا کندرا بوشهری و سوز نمودی گویا خجالت کشیدی این
فخامت از برای تو که در سبیل جمال قدم است قدرش را بدان این عنایت نصیب
همه کس نیست شهپر زاغ ز غمن ز بهای صید و قیدنیست این کرامت
محض باشهبازو شاهین کرده اند از ازل حق ره اسلام حق نفر از اطفال حدا زده سالم
را کندز نجیر نموده اند اول سید سجاد است و حرم تو ثالث ندارد هر قدر انرا بدان
روح الله مذکور نمود که من از جهت اینکه با ما هیم قدری سرد شده بود با عبا پوشیدم
والا نهایت سرور را دارم که مورد این عنایت شده ام حق نفر از سوارهای
ارا زل همراه بودند گاه گاه آمده نازیانه بر ما های سواری ما میزدند اینها هیدویدند
کندها حرکت میکرد و مسلسل مینمود که گویا مثل اینکه با های ما از زانو بخواهند سوا شوند
و آجدان که رئیس این سوارها بود مردبجیبی بود ایشان را از مزالت مانع
میشد لاکن ایشان البته میتوانستند صدمه و اذیت وارد می آوردند یک نفر
از ان ارا زل آنا گینغ نام داشت گفت اینها کافرند هر قدر ایشان را اذیت

تا تمام لوازمش بیشتر امت حضرت ورقا از این کار احوالش متغیر شده فرمودند خداوند
میان ما و شما حکم نماید نیم ساعت بعد از این بسر چشمه آب رسیدیم و بدریم آمادیم
قبل ما اهب تا خنه بسر چشمه اب امده قدری آب خورده و دلش بدرد آمده بشدت تمام
و بر روی خاک غلط میزند و فریاد میکند و الخه معالجه نمودند علاج نشد و یوم بعد
وفات نمود جناب ورقا از این فقره بسیار مکدر شدند فرمودند من نمیدانم این
شخص از آه من این قسم شد لاکن از برای من ترک اولی شد خوب بود در باره
او دعا میکردم و طلب هدایت مینمودم خلاصه آمده وارد طهران شدیم شب
اول در اصطبل جهانشاه سر تیب بودیم صبح میرزا عنایت عالا باشی و عزیز الله
ابن جناب میرزا آورا آمده ما را بدرون نمودند و رفتند و از بعد ما را بخانه معین الدوله
برادر علاء الدوله بردند و بدریم جناب حاجی ایمان را آورده در اینجا حبس نموده اند
و ما را نیز با ایشان حبس نمودند بعد از چند ساعت جمعی فراش و میر غضب
مع نایب انبار وارد محبس شدند ما ها را برداشته از میان بازار با دستگاه
جلال وارد انبار نمودند و در بین راه در هر محل اسامی ما را ثبت نمودند
اول ورود در دری حاجی ایمان را شناخته با و سلام کرد حاجی ایمان او را شناخته
گفت یوسف عمو باز اهم تو در اینجا متمکنت بعد از مرخص تو منهم مرخص شدم
از تنگی معیشت لابد شده بنای دزدی را گذاردم گرفتار شده مرا
حبس نموده اند و بعد معلوم شد که بیست و چهار سال قبل جناب حاجی ایمان
و چند نفر دیگر از احباب زنجان و کاشان در همین انبار حبس بوده اند و این
یوسف عموهم با ایشان حبس بوده و او را رعایت مینموده اند از این
جمله خرسند و مسرور شده جناب ورقا باد لباس داده اند خلاصه اینکه رزد

با ما آشنا شده با هم نزد محبت بسیار داشتیم و دیگر در محبس بما ها خبر
رسید که بعد از خروج ما ها از زندان بحکم علاء الدوله سرباز با اموال
و اسباب خانه سید فتاح را غارت نموده و عمارتش را ویران
کرده و بعد اسباب خانه حقیر و حاجی ایمان نیز غارت برده عمارتها را خراب
و ویران نموده اند اهل بیت حقیر با اطفال صغیر و اهل خانه حاجی ایمان
را که از خانه بیرون کرده بودند بهر کجا که میروند از وحشت و وحشی آشنا بیگانه
اقوام و اقربا کسی ایشان را راه بمنزل خود نمیدهد ایشان لابد شب
میروند در امامزاده که زیارتگاه مردم الجماعت خادم امامزاده ایشان
را بیرون میکند عیال حاجی بخانه برادرانش پناه میبرد چون از اغیار بوده اند
راه نمیدهند لابد اطفال را آورده در خرابه شب را صبح مینمایند و خلق زنجان
از زن مرد آمده ایشان را سب و لعن مینمایند و شماتت میکنند اخویهای اقل
ملا محمد و ملا علی اصغر صبح آمده جمال و جلال و طبیه را برداشته بخانه
خود میبرند و باخود تفکر مینمایند که اینها طفل اند باید بایشان اینها کلمه شهادت
کذائیه طبیه طفل هفت ساله بود این حرف را که از عمه های خود شنیده
خائف مینمود یکمان اینکه کلمه شهادت که بر زبان ایشان میگذارند بخواهند
زبان ایشان داغ نمایند و قس علیهذا غافل نمود دست جمال را گرفته از خانه
بیرون آمده فرار نمایند آمده بوالدین خود ملحق میشود و در خرابه مسکن

مرقوم بود بعد از ۳ روز از قریه خیرآباد فرج الله نام محمدزاده اهل بیت
حقیر که از احباب است پسر بزرگ خود را میفرستد که اهل بیت اقل و اطفال
را بخیرآباد برند او هم بخوف و اضطراب انها را برداشته بقریه خیرآباد
میرساند و مدت ۹ ماه پرستاری عیال و اطفال حقیر مینماید و بعد جناب
آقا محمد حسن ابن حاجی ایمان اهل بیت خودشان مع عیال حقیر و همشیره
خودشان روجه حضرت ورقا را بزحمت تمام بعشق آباد میآورد
خلاصه بعد از اطلاع خرابی عمارت و بردن اسباب را بغارت جناب ورقا تبسم
مینمود و با حقیر مزاح مینمود و میفرمود شما منتظر راجی بازار بودید که کفشها فروش
شود دیگر از این بهتر میخواهید سودا چنین خوش است که یکی کندکس در
انبار از او بابل را جل اخذ مداخل بر ما ها سخت گرفته بود اگر از بیرون هم کسی
بحال ما ها اطلاع نداشت نایب محبس در ازیت نمودن کوتاهی نمینمود
و شبانه روزی نصف نان بهر یک از ما ها میداد در محبس قیاس نظام
سرتیپ قزوینی از طائفه اکراد مقتدر دولت محبوس بود لکن در حبس
هم موزیکچی بود بر حالت ما ها مطلع شد این تدبیر را نمود تمام اهل محبس را
بجلو کباب بهمان نمونه نصف بشقاب چلو کباب در محبس میاورد
بعد نفری یک بشقاب میدادند بخوانند بما ها ندهند سرتیپ متغیر شده گفت
من تمام اهل محبس را بمهمانی کرده ام کل باید بخورند بعد از ۳ یوم هر نفری
از اهل محبس را ۳ قران پول داد و مقصودش این بود که ما ها برسد

چند بوسه گفت که ما ها خبر از بیرون ندشتیم و احباب هم از ما اطلاع
نداشتند یک نفر از احباب تدبیر نموده پسر خود را نزد نایب محبس برده
و از او خواهش مینماید که این فرزند مرا که نافرمانی میکند و بحرفم گوش
نمیدهد او را چند روز در انبار نگاه دارد و قدری و جرباد و بعد نایب قبول
نموده او را آورده داخل انبار نمود لاکن او را کندز نجیر ننمود ان جوان کیفیت
احوال هر یک را جویا شد از احوالات ما هم کما هی مطلع شد و ابدا ابراز نداد
و بعد از چند روز پدرش آمده او را از حبس بیرون برد جوان کیفیت احوال
ما ها را باحباب بیان میکند از بعد میرزا لحاظم زنجانی باسم میرزا محمد قلی میبر
فتاح که قبل از ایشان را بطهران آورده در انبار حبس نموده بودند سالم و هم
روزه از احباب مدد میرسید و اسباب جناب میرزا وهاب که در خانه معین الدوله
بود باز کرده انچه کتاب و عکس و قطعات بخط مشکین قلم بود برداشته ما بقی را
بانبار شاهزاده ستادند و تسلیم جناب ورقا نمودند ایشان به نایب انبار
دادند که در منزل خود نگاه دارد در میان اسباب ها انار بود که از لباس و
قندو چای و نبات و غیره بود نایب قند و نبات را برداشته مصرف نمود
و لباسها هم هر کدام میخواست برداشت و ورقا فرمودند در وقتیکه عساکر
روس وارد بخارا شدند اسباب خود را بر عموم های مسجد بستند محراب
آخوند قسم داد و اوراق مصحفهای کهنه پاره مال سربازها بود اهل
بخارا گمان کردند که اسمان خراب خواهد شد یک نفر از طلاب گفت خداوند
اسم بی نیازش مجلس کرده نه بقرآن اعتنا دارد نه بمسجد و محراب

امروز ام ماحین تسم اسم بے نیاز جمال قدم جلوه کرده نه اعتنا بورقا دارد
و نه بالواح و نه باشیاء عنایتی در روزی عکاس لاحده عکس ما با چند نفر که
در انبار بودیم برداشت و عکوس احباب که از میان اسباب جناب
ورقا برداشته بودند نزد او بردند که جناب ورقا اسامی انها را در پشت انها مرقوم
نموده بودند و پشت شمایل حضرت اعلا نوشتند شمایل حضرت سید باب عکسها
و شمایل را برده بودند نزد حاجب الدوله که بنظر شاه برسانند از روی غیض
بنایب انبار دیگر بورقا باین عبارت اسم سید مظهر ازی را حضرت نوشته
من حکونه این عکس را بحضور شاه برم نایب آمده بکیفیت را بجناب ورقا عرض
نموده فرمودند بحاجب الدوله عرض نما بر از قول من که بزندان تشریف بیاورند
بعضی مطالب لسانا بایشان عرض نمایم روم بعد صبح جناب ورقا فرمودند خواب
دیدم گاو سیاهی بر من حمله نمود و شاخی بر من زد تعبیرش امروز معلوم میشود یا گاه
حاجب الدوله وارد شد جناب ورقا از روی کرم و فتوت هر سه بیچاره کار داشته
فرمودند که عرض من این است که کتب و نوشتجات که از ما برداشته اند محضر
سلطان از قول من معروض دارید که در انها سعی شما بنظر و ملاحظه کنند که کلمه مخالف
دولت و یا مضرات انسانیت در انها یافت میشود یا نه تا نماند در محضر امناء
عدلیه علنی حاضر شوند و جواب سوال شود و بعد اینکه درباره ما حکم نمایند
مجری دارند فرمودند تولد شده در این دنیا هستم و این طفل من از نسل سیم است
حاجب باین حرفها اعتنا نکرده بجناب ورقا میگوید مطلبت را بگو میخواهم ما
با تو تنها در بروند بیم شمایل حضرت سید باب نوشته چند کلمه نالایق ذکر کرده

جواب نیست خود را بر گردن ورقا انداخته بیرون رفت از بعد معلوم شد
که بگمان اینکه جناب ورقا بخواهند بایشان پول بدهند ورقا فرمودند
تعبیر خواب معلوم شد و بعد فرمودند از خدا بخواهید که با نعمت شهادت
نصیب نماید باخلاص از این حبس و بعد تعریف شهادت فرمودند و عظمت
مقام آن فرمودند جمال مبارک بمن وعده فرمودند ما دامیکه باین مقام
فائز شوم بعد حضرت ورقا بنایب نصرالله فرمودند درب اطاق
که اسبابهای ما گذارده باز کن اسبابهای خصوصی ما نیست بعد اسبابها
خود را با روح الله عوض نمودند در همان چند روز میرزا رضای کاشی بقتل
گلوله شاه را شهید نمود و اهل محبس ابدا اطلاع نداشتیم و گمان اکثر مردم
این بوده که اهل بهاء این جسارت نموده اند حاجب الدوله خود سرانه با چند
فراش و چهار میر غضب وارد زندان شدند کسی نمیدانست که چه خیال دارند
جمیع محبوسین بابهائیان را در خلوتی گذاردند و قفل زدند لامحه قفل و سیم فتاح
را با دژبان در یک سلسله نمودند تمام اهل محبس مضطرب که چه واقع شده
بعد نایب لامه با چهار نفر کفت شما را در اطاق تحقیق میخواهند استنطاق
نمایند از زندان بیرون آمدیم دیدیم هنگامه عجیبست محبس بیرون زندان
پر است از فراش و سرباز و هشت با بها اطراف فراولها با تفنگ در دست
ایستاده اند حاجب الدوله بکلیدار زندان گفت اول ورقا و پسرش
بیاورید زنجیر ایشان را باز کرده بطرف دالان دراز بردند و در را
بستند و بگرد ایشان را ندیدیم تا گاه دیدیم میاورند نام زندان بان خنجر

خون آلود در زیر دامن پنهان کرده دم خویش از شدت غم و حاجی ایمان
را وداع کرده و از بلد بیرون رفتیم از بعد معلوم شد که رفته بودیم و بعد فراغ
آمده فلک را بر دو حالکان نمودیم که بیخوا هند و رقا جوب کاری تا بینند خون آلود را
حمل بجز دیگر بنمودیم و حکایت شهادت حضرت ورقا روح الله را چند
فراش و سرباز که در دالان بودند این نوع ذکر نمودند همینکه حضرت ورقا
را بدالان آوردند صاحب الدوله پیش آمده گفت ورقا خوب کار خودت
را کردی حال بگو اول تو را بکشم یا پسرت را فرمودند میل خود شماست فی الفور
خنجر از کمر کشیده بر شکم ورقا زده خنجر را تا بته داده گفت احوالت
چطور است فرمود الحمد لله از حال تو بهتر است حاجب الدوله غضبناک
شده امر کرد که حضرت ورقا مخلص (۱) گذارده چهار بر غضب حمد بارک
او را پاره پاره نمودند در مقابل چشم روح الله و بعد نزد روح الله آمده
میگوید احوال پدرت را مشاهده نمودی حال بیا بر پدرت و با بیها معین شا
تا من از دولت برای تو منصب کبیر دستخوش قرار دهم روح الله باو اعتنا نمینماید
میفرماید ما دیم را بدین شما نفرو شیم محبت یوسف بر ازدرام محمدو دان مردود
در غضب شده حکم مینماید فلک را بکردنش انداخته فراشها فلک
را بلند نموده او را صلیب وار معلق نگاه میدارند قدری دست بازده مالک میشود
او را بر زمین بگذارند بعد حکم کرد بنده و حاجی ایمان را وارد دالان
نمودند ناگاه حضرت روح الله چون مرغ نیم بسمل از زمین برجسته
و باره بر دوش شما افتاده تسلیم شد حاجب الدوله از ملاحظم

(۱) زنجیر آب دادم
بقره بنزالف

خوف و اضطراب بر او مستولی شده فوراً بیرون گفت ایشان را ببرید رفت
شاه دار بر فردا ما را وارد حبس خانه نمودند و هنوز از کشته شدن شاه
اهل زندان اطلاع ندارند خلاصه آن روز و شب را در مصیبت و رقا و روا الله
بگریه و ندبه مشغول بودیم صبح فراشهای زندان آمده لباسهای ما را بیرون کرده در
عوض لباسها مندرس پوشانیدند حقیر با جناب حاجی اسماعیل یقین برکنانی خوف نموده
ایم و یک حالت سرور و انقطاع عجیبی دست داده که بوصف در نمی آید قدری
پول داشتیم بسید فتاح و محمد قلی دادیم که ایشان بعد ما خرج نمایند چون
ایشان اقرار ببابا کرده بودند خیال کشتن ایشان را نداشتند لاکن ما خود نفر
مستعد شده بودیم قدری نبات داشتم بحاجی ایمان گفتم بدهیم با هم مجبس فرمودند
برای چه نباتها را میخوریم که خون ما زیاد شود گفتم معلوم نیست که ما را طناب
بیندازند یا سر ببرند گفت انشاءالله سر ببرند چه عرض نمایم که فاصله
چهار ساعت چه حالت خوشی داشتیم لاکن چه فائده که قابل این فیض
اعظم نبودیم و بعد از ظهر امروز دیدیم غلام ایل مجبس بر ما سب و لعن مینماید
حبس سید فتاح و محمد قلی که با بیها شاه را کشته اند شاه نبوده همین چند روزه
جلس فرا القرمیش ما ها را مرخص نماید حال با بیها باعث شدند که ما در حبس
ماندیم از شنیدن این خبر بسیار پریشان شدیم و هر ساعت خبر کذب
جعل نفوس انتشار میدهند امروز چند بابی را گرفته کشته اند در تمام بلاد ایران
با بیها را بیکدیگر نمیدهند حق عالم است که چندین ساله ما چه گذشت ما انکه

معلوم شد که طائفه جمهوریه طالب بوده اند و میرزا رضای کرمانی باین
امر خطیر جارت نموده است قدری آسوده شدیم بعد از بیست
یوم میرزا احمد کرمانی و سید حسین و سید ناصر که از طائفه جمهوریه طلب
بودند ایشان وارد زندان نمودند و کند زنجیر کردند مقارن همان
ایام جناب ملا محمد رضای مشهور بمحمد آبادی در قم بعد روزی
میرود نزد جناب نفر علما در باین امر مبارک صحبت مینماید ایشان از جواب
عاجز شده برهان قاطع را بعیان می آورند و جناب ایشان را کتک وافری
زده ایشان را بحکومت تسلیم مینمایند او را بطهران بحضور صدر اعظم
میفرستند صدر اعظم بکوتوال میگوید او را بشناسم مرا بیست درویش بانی نیست مرخص
است جناب ملا رضا بکوتوال میگوید انا مهتم و نایب السلطنه مرا بشناسد صدر
اعظم میفرماید حال که بانی است او را بهر بهر بزندان فراشها او را بیرون آورده
چند مشت بسر ایشان میزنند جناب اخوند شکر و حمد الهی مینماید از او بهر سند
که حمد و شکر شما از برای چیست بگو میفرماید شکر میکنم از این جهت بگو که مثل شما نادان
و حیوان نیستم که از روی جهل و نادانی دست بسر کسی بزنم یا مزده آمدن
دوست را بمن بدهند ایشان آذیت نمایم باری جناب ملا رضا را وارد
زندان نموده کند زنجیر کردند بما سپردند که باو جواب و سوال نکنیم
و ملاقات و رفاقت باو نکنیم نایب زندان آمده با ایشان گفت

گفت باید بابیها را بجهنم روان داد فرمود من کسی را نمیشناسم گفت
چگونه میشود در طهران بابیها را نشناسی گفت من چند نفری را میشناسم
حاجی ملا علی اکبر حاجی میرزا حیدر علی میرزا یعقوب شما اینان را
بیدانش نمائید ایشان بابیها را بشما نشان بدهند نایب دیوانه
مطلب درست نمی آید او را آورد پیش ما گفت او را متوجه شو بدانند نزد
ما آمده آسوده شدند لکن ما حکمتهای ایشان از برای ما سبب تصدیع
و پریشانی بود با اهل زندان و اجزاء زندان از نایب و فراش و غیره
صحبت میشود و ایشان سخریه و استهزا مینمودند و سب و لعن میکردند در این بین
دو حاجی ایشان التماس نمودند که قدری ملاحظه حکمت نمایند قبول نمیفرمودند
میفرمودند حکمت همین است شما حکمت را ندانسته اید خلق هر چه بخواهند بگویند
حق مقدس است از وصف و فهم اهل امکان اگر بخواهم تمام اطوار و رفتار
جناب ایشان را ذکر نمایم باید کتاب مرقوم نمایم روزی نبودند فلانی نامم
حزینش بگوش میرسید ایا تو هم میشنوی گفتم نه فرمود اذن داعیه استماع
می نمایند اسباب را فرمودند شوبت باو در آشپزخانه بدرگاه من
مناجات مینماید نالهٔ میکند که ای محبوب من مرا بوصال خود برسان تا در
تو فانی شوم و بعالم جبروت و لاهوت وارد شوم قوهٔ سمع و بصر کردم
حال اراده کردم که دعایش را مستجاب بنمایم شما چه صلاح میدانید ما

را بدایرد و جه ثبوت باو را برای ایشان بیشتر نمائیم که دعای او را مستجاب نمایند
و دیگر میرزا احمد ناعق کرمانی جهة اخذ تبر نزد ما آمده اظهار حسن مودت
مینمود جناب حاجی ایمان چون او را بشناخت باو اعتنا نمینمود لاکن او دست
از ما نمیکشید از ما و جهی گرفته تریاک میگرفت و میخورد و ما هم از جهت حسن
زندان از برای ما بوستان شده همه روزه از برای ما چیزی میآوردند ما هم با اهل
زندان و نایب و فراشها بذل و بخشش مینمودیم از این جهة در میان انها معزز
و محترم بودیم روزی جناب حاجی ایمان بمن گفت درست ملاحظه کن
میرزا احمد مسیح شده چرس و تریاک او را بچه روزنامه میرزا احمد ملتفت
شد گفت حاجی ایمان چرا هر جا اسم احمد را ذکر میکنی بگو علم و عرفان را تمام
کن انشاء الله املایش را ملاحظه کن استقامتش را ببین بیست سنه در مقابل بهاء الله
ایستادم و رایت نفاق و شقاق مرتفع نمودم گفتم عاقبت چه شد گفت
انچه جمال قدم فرموده واراده نموده در ملک ظاهر شد و انچه من خواستم و سعی
نمودم برعکس واقع شد و این آیه را تلاوت نمود له دعوة الحق و الذین
یدعون من دونه لا یستجیبون لهم الا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه و ما
هو ببالغه و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال و اظهار توبه نمود و رجا نمود
که توبه او را بحضور حضرت عبدالبهاء معروض دارم حقیر هم عرض نمودم بنظر
مبارک رسیده فرمودند باید میرزا احمد در زندان توبه نموده تا حال
چند بیست دفعه توبه کرده و توبه شکسته خداوند تواب است لکن او عهد را میشکند

میرزا احمد بما گفت شما ها حق اعتراض بر من ندارید تو هم مداومت
نمود که جمال قدم ذکر او را میفرمایند قوله جلّ و عزّ هو الابهی
و اذکر الذی نعیش فی هذا الزمان من ارض الکاف و ربیناه بایادی
الالطاف لیکون للاذکار ظهیراً و لقد ورد علینا ان ناخذ بقهر من عندنا
فنا جانا ابوه الذی کان من المؤمنین فی سدر سترٍ فوّاده بنداء حزین ان
یا رب العالمین و مقصود المقربین هذا من اهلک و کان قبل ذلک
لعظمتک من الساجدین فالطفه بحر امرک و اطفئه نار القهر
فرده یا اهل البهاء بفضله انه کان فی نفس الامر لدینا امراً عظیم
و ان فی اقباله ثم فی انکاره سرٌ مستترٌ لا یدرکه الا اولی النهی
و انه الآن علی شفا جرف هار فاتا ما ینقذه عفوانتا و اما یاخذه
عدل انتهار و کان ربک توّاباً غفاراً انتهی بارِ چند مدّت با میرزا
احمد خلق و سایر محبوسین بسر بردیم میرزا احمد در فضایل سبط ناصر و سبط حسن
تنی بلوا نکس در داده حرکاتی از ایشان بروز نمود که ایشان را از حبس
بیرون بردند از شرّ انها آسوده شدیم و دیگر از نفر از زنهای احباب
قیام بر خدمت و خلاص ما ها نمودند عیال نامیرزا مؤمن اقا بکم که
بلقای حضرت من اراده الله فائز شده برای حضرت خواهر شده بود
و سوسن باجی از برای حاجی ایمان باسم اینکه از زنجان جهة دیدن

Provided by the Afnan Library

ما آمده الله همه روزه بسر وقت ما میآمدند آن خواهران مهربان
الهم عریضه بسلطان و بزرگان دادند جواب بیرون نیامد آخر شاه
زاده عبدالعظیم رفته بحضرت سلطان مظفرالدین شاه تلگرافاً
عریضه کرده بودند دستخط مرخصی بتوسط امین الدوله صادر شد
خواهران بکمال سرور بزندان آمده بشارت دادند که از سلطان فرمان
مرخصی شما صادر شده در روز عید قربان شما را مرخص مینمایند روز
موعود آمده زنجیرکران را از کرد ما برداشته زنجیر بیک گذاردند صبح
فتاح و احمد قلی را باباهم زنجیر نمودند ما را از زندان بیرون آوردند
نایب انبار در جلو و جمعی سرباز و قراش از پس و پیش ما را باین
شوکت و وقار در میان بازار بست خانه امین الدوله ببردند
و هجوم خلق تماشائی راه را مسدود نمود و قراشها از جلو را هرا باز میکردند
و جناب ملا رضا چون علیل بود او را بهشت حمالی داده بودند که
او را بهمراهی ما بخانه امین الدوله ببرد در زمانی نزدیک غروب وارد
خانه امین الدوله شدیم و اثاث را هر نوع بود جمع نمودیم و منتظر که از ان
مرخصی صادر شود سید ابوالحسن نام اصفهانی و چند نفر ملا با ما وارد شدند پس
یک نفر بانها گفت بیائید هر قدر با این بیچاره مردمان صحبت بدارید بدانید ایشان
هم آمده با جناب آخوند ملا رضا بنای صحبت گذاردند ملا رضا هم چنانچه

عادت او بود با ایشان محبت نمود و انها با امین الدوله عریضه عرض کردند
که اگر شما این بیوه مرد بابا را راضی نمائید با وجود اینکه خود اقرار دارد سبب جرأت و
جسارت بابا همایون امین الدوله فرموده بودند که چهار نفر زندانی مرخص اند
ملا آقا رضای زرندی را نیز زندان مرجوع دارند ما هم مرخص شدیم و جناب آخوند
بزندان قشریف بردند بعد از ان حاجی ایمان کاه کاهی بدیدن ایشان میرفت و از بیرون
ایشان چیزی میرسانید به میرزا اینکه در حبس رو حش بمقام قدس جاودانی حقر
کرید علیه بهاء الله و ثنائه و ما از خانه امین الدوله بیرون آمده بخانه
سوسن باجی آمدیم و احباب آمده یکدیگر را ملاقات نمودیم و یوم بعد بخانه
خواهر دیگر اقا بکم آمدیم و اکثر احباب آمده دیده را بجمال انور ایشان روشن
و منور نمودیم و دیگر از مراحم احباب و زحمات ایشان که نفرمودند اگر
عرض نمائیم مطلب طول خواهد کشید و از مقصد باز میمانم بعد از چندی عازم زنجان
شدیم با جناب ایمان وارد زنجان شدیم خانه را خراب و ویران دیدیم
سراغ از اهل عیال گرفتیم گفتند با رفاق آخوند ابن حاجی ایمان بعشق اباد رفتند
و در عشق اباد آقا میرزا مهدی برادر کهتر حقیر در بیت ایشان عیال و اطفال
حقیر را بر ستاری مخصص نموده بنده بعد از توقف یکماه در زنجان و خیر اباد
عازم عشق اباد شدم و باز ام بلکب کفش دوزی مشغول شدم و بعد
از خروج از حبس عریضه بحضور حضرت من اراده الله عرض نموده اذن
شرفیابی خواسته ام و اذن حاصل شده همه وقت متذکر و منتظم که
چگونه اسباب سفر فراهم آید و اسباب را خداوند متعال اینسفر فراهم آورد

ملاقات حبس ۱۲ ماه

جناب آقا خلیل الله خیالی شرفیابی بحضور نیافته بدون اذن و تذکره و مخرج
بطفلیس رفته او را ملحق شده اند جناب آقا عزیز الله و چند نفر احباب
این قسم مصلحت دیده بودند آقا میرزا حسین زنجانی اذن شرفیابی دارد
جناب آقا عزیز الله مناسب دانست جناب آقا محمد نحو همراهی خلیل الله بارض مقصود
روند از جهة خلیل الله تذکره حاضر نمودند مخارج راه برداشته بطفلیس
رفتند و ایشان را برداشته بارض اقدس مشرف شدیم و بزیارت عتبه
مقدسه مشرف شدیم و بفوز لقای مبارک فائز گردیدیم
فائز در ایام شرفیابی آنچه از لسان مبارک حضرت مختار اراده الله اصغا
نموده در کتابچه علیحده ثبت نموده ام در این مقام ذکرش مناسب نیست
هر کس میل داشته باشد بان کتابچه رجوع نماید و در ایام شرفیابی آقا عزیز الله
عریضه بساحت اقدس عرض نموده بود که میرزا حسین و خلیل الله بهر طرف
که مرکز میثاق امر فرمایند بتبلیغ مشغول شوند فرمودند خلیل الله مراجعت نموده
معاون آقا عزیز الله باشد میرزا حسین را بسمت ایران روانه نمایند بنشر
نفحات الله مشغول شود جناب آقا عزیز الله امتثالاً لأمر مولاه متکفل
بعضی از امورات فائقه شده و فائز بزیارت عیال و اطفال و میرزا مهدی
رجوع نموده بسمت ایران توجه نمودم مدتی بک سال بنشر نفحات الله
مشغول بودم لله الحمد در کل وقت موید و منصور بودم اگر تفصیل ذکر شود

بیان مطول بشفاهی بارض بعد مسافرت بسمت آذربایجان و بسیان مراجعت
بعشق آباد نمودم چند نفر از اهل تبریز و بعضی از احباب بسیان عریضه بحضور
حضرت من اراده الله عرض نمودند که چون میرزا حسین رسولیات بلد
ما میباشد و مدتی است بسیان بعهده رجا مینمائیم که او را مامور بسیان فرمائید
زمانی نگذشت لوحی باسم این فانی نازل میفرمایند اهل سیان مشتاق
روی تو هستند البته شما هم مشتاق ایشان هستید بودن شما در انجا
سبب بقای الفت است فانی اسبابها با احباب نرد خته از عشق آباد
قطع علاقه نموده با اهل و عیال بسیان رفتم و با احبای آن سامان بکمال
سرور و حبور بیکدیگر ملاقات نمودیم و احباب همت نمودند محل وسیعی
جهت اوقات اجتماع بنا نمودند و حاجی حسن تبریزی قدری اسباب از برای آن محل
فرستادند و خورد خورد اسباب اتحاد و اتفاق احباب فراهم شد از
اغیار هم آمد و رفت مینمودند بعضی مقبل و بر خی معرض برگشتند جناب میرزا
اسد الله قدم بمیان آمده اشتعال احباب زیاد شده بهمت تعمیر
مقام مقدس در حیفا جمع نمودند و پنج نفرم در همان ایام زمستان
مسافر بارض مقصود شدند احبا از کوچک و بزرگ بشایعت ایشان
رفتند اغیار از ملاحظه این رفتار نار غل و بغضا در قلوبشان مشتعل
فریاد و اشر یعنا بلند نمودند و دنیا هم این کلمات سرودند با بیها دین خود را انکار
نمودند مثل مسلمان که بکربلا میروند ایشان هم بر ملا بعکا میروند بدرقه

میرود ندا استقبال مینمایند باید چاره کرد والا آخر داست که مثل ما خود بها ما را
استهزا مینمایند و بر لباس ما و صله نشان میگذارند غیرت هم شد تعصب کجا رفت
خلاصه بعضی از مفسدین که نوع انها هم وقت در هر مکان اسباب فتنه و فساد
شده اند و اسم انرا اصلاح گذارده اند کما قال الله تعالی قل انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولکن لا یعلمون
از این نفوس محرک عوام کالانعام شده و اهل قرآء اطراف را بحرکت
آورده و افراد تهمت هر هم بزبانشان آمده باحباب نسبت داده و قلوب
انها را مملو از بغض و عداوت نموده خون انها را بجوش آورده و انها نزد علماء
رفته و ایشان را ممد و خصم قرار داده علماء جاهل هم با نها فتوای جهاد داده
ضعف الطالب والمطلوب و بایشان دستور العمل داد که شبها با اهل قراء اطراف
که هم جوار شما هستند متفق شده هجوم نموده با بیهای سیان بلهلاک نمائید
هم با این رای اتفاق مینمایند لکن بس خبیر از اثر کلمه حق که بفرماید ان کید الشیطان
کان ضعیفا احباب هم از خیالات ایشان مطلع میشوند طریقه حزم و احتیاط
را از دست نمیدهند در تدارک اسباب دفاع برمی آیند نفنگهای خود را
اصلاح مینمایند بعضی هم که تفنگ و اسباب حرب ندارند شبها ابتیاع مینمایند و اغنیاء نیز
از تدارک اسباب احباب مطلع شده مضطرب میشوند از خوف از سیان
کوچ نموده بجلات دیگر میروند احباب از کوچ کردن انها خائف شده میگویند
اهل قراء اطراف ایشان را امر بکوچ نموده اند که در وقت هجوم ایشان بسیان
سوار جماعت با بیرس در سیان نباشد بار طرفین از این خیالات اسباب

حاجی ملا احمد
و شیخ الاسلام

خوف و رعب از برایشان فراهم شده بارس بعد از کوچک نمودن اغیار احباب
کل مستعد شده و در فکر مشکر نمودن و دفاع نمودن حاضر شدند روان شب را احدی
خواب نکرد اطفال و زنها مضطرب و خائف صبح احباب مشورت نمودند قرار
براین شد که جمعی بتبریز رفته کیفیت را بحکومت اطلاع دهند چهل نفر
از اهالی سیان مح حقیر و مح طفل جمال و جلال از سیان حرکت نموده با احباب
با جمال و جلال وارد تبریز شدیم و مطلب را بحکومت عرض نمودیم
وفتنه جوئی و فساد اینها را نزد حکومت ثابت نمودیم چند نفر سوار مامور شده
برسر اهل قریه حاجی آقا که عمده فساد و عناد از ایشان بود از انها التزام
گرفته تهدید بر مخذر نمودند ایشان را آرام نمودند چندی طرفین آرام بودند
لاکن مادهٔ فساد قطع نشده اغیار مترصد بودند که وقتی بهانه بدست آورده باو و غوغا
نمایند و دیگر تدبیر نمودند بجمله و تزویر چند نفر از ضعفاء احباب را بوعده و وعید و بیم امید
با خود همراه نموده و در ایام محرم که همه وقت در همه جا بهانه رفتنه و فساد است
بنای بهانه گرفتن با احباب گذارده و چند نفر از احباب که در محلهٔ انها منزل داشتند
برسر انها آمده نموده ایشان را بیزنند از این طرف با احباب اطلاع دادند فوراً جمعی با
چوب چاق حربه و یراق عازم تا دفع نموده بمحل انها رفتند انها مطلع شده همگی فرار
نمودند فاغ بالان باز آمده ملاحظه نمایم که چه نموده و بدیم صدای های هوی بلندست
و همهمه تمام تفنگ خالی شده بسیار مخوف بودم که قتلی واقع شود بعد از ساعتی
احباب مراجعت نمودند دیدیم چیزی واقع نشده بهمان های هوی سفرات را فرار

کرده اند و چند تیر تفنگ بهوا خالی کرده اند و بعد از ان مستعفین احباب که نزد
انها رفته بودند راجع شدند و توبه انابه نمودند علاوه بعضی از اغیار هم چون جناب
را غالب دیدند بطرف احباب آمدند و مذکور نمودند که ما هم وقت باش
بعضی از اغیار چون مغلوب شکست شدند مجرّد نسبت با حباب ابواب کذب
و افترا گشودند و حمل بقرا اطراف رفته و بعد بتهران رفته در تمام مجالس
و محافل که روزه خانی بوده اند بیهایا حالت پریشان این حروفها و تهمتها را
ذکر مینمودند که ما در ایام محرم روضه خوانی داشتیم بابیها مانع شدند نخواهند بالله
بالله تاسزا گفتند و آخر در روضه خوان را ریش بریدند نبر ما را انشر زدند بعض از
زنهای ما را برده اند چند نفر از مردها را برده اند نمیدانیم چه بسر انها آمده است
یا ایشان را کشته اند از این قبیل بهتانات در جمیع دهات و نکایا و مقامات که
تعزیه خوانی بوده ذکر مینمایند و دیگر معلوم است که از این صحبتها چگونه خون
این مردم بجوش میاید مخصوص عوام لاکن اکثر علما و عقلا دانستند که این مطالب
دروغ است حکومت تهران نیز جمعی از طرفین بمطالبه مع کدخدای طرفین حضرت
و بعهد از کدخدای احباب حاجی شیخ العابدین پسر سید ابنها برای حل نزاع
کرده اند عرض مینماید بنده در تهران نبوده لاکن از قرار یکه بر من معلوم شده در
سر زراعت و درخت نشاندن بلعه کدخدای اغیار ذکر مینماید که سر دین و مذهب
بوده شاهزاده با نایب بفرماندار پیر رسوخته در سر ملک نزاع مینمایند بلکه سر دین
مذهب بوده و اینها با او چه مدخلیت دارد باید باشند و بعد از حاجی
زین العابدین پرسند که بابیها چه یکه بند بلکه بر خدا و ندرا لاشریک له میدانند

وجمیع انبیا و مرسلین را از آدم الی خاتم احترام بر حق و عند الله مبرا نند و ائمه اثنا عشر
علیهم السلام را محب و مطیع و منقاد نند و جمیع اوامر الهی را عامل نند و نواهی و مکاره
را تارک حضرت و بیهد بیفرمایند اقای ثقة الدوله حاجی خوب جواب داد
و بعد حاجی بویهد عرض میکند که این حضرات مطالبه را نسبت باین طائفه
در همه جا ذکر کرده اند و بسر بر حکومت ما عرض نموده اند که با بیها چنین و چنان
کرده اند عرض ما باین است که چند نفر نفوس امینی را بفرستید تحقیق نمایند اگر
یک فقره از این تهمتها که نسبت بما داده اند براست باشد تمام حرفهای ایشان
صدق است و ما مستحق حبس و ملامت هستیم و اگر تمام کذب و تهمت شد حکم ان
با شما است و بیهد فرمود حرف از این حسابها نزد بهتر نمیشود توجه با غیار فرمودم
شما همه میکوئید کل ممالک صالحه که با کلیات حاجی زین العابدین خاصیت شعبان
کلیم بخشیده که تمام آیات کتبه را بلعیده و بطلان انها را آشکار نموده حضرت و بیهد
چهار نفر از اعیان خود را جهت تحقیق این مطلب بسیان فرستادند ایشان
بنای تحقیق گذارده گفتند ان روضه خوان که ریش او را بریده اند کدام است گفتند
پیدا نشد پرسیدند ان سبزه ان سبز شما را که سوزانیده اند در کجا و چه محل گفتند از جواب عاجز شدند
پرسیدند نهالهای شما را که برده اند شما های انها کیا بند و اسامی ان زنها چیست معلوم
نشد گفتند ان چند نفر مردهای شما که مفقود شده اند کیا بند معلوم نشد کذب بعضی
و چند نفر اسبابهای خانه خود را برده در محلی مخفی نموده بودند و با جناب
تهمت زده بودند که اسبابهای ما را غارت کرده اند ان اغیار که آمده بودند

با احباب صلح شده بود ند میدانستند اسباب بهانه در بعضی مخفی مخفی از با احباب اطلاع
داد ند ران اسباب بهانه بیرون آمده بیرون آورد ند و بدست رسولان ایشان بدادند کس
آشکار شد و کلمه مبارکه ان الله لا یصلح عمل المفسدین مصداقی ظاهر شد و مفاد آیه
مبارکه جند الله هم الغالبون محقق و معلوم گشت خدا خسران نفوس بعد از تحقیق از
انها دور ساخت و جز بحسرت گرفته و چند نفر را تنبیه نموده در آخر اصلاح داده بتبریز
مراجعت نمودند چون اغیار از جمیع الجهات مایوس شدند لا بد تسلیم
شدند لاکن قلوبهم کاد تتمیز من الغیض احباب تبریز بحقیر مرقوم نمودند
که از سیان حرکت کرده بروم تبریز شاید قدری عداوت ایشان کمتر
شود چون این فتنه و آشوب از وقت آمدن این فانی بسیان بعمل واقع
شده اهل سیان هم بر فتن حقیر راضی نمیشدند که ما ما بمیل و رضای اغیار عمل
نمائیم زیرا از انچه کردند کار از دستشان نمی آید زمانی نگذشت از حضرت من
اراده الله لوحی نازل و بمفاد آیه از سیان با طراف حرکت نما اگر گاه گاهی
بسیان تردد نمائی جائز و جناب میرزا اسد الله قدم از تبریز نامده با احباب
سیان قرار این قسم گذارد یم که حقیر اهل بیت را بعشق آباد ببرم و هر گاه از
مرکز میثاق امر شد خود و حده بسیان آیم اسباب خانه با حباب فروخته
از سیان حرکت نمودیم جمعی از احباب و جناب آقا سید اسد الله همراه
آمده بقدر یم با کندری وارد شدیم چند روز خانه از احباب دران قریه است
در خانه سلطانی که رئیس احباب است منزل نمودیم پانزده یوم ما را
نگاه داشت و انچه لازمه محبت بود ایشان و احباب الجا بعمل آوردند

و از انجا بار دیگر آمدیم تهران یوم در اردیبهشت توقف نموده احباب
انجا را ملاقات کردیم حسین اقا نوه دختر مراغه در انجا تشریف
داشت بسیار مشغول مجذوب بود و از اردیبهشت بعشق اباد آمدیم چون
صبح حقیر که در خانه جناب ابرزا مهدی است در فیروزه که بیلاق عشق
اباد است در انجا بود جناب ابرزا مهدی ایم ما را با اهل بیت با کمال جمال
جلال بفیروزه بردند چند روز با هم بسر بردیم
جمله باز دیدن منزل جناب اسکوئی اکبر بسفارش رفتیم ملا واسطه شد مشغول
نوشتن شرح حال از یک از مهاجرینی که بعشق اباد هجرت نموده اند مشغول
و مرقوم مینمایند قدری از ان کتاب را قرائت نمودم حکایات و بیانات
رنگارنگ دارد مثابه بوستانی است از هر نوع از ازهار و اثمار و انواع
شقایق و ریاحین در ان موجود است بسیار از تلاوتش ملتذ و محظوظ
شدم لهذا فانی هم سرگذشت وقایع خود را مرقوم نموده بایشان دادم که در
کتاب تاریخ خود درج نمایند و جناب ایشان فرمودند که حکایت
شهادت جناب طبیب و اباصیر و آسیه اشرف را بعد از وقایع خود
ذکر نمایم لذا وقایع شهادت ایشان چنانچه واقع شده از لسان
خود شهدا شنیده ام از ام اشرف وغیره عرض مینمایم حکایت جناب
ابرزا محمد طبیب ابن مرحوم حاجی میرزا معصوم طبیب این
است که بعد از حرکت جمال قدم از دار السلام جناب نبیل زرندی

بزبان می آیند جناب طبیب را ملاقات مینمایند چند مجلس با ایشان
صحبت مینمایند ایشان تصدیق میکنند و ایشان عریضهٔ بحضور جمال
قدم عرض مینمایند و بجناب آقا میرزا احمد نراقی میدهند که حین شرفیابی
در ارض سر تقدیم حضور نماید جناب آقا میرزا احمد و جناب
آقا مصطفی در شهر تبریز کرفتار حزب خون ریز میشوند ایشان را بام
قوت شهید مینمایند در میان نوشتجات ایشان عریضهٔ جناب طبیب را
پیدا نموده بحضور سلطان میفرستند بعد از ملاقات امر بقتلش میدهد عظیم
خان حاکم زنجان در ایام ماه رمضان بوقت افطار طبیب را احضار
مینماید که با کمال راحتی اهل حرم ناخوش احوالند طبیب وارد حرم سرا شده
شده در یکی از حجرات جالس میشود و بملاقات قرآن مشغول و منتظر عظیم
خان بوده ناگاه حمله غضب حاضر میشوند و بر ایشان سلام مینمایند و بعد
تکلیف شاه را که خطاب بعظیم خان بوده که ایشان را مقتول نمایند باو میدهند
جناب طبیب میفرماید باید مامور بر معمول دارد فروش اطاق را جمع نموده
طشتی حاضر کرده سر ایشان را در آن طشت میبرند و جسد مبارک او را در
باغ پادشاهی آورده چند قدم اول که روان کذارده بود ندام اشرف فرمودند
بعد از انکه من شنیدم سر مبارک طبیب را در باغ رفتم تا او را زیارت
نمایم قراولها مانع شدند از خون مطهرش در جای پای اسب جمع شده
بسته بود آن خون پاک را با یکه بان خون آلوده شده بود جمع کرده بخانه رفتم
شدم و بعد که اهل شهر از این واقعه مطلع شدند کل بغوم مهموم شدند

وفات خورد ندا از حیث و حرکتم موافق مخالف و جسد شریفش را
در زیر همان عمارت و گنبدی که جناب طبیب از برای مدفن خود ساخته
بود دفن نمودند از جمال قدم زیارت نامه باسمش نازل احبا در وقت
بزیارتش میروند عجب اینست که اغیارهم باو اعتقاد دارند و مخلص از
احباب میآیند خاک قبر طبیب را برای شفا میبرند حتی قبر را هم کنده شده

حکایت جناب آسید اشرف و ابیه علیهما بهاء الله و ثنائه آسید اشرف ابن امیر جلیل
جواهرفروش جناب میر جلیل با چهل نفر از فیلقاش در دعوای ایشان
شهید شدند برادرش میر صلاح نام داشت این جوان در رشید شجاعتها ظاهر
نمود تا بدرجه شهادت فائز شدند جناب آسید اشرف در وقت شهادت
بدرش هفده بود بعد از بلوغ در مقام تحقیق برآمده تصدیق بامر
نقطه اولی و طلعت اخری جمال ابهی مینماید مشتعل و منجذب شده فرداً فرداً
با دوستان عازم بغداد و بشرف لقاء محبوب فائز بعد از نیل مقصد
بزنجان مراجعت مینماید چون در آن ایام اکثر احباب زنجان از لی بودند
جناب سید اشرف و ابا بصیر بر اثبات امر جمال قدم قیام نمودند و مردم را
بر حقیقت امر و حقیت جمال قدم آگاه نمودند و بس پرده و حجاب
شیخ و شاب را بر امر مالک رقاب دعوت نمودند و صدمات
زیاد از اغیار و هم از جماعت از بهائی کشیدند و بعد جناب آسید اشرف

مرقوم اخیر شنیم سفر بساحت اقدس ننمایند همشیره محترمه خود را ضیائیه همراه
ببرد و جناب حاجی ایشان را از برای خدمت باخود ببرند و بشرف لقا
فائز میکردند و پس از انقضاء مدت وصال بجناب سید اشرف میفرمایند
مادرت از فراق تو محزون است تو را میطلبد باید بروی و او را دلخوش
نمائی و ضیائیه که بعلویه نامیده شده ما او را [illegible] بخشیدیم
بایمان شما راضی هستید ایشان هم راضی خواهند شد و ایشان را
اذن مرخص فرموده بزنجان مراجعت نمودند و جناب سید اشرف
با اباصیر بتبلیغ امر مشغول میشوند روزی سید اشرف به والده
خود میگوید از تو از جمال قدم را طلب نمودی جمال قدم عنایت فرموده
حال تو در عوض برای جمال قدم چه ارمغان میدهی میگوید من قابل
و لایق جمال قدم چیزی ندارم مگر تو را قربانی جمال قدم نمایم سید اشرف
فرمود امیدوارم که این قربانی شما قبول شود چندی نگذشت ملا آقاس
در بندی بسطامی بمرقت وارد زنجان شد اهل زنجان بپیشواز ایشان
رفته از جناب اباصیر و جناب سید اشرف حکایت نمودند و
شهادت برحقیت دین ایشان دادند ایشان قلم ظلم و اعتساف
برداشته رقم قتل ان دو موحد من موحد صادر نمود فتوای قتل داده
از زنجان بسطامی عازم شد از قرار مذکور نه ماهی نگذشت که
بمقام اعلی خود مقر گزید اهل زنجان بمحل حکومت اجتماع نموده

که باید حکم در بندی از اشقیا الزمان مجد الدوله خلوتی شاه حاکم رجا
بود از زندان بقرار اطراف حرکت نمود بفراش باشی اجازه داد باین
قسم که سید اشرف و اابصیر را در محفظ علی حاضر کن اگر تبری جستند و اباغوی و غیر
مرخص نماو اگر اقرار کردند بفرموده علی عامل شود و چندی قبل بود که جناب
جناب سید اشرف و اابصیر نازل و دران اوقات وحی و اشاره ملک بر شهادت
ایشان مرقوم و ایشان مشتاق جانبازی بغصه منتظران وقت بودند
و مستعد شهادت ام اشرف فرمودند اابصیر در خانه تا بعد ناگاه کسی
دق الباب نمود فوراً جناب اابصیر برخواسته شال کمر خود را محکم بست جزوه
ایات در بغل داشت بیرون آورده بمن سپرد فرمود عقب من آمده اند من رفتم خدا
حافظ من همراه ایشان رفتم در را باز کردم دیدم چند نفر فراش حکومت
دست جناب اابصیر گرفته بمنزل حکومت بردند چند نفر از علی حاضر
بوده اند با ایشان صحبت می نمایند ایشان بکمال شجاعت و استقامت اثبات

مطلب مینمایند لاکن جز انکار و اد بار ثمری حاصل نمیشود ایشان را حبس مینمایند
۳ روز در حبس بوده اند دفعه ام پای مبارکش را در فلک گذارده
چوب بزنند ام اشرف میگوید من در حبس بدیدن اابصیر رفتم دیدم از
بس چوب بسر پایش زده اند خون از ناخونهایش جاری شده پایش خون آلوده
است حالت رفت دست داده گریستم فرمودند گریه ملکی مستقیم باش بهم خواهران
ما بگو در مصیبت ها جزع و فزع ننمایند و با حدی ملحق نشوند صابر و شاکر باشند
بحاج فتحعلی ام فرموده بودند برو نزد اسید اشرف باو بگو از شما راضی و خوشنود

Provided by the Afnan Library

نشود ان جهد که باهم خودیم که جان خود را فدا نمائیم که شاید سبب خلاص
جمعیت ما ملاحظه نمودم این خلق ناانصاف بهیچ وجه متنبه نمیشوند حاجی
فتحعلی میگوید من پیغام ابابصیر را باسید اشرف رسانیدم ایشان فرمودند
از جهة اطاعت قول ایشان از خانه بیرون رفته در باغ منتظر تا مقضا
چه امضا نماید بعد ازان ابابصیر را از حبس بیرون آورده بمیدان آوردند
میر غضب آمده میخواهد سرمبارکش را ببیند فرمودند من حرفی را نوشته
حرکت نخواهم نمود دست بستن لازم نیست جلاد تیغ را بگلوی ابابصیر
گذارده که سر را از بدن جدا نماید میفرمایند جلاد دنی وقوف محل ذبح را
نمیداند بدست خود تیغ را گذارده وان جلاد سر را از بدن جدا نمایند بر
و بعد مردم ان جسد را سنگ باران نمیکنند و بعضی سیخهای آهنی بر سرش میکوبند
سه شبانه روز جسدش در میان میدان مانده و بعد سبزعلی بیک داروغه
را با چند فراش مامور مینمایند که سید اشرف را بیاورند
در باغ لاسید اشرف ایشان را استقبال مینمایند و یک مجموعه
انگور از برای ایشان میآورد داروغه میگوید قدری آب بیاورد
و اشاره مینماید که بیرون رو آقا سید اشرف آب میآورد از داروغه
باد میگوید فرار کن ما از برای گرفتن تو آمده ایم ما میگوییم اورا نمیبریم
تو فرار نما میفرمایند من اگر فرار نمایم برای تو تعریف ندارد از قضا
ایشان بکجا فرار نمایم داروغه بخشم آمده سیلی بر صورت ایشان میزند

میکو بد پدرت ام بتحل تو غرور داشت که شهر زنجان را و جران
کرد او را بر داشته بمحل حکومت میبرند ملا باشی عمید الملک
با ایشان گفتگو بنما بدو در آخر میکو بد پیغام داشی بر یاست او را
بدست میر غضب و میدهد شاید خائف شود و اباشی دارد او را در میدان
میآورند روان یوم چون طفل از سلطان فوت شده بعمامت دکاکین
را خلق بسته بودند و جمعیت کثیری در میدان جمع بودند سید ۱۲ امام جماعت عبد الواسع
نزد جناب اسید اشرف آمده ایشان را در بغل گرفته در گوش او
گفته میکو بد رو آمده در بغل مرتفع ایستاده میکو بد ایها الناس سید اشرف
لعن کرد بانی نیست متفرق شوید سید اشرف مضطرب شده دستهای خود را
بلند مینماید میکو بد ایها الناس سید اشرف لعن ننموده و نخواهد نمود
لعن سزاوار آن کسانیست که از حق معرض شده اند سید عبد الواسع امام
جمعه عبای خود بر سر کشیده از میان ان جمع بیرون میرود میکو بد خود میدانید
جناب اسید اشرف بر سر نعش ابا بصیر آورند همینکه نظرش بر نعش
پر خون ان شهید مظلوم افتاد فرمود بپا این میدان کل استان شده
و این هیبت باسوز کلاز تعزیه نمونه تو مرا تلف شد روی زمین ایضم
دل بجز این ماجرا نیست غمین ایضم در طلبت ناظم جان طلبرا فم
جان اسم جز ترا نیست رهین ایضم و خود را بروی نعش ابا بصیر
انداخته او را در بغل گرفته روی خود را از خون او رنگین و مشکین نمود

و اکثر اهل رنجان بشهادت سید اشرف راضی نبودند بخواستند بهانه
بدست آورده او را از کشتن بجات دهند بعضی سراسیمه نزد والده اش
آمدند بلکه او آمده فرزند خود را نصیحت نماید فرمود الآن آمده او را
نصیحت مینمایم نزد پسر حاضر شده فرمود ای فرزند ارجمند جهاد انوش
از برایت حاصل و قسمت شیرینی بر تو حلال است که تو را در خون
خود غوطه ور بینم گفت ای مادر خواطر جمع دار دست از طلب ندارم
تا کام دل بر آید یا تن رسد بجانان یا جان ز تن بر آید استماع نفس
بوجراح بمیر عضب گفت یک زخم مختصر بر او بزن بلکه خائف شده از خیال
خود منصرف شود و بعد من مرحم گذارد ان زخم را خوب مینمایم میر عضب
هم دران حین مست تیغ کار دیده کوشش ابروی راست ایشان بضرب
تمام میزند نصف صورت را تا زیر زنخ میدراند و ضربت دیگر بر کتف
فرو آورده اما سینه کار کرده دیدوان سلیل جلیل را از پا در آورده مردم
از خشم بر غضب را سنگ باران نمودند و یک چشمش بضرب سنگ کور شد
و در همان روز جوانان اهل محله جمع شده جسد سید اشرف را برداشته
غسل کفن نموده در امام زاده دفن نمودند انچه ام اشرف سعی نمود که
که او را غسل ندهند بهول نکردند و نعش ابا بصیر را ۲ نفر حمال برداشته
بیرون دروازه شهر در کوه ابل نیاز زدند اصحاب رفته در
همان مکان او را دفن مینمایند قبرش پنهان است لکن بعضی محل قبر را
میدانند دیگر بعد از شهادت اسید اشرف همسایها دیوار خانه

لا بعقل

ام اشرف را خراب نمودند مدتی خراب بود و بعد حاجی ایمان تعمیر نمود
و املاک و متعلقات بام اشرف را رسیدگی مینمود و بعد از وفات
ضیائیه زوجه حاجی ایمان ام اشرف اولادهای او را پرستاری مینمود
حبیبه کوچک حاجی ایمان که نقائیه نام داشت ام اشرف بکمال میل
و رضا بعقد حضرت وقار درآورد و بعد از شهادت وقار
بعشق اهل آمد و بعد از وح دیدن بعضی از احباب نقائیه را بجناب
آقا محمد رضای اصفهانی تزویج نمود و بعد جناب حاجی ایمان در
سنه فرزندان محمدش احسن و اولادش ساکن مدینه عشق شدند تمام
شد آنچه جناب ابرزا حین زیارت بخط خودشان رقوم نموده بودند
مگر اینکه حقیر مؤلف مختصر تر از ایشان بوشتم و گاهی تغییر در عبارات
داده شده و علاوه آنچه از نفوس با اطلاع شنیده بودم بان ضم کردم
و دیگر چند بیت مثنوی از جناب نبیل اعظم که مختصر ذکر چند نفر از
شهداء از بجان و غیرهم نموده در آخر این بیانات مرقوم مینمایم بعونه

هر کسی از انقطاع سر بدر ست — جنت بر ما قبل خود خوش مقدر ست
اولش این ارض اعلی را طبیب — آن شهید روح هم نام حبیب
کرد چون بحر اسم بر بدنش بسط ست — شد مزین بهر او جنات هشت

معصوم از
ارض اعلی
ز بجان است
چه عدد زیبای
با اعلی کم است
مرد آزاد
۱۱۰

وحی ان مصطفی اهل عراق | در محبت شهره با اشراق
سوی احمد چهارمشان تقی | از نشابور ان ذو نور متقی
اندره در یثرب چون با مصطفا | سر براحت باختند اندر وفا
روح اعلاشاه مان شد زان سه تن | گشت در فردوس اعلاشان وطن
پنجم ایشان ع بعد نجف | سالها بر آستانت سر بکف
انهم از زنجان ولکن سالها | در هوای تو فشانده بالها
تاکه در طار بلی الا بها زنان | کرد پرواز او سوی اعلی الجنان
ششمشان اهل بر خوش سر بسر | کز کرم ناهیدش او را با بصر
شعله زد در سینه اش فاران عشق | راه یابد همچو هر یاران عشق
شد بروحی جبرئیل از کبش | یا بهاکو هر ملا با اشرفش
سنگ باران شد ز خلقان بارها | کم نشد از او ندای یا بها
تاکه جان خویش در زنجان بداد | جمله زنجانیان را جان بداد
سرخ شد رخسار او از خون او | اشرف خلایش جمله ماخون او
هفتمشان سید اهل وداد | اشرف از کل در بحر اتحاد
او ز زنجان جای یابد عین | در او در نه شد مشرف مرتبین
از لقا چون جام او سرشار شد | هر که را جرع گشت خمخوار شد

بو بصیر ش بعد در زندان انیس — روز شب با هم بحب الله جلیس
یا بهاکو هر دو در بازار رها — نامده ممنوع از آزار رها
چون گرفتار بلا شد بو بصیر — گفت اشرف نیز هم اش اسیر
هر چه گفتندش که با تو نیست کار — تو از این اعما بیا بینا فرار
گفت نانی بر شهادت شایقم — چون گریزم من ز شهدش فائقم
یک جد سهل است صد جان میدهم — هیچ پرّ کاه ار زان میدهم
مادرش حاضر نمود پیش او — کاین پسر را یک نصیحت باز گو
مادرش بو بصیر پاس بو بصیر — کاش منهم بودمی با تو اسیر
جمله گفتندش که با اینت چکار — بود خود را کن نصیحت زینهار
گفت وقتی اشرفم گردد پسر — که دهد اندر ره محبوب سر
بو بصیر آمد چو در میدان شهید — اشرفش چون عاشقان بر سر دوید
همچو جان بگرفت جسمش در کنار — خون او مالید بر رخ بیقرار
اندران حالت شهید و کشته شد — خون او با خون او آغشته شد
مادرش با شوق گفت ای مؤتمن — این زمان راضی شدم از تو قلب من
چون زنان را این بود در عشق حال — پس چه باید بود احوال رجال
خلق در حیرت که ایشان کیستند — این چنین سر باز بهر چیستند
نفحه آمد از ایشان در قلوب — کاتشی انداخت بر کل قلوب

Provided by the Afnan Library

هشتم از سر فراغت رسول ان فروزان شمع ارباب عقول
هفت سالی اندر رحمت محبوس بود با غل و زنجیر او مانوس بود
چون علم افراخت در ارض سر شد ز حب آزادان سلطان بر
شد ببغداد او ز عشقت بیکمان کشت بیت العظمت را پاسبان
بود سقای حریمت پنج سال بر دوش در جان فزون تر اشتعال
تا که در وقت سحر مشکش بدوش در رهت شهد شهادت کرد نوش
بود دان سرشار عشق از اهل خم جای جام باده او نوشید خم

غره ۱۷۵

جناب مشهدی رحیم کشف حرز اهل زنجان. والد مکرم در فتنه او لیه زنجان شهید شده در ان ایام طفل بود بعد از بلوغ با اصحاب بمیان ملحق و در جرگه اهل یقین وارد بشود از اهل سجین الذین یکذبون بیوم الذین اجتناب مینماید از ان شهره زنان که در دعوای زنجان سبقت از مردان گرفت و در میدان حرب بطالت و بسالت ظاهر نمود. خالم جناب ایشان است نامش زینب بود لباس حرب پوشیده بر ستمی معروف بود عاقبت بمقام شهادت فائز شد جناب مشهدی رحیم جوهر محبت و وفاست و سازج صدق و صفا در امورات خیریه از سابقین الی الخیرات است بعد از صعود جمال قدم جل ذکره الاعظم باشتاق جناب روحا بشرف ثبته و ابن جناب

جناب آخوند ملا حبیب الله ساعت قدس سره نموده بزیارت رفتم
مطلوبه و مآل مقرر حضرت من اراده الله فائز شدند بعد از اینکه هیجده
و هیچ سال از سن شریفش گذشته تا هل اختیار نموده زن شصت ساله از
احباب تزویج نمودند ان مؤمنه در چهل سنه قبل جناب میرزا کاظم
ابن الشهید در شهداد را تزویج نموده چندی بعد از وفات مرحوم جناب
میرزا کاظم در خراسان بوده بعد با اولادش بعشق آباد آمده خرجش
را عروس نموده بهرش جمال چندی بکفش و رسته و شغلهای متفرقه مشغول بعد
سی سال از عمرش بگذرد عاقبت مصداق آیه مبارکه یخرجهم من النور
الی الظلمات در شانش ظاهر شده و سبب خرابی بعضی از جوانهای
احباب شده حمد خدا را که نسبت خود را از این امر مبارک قطع نموده
زیرا اعمال و افعالش لایق این امر نبود عجب اینست که جماعت فضاره
که حال نسبت خود را بایشان میدهند از او بیزار شده انرو اکرا ایام او فاش
در حبس و فرمات میگذرد که یا وقت خوشی همان بودن در فرمات
است چه که در فرمات خوراکی باو میدهند که سد جوع نماید و در وقت در
فرمات نباشد گرسنگی میخورد زیرا که غیرت کسب کردن ندارد و از بس
بزالت معروف است کسی باو کار رجوع نمیشود یکی از احباب گفت در
دیوانخانه حاضر بودم شخص روسی آمده آب پاشی که جهاز امقاطعه نموده از او
پرسید نزد که رفیق و محکمه دارد گفت بلی یک نفر حاجی آقا از بعد هم بیرا مینامیم

Provided by the Afnan Library

چند نفر دیگر را گفتند ان یک نفر کدام است گفت ایوان و جمال را بهش او را
نشان داد فوراً شخص حکومت تغیر کرده او را امر بخروج کرد رحم
خوامت ان بیچاره بحکومت عرض نماید که دیگر با من کار ندارم کوش
بخرج نداد ان فقیر از آتش او سوخت و شخص حکومت مذکور
گفت که از بس از این شخص مردم شکایت کرده الان من از رویت او بیزار
شده ام آشنائی این شخص را با او بسبب نیست بس باحق خود بالوحی است
صدق الله العلی العظیم بقول تعالی من اعرض عن ذکری فقد هوی وان
له معیشة ضنکا خلاصه جناب شهریار رحیم از جمال قدم و حضرت
غصن الله الاعظم الواح دارد و ما عند الله خیر و ابقی اولاد ندارد
نمره ۱۸

ملا آخوند کرمانی از اهل رفسنجان مذکور بندرا حین ارباب شریف از
تجار رفسنجان بعضی از بندرا با اهل بها معاند بودند احباب چون او را مرد بادرد
میدانند باو جنابی محبت کرده تبلیغ بها بندا مر غصن اعظم را نموده بعد بها برده
هر تذکر که مافات تمام مینماید با عوام و خواص در اثبات امر جمال
ابهی و علت اشد محبت مینماید دلیل و برهان اقامه مینماید لذا
معاندین در صدد اطفای ان شعله رحمانی و اخماد ان جذوه فارانی برآمدند
جمعی نزد حکومت رفته فریاد و داد بنا و اشریعتا بلند نمودند حکومت

حکومت جناب ملا آخین را حاضر بنماید میگوید خلق او را نمیخواهد میگوید ملا آخین
بانی شده و مردم را گمراه مینماید و بشریعت تازه دلالت مینماید
میگوید دروغ عرض نموده از من مردم را براه راست هدایت نمودم
و از ضلالت و گمراهی نجات داده ام مگر جمیع ما ها مکلف نیستیم
که اصول دین خود را از روی تحقیق بدانیم و تقلید ننمائیم و از قول
زور اجتناب نمائیم چه قول زور از این بالاتر که جمیع علماء فقها
بر این امر متفق و متحد نزکه در اصول دین تقلید حرام است و هر نفس باید
مجاهده و تحقیق نماید تا از زمره گمراهان محسوب نشود و مصداق این
حدیث شریف واقع نشود من مات ع غیر حجة التقلید فقد مات ان
شاء یهودیا او نصرانیا حال اگر کسی در مقام مجاهده و تحقیق
برآید او را مانع شده بر قتلش قیام مینمایند این است قول زور
اجتناب از سخن شیخ فرد است ضرور که خدا گفته بما فاجتنبوا قول الزور
خلاصه کلام بیانات و تقریرات جناب ملا آخین مزید بر علت شده تمام را
دلیل بر بطلان او حمل بنمایند ایشان را بسب و لعن امر ننمایند میگوید
من احدی را بسب و لعن نمینمایم تکلیف خود را از سایرین بهتر میدانم
جواب فلک حاضر نموده او را بار حاکم چه بکار مینماید و اینچه میخواهند
گله و ذکر کنند قبول نمینماید عاقبت او را چند روز حبس نموده مبلغ

از او گرفته او را رها ننماید از خوردن و آن جرعه اشتعالش
زیاد تر میشود حفرات اشرار دکان و انبارش که پنبه و مهلوج در آن
انبار بعصر آتش میزنند و تمام اشیاء در دکان و انبارش را میسوزانند
مگر جناب ایشان با انواع و اقسام اذیت ننمایند آخر الامر لا بد شده
دست فرزندهای خود را گرفته از رضوان بهشت نمود از راه یزد بشهر
و از شهر بعشق آباد می آید در ۱۳۱۴ وارد عشق آباد شد تا سنه ۱۳۱۷ پسرش عبد الغفور
و نصر الله و ... چون ابناء بعد حیات و جلو نکرده مربوط بودند بامور علی
مشغول شدند و او حین مشغول عمل مذکور شد و جناب ملا احمد بعمل مزارع مشغول
شد و در سنه ۱۳۱۷ جذبه مرض ناخوشی احوال شده طیر روحش از قفس بدن بعالم
قدس بقا پرواز نمود و بر شاخسار سدره بقا لانه و آشیانه نمود رحمة الله علیه
از مؤمنین ثابت راسخ بود این صدمات وارده و مشقات او را از حب محبوب
امکان سست نفرمود بلکه بر محبت و انقطاعش افزود و از جمال قدم و سر عظمة الله
الاعظم الواح دارد و اولادهایش بفاد الولد سر ابیه در امر الهی ثابت راسخ
و مستقیم اند پسر بزرگ ایشان عبد القدیر در این ایام که منع شده بر اینست
که احدی بساحت قدس توجه ننماید ایشان را حالت الجذابیه رخ داده شوق
زیارت جمال عبد البهاء شرفها بجنبه مقدسه بقعه نورا بسر ایشان افتاده
انچه احباب ممانعت نمودند عطشی و نارش زیاده تر شده و قبل از احباب
بهمت علیه عازم شده بساحت قدس مشرف شده بارزوی دل جان
خود واصل و نائل شده چون حالت شور جذب عشق داشته سفرش خوب

و مرغوب مطلوب واقع شده مورد عنایات لانهایه مرکز میثاق شده
ایام معدودات دران ارض مقدس مشرف بعهم اذن مراجعت یافته
بکمال روح و ریحان وارد مدینة العشاق شدند و دیده او بجمال الله بجالش
روشن و منور گردید قال رسول الله طوبی لمن زار عکا و طوبی لمن زار زائر
عکا جناب نعمت الله نیز از احباب مشغول است و در مجالس و محافل احباب
بخدمت امر وقت مشغول است اسامی ایشان در نمره ۱۹ مرقوم است

جناب ملا عبد الوهاب من اهل سبزوار ابن حاج عبد الکریم ابن حاج
حاج محمد جعفر که از اشراف و اعیان و متمولین سبزوار بوده اند و حاج محمد بیک
ام برادر ایشان بعهم خداوند متعال بمصداق آیه مبارکه اموال و البنون زینة
الحیوة الدنیا باین دو برادر عطا فرموده جناب حاج محمد جعفر ۹ پسر و ۲ دختر
داشته که تمام انها محترم شده و نوال رسیده جمیع نائل شده اند و جناب حاج محمد بیک
پنج پسر و دو دختر داشته است حمد خدا را که از نهار و نتایج ایشان در این
یوم مبارک مشرف ایمان و ایقان بامر رحمن فائز شده اند جناب حاج میرزا
عبد الکریم از جمله عباد زکیه بعهم هم وقت فرایض و مستحبات را عامل بعهم ۲ مرتبه
بطواف بیت الله مشرف شده خلاصه نتیجه عمل صالحش انکه پنج پسر ش
در یوم ظهور بحکم طور اقبال نمودند چنانچه جمال قدم جل ذکره الاعظم
در ایامیکه حقیر مشرف بعهم لوح خطاب بوالده حقیر نازل بفرمائید که عزذکره
امة الله اعانت در حشر اکبر بکمال عنایت قبل اکبر مجتمع و در امام وجه حاضر
افرح و کن من الشاکرین

اول لبکه با ایمان فائز شده جناب ملا عبد الوهاب و بعد ابن اخوی ایشان
عبد ابن ملا عبد المجید و بعد اخوی ایشان ملا عبد المجید مذکور و اخوی دیگر شان
حاجی محمد جعفر که حال در حیات و ۲ اخوی دیگر محمد علی و حاجی اسماعیل که در ایام
وبائی ۱۳۱۱ بنا خوش و با از این دار فنا بعالم بقا شتافتند و زوجه جناب ملا عبد الوهاب
نیز بمرض مذکور برحمت ایزدی واصل شده مؤمنه ثابته بوده است و زوجه مرحوم
ملا عبد المجید مقدسه خانم بنت مرحوم حاجی محمد بیک ح ۲ دختر شش و ۲
پسرش محمد و عبد الجواد مؤمن موقن بوده اند جناب ملا عبد الوهاب
سبب تصدیق نمودن خود را چنین بیان نمایند که در وقتیکه سن من
بنوزده رسیده بود بمدرسه میرفتم و از مقدمات علوم منداوله صرف و نحو منطق
وغیره میخواندم و گاه گاهی هم باطاق آقا محمد علی ابن حاجی آقا جان که با
والد رفیق و آشنا بود میرفتم چون شخص خوش مشرب و مزاح بود روزی
وارد حجره ایشان شدم دیدم جناب حاجی محمد رضای اصفهانی انجاست
و کتابی در دست دارد بمحمد علی میخواند از محمد علی سئوال شده و
حال کتاب را بمن ارائه میخواند گوش بده ببین هم مطلب است من جواب
ندادم چیزی نفهمیدم جناب حاجی یک ورق از این کتاب خواند نمود
پرسیدم چه کتاب است فرمود کتاب ایقان لاکن نوعی کلمات و بیانات
خلق که نسبت باین طائفه شنیده بودم ابدا گمان حقیقت در باره انها ندارم لاکن
همان اصطلاح ان کلمات که جناب حاجی محمد رضا تلاوت نموده گویا بمنزله
بذری بود که در قلب کاشته شد و من از ان بی خبر و چندان اعتنائی هم ندارم

و اعتراض ام نداشتم و استدعات ایشان را بعضی شنیده ام مثل اینکه طلعت
مبارک جمال قدم نقطه اولی جناب نبیل از این قبیل بیاناتی شنیده بودم شب
خواب دیدم که طلعت مبارک را بخانه خود وعده کرفته ام و یک اطاق
را از جهة محل نزول اجلال ایشان با نواع و اقسام کوناکون از افشه و هر دو
الوان زینت داده ام و صندلیها باطراف ان کذارده ام و در وسط اطاق
چند مجموعه از حلویات کذارده و خودم در یک اطاق ایستاده منتظر کلاب
بدست کرفته منتظر ورود جمال مبارکم ناکاه صدای اواز یکنفر رسید که شخص
ایات قرآن را تلاوت مینماید دانستم که طلعت مبارک تشریف میاورند جهت
استقبال پیش رفتم دیدم جناب حاجی محمد رضا است که در جلو طلعت مبارک
بخوندن ایات قرآن مشغول است در عالم خواب با خود کفتم این همان حاجی
محمد رضا است که او اعتنا نداشت حال از تو جلو افتاده و این آیه مبارکه را تلاوت
نمودم الا بذکر الله تطمئن القلوب و جمال قدم دست بالای شانه حقیر
کذارده من دست بکمر ایشان انداخته وارد اطاق شدند بر صندلی جالس کردیدند
چند نفر دیکر از احباب در اطاق بودند امر فرمودند بالای صندلیها جالس شدند
و حقیر بامر جناب کلاب الله بعد یک لوز از حلوای سفید برداشته خورده
خورده نموده بیمنده دادند که بهر یک از احباب دادم و قدری هم دادند
و بعد بیدار شدم دیدم وقت سحر است چه مبارک سحر بود چه
فرخنده شبهای شب قدر که این تازه بهرامی دادند چشم روشن شد
و قلبم کلستان و کاشن بدون مشقت و زحمت و رنج بکنج نا پایان پس بردم

Provided by the Afnan Library

جمیع اشیاء را بامر حق قائم و بذکرش ناطق و بهم و کلمه مبارکه کل شیء بسجون
محمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم دانستم و بسمع فؤاد اصغا نمودم من حین مطالعه
کتاب و انابه و دلایل تقریر و کفتار با مر خداوند ملک مختار مؤمن و موقن شدم
امیت کردیا و اصحت غریبا و بعد با احباب معاشر و مراوده شدم
من بعد ترک مدرسه نمودم و از اصحاب کبر و غرور و سوء اجتناب بنمودم
و چندی کذشت تا اینکه خبر شهادت جناب ملا عبد سبزواری و شهدا بمزد بسبزوار
رسید و عرق حمیت اهل فساد نباض شد و ایام ماه رمضان که بهار فتنه و فساد
اهل غرور و تابعین قول زور است در رسید و بر رؤس منابر بنای سب
و لعن کذار دند از اول و اجامر را بر فساد تحریک نمودند شیخ روضه خوان
اصفهانی که بعروس الذاکرین معروف بود از اسمش رسمش معلوم و سید بزدی که
او را عمده السادات مینامیدند که او هم از لقبش همکنش مفهوم بر منابر
بر آمده احباب سبزوار را بیک اسم بردند ایشان را سب و لعن مینمودند
تا انکه روز سیلو نموده جناب شریعتمدار را انکار دند نماز نخواندند و در مسجدها را
بستند و اهل بازار دکاکین بستند و بانکوبان بر هم میزدند و بنام محمدی فحشا مینمودند
فنعم ما قال فرزانهم قران کنند حفظ بطعنه کنند تیغ با سین کنند حرز و امام
مبین کنند باذ حام. بسرای شریعتمدار رفته چند نفر از احباب در انجا کرفته
کتک زنان برده در محبس حکومت حبس نمودند یوم بیست و ششم ماه رمضان
بود بدر خانه حاج عبد الرسول آمدند بنده و جناب ایشان در خانه بودیم
صدای بلوا و فریاد مردم را شنیدیم دانستیم که بقصد ما آمده اند فکر کردیم

اگر از خانه بیرون نرویم این قوم جسور چون کلاب حمله ور بخانه ریخته
ما را از هم میدرند و اهل عیال مضطرب فریاد العین تو کل بر رب العالمین نموده از
خانه بیرون شدیم ابنان بر سر ما ریخته کتک وافری بما زدند و ما را سر پا
برهنه بسرای حکومت بردند و حکومت امر نمود ما را در یکی از حجرات اندرون
حبس نمودند هفده یوم دران محل حبس بودیم و در این مدت از اقوام
و اقارب کسی را نزد ما راه ندادند تا انکه بعضی بیت شربعقدار و تلگرافات
بخارا از بزد و غیره از طهران امر شد که محبوسین را بمشهد روانه نمایند نفر
از احباب که پنج نفر از اهل بزد بودند با دوازده سوار
روانه مشهد نمودند از اهل سبزوار پنج عبدالوهاب و جناب میرزا هدایت و میرزا محمد
و ۲ برادر یک صباغ بود و دیگری نجار و از اهل بزد جناب حاجی عبدالرسول
و الحمد صادق جبت ساز و الحمد ابن جناب حاجی محمد ابراهیم بیک و خالو الحمد
عباس و اکبر ضا خلاصه ما را بمشهد آورده ما را بخانه مؤتمن الملک پسر
صاحب دیوان نمودند چون حکومت سبزوار با او بود و در ایام بلوا در مشهد
بوده نایب الحکومه او در سبزوار بوده در سبزوار نایب الحکومه قرار داده
که مبلغ گرفته مرخص نمایند محبوسین لهذا ما را در خانه مؤتمن الملک بردند
و بعد همان مبلغ معهود که پانصد تومان باشد گرفته چهار نفر را رها نمودند
جناب حاجی عبدالرسول و الحمد و حقیر و اعباس و ان شش نفر دیگر بعد از چندی
از ایشان جهت گرفته مرحقق نمودند از ان ایام الی حین از سبزوار قطع علاقه
نموده ساکن مدینه عشق شده ایم تا بعد خداوند چه مقدر کند و قضا چه امضا نماید

وارد

کربلائی حاجی محمد سبزواری سنه ۱۳۰۵ تصدیق باحر مبارک نمعه و اهل
ایمان معاشر و مراود سده رفقای قدیم که او را یار و ندیم بود نز بان
ملاحت کشود و نسبی در اخاد نامه محبتش نمودند نخواستند بلکه بر استقامت
و محبتش افزودند لایق از او بر بیرند در هنگام شهادت جناب حاجی محمد
ان جسد مبارک را ایشان در نصف شب با حبیب حسرو کردند و چند نفر
سالدات بیرون شهر برده مدفون نمودند و مقرش سوای جناب حاجی محمد
محل قبر را نمیدانست بعد از چندی با مر جمال قدم ان قبر را ساخته بر روی ان
سنگهای محکم انداختم چندی نگذشت سنگهای روی قبر را خراب
خراب نعش قبر را نبش نموده بودکه جسد را بیرون آورند چند نفر ترکمانها رسیده
ایشان فرار می نمایند ترکمانها بما خبر دادند جمعی از احباب رفته ان قبر را نوعی
محکم ساختیم که نتوانند نبش نمایند صندوق را با جسد بیرون آورده یم و محل
قبر را بقدر سه زرع کود بردیم و اطراف انرا با سنگ چیده صندوق را در بالای ان
سرد ابه کذارده یم و بالای صندوق را با سنگ پوشانیده یم و از ابنا الی مساوی زمین
با سنگ و کل و خاک چیده یم و سنگهای قبر اشهد را بالای این انداخته یم نه بلکه در ان
یوم در این کار کمک نموده اند اسامی ایشان ذکر بعضی جناب کربلائی حاجی محمد
مذکور جناب استاد نجف رضا بنا که از همه زیاد تر زحمت کشیده و جناب آقا
استاد علی اصغر جناب آقا محمد حسین اصفهانی حاجی محمد حسین اصفهانی جناب حاجی
ابو طالب جدان نام حاجی بزدی و چند نفر دیگر که اسامی ایشان در خاطر نیست
لاکن هنوز هم معاندین دست بر نمیدارند همه روزه سنگهای روی قبر را میکنند

وجناب میرزا عبدالله در سنه ۱۳۱۱ هجری به کربلا حاجی محمد از سبزوار بعشق
اباد آمده انزجناب ۱ محمد اسماعیل که فرزند ارشد ایشان بود واز احباب مشغول
منجذب درسن ۲۴ سالگی در سبزوار بر رحمت ایزدی واصل شد نام او محمد اسماعیل
او بود حال چهار پسر و یک دختر دارد در رجمادی سنه ۱۳۲۰ صبیه اش بجناب اسکو
عطاء الله کفاشی اردبیلی داده است جناب عطاء الله از نجبای احباب است در
سنه ۱۳۱۲ در عشق اباد بشرف ایمان فائز صاحب سجایای مرضیه است ضلع
جناب کربلائی آقا حضرت بزدان است جناب کربلائی حاجی محمد از اجلاء
قدم و حضرت غصن الله الاعظم الوح دارد باخلاق بضاعت باسخاوت است

غ ۱۰۹

جناب ۱ سید احمد کلاه فرنگی ۲ میرزا ابراهیم سبزواری از احباب سابقین و اهل بخجنی
بعد در سنه ۱۳۱۷ از سبزوار انه ظلم اشرار فرار نموده بعشق اباد آمد و در سنه ۱۳۱۱ عیال و
اولادش بعشق اباد آمدند جناب مذکور با وجود علت بضاعت و تنگ دستی اکثر
وقت مبسوط و مسرور بوده مشغول و منجذب در خدمت موقتی باو خوف بعد
چندی در زمین اعظم امده اطفال را باو آموزانیدم میداد لاجل این امر مبارک
مورد صدمه و بلیات شده چندی ایشان را حبس نموده انزنفوس عدیده را
بارها بریح تبلیغ نموده کلما اخلم نور ربک یقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده را مصداق
مسائل مشکله و کلمات غامضه را بالقن بیانات واحسن تبیان تفسیر بنحوی مشرب عرفان
داشت قبل از تصدیق باعرفا مانوس بوده و با عدم سواد در نزد جناب
حاجی ملا هادی حکیم سبزواری اقتباس انوار حکمت بنموده بعد از اقبال بامر

فرمود

عنی متعال انزد حکیم مذکور رفتم و او را بر کل بر مطلب آگاه کردم حکیم ساکت شد و بعد از لمحه فرمود انچه وجدان قبول نماید بیان رفع ان نشاید و ربیان این سه کم جنبان لیت از ذهاب و از ذهب و از مذهبت جناب حاجی محمد رضای شهیدم فرمودند لوح بسیطة الحقیقه را من روز بدر ب خانه حاجی ملا هادی رفته نسخه انرا بایشان دادم گفتم این لوح را مطالعه نمائید فردا آمده از شما میگیرم ایشان لوح را گرفته و من رفتم فردا آمده ایشان گرفتم و ابدا ذکری نکرد و من خلاصه جناب استاد احمد چندی ناخوشی احوال شده این عالم فانی را وداع نموده بعالم باقی شتافت در حین صعودش حقیر حاضر بودم بروح و ریحان جان را بجانان تسلیم نمود فی ۱۳۱۲ در حقبره اهل بهاء او را دفن نمودند رحمة الله علیه از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح دارد عیالش اظهار ایمان مینماید والله اعلم بحقایق الامور و پسر از او باقی محمد و امیرخان حالشان معلوم نیست امیدوارست عاقبت ایشان بخیر ختم شود ان الله علی کل شئ قدیر فی نخوه ۹۲

جناب استاد حیدر رضای کفاشی ابن استاد علی من اهل سبزوار از قدمای احباب است فی سنه ۱۳۱۱ بعشق اباد آمده از نفوس معتمده در امرند تا بحال اختیار نموده است سنی از هیجاه متجاوز است از نفوسیکه تا بناب مشرق الاذکار آمدن گذارده اند و همه روزه آمده ۹ نفرند یکی از ان نفوس تمه جناب ایشانند که در اسحار بمشرق الاذکار حاضر میشوند و هاکذا در اکثر مجالس و محافل احباب حاضرند و دیگر جمعی از احباب هستند هر نوزده یوم یک دفعه ضیافت مینمایند جناب ایشان نیز با ایشان موافقت دارند از جمال قدم و غصن اعظم الواح دارند نسئل الله اجمل عاقبة امورنا و امورهم خیر نخوه ۹۳

کربلائی محمدعلی مردان اوف والدش اهل هرات بوده از انجا بسبزوار آمده
وبعد بمشهد رفته تا اهل اخبار نوشته جناب کربلائی محمدعلی نیز چون کوالب سیار
هر روزی در برجی مکان داشته چندی در مشهد ومدتی در سبزوار ودر آوخر در
تربت چندسنه در ظل حضرت شهید با پدر زاغلب مرضار شخصاری خودش واولادش
تربیت شده اند جناب کربلائی محمدعلی بعد از تصدیق واذعان بامر
حضرت رحمن بدون سترو کتمان با عالم ونادان صحبت مینماید وبادلّه وبراهین
ظهور مظهر سبحان را اثبات مینماید کروسی بعداوخت قیام مینمایند ومرغ
ملامت وشماتت مشغول میشوند بر اجتناب واشتعالشان می افزایند
طعنه اغیار دارد عاشقی از تو ولیکن هرکه عاشق شد چه باکش طعنه اغیار دارد
عاقبت بمشورت ابرادر جوانشان از تربت بجرت نموده با چهار اولاد
خورد وبزرگ بمدینة العشق امده سنه ۱۳۰۷ اولادهایش جناب لاحسن
وجناب حاجی حسن که بزرگ ورشید بودند بکسب مشغول شدند جناب حاجی
حسن بکفش دوزی مشغول شد فی الحین در عشق اباد در این عمل از کل ممتاز است
از همه رقم کفش کرباب روس وباب اهل ایران است تمام مینماید
وبقیمت خوب میفروشد ودر این مدت قریب ده سال که در عشق اباد است
با احدی نزاع جدال ننموده صاحب اخلاق مرضیه است جناب لاحسن هم
ابتداء با جناب ابوی مشغول عمل وباغ شدند حالا هم بهمان کسب مشغول است
ایشان نیز صاحب سجایای مرضیه اند از بنات لا محمد حسن بشرویه
۲ نفر یکی زوجه جناب لاحسن است ودیگری زوجه جناب حاجی حسن

بنات احسن از طرف اب و ام جناب باب الباب خویش و قرابت دارند از طرف
ام والده ایشان صبیه جناب ملا ورقه الفردوس همشیره باب الباب است و جناب
احمد حسن اب ایشان هم از همشیره دیگر باب الباب که از قبل مرحوم شده است لکن جناب
ورقه هنوز حیات دارند فیض صحبت ایشان را در بیست سنه قبل دریافت
نموده ام ۹ یوم با جناب حاجی میرزا حیدر علی در خانه ایشان مهمان بودیم در
اطاق مخصوص که محل جناب باب الباب بوده منزل داشتیم انار خطوط جناب
باب الباب که بر دیوارهای ان اطاق مرقوم بوده هنوز باقی بوده خداصه حق
فرزند دیگرش ان ایام طفل بود نذر علی خان را بمکتب داد صبیاش ۴ ساله بوده او را از نهایت
اسباب بازی مرخود نذر تا انکه بحد رشد رسید جناب کربلائی محمد علی او را باخود همراه
مقصود برده بشرف زیارت عتبه مطهر و جمال باکمال حضرت عبدالبهاء مشرف شده
بمحبت عشق راجع شده نذر و او را بعقد و نکاح جناب استاد محمد رضا بنای بزرگ
درآوردند و خود بسمت مرو بخارا و سمرقند روانه شدند بشغل طبابت و حرارتی
مشغولند جناب کربلائی محمد و ابنائش احسن و حاجی حسین از جمال قدم و حضرت
غصن الله الاعظم الواح دارند بلفظ ارزال الواح بتوسط حقیر بایشان رسیده است

نمره ۹۴

استاد زلفقار بزرگ ابن مرحوم آقا علی عسکر بزرگ من اهل قریه بیهد در سنه ۱۳۰۵ بعشق ابهی آمده
بعلل مشغول کم کم بعمل بنائی مربوط و مشغول شده چند سنه در نزد استاد محمد رضای بنای بزرگ
کار کرده استادی او تکمیل شده و چون در این مدت با احباب محاشر و مراوده
بوده بر حقیقت امر نقطه اولی و طلعت اخری آگاه شده و بحصن حصین ایمان
داخل شده ایشان از اهل سلوک شمرده خاص عام اند و محبوب القلوب تمام شده اند
بلطف خلق توان کرد صید اهل نظر به بندو دام نکبر ند مرغ دانا را

ز چند سنه قبل بهیزر رفته در قریه میبد نامزدی داشته او را عقد نموده
باخود بعشق اباد آورده ان نیز بشرف ایمان فائز شده و سبب ابقاش این
مطلب شده چندی مریض بود و قبل از ضعف بهوش نگو یا حین بحران مرض او
دران عالم چنین بنظرش می اید که طول بلد که انسان موهنات است بنت
جناب مرحوم آسید محمد ع سروش بعیادتش آمده از او احوال پرسی مینماید میگوید
احوالم خوب نیست باو میگوید هیچ باک ندارد بهتر خواهی شد فوراً بهوش آمده حضرات
صحیح وسالم میبینند غره ۹۵

جناب استاد ع اکبر نجار از اهل فرخان محلش قریه داوران بعد از طلب
و مجاهده بمقام عیان و مشاهده میرسد از صراط امر کذشته وارد جنت
ایمان میشود از سلسبیل شراب طهور و نسترن کاسات کان مزاجها کافور سرمست
شده بی اختیار بتبلیغ امر پروردگار قیام مینماید نفوس چندرا در عرصه
محشر شفاعت نموده از فزع اکبر نجات میدهد اهل تابوت و ساکنان
وادی بیهوت بر عداوتش قیام نموده او را بمنتهی لگد نوازش مینمایند و
فریاد لنخز جنک من ارضنا او لتعودن فی ملتنا از جان بر میکشند لابد از
وطن خود هجرت نموده با عیال و اولاد و اطفال صغیر از راه یزد
بخراسان و از خراسان بعشق اباد در این راه از قلت بضاعت
و عدم اسباب بر ایشان بسیار سخت کذشته تفصیل مسافرت

وارد عشق اباد در شهر ۱۳۱۲ ع ۱۵

ورحمات ایشان اگر ذکر شود باعث کدورت و ملال است از
احباب ثابت و راسخ است بنت ایشان زوجه جناب ملا مهدی
کلپایگانی است عیال و اولاد ش از اهل ابها شند ۴ اولاد دارد ۲ پسر
و ۲ دختر اسم پسر بزرگش علی محمد عباسال دارد بکرش عباس هفت
ساله است جناب استدعا از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح
وارد فی سنه ۱۳۰۰ بجمال ابهی و طلعت اعلی ایمان آورده فی سنه ۱۳۱۲ وارد عشق آباد شده
بخ ۹۶

ذکر جناب ملا احمد و آقا میرزا حسین و آقا میرزا علی اکبر و آقا میرزا محمد ابناء مرحوم
ملا رضا پیله سنگی همدانی ۴ نفر مذکور از یک پدر و مادرند جناب ملا احمد
و آقا میرزا حسین همشیرند و جناب میرزا علی اکبر و میرزا محمد نیز همشیرند ملا رضا
با احباب بسیار معاند بوده و حسب الاسلام بلاوساً اذیت مینموده
رغماً لانفه این شعله شرار سر بکر ببالش بیرون آورده اولادش

بامر جمال قدم جلّ اسمه الاعظم اقبال مینمایند جناب آقا میرزا حسین بعد از
اقبال مشتعل مجذوب شده بساحت قدس سفر نموده بلقای جمال ذوالجلال
مشرف میشود و مدتی در بلاد صوریّه و اطراف کرسی نامه را بمرور بخش
از شط دیار جانان استنشاق مینمود پس از نیل مراد و سیاحت
بلاد بوطن خویش راجع شده نفوس چندرا تبلیغ نموده فی سنه ۱۳۱۲ مع جناب
ملا احمد بعشق آباد آمده اند و انور و بکر شان جناب میرزا علی اکبر

چندی بعد از اخوان ثالث حضرت خان ایمان آورده بعشق آباد آمد
جناب ایشان با کز کمالات آراسته اند مخصوص در فن تحریر خط نسخ
و نستعلیق را خوب مینویسند سفری بارض مقصود مشرف شده مدتی
در ان ارض توقف نمود بشغل کتابت مشغول بودند و بعد از ورود
فیوضات بمدینه عشاق راجع شدند و بشغل کتابت و غیره مشغول
بوده اند الی زمانیکه جناب ابی ابن بعشق اباد تشریف آوردند در
وقت مراجعت ایشان باحث قدس آیشان را با خود همراه برده
و از انجا باتفاق ایشان بطهران رفتند حال در انجا بره معارف بنشر
فضایل مشغول اند و از حضرت محبت سلطان لقب یافته اند و ضبفه مطابق
شان و لقب بایشان میرسند میرزا محمد اخوی کوچک ایشان بعد از فوت
والده اش بطهران رفت ان زمان اقبال نداشت عیال و اولاد جناب
ملا احمد از خورد و بزرگ کل تابع ماد رشده اند اکرام فی ابا و جدنا ابائنا
علیه و الائنا علیه ائمتنا علیهم مقتدرون میکنند حال فرزندهای ملا احمد انا و جدنا
امهاتنا علیه و الائنا علیه ائمتنا علیهم لمهتدون میکوبند جناب ملا احمد در وقت
اجتماع احباب در بیت اعظم و بیت اسم دیگر بصوت حسن تلاوت ایات
مینمایند جناب میرزا حسین و جناب میرزا علی اکبر نیز ایات را خوب
تلاوت مینمایند جناب میرزا حسین و جناب ملا احمد از جمال
قدم جل جلاله الاعظم الواح دارند جناب میرزا علی اکبر هم از غصن
اعظم الواح متعدد دارند

جناب شهدی ع ابن مرحوم زین العابدین من اهل اردبیل در ۱۳۲۶

بام جمال قدم ایمان آورده از فرزندان روحانی حقیر است سبب
تصدیقش اینکه سیدی از اهل شیروان از سلسله علما بعشق اباد
آمده عازم مشهد بود چند روزی در سرای حاجی محمد تقی منزل کرفته
توقف نمود مردم بدیدن ایشان میرفتند و از تقریر و بیانش تعریف
مینمودند ایام عید نوروز بود یک روز حقیر و جناب حاجی محمد رضای
شهمیرزادی بمنزل ایشان رفتیم جمعی در منزلش نشسته بودند ما نیز جالس شدیم
جناب شهدی ع هم در میان ان جمع حاضر بود بمقتضای وقت و مناسب
حال ان جمع با جناب سید صحبت نمودیم چون مشرب عرفان داشت ما هم
بعرفان مایل مشغول شدیم و تفسیر آیه مبارکه شرح حال حضرت خلیل افضل الصلوة والسلام
علیه اللیل رای کوکبا الی اخره در مقامات شریعت و طریقت و حقیقت
بیان کردیم که اشاره بکوکب و افول نمش است و چند بیت مثنوی که حقیر
مناسب این مقام گفته بودم در آخران صحبت ذکر نمودم این است ان اشعار

چون خلیل از غار تن بیرون خرام — تا ببیند کوکبی را ای همام
لیک تا با دل ازان کوکب بریید — تا نکه آید در نظر ماهست پدید
هر شبکن بارد کر از رخ حجاب — چشم بکشا تا ببین افتاب
کر از این معنی دری بر تو شفته — آنچه او وجهت وجهی گفته

چون شدی فانی تو اندر وجه او کل شیئ هالک الا وجه هو

بعد از صحبت برخواستیم و بجناب سید عرض نمودیم که اگر اراده
بازدید ما داشته باشید منزل ما در جنب اینجا است مشهدی عباس
مذکور نمود که فردا صبح جناب آقا و شما بیائید در منزل من فردا صبح
جناب شهید و حقیر بمنزل مشهدی عباس رفتیم جناب سید هم تشریف آوردند
مدت ۴ ساعت در امر مبارک حضرات و طلعت ابهی با جناب سید
صحبت نمودیم و مشهدی عباس در این میان جمیع جوارح و اعضا و ارکان کوش
شده صحبت طرفین را استماع مینمود و چون غرض نداشت و مجاهد بود
همین قدر دانست که دلیل و برهان ما بر سید فائق آمد یم و بعد از اینکه
روزه از برای تحقیق بمنزل ما آمده با ایشان گفت شنیدم تا اینکه بر مطلب
کما هی اطلاع یافت بر حقیقت امر گواهی داد و بعد از ورود در حصن حصین
ایمان توسل جست و مسلم شدند و آشنایانش بیگانه بعداوت قیام
نمودند مخصوص والدایشان بغض از کل زیادتر بود و بر هلاک فرزند
خود ساعی بود لاکن در انجام ان جام را خود نوش نمود و در یکی از مزارع
حول عشق آباد بشغل زراعت مشغول بود شبی چند نفر باران سرش رفته او را کشته
و مبلغی و جه نقد که مدتها بزحمت اندوخته بود هر دو را نیز تجسس نمودند
قاتل او یافت نشد زوجه مشهدی عباس مؤمنه است اولادهایش اهل
ایمان اند از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح وارد اولاد و عیالش
در یکی از الواح مذکور تند نمره ۹۹

Provided by the Afnan Library

جناب استاد عبدالوهاب سماکار ابن مرحوم باد کوبه از احبای خالص و مومنین ثابت و راسخ است بتمام صفات حسنه آراسته است در سنه ۱۳ از میان اموات قیام نموده با حزب اهل حیات محشور شده از فروع اکبر ایمن گشته بعد از چندی زوجه اش مرحوم شده و از اماء الله موقنه نموده جناب استاد از باکو به خانه و اسباب را فروخته قطع علایق نموده بعشق اباد آمده مع طفل هفت ساله اش عبدالجبار رفت ۱۳۱۰ در عشق اباد خانه ابتیاع نموده یکی از اماء موقنات از اهل خراسان تزویج نموده از آن زن هم یک دختری دارد عبدالجبار هم بحد رشد رسیده آثار نجابت و انسانیت از سیمایش آشکار جناب استاد بین الاقران از حسن اخلاق ممتاز است از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح دارد نسئله تعالی بان یوید نا و ایاه علی العمل فی رضاه انه قریب مجیب ناجاه و سمع الدعاء

نمره ۱۰۰

مشهدی محمد علی ابن مرحوم باد کوبه از صدای نفخه صور و صوت سافور بین اهل قبور قیام نموده و توجه بملکوت ظهور نموده و از بدو سافر عنایت حضرت ظهور را شامل دیده از این جهت اسباب تخالف و مجانبت و مباعدت خویشان و اقارب و اهل بلد شده الذین لا یشعرون ایان یبعثون لابد مسافرت اختیار نموده عاقبت بعشق اباد آمده ۱۳۱۴ در عشق اباد چندی سرگردان و پریشان بیکار مانده تا اینکه دکان قهوه خانه در بیدا کرده از نمره سوئق در کارش پیدا شده اهل و عیال خود را از باکو حرکت داده بعشق اباد آورده عیال و اولادش از اهل ایمان اند ابن ایام در انجمن بشرکت حاجی حسن اسکوئی حسن اوف دکان باز نموده بخرید و فروش مشغول است چند سنه با حقر طرف حساب بوده کردگار دانا دارا داده بودم بکمال دیانت و صداقت رفتار نموده از نفوس با غیرت است نمره ۱۰۱

حسین ابن لطفعلی اهل انارک با جناب مشهدی جعفر که اسم خود را بعد از اقبال
بامر غنی متعال تغییر داده بمرزا علی محمد معروف خود در سنه ۱۳۱۱ وارد عشق آباد شدند
این ۲ نفس اول کسانی هستند که در انارک ایمان آوردند وصیت امر الهی را
در انارک و اطراف وضواحی آن انتشار دادند مخصوص جناب میرزا علی محمد
خلاصه ابتدا بشغل کوره پزی مشغول شدند مبلغ صد تومان وجه همراه داشتند
تمام نمودند میرزا علی محمد ببنائی مشغول شد چون جناب ربط در بنائی داشت
وحسین ایم بعمل نعنی کری مشغول شد چندی بمنزل ارباب رفته در آنجا مشغول
عمل نعنی کری بعد در آنجا ناخوش احوال شد چون مریض شد بمنزل خود آمد
بعضی خود را بعشق آباد رسانیدند حسین ورود او را بمیار خانه بردند بعضی از احبا
بدیدن او رفتند عصر همان یوم از این دار فانی بعالم باقی انتقال یافت
در مقبره اهل بهاء مدفون است بعد از آمدن حسین و میرزا علی محمد از انارک
جناب حاجی میرزا جناب آقا محمد ابراهیم الملقب بشاطی بشاطی ع والده حاجی
میرزا و والده میرزا علی محمد بعشق آباد آمدند جناب نشاطی و حاجی میرزا اسماعیل
در میدان نکه دکانی باز نموده بزاد ستد مشغول شدند و میرزا علی محمد ببنائی
مشغول بعد و بعد از چندی با والده اش عازم انارک شدند و قضایای
احبای انارک بحضور حضرت من اراده الله فانی عرض نمودم لوحی از جمله
عدم نازل که بتوسط حقیر بایشان برسد حقیر ان لوح مبارک را با رساند
نمودم جناب نشاطی و حاجی میرزا چند سنه در عشق آباد توقف نموده
و بعد بوطن خود راجع شدند جناب میرزا علی محمد باز خیال آمدن بعشق آباد
می نماید با والده اش روانه شده در بین راه میرزا علی محمد مریض بر او مستولی
شده در شاهرود چند روزی توقف مینمایند بعد از چند یوم طیر روحش

باشیان قدس بقا پرواز نمایند ان مادر بیچاره نیز بعد از پنج یوم بهر خویش
ملحق شود رحمة الله علیهما. جناب شاطر ابن جناب حاجی محمد باقر
کاه کاه خصر با بن فانی مرحوم مینماید اشعار رباعی خوب دارد از اهل کمال است
سنه ۱۰۲۵

میرزا ابراهیم کفیش من اهل ایروانیه از علمای ملت فصارا بصر بتوسط
جناب کامیرزا حسین هدا هدایت شده و بصراط مستقیم سالک گشته
بعد از ایمان و ایقان حفظ حقوق را نتوانسته و مراعات حکمت ننموده
شده خاص و عام گشته مرجع و طرفین شده و هر سال مبلغ هزار تومان از
دولت روس باینان میرسیده از سعایت بد خواهان قطع نموده اند
لاکن چون شخص نیکو مشرب و خوش قیافه است مردم اروسیه چنان
با او عداوت نمیدارند از دولت ایران هم لقب بادی دارد از جمال قدم و حضرت
غصن الله الاعظم الواح دارد چند سنه قبل بعشق آباد آمد چندی در عشق آباد
توقف نموده بهره و حجاب در کوچه بازار با احباب راه میرفت این
مطلب بر حضرات ارامنه کران آمد بحکومت عارض شدند حکومت
او را خواسته جواب سوال نموده بسیار صاحب فضل و تقریر است
از هر مقوله که از او جویا شدند بقاعده جواب داده چیزی بر او وارد
نیامده بطرف داشکند و ترک استان سفر نموده ملا اخند معقولی نموده
بوطن خویش رفته چند سنه قبل با پسرش اسکندر وارد عشق آباد
شدند چندی در عشق آباد مانده بعد پسرش را بعشق آباد گذارده
بسمت مرو بجانب رفت پسرش ناخوش شده او را به بیمارخانه بردند
مرض شدت نموده از معالجه اش یاس حاصل شد حکما گفتند چاره
پذیر نیست. بجناب میرزا ابراهیم کفیش تکلیف نموده بتعجیل او را خواستند

آن ایام در خوقند بود برودس مراجعت بعشق آباد نمود و بدیدن پسر رفت او را بیهوش بر حال دید بقسمیکه دست از او برداشت و دل از او برکند و امید از او بریده عکاسی آورده او را در حالت بیهوشی عکس او را برداشت و نزد احباب آمده مشورت نمود که بعد از فوت او را در کجا دفن نماید بمقبره اهل بهاء دفن کند یا در مقبره ارامنه برد یا بقبرستان روسها برد احباب صلاح بران دیدند که او را بقبرستان روسها برد چه که ارامنه اردبیه چند سنه است که در مذهب تابع ملت روسی شده اند اینجهت بها الخاز جواب هر سه بکنیسهای ارامنه اردبیه و اطراف اعانه میدهند چنانچه جناب میرزا ابراهیم سالها مزارعات میدادند و بعد موقوف نمودند خلاصه ابراهیم منتظر و مترصد که چه وقت فرزندش از زحمت این مرض فارغ میشود با جناب کربلائی محمد باغ بیمارخانه میروند انجوان در بستر افتاده بیهوش میبیند کربلائی محمد بلوبر مشقدری نبات تبرک از ارض مقصود آورده اصرار دارد قدری باو میدهد یا غفلتا یا بر یا فارغ بیهوشی فوراً قدری از آن نبات را در حلق او میریزد بعد از چند دقیقه بیهوشی مبدل بحرکت شده چشمها را باز کرده پدر را بالای سر خود حاضر میبیند بر خواسته می نشیند و بعد از چند یوم از بیمارخانه صحت یافته بیرون میآید سن ان پسر ۲۴ سال بوده دیگر معلوم است که بعد از صحت این فرزند چه حالت از برای پدرش دست میدهد ابراهیم جمیع احباب را در زمین اعظم وعده کرده بود همان موقع بکیفیت مرده زنده کردن حضرت مسیح را شنیده بود لامحاله در این ظهور اعظم دیدم که با یک همچو کرامتی امورات را احیانموده و بعد پسرش در عشق آباد

گذارده تصور اجمعت بجو هند و مرکبات نموده بعد از انجام عمل بعشق آباد
آمده با پسرش بوطن خویش راجع شدند و گاه گاهی خطی بحقیر مرقوم
مینمود از قرار یکه ذکر مینمود در میان ارامنه اردبیل چهل نفر از احباب
هستند چند نفر ایشان در عشق آباد آمده بفیض ملاقاتشان مشعوف گردیم

نمره ۱۰۱۳
اوانس ارمنی اصفهانی من اهل جلفا در سنوات قبل وارد عشق
آباد شده در چند صنعت استاد بود صنعت عکاسی و نقاشی و رنگ سازی
و نقاشی و شیشه بری چندی در عشق آباد بشغل رنگ سازی و شیشه بری مشغول
شد و با احباب مراوده و معاشرت نمود و طریقه لوطریه و جماعت
پرستاری را مستقیم حقیر با ایشان بسیار صحبت نمودم تا اینکه در آخر اذعان
نمود و اظهار ایمان میکرد و با ارامنه اثبات امر جمال مبارک میکرد و از
توراة و انجیل اقامه دلیل مینمود از بزرگ هم وقتی تعریفی از او نوشته
بودند حقیر در کتاب از مقالات پرستانیه از او خواسته بودم ارسال نمود
لذا حقیر هم اسم او را در این کتاب ذکر نمودم که یادگار بماند طول و فرق الله

نمره ۱۰۱۴
جناب استاد کوار ارمنی اهل همدان در یزد و نزد برادرش که خیاط
شاهزاده جلال الدوله بوده بشغل خیاطی مشغول بوده جناب آقا محمد جعفر
ابن مرحوم آقا محمد طهرانی آنان را تبلیغ مینماید ایشان از محبت برافروخته
مشتعل میشوند و بره با آزار و بره محبت مینمایند از نوکرهای شاهزاده
با او معاشرت مینمایند از انهار نخجوان بعشق آباد آمد با اهل مدینه عشق همراز و دمساز
شد و بکلی خیاطی مشغول بسیار جوان معقولی است یک نفر دیگر را از ارامنه

اهل ایران تبلیغ نمود ان هم از اهل حال و صاحب سوادات
ایشان هم مشتعل مجذوب شده و اختیار با صفر کبار محبت مینمایند برادرش
از مبلغین طائفه برسالت و در امر بکاست ایشان هم عازم امریکا شدند
که برادر و خود را بامر مبارک تبلیغ نمایند تا عاقبت کارش چه شود خلاصه جناب
کوار از سعی و اصرار برادرش که همه روزه از برای او مکتوبی مرقوم میفرمود و او را
طالب میگردید همین ایام روانه بزرد شد و در ۱۰۵ جمادی الاول سنه ۱۳۲۰ با فائز نهایت الفت با ثابت

جناب ملا عبد المجید نشابوری در ۲۷ ذی الحجه سنه ۱۳۱۵ بعشق آباد آمده مخصوص
روضه خانی جمعی از او روضه خوان از ایران زیاد آمده بودند با و اعتنائی
ننمودند و در آخر قرار براین داده بودند که انچه وجه از برای ذاکرین جمع
مینمایند قدری جهة خرج راه باو بدهند و حضرات ذاکرین راضی نمیشدند تا اینکه
بهانه بدست آورده باو چیزی ندادند و در عوض او را بصدمه انداختند لاکن
بعینه همان حکایت عمر و آن عاشق نا کس شد که او را بوصال معشوق رساند
ببیان ان واقعه اینکه اخوند در کوچه عبور نموده از خانهٔ نواز ساز فارمان
میشنود و بعضی بدروغ داخل ان خانه میشوند اتفاقاً مانکه خانه بوده
آخوند هم خبر نداشته جهة تماشا وارد میشود و نظر از روضه خانها او بالا
بینند که آخوند در این محل داخل شد فوراً آمده نفوس مستعده از برای
فساد را خبر بدهند که این آخوند ما ها را رسوا نموده بلکه همه مسلمانان را بدنام
کرده باعامه و عبا در وسط روز بمانکه خانه رفته و فریاد واشریعتا و
اسلاما بلند نمایند جمعی از اهالی اوباش برداشته بسر آخوند میریزند عمامه

او را بکردش انداخته سر در پای برادر کوچه و بازار را پاک
هوس او را آورده وارد کاروانسرای ثبت نمود ندرو سهام کمان نیفتاد
که این اهم یک قسم از تعزیه داری مسلمان است متعرض نمیشوند حقیر و جناب
حاجی محمد رضا در بالاخانه سر در کاروانسرا بودیم حقیر رئیس اشرار
هاشم قمر را صدا زدم و از این واقعه جویا شدم تفصیلی را ذکر نمود گفتم
اخوندرا برداشته بیائید بالا او هم با آخوند و چند نفر دیگر در بالاخانه آمدند
حقیر بمقتضای وقت محبت داده شده با ایشان را ملایم نمودم و آخوند از
دست ایشان نجات دادم بشرط اینکه فوراً از عشق آباد بروند و مقصود
ان ۲ نفر روضه خوان این بود که انوجه که جنس خرجی قرار شده باو ندهند شب را
از ایشان مهلت گرفتیم که آخوند در منزل ما بماند و فردا صبح روانه نمود قبول
نموده متفرق شدند آن شب را با آخوند در ظهور امر بدیع صحبت
نمودیم جناب آخوند هم چون مباحثه و مجادله تصدیق نمود چون برق از
صراط گذشت وارد جنت ایمان شد رو بدیگر هم او را در منزل منزل
داشتیم و مطالب را زمزمه باو القا نمودیم و یوم بعد وداع نموده روانه
شد و مذکور نمود که چون جناب حاجی عبد المجید نشابوری را شاه نمود از
خراسان ندا بنام عبد المجید را مبعوث نمود لاکن ما اطمینان باو نداشتیم گمان
میشود یم که چون او را از دست اشرار نجات داده ایم با ما همراهی میکند لاکن
بعد از دو ماه از نشابور بهاده بعشق آباد مراجعت نمود لاجل اکاسر از
بعض مطالبات و برداشتن سواد بعض از نوشتجات مذکور نمود که در نشابور
نزد هر یک از آن نفوس که با این اسم معروف اند رفتم همه انکار دانستن
و مرا بیگانه فرض نمودند لاجار شده بعشق آباد آمدم هیچ یوم در عشق آباد توقف

بعضی از الواح جمال قدم را مرقوم نمودم عریضه بحضور جمال مبارک عرض
نموده مراجعت بنشابور نمودم بعد از چندی از طلعت قدم جلّ ذکره الاعظم
لوحی باسمش نازل که بتوسط فانی نزد ایشان ارسال شد از آن زمان الی
حین آنچه از او جویا شدم خبری از او نیافتم سنش ۲۰ سال بود و همین قدر
مذکور شد که در یکی از جلگهای اطراف شهر نشابور مسکن دارد اسم ان جلگه
از نظام محو شده خلاصه بوحشی نزد حقیر مانده سال بازده سنه است
خلاصه رفیق در فاحشه خانه سبب ایمان و ایقانش شد کذلک یهدی الله
السیئات بالحسنات انه علی کل شیء قدیر یکسجده اکرده مردود شد
یکسجده ناکرده مسجود ملک نه اینست زمره نه آنست رکبن نوامرو بس ارجمان آفرین
طلع حضرت اسم الله الاصدق والده شهدا ابن الشهید میرزا محمد ابن اصدق
و جناب میرزا حبیب الله علیهم بهاء الله و ثنائه در سنه ۱۳۱۳ با تفاق جناب میرزا
احمد فانی ابن نبیل جزء الاحباب علیهما بهاء الله و جناب آقا میرزا محمد نقاش
از طریق عشق آباد بارض مقصود رفته بشرف زیارت عتبه مقدسه و روضه
مطهره فائز شدند و بزیارت جمال منوّر غصن سدره بقا و اعظم مجلّی شمس
جمال ابهاء که از افق هیکل عبد البهاء ساطع و لائح و مشرق است نائل شدند و بعد از
ورود فیوضات و عنایات لانهایات بعد از اذن راجع شدند در بین
راه مرض جزئی بر جسد ایشان حادث شد کم کم سن و صدر سه راه مانع
از بروز ان مرض بوده عاقبت مرض غالب شده ان مخدره نیز قالب را مثل
نموده ارتحال و بجوار قدس بقا انتقال نمود و در واقعون قریب
بعشق آباد بوده ایشان را بعشق آباد آورده و با غسل کفن نموده تمام احباب
در تشییع جنازه اش حاضر شده بر او نماز گذارده در حظیره اهل بهاء او را دفن
نمودند و در زمین اعظم احباب جمع شده جمله لوحیه ابیات و مناجات

تلاوت نمودند و شاهد و گواه بر این بیانات بودند و بعضی خاصیت بخصوص
که پس از سوق مشهد و زیارت عتبه مقدسه و درک فیوضات وطن رشدند
از سیاحات و حج باز آمده نظر بمتعلقات پاک پاکیزه از جمیع کدورات
منقطع عن کل الممکنات بعالم قدس نورانی ملحق بملاء اعلی گردید ۱۰۷ نمره
جناب استاد عبدالله بنا ابن مرحوم حسنعلی تبریزی در سنه ۱۳۰۱ بعشق ابها آمده
و چند سنه بعد والده و عیال و اولادش آمدند جناب استاد با جماعت
عائلهٔ محشور و مانوس بوده و ملکات ایشان را خوش داشته احباب با ایشان
صحبت نموده او را بنهایت عظیم اکاه مینمایند و بصراط مستقیم هدایت میکنند ۱۳۱ نمره
بایمان فائز شده و با اهل بهاء ابراز و دمساز گشته اقوام و اقاربش بنای
معاندت گذارده چاره جز مهاجرت از ایشان نیافته از وطن هجرت
نموده بمدینة العشاق آمده و بکسب مشغول شد و رابنی نیز اهل تبریز
چون کلاب حقور بقصدش و ندانهای خود را تیز نموده بعداوتش هر خواستند ایشان
بقوهٔ استقامت و شجاعت ایشان را مغلوب نمودند لله الحمد امورات
ملکی و ملکوتی ایشان منظم است هیچ اولاد کوچک و فرزند کبیرش عباسقلی
بلیت چهار ساله و سنه قبل او را داماد نموده چندی با بنده زاده شهید او هاب شریک
شده بداد و ستد مشغول بود و در بشهر باد بانت و اهل تقوا است فرزند
دیگرش مهدی سنش نزدیک سال است بود امر محبت و صفاست که
وقت در مجالس و محافل ابرار و اهل بشر قرار الاذکار حاضر بشود و خود
مجلس ترتیب داده احباب را دعوت نماید ۲ نفر از اطفالش ۶ ساله
و هفت ساله باسکول میروند و طفل دیگرش ۳ ساله است نزد مادر و والده اش
مواظبت میکنند جناب استاد از جمال قدم و غصن الله الاعظم الواح دارند

نمره ۱۰۸

نمبر ۱۰۹

جناب مظہر سید محمد بنا ابن مرحوم کربلائی نقی تبریزی سنہ ۱۳۱۱ در عشق آباد

براہ ثمائے اہل و داد بسلمہ رجعت و معاد عارف شدہ و بمالک یوم تمائہ
ایمان آوردہ زوجہ اش سبب ہدایش شدہ از اہل یزد است بنت مرحوم ملا
باقر وہ بالاکس است ان زن و قابعض طولانی است موقع ذکرش نیست کہ بچہ
سبب باینم ولا آمدہ و از اقوام و اعوان محروم شدہ بارس این زن مواجہ بودہ است
لاکن احدی از اغبار و احباب اطلاع ندشتند شوہرش ہم از احوالش اطلاع
نداشتہ و تفتیش از شوہرش ہرسد با ہیچ چیز ہیکو ید ہیکو ید ہرا طلاع ندارم باو ہیکو ید
تو با این جماعت اشنائی دارس یک کتاب از انجا ان گرفتہ از برای من بیاور
تا مطالب ایشان را دریافت نمایم چون ان کتاب را دید خط سواد است مضمون محمد
از احباب کتاب خواستہ کتاب ایقاظ را باو بدہد ان زن چند روز کتاب را مطالعہ
میکند باستاد محمد ہیکو ید کہ این خوب کتابیست و بعض از مطالب ان کتاب را از
بر ایش بخواند استاد محمد ہیکو ید این کلمات حق است زن ہیکو ید بر نزد یک است
کہ من بالے شوم استاد محمد ہیکو ید ہر خود ہدانے ہر کس تکلیف خود را بہتر ہداند
جناب استاد محمد ہانرک زمانے بعد اقبال نمایدو با احباب معاشر و مرابط است
از نفوس مقدسہ است اہل دیانت و صاحب تقوا است علیہ بہا اللہ و عنایتہ

جناب استاد نفر بنا ابن مرحوم جہانگیر تبریزی ایشان با جناب استاد محمد
مذکور زحمت وقت رفاقت و در عمل بنائے شراکت داشتند و راین امر مبارک
ہم با ایشان موافقت نمایند ابن است معنی شفاعت در یوم قیامت
چنانچہ در احادیث مذکور است کہ در یوم قیامت دوستان خود را شفاعت
نمودہ وارد جنت نمایند و ان شفاعت با فتکان نیز دوستان خود شفاعت

خود را شفاعت می نمایند و هاکذا همین قسم الی ماشاء الله چنانچه در این
در این دو قیامت که قیامت صغری و قیامت کبری نامیده شده و در نفخه
اولی و نفخه اخری ظاهر شده لاکن راقدین مهاد غفلت و جاهلین در رتبه ضلالت
انگاشته شدند کما نزل فی شانهم و ما یشعرون ایان یبعثون قال عز ذکره و ما تدری لعل
الساعة تکون قریبا یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها الخ صراحت بیان نیز داد
که نباید تعجیل دارند و منتظران یوم الندم چنانچه العجل العجل میگفتند و دست حسرت
بر زانو میزدند بفرماید ایمان نمی آورند چنانچه ملاحظه شد همین
نموده در ظهور قائم و قیوم معرض شدند لقد صدق علیهم ابلیس ظنه
چنانچه از لسان آن نابکار خداوند جبار نیز مانند قوله تعالی قال فبعزتک
لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین
چنانچه بوعده خود عمل نمود و جمیع را از صراط مستقیم که مظاهر اسماء و صفات
الهی اند در هر عصر و عهد مانع شد سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة
الذین من قبلکم باری جناب اسد نفس شفاعت رفیق خود اسد محمد وارد جنت
ایمان شد و بنمای بسلیقه روحانیه مرزوق گشته انشاء الله تعالی و مرقوم نمودند ۱۰۱۰

استخراج اسد الله و سلمان من اهل ابلغ جه که فرمایش میدان و سمنان واقع است
چهار صد خانه دارد در آن قریه ساکن اند و تمام انها علی الله مرشد ایشان
غلام حسین آقا و نجف آقا و بها شند جناب اسد الله و چند نفس دیگر بسراه
تمانی علی محمد ابن نصر الله سردار که در آن صفحات بطراز و شهادت
معروف است بلکه جمال قدم اقبال فرمایند در سنه ۱۳ اسد الله و سلمان ع

چند نفر دیگر وارد عشق آباد شده اند و هر کدام بشغلی مشغول شده اند و سلمان
چند شب گرفته از برای کوره پزها هیزم آورده اند ۳ نفر دیگر هم سوای ایشان از احباء
در سر کوره بشغول بوده اند جماعت فجار با ایشان بنای عداوت بگذارند ادعا
نمود بپلیسیه عارض بشوند که چند نفر بابی در سر کوره آمده و با عملجات ما صحبت مینمایند
و میخواهند ایشان را بابی نمایند خواهش مینمائیم ایشان را قدغن نمایند از سر کوره ها
بیرون کنند و تعصب نمیتهای کذب هم بایشان میدهند از پلیسیه ایشان را مطلبیدند
اسد الله سلمان ملاک کرمرودی عباس مخانی مشهدی ستار مخانی جهار
نفر ایشان جوان بوده اند حسب مینماید مشهدی ستار مخانی چون مرد بهری بوده
او را مرد حقی مینماید مشهدی ستار میگوید من از رفقای خود سوا نمیشوم او را نیز
با ایشان ۴ روز حسب مینمایند روز سیم ایشان را از حبس بیرون آورده مشهدی
ستار میگوید بشما نصیحت کنم که کار بکار نداشته باشند میگوید کوشی بنصیحت میدارد
اند که بابی شده اند ایشان سر کوره ها مشغول کار میشوند استاد
اسد الله باران و زن با سلمان از دهات اطراف کاه خریده بشهر آورده بفروشند
در بکی از قراءت غریبند در هر شب بخوابند و شترهای ایشان هم در نزد
خودشان بند بوقع صدر نومان قران هم در روز چهار شتر مخصص کرده بودند قریب
بطلوع صبح چند نفر باران سر انبار رفته بقصد کشتن ایشان چند ضربتی
بر ایشان میزنند از ضجیج و کارد فوراً بر جسته داد فریاد مینمایند فجار بین
فرار نفسه ایشان هم بهوش می افتند یک نفر از اهالی ایران در ان نزدیکی
زراعت داشته بعد از فرار نمودن فجار بین بر سر ایشان می آید ایشان را
عرق در خون شناخته فوری نزد رئیس ان قریه رفته او را خبر میدهد
او هم بزودی ایرانیه حاضر نموده ایشان را در ارابه گذارده بمحکمه حکومت

Provided by the Afnan Library

بیرساند و غریب بشهر بود که در شهرهای هوس بلند شده که حرفها بسر او در بیابان
کشته اند و نعش ایشان را بدیوان خانه برده اند و مردم فوج فوج شادی کنان
جهة تماشا میروند چون از جناب ایم رفتند میبینند اسد الله و سلمان هستند سلمان
کارد بر شکمش زده پاره نموده اند بقسمیکه امعه و روده از شکم بیرون آمده و اسد الله را
چند زخم کاری زده اند لاکن رمقی در تن دارد و حرف میزند سلمان بحال بیهوشی است
لاکن نفسش قطع نشده ایشانرا بیمارخانه بردند ولی امید بهبودی ندانستند دکترها
حاضر شده زخمها را مرهم لازم بود بخیه زدند و شکم سلمان را نیز بخیه نمودند
و از عنایت پروردگار عالمیان اغیار هر دو شفا یافتند و بعد از مدت یک
ماه صحیح و سالم از بیمارخانه بیرون آمدند و دیوان آنچه نقدینش نمود طاهرین را نیافت فخره ۱۱۱

بجناب مشهدی فتح الله و قائم با با اخوان مکرم ابناء عبد الله منم ایل بجناب
مشهدی فتح الله فی سنه ۱۲۷۳ بعشق آباد آمده است و چندی بعد اخوی ایشان آمده مشغول
عمل و باغ شده جناب فتح الله آنچه سعی نمود که عیالش را از بجناب بعشق آباد
آورده ممکن نشد و طلب طلاق نمود ایشان هم او را طلاق داده صبیه مشهدی
اورده بیجه را تزویج نمودند در ۱۲۸۰ سنه قبل امسال پسر فتح الله که از زوجه قبل
اوست بعشق آباد آمده مجدده ساله است جناب فتح الله مقارن سنه صعود
بارض مقصود رفته و بمقصود خود فائز شده از جمال قدم و حضرت
غصن الله الاعظم الواح دارد ابنم خوشبرادر در سماء محبت الله کوکب لامعند
در خدمات امریه و اعتقاد مجالس خیریه در زمره اوفات حاضرند علیهما بهاء الله
و ثنائه و رحمته و الطافه فخره ۱۱۲

جناب آسید مهدی گلپایگانی ابن مرحوم آمیرزا ابوالقاسم امام جمعه گلپایگان
اجداد ایشان از سلسله سادات جلیله و علماء و فضلای عصر بوده اند با جناب
آمیرزا ابوالفضل قرابت دارند در اصفهان تحصیل علوم نموده اند و هم
در آنجا بنتیجه ان که عرفان معلوم است فائز شده و بعد وصول
بمقام یقین و اقبال بامر رب العالمین صاحب کوشش بدیع و چشم حدید
شده تسبیح جمیع اشیاء را استماع نموده و از آفق عرش انوار نار موسوی بارز
یافته خلع نخاطبنی نموده دست از کوه نخاطبنی شجره ناسوس الله را معدوم مشهود
الی الله توجه نموده و مصداق آیه مبارکه فاینما تولوا فثم وجه الله را مشهود
معلوم مشاهده کرده عزم وادی طور و سینای مشرق ظهور نموده بدار
السلام آمده بزیارت بیت الله مشرف شده و در دار السلام خوابی
میبیند که منور صحف جمال قدم جلّ ذکره الاعظم بوده و پس از چند یوم
خبر صعود پدر مهربان و پرستار ایشان میشود بعد از آن عازم
بارض مقصود میشود قطع منازل و طی مراحل نموده وارد مدینه محصنه
عکا میشود و بشرف زیارت روضه مطهره مبارکه فائز و طلعت منوره
حضرت عبدالبهاء مشرف و فائز شده اثمار سدره طوبی و فواکه جنت ابهی
را از همایون غصن شجره مبارکه اصلها ثابت و فرعها فی السماء
ملاحظه مینماید مشهور متوالیات در آن ارض مبارک اقامت
در جمیع اوقات مورد عنایات و عطوفات بوده اند هنگامیکه مریضا

پس از انقطاع تحقیقات و اکمال فیوضات و عنایات آذن رجوع
از مصدر امر صادر از طریق قفقاز به بعشق اباد تشریف آوردند جنبکه
حقیر عازم بارض مقصود بودم در باکو به خدمت ایشان رسیدم
همان بودم که ایشان وارد باکو به شدند حقیر از باکو به بسمت
طفلیس روانه شدم ایشان بعشق اباد تشریف آورده الی حین
در افق عشق چون کوکب نورانی ساطع و لامع و قلوب ابرار از
اشعه انوار بیانات کهربار ایشان روشن و منیر در اسکول اهل بهاء بامر
مولی الوری بتعلیم اطفال مشغول از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم
بافتخارشان الواح منیعه لمیعه نازل بقوله تعالی لا تعادل بکلمة منه
خزاین الملک و ما عند الملوک و السلاطین روحه ایشان بنت استاد
علی اکبر نجار من اهل قریه داوران کرمان مؤمنه ثابته راسخه مرضیه
فی یوم ۱۴ شهر رمضان سنه ۱۳۱۲ جناب اسید مهدی اورا بنکاح خود
در آورده و طفل از ایشان دارند اول اناث ثانی ذکور جناب
ایشان در هر شانی از شئون علمیه و هر فنی از فنون کمالیه بهره وافی و حصه
کافی دارند صاحب اخلاق و سجایای مرضیه اند چهار لسان میدانند
عربی فارسی ترکی و روسی از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح دارند
نام ایشان در دفتر اسامی نفوس در نمره ۱۱۳ مرقوم است

جناب عبد الحسین خان من اهل همدان ساکن قریه سعد آباد که در ۱۳۰۵
بعشق ابهی آمدند و در این مدینه رحل اقامت افکندند ایشان از اشراف
و اعیان انوار بوده اند لاکن ادهم و ارازر ریاست ملک بیزار شده عزم
عروج بملکوت نموده اند بلباس درویشی ملبس شده و در سبیل طریقت سالک
شده سلک عشق الله را اختیار نموده چندی در ان طریق سالک بعد از
و ارادت به تیمور ثانی داشته اند چون از قبل نبیل نامبرده در کرمانشاه
بفتوای علمای مفتی ل نموده اند که جمعی کثیر از جماعت عشق الله با و ارادت داشتند
خلاصه بعد از چندی پس از قتل تیمور این شخص مدعی این شد که من رجعت
تیمورم و او را تیمور ثانی نامیدند و جمعی با و گرویدند جناب درویش عبد الحسین
خان هم از اخلاص کیشان ایشان بوده چنانچه خواهیان مذکور نمودند
و ربیان انها اثار و علاماتی از منظم و منثور بزبان کردی در کتب انها مذکور
و مسطور است که باظهور حضرت اعلی و جمال ابهی موافقت نامه وارد و بعض
ازان اشعار را بزبان راجی میخوانند خلاصه پس از ارتفاع ندا در مقام
طلب برآمده بمطلوب فائز شده اند و بر ظهور قیامت ظهور که ظهور
حضرت اعلی و قیامت کبری طلوع شمس جمال ابهی است اذعان نموده اند
و مصداق آیه مبارکه و اشرقت الارض بنور ربها را مشهود معلوم ظاهر
نموده اند پس از ان چندی در بغداد ساکن تا انکه بمدینه الحاق واقع شدند

چند روزی در منزل حقیر تشریف داشتند و بعد فرمودند من در اینجا خیال اقامت
دارم میخواهم بکار مشغول شوم چندی در سر میدان بخیه فروشی نمودند و اخر روزه
مشغول شدند و در کار دانسرا در جنب منزل حقیر منزل کرفتند و مذکور نمودند
که یک علت مهم که باید ان عمل در عشق اباد باتمام رسد و ان عمل بر
عهده من است که تمام نمایم و عهد کرده ام که در این مدینه ان عمل را تمام
نمایم و ان اینست که باید در دهه عاشورا ده شبان روز متوالی صائم
شوم و این سریست از اسرار و تا این عمل مخفی ظهور و بروز ننماید آنچه کما ینبغی
نخواهد بود در سنه اول هیچ یوم متوالی صائم نشد چون بنا شد از دست رفته
بعضی احباب او را مجبور بر افطار نمودند از ملاحظه اینکه ریاضت
مزبور محل آمد شد بعضی سادات و اعیان شود و باین سبب بعضی را تبلیغ بانمی
نمودم از جمله جناب مشهدی حسین تبریزی است که بعد از اقبال بساحت قدس
مشرف شد و هم در ان محل مبارک مجاور بود در سنه بعد در ایام عاشورا
هفت شبانه روز صائم شد و انچه احباب میخواستند که او را از این عمل مانع
شوند قبول نمیشد چون دیدند که قریب الموت است مجبوراً روزه او را
کشودند در سال سیم نیز در دهه عاشورا صائم شد و چون از قبل ریاضت کشیده
و مشق این کار کرده نه شبانه روز صائم بود و مانند هیکل تشریح شده بعضی
و یک یوم دیگر داشت که ده یوم تمام شود جناب حاجی محمد رضا شهید ۳ یوم
قبل از شهادت روزه ایشان را باز کرد و بعد از ۳ یوم شهید شد در روضه

عبدالحسین خان بلغت چون جناب شهید سبب شد که یک یوم قبل از وفات
من افطار نمودم شهادت ایشان عوض ان یک یوم حساب شد حال
عمل تمام است احباب تقصیر صوم ایشان را بحضور جمال قدم جل ذکره
الاعظم عرض نمودند از سماء عنایت لوح باسم جناب عبدالحسین خان نازل
دران لوح مبارک میفرمایند عمل شما قبول است ولاکن حال میلکونیم بحزن و بتام
و بعد اذن شرفیابی حاصل نموده بشرف لقاء فائز شد و بلحاظ عنایت
ملحوظ چندی در مادینة الله بر خان نعمای الهی حاسی و بما تشتهیه الانفس و تلذ
الاعین مرزوق و محفوظ و بعد بسمت فارس مامور بتبلیغ شد از جمال
قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح زیاد علیه عنایت الله و رحمته
نمره X ۱۱۸

جناب مهدی ابن حسن ابن فرضعلی ابن عبدالرزاق ابن قاسم بنائی
شرح حال خود را چنین بیان مینماید که بعد از سن حدود ده سالگی
میل عبادت نمودن و بمسجد رفتن پیدا شد و هم وقت بنماز جماعت
حاضر میشدم و مجالست و مراودت با علماء را غنیمت میدانستم الی زمانیکه
مدت تقریبا ۲۵ سال رسیدان ایام در بناب میان دو نفر از علماء نزاع
واقع شد ملا نور محمد که شوهر خاله حقیر بود از علماء متشرع بود و دیگری
ملا محمد پسر حاجی که بسیف العلماء ملقب بود شیخی بود و هر دو امام جماعت

مردم بجشم بملا نور محمد اکثر اجتماعات فیابین سیف العلما واین
سبب حسد و عداوت او شده کم کم سبب نزاع و جدال شد و مذبذبین بین
ذالک هم امداد نمود عاقبت بحرب و ضرب انجامید و حاجی بحکومت
که در براغه بود رسید و جمعی با ملا نور محمد جهة تظلم براغه نزد سهام الدوله
رفتیم سیف العلما قبل از ورود ما با براغه بما نهی خود بحکومت عریضه نوشته
و دیگر معلوم قلم که در دست دشمن افتاده چه خواهد نوشت لاکن عجب در
این بود که حکومت چگونه قول مدعی را صدق دانست و این چند نفر که
با ملا نور محمد آمده بودیم همه خوب کاری نموده حبس کردند بعد از هفت
ما ها را از حبس بیرون آورده و یک عبا با خود خلعت داده روانه بناب
نمودند در بناب آمده ملا حضله کریم کاسنیکه بحمایت آخوند براغه
رفته انرا زیست ایشان در بناب دشوار است چون سیف العلما با حکومت
رابطه دارد ما ها را هر روز بعنوانی صدمه و اذیت خواهد نمود لذا هر کدام
بطرفی متفرق شدیم حقیر بشهر رفتم و از انجا بعشق ایلاغ آمدم و رفته در
سر کوره ها اجیر هر مشغول کار شدم بعد از چندی جناب شیخ فتح الله دانس
ایشان از بناب بعشق ایلاغ آمدند لاکن با ایشان آشنائی نداشتم لذا سبب
هم شاگرد بودن باهم آشنا شدیم و باهم در یک محل منزل نمودیم و ایشان
بهائی بودند و هم اطلاع نداشتم از رفتار و کفتار ایشان متحیر بودم.

لاکس ایشان بمراحت ذکری نمیکرد و فقی جناب مشهدی فتح الله مذکور
نمود که هیچ میدانی این جماعت بابیه چه میگویند عرض کردم نمیدانم در بنای
یک نفر از اقوام ما باین اسم معروف است یک شب بخانه او مهمان بودیم
از مطالب بابی ذکر نشد ملا نوری فرمود که شب بخانه ان شخص رفته ام مرا
ملامت کرده غدغن کرد دیگر بخانه ان شخص مرو حقیر ام دیگر بخانه او نرفتم
اگر در اینجا کسی یافت میشد که قدری صحبت میکردیم بد نبود مشهدی فتح الله فرمود
من یک نفر میدانم میروم بیارم فرمود مرا جعت نمود که یک نفر را دیده ام
امشب مرا بخوشحالی وهم دم مغتنم و منتظر که شب شود و ان شخص بیاید و ساعت
بعد از غروب جناب امیرزا حیدر علی اسکوئی تشریف اوردند و بفاصله ساعت
انچه مقتضی حالت این عبد بود صحبت فرمودند رهمان زنگ موهومات و رنگ
تعلقات را از صیقل بیانات و نفحات روح قدس از آئینه قلبم زدود و این نحس
وجودم را از کبریت احمر ایات و بینات بمذهب ابریز تبدیل نمود از
انچه زر میشود از پرتو ان قلب سیاه کیمیائیست که در صحبت درویشان است
و بعد از تشریف بردن امیرزا حیدر علی بجناب مشهدی فتح الله واخوی
ایشان عرض کردم من بانی مسلم شما خود میدانید ایشان فرمودند مدت زمانی
است که این امر مبارک را قبول نموده ایم خلاصه چندی از شاه رحیق محتوم
ایمان بامر جمال قیوم است مدهوش و سرشار مخمور بودم و بدور و حبور
ایام و لیالی را بسر میبردم و عریضه بساحت اقدس عرض نمودم و بتوسط

Provided by the Afnan Library

جابر سید عثمان ارسلک شربت از قبل مدتی لوحی از سماء عنایت
رب الارباب باقتدار این فانی نازل شد در این مقام ذکر میشود قوله تعالی
بسم المظلوم فی العالم
لوح انزله مالک القدم لمن اقبل الیه و فاز بوجهه المنیر قد سئل
المبینون و المرسلین انا اظهرنا الامر و انزلنا الحجة و البرهان لیشهد
بذلک من نطق امام الوجوه الملک لله المقتدر العلیم الحکیم یا مهدی
قبل قلمی قد ذکرک افنانی و حضر کتابک امام وجهی سمعنا ندائک اجبناک
ان ربک هو السامع المجیب فلما ارد نا ذکرک ماج بحر البیان و نطق
لسان العظمة فی ملکوت العرفان یا ملأ الادیان اقبلوا الی ما وعدتم
به من قلم الله الامر العلیم ثم اشکروا ربکم المشفق الکریم انه اظهر نفسه
و انجز وعده فضلاً من عنده و هو الفضال العلیم انا ذکرنا فی هذا الحین
اولیائه الذین هناک لیجذبهم الذکر الی هذا الافق المبین قل ایاکم
یخوفکم ظالم الظالمین او سطوة الذین کفروا بوجه العالمین قل سبحانک
اللهم یا الهی اسئلک بعزک و عظمتک و قدرتک و سلطانک و بالکوثر
الذی جری من قلمک و بالنور الذی سطع من افق سماء جودک ان
تجعلنی مستقیماً علی امرک بحیث لا تمنعنی شبهات الجهلاء و ضوضاء کل
عالم بعید ای ربی اسئلک بما ظهر من یمین عرفانک و نور قلبی بنور
ثم اکتب لی ما کتبته للمقربین من عبادک انک انت الذی قمت امام الوجوه
و اظهرت ما کان مکنوناً مخزوناً مستوراً عن عبادک و خلقک انک انت المقتدر
علی ما تشاء لا الٰه الا انت المهیمن علی من فی السموات و الارضین

خاطره در آن ایام بحدی مرا مشغول نمود که از ما نیکه خبر صحت حال قدم عزیز
ذکره رسید کل مضطرب و پریشان شدیم همان ایام از شهر اخوی بجعفر خط نوشته
بود که من از بناب بسراغ تو بمشهد آمده ام و حال معلوم شد تو در عشق ابله
و جهله تاخوشی و باراحتی را قرین کذارده انرو من نمیخواهم بعشق آباد بیایم البته بیا
بمشهد تا همدیگر را ملاقات نمائیم حقیر هم عازم مشهد شدم و همینکه خبر صحت بمشهد
نرسیده بود حقیر کتابچه عهد را باخود بمشهد بردم و با حباب رسانیدم و اخوی را
در مشهد ملاقات نمودم و بعد از چند روز در عشق آباد ناخوشی و باشدت نمود
بحدی از اهل قفقازیه و غیره که ساکن عشق آباد بودند از عشق آباد فرار کرده بمشهد
آمدند و بعضی از انها که مرا میشناختند در خیال صدمه و اذیت بمن آمدند و بتوسط
حاجی عباس اسکوئی نزد رکن العدالیه رفته کیفیت باطل بودن حقیر و وقایع عشق
آباد را که باعث سبب شده بودند که چند نفر از مردمان معتبر را بسفارت فرستاده نزد ما بیایند ملاقات
نمائیم شما هرقسم صلاح دانید دستور العمل بفرمائید تا مجری داریم رکن العدالیه
بمن فرمایند خوب است شخص مدعی او شود که من فلان قدر امانت در عشق بتو سپرده
ام و حالی امانت خود را از تو میخواهم لابد انکار نمیتوانی بنماید انوقت او را بمن آورید
من انچه لازمه عدالت است اجرا خواهم داشت معنی رکن العدالیه همین است که
مردم را باین قسم تعلیم و هدایت نمایند نام ننگ کانون جماعت بدستور العمل
رکن العدالیه در میان ارامنه اسم اشرف نامبرده جسته و تعلیمات رکن العدالیه
را باو میآموزند امده مدعی مهمل قلمی میشود که من در عشق آباد مبلغ صدمنات

نزد تو امانت سپرده ام بگیر داده و او را بهمین طرف الطرف برده بملاقات
بکدهنجی ه قران ایشان را صلح میدهند که مهدی قلی خان اشرف هر چه زودتر بالغر
و بکدام بیات و طلاب میدهد بعد از اخذ پول و خیال تلف نمودن او
بررسد بنده که تفصیل انها ذکر شده این اوراق کفایت ننماید لابد از شهر
بلباس تبدیل فرار مینماید چونکه تمام دروازه ها را سپرده بودند ایشان بمعاونت
استاد محمد سلمانی و یعقوب بیک توپچی و سید محمد بنانی از شهر بیرون آمده از طرف
قهقهه روانه عشق اباد میشوند مهدی قلی میگوید که امروز از خوف جائی استاده
نکردم از طلوع افتاب الی غروب رفتم بده نکده رسیدم هر کجا رفتم مرا منزل ندادند
در محاسبه چند نفر را دیدم که انها از اکراد نبودند از ایشان پرسیدم شما اهل کجا هستید
گفتند ما اهل شهر هستیم در اینجا به نمد مالی مشغولیم گفتم محکم است مرا شب در منزل شما
بخوابم و صبح از اینجا بروم گفتند بلی محکم است حقیر شب را نزد ایشان خوابیده
صبح عازم راه شدم هر سیدند بکجا بروی گفتم از راه قهقهه بعشق اباد گفتند این
راه را غلط امده این راه قره بکان است و از اینجا الی قره بکان سه فرسخ است
و در انجا باج گیر ایران است بایست نشان داده بروی تا دم راه آهن و از انجا
بروی بعشق اباد ایشان را وداع نموده آمدم بقره بکان دیدم هفت نفر انجا نشسته
بر ایشان سلام کردم جواب داد نمد بر سید نمد باش هر دو دارای بلند قامت جثیت
مهدی قلی دیدم خود را برخواسته بر سر من ریخته با لگد بسیار مرا از زمین بلند کرده
بیهوش و بعد از مدتی بهوش امدم باز بر خواسته با لگد مرا میزند و

دوستانم میدهد که در روستاهای ما اهالی که شنیدند مرا یافته اند
دستهای مرا محکم بستند که مرا بشهر برگردانند شخص مگر چی که در راه بود گفت لازم نیست
که شما سه نفر با او بروید بدرشتی ها خسته اید در این جا بمانید یک نفر سوار این شخص را ببرد باشد
بشهر هر دو این ام راضی شدند مرا سوار یک اسب نمودند و آن سوار با کمال
عزیز و جلو اسب خود میدوانید تا اینکه ما وارد در رحمان دره شدیم
الخ بودند در انجا پیاده شده قدری مرا از یانه نوازش کرد و از من پول طلب نمایند
گفتم درستم را بازکن تا پول بقدر هم دست مرا باز کردند از ان غذاهای پخته قرآن کرفته جلو
گاه جو اسب و خوراک خودش داد مرا بدست غذا مالها سپرده و رفت گاه جو دادن بگیرد
غذا مالها حکایت را از من جویا شدند من شرح حال خود را تماماً با یشان نقل
کردم ایشان مرا تسلی دادند پرسیدند پول دارید گفتم هیچ نقدی ندارم گفتند آسوده
باش ترا از دست او رها میکنیم در این ضمن ان شخص برگشت ایشان او را تعارف نمود
با محبت او را ملایم نمودند و از او خواهش نمودند که این شخص را رها کن برود
و ما بقدر یک چیزی بدهیم یکشب برخواسته فرار کرده بهر قسم بود او را راضی نمودند
که مبلغ بیست تومان بگیرد و مرا رها نماید و نوشته هم انها باو بدهند که ما شاهدیم
ان شخص شب از انجا فرار نموده و مرا بعد از کرفتن مبلغ مذکور رها نمودند و
رفقا امده راه باریکی نشان دادند که از این راه برو تا برسی براه اهن از انجا
برو بعضی اهالی من ان راه کرفته بهزار مشقت از دره ها و دهات بلند بها کذشته در
میان دره دیدم شش نفر از سوارهای ژاندارمری امده مرا از رفتن بان راه
مانع شدند یک نفر از سوارها که قبلا مرا نام داشت با من اشنا بود پرسید
کجا بودید و کجا میروید حکایت را باو ذکر کردم یکی از رفقا تو باین راه ممکن

نیست این راه کاروان است و ما را فرمان داده که هر کس از این راه برود ما او را
بتیر بزنیم و من نفر از ده ایم و جد های ایشان را همین نشان دادند و راهی همین نشان
دادند که از این راه بروید بغوجان چهار فرسخ با یشان داده قدری نان از ایشان
گرفته روانه شدم راهی در میان دره ها راهی درست نمایان نیست که خان راه
گرفته خود را باید بر سانم راه را گم کرده بایم طرف ان طرف میرود تشکمش هم غلبه
کرده اب هم یافت نمیشود آخر خیال کردم که بروم بالای کوه و با طراف نگاه هر کجا آبادی
بنظر اید بانسو روم تا تاب توان داشتم بان کوه و دره ها بالا رفتم قوت زانو تمام شد
تشنگی هم رو آورد در کوشه بیا رمیدم پاها نیز آبله نمود باز قدری افتان خیزان بالا رفتم
آفتاب غروب نموده در پناه صخره سنگی تکیه کردم و ان شب بهزار مشقت و زحمت و خوف
صبح نمودم برخواسته بزحمت تمام خود را بر سر قله ان کوه رسانیدم با طراف نگاه
کرده ابادی بنظر در آوردم رو بسمت ان ابادی سرازیر شدم در بین راه باب صافی
رسیدم ازان آب آشامیدم و دست پا خود را شستم و ازان نانهای گلته باب زده خوردم
و براه افتاده دو ساعت بغروب مانده وارد دبان ده شدم و همه کجا رفتم مرا راه ندادند
تا بمنزل پیره زنی رفتم و او قران با و دادم و نان طلب نمودم او قران دیگر با و دادم که مرا
منزل دهد از حال جویا شد حکایت خود را بیان کردم بر حالم ترحم نموده مرا منزل
داد شب غذا و پسر هایش تا مدتی سرگذشت مرا با یشان بیان کرد ایشان بمن اظهار
مهربانی نمودند و نهایت احترام مجری داشتند و صبح راه غوجان را همین نشان
دادند بسمت غوجان روانه شدم مدت چهار روز در راه بودم روز چهارم وقت
غروب وارد غوجان شدم آمدم در همانخانه قدری آسوده شده از انجا بیرون

بیرون آمدم که قدری نان بخورم دیدم جمعی نفر سرباز که آنها هم بجوف الحرمی
بسیاری هم راستداق بودند آمده مرا گرفته که شما از مشهد فرار کرده باید ترا نزد
شجاع الدوله ببریم چون نفر اول سیده از کیفیت جویا شدند اصحاب سجین
فکر نمودند که این بابی از مشهد فرار کرده ما او را گرفته نزد شجاع الدوله ببریم
بایشان گفتند فائده این کار از برای شما چیست شما او را رها نمایید ما یکدیگر
تومان بشما بدهیم نام پول را شنیده قدری سست شدند آخر چون تومان گرفته مرا رها
کردند چون دیدم اسباب فتنه مهیاست فورا بیت عشق آباد روانه شدم در شب
راه بیرفتم و روز در محلی مخفی شده استراحت مینمودم شب چهارم آمده صبح وارد
باجگیر ایران شدم آمدم در قهوه خانه جای طلب نمودم بیرون آمده قدری نان
و انگور گرفته مشغول نان خوردن بودم عاگر نامی از اهل مرند که مرا بشناخت نزدم
آمده احوال پرسی نمود و رفت من دانستم که باز اسباب فتنه موجود است فورا برخواسته
عازم بعشت باجگیر روس شدم بفوریباج نجیر روس نرسیده دیدم چهار نفر سوار از
عقب من آمده که تو باید بباجگیر ایران مراجعت نمائی زیرا که تذکره تو ملاحظه نشده
مرا جواب چو انبده برگردانیدند بباجگیر ایران - چون مرا گرفته مرا کتک
فراوان زدند و مرا برهنه نمودند البته لباس و اسباب و جیب نقد داشتم پس
داشتند میرزا محمد کاخکی دربان ایام در باجگیر ایران ولا محمد اردبیلی در باجگیر
روس میرزا محمد فورا سوار شده بباجگیر روس رفته چون تلگراف با محمد اردبیلی ذکر
مینماید باتفاق نزد رئیس روس میروند جهة قریضه و را بخانه رفته خط
نوشته بایشان میدهد که در باجگیر بریس انجا بدهید مهدی قلی را حبس

میرزا محمد کاتب خط را گرفته فوراً مراجعت نماید در راه بعد کمک زدن و برگشته
کردن حرارها کرده بودند در راه بمیرزا محمد رسیدم فرمودند جهة خلاصی شما از دکتور
خط گرفته حال که الحمدلله از دست این جماعت بسلامت بدر رفتی زود خود را
بسر حد روس برسان که از شر اشرار آسوده شوی منهم آمده بباجیگر روس رسیدم دکتر
گفت تو همان هستی که در باجیگر ایران دست شریران گرفتار بودی گفتم بلی منهم همان
شخصی هستم مسرور شد گفت ۳ یوم در اینجا مهمان من و بعد روانه عشق آباد هستی لاکن حضرات
معاندین بعد از بیرون آمدن شما پشیمان شده بودند که مهدی را مفت از دست بدر
کردیم اگر او را کشته بودیم که از ما مواخذه خون او را میکرد نزد رئیس رفته در این باب
گفتگو مینمایند قرار بر این میگذارند که شش سوار بفرستند بباجیگر روس باین
بهانه که دزدی از شهر فرار کرده با این صفات آمده است و ما او را میشناسیم
آمده ایم که نزد در قرنطینه هستند ایشان را ملاحظه نمایم هرگاه در میان انها
هست او را با ایران برگردانیم دکتر هم امر کرد هر چه آدم در قرنطینه بود آمده
ردیف هم صف کشیدند سوارها آمده انها را ملاحظه کردند تا بمن رسیدند گفتند نزد
اینها نیست دکتر چون مسبوق بود مطلب را دانست بایشان نهیب کرده بایشان
روسی ایشان را دشنام داد ایشان مایوس مراجعت نمودند لاسیر محمد و انور
حسین هم آمده در باجیگر روس بهم ملحق شدیم بعد از ۳ یوم که قرنطینه تمام شد بعشق آباد
آمدیم و بکار خود مشغول شدیم بعد از بیست یوم جناب حاجی ابو طالب و جناب
مهدی فتح الله از ارض مقصود مراجعت نمودند لو جه از حضرت حرارة الله
باسم این نانه داغستان هون مدل بر صدمات و حقات وارده است در این خانه
لاجل تبعین و تبرک هر قوم بشود و حقیر حکایت جناب مهدی را که بخط خود

رقوم شهید بود و ثلث از ترکه ثلث از نوشتم که خلاصه مطلب بود

هو الابهی

ای متحمل بلایا و مشقات و رزایا در سبیل جانانی ابهی روحی لاحبائه الذبیح فداه احادیة البلاء و سرعوا الی مشهد الفداء فداء شکر کن جمال قیوم را که بدرقه عنایتش و فضل احدیتش رسید و شامل شد که در سبیل محبتش جانفشانی و زهر جفان جنود در آنش ظلم و عدوان چون گل و ریحان شکفتی و از شدت جور مستکبران نیاشفتی سلم تقیه در سبیل عشق یار بدیع شهد فائقت و تلخی زهر جدال مشرکین تراز سلسبیل سائغ نقمت اعدا در راه حق نعمت دوستان است و زحمت ظالمان رحمت نابایان چه که ایام در گذراست و حیات بی تحمل بلایا و رزایا فی سبیل الله بی فائده و ثمر در عاقبت ایام چون تأمل نمایی و ملاحظه کنی که اوفات در میان شدائد و مصائب فی حب الله منتهی شد بهتر است و یا انکه مشاهده کنی که در بالین راحت گذرانده چون هر دو گذشته است اوّل کوارا تر بلکه ثمره شجر حیات روح پرور باشد و خالی از لم یکن شیئاً مذکورا بلکه باعث اسف و حسرت گردد پس حمد کن خدا را که باین موهبت کبری اعظم آمال مقربین فائز شدی

گر قدر عطا بخشد ایزد صدقش دهها ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها

اخوی را از قبل بگذاشته باو به محبت الله بگو ابدع ابهی برسانند

والروح والبهاء علیک وعلی احبائه

ع ع

جناب آقا عبدالرؤف و جناب شهدی عبدالصمد من اهل مراغه
از احباب سابقین و از اهل یقین اند مدتی در ایام جمال قدم در
باطوم توطن داشتند و از برای عابرین سبیل که بقدس خلیل
و بطواف کعبه رب جلیل میرفتند بسیار سهل و آسان بود مدت
ذهاب و ایاب بمنزل ایشان وارد میشدند و ایشان جمیع زحمات
مسافرین را تحمل مینمودند بلیتهای ایشانرا نزد قناسل از روس و عثمانی
و ایران برده از یک امضا نموده بمسافرین میدادند و بلیت هر احدرا
ایشان گرفته ایشانرا روانه مینمودند لاکن بعد از چند در انجا چند نفری
با ایشان بنای عناد گذاردند ایشان هم استقامت نمود در مقابل انها
ایستادگی نمودند ملا وظم کردند عاقبت ابن عناد بفادس انجا مدارا انها
قطع علایق نموده بعشق اباد آمدند در ۱۳۱۴ بعشق اباد وارد شده اند
و بکتب و اداء مشغولند جناب آقا عبدالرؤف از مؤمنین ثابت راسخ
است صاحب تقریر و بیان است در تعداد مبلغین محسوب است
صاحب اخلاق حسنه و سجایای مرضیه است جناب شهدی
عبدالصمد نیز از مومنین ثابت راسخ است بسیار مظلوم محجوب است
انه بحال قدم و عص
علیهما بهاء الله و ثنائه نمره ۱۱۶ الله الاعظم الواح وارد

مطهر سید عبد الغفار من ایران ۱۲۹۵ بقصد ۱۳۰۱ بعشق آباد آمده بجاز
فروش مشغول است ادبیت باهمت و خلق السطیع لاکن بضاعتی ندارد
با وجود کمی بضاعت در حدمات امریه و مشارف در امورات خیریه
بقدر القوه معاونت مینماید و هم وقت در مجالس و محافل احباب حاضر
میشود و اظهار محبت مینماید اللهم اجعل عاقبة امورنا و امورهم خیرا ۱۱۶

جناب آقا رضا ابن مرحوم آقا محمد تقی علیه ذکر از مؤمنین اولیه در زمان
بقطه اولی هم که ایشان سراج چند نفس دیگر بمطهران برده محبوس نمودند
و ایشان چند نفس دیگر شهید شدند مختصری حکایت ان نفوس و اسامی
ایشان فی شرح حال جناب حاجی خلیل علیه ذکر شده باری جناب
آقا رضا از حلب ان مؤمن متقی ظاهر شده و ندای موعود مقدس لبیک یا شاهد
و در عهد رضا و تسلیم پرورش یافته بعد از بیداری و هوشیاری خود را در
رضوان ایمان مشاهده کرده هذا من فضل الله یؤتیه من یشآء و هو العلیم الحکیم
۱۳۰۹ جناب آقا رضا بعشق آباد آمده ابتداء با جناب ملا احمد و جناب
آقا ابراهیم برفاقت و شراکت دکان بازنمه بروج و در آن مشغول و اوستاد
بودند و نهایت رضا مندی از یکدیگر داشتند در این ایام جناب آقا رضا در
خبوشان بتجارت مشغول است هر کجا هست خدا یا بسلامت دارش

باخلاق حسنه و سجایای مرضیه آراسته اند نحو کشجرة منبوتة
عند مجاری المیاه التی تعطی ثمرها فی اوانه و ورقها لا یذبل
و کل ما یظهر منه محبوبة محمودة از جمال قدم و حضرت غصن الله
الاعظم الواح دارند متعلقاً بشان از عیال و اولاد کل اهل ایمانند علیهم بهاء الله و ثنائه

۱۱۸

جناب مستطاب حضرت افنان اعظم وکیل الدوله حاجی میرزا محمد تقی
ابن مرحوم مغفور حاجی سید محمد طباطبای شیرازی حاجی سید محمد خالوی حضرت
اعلی روحی لتراب قدمه در اواسط شهر جمادی الثانی ۱۳۰۴ وارد عشق آباد
شدند تمام احباب از صغیر و کبیر ایشانرا استقبال نمودند و اینان ارواح الفداء
مکرم جناب حاجی میرزا محمد و جناب لاسید اقا در نهایت عزت و احترام
وارد نمودند و مدینه عشق را بانوار وجهه نورا منور فرمودند و سبب مسافرت
ایشان باین ولا اجل بناء مشرق الاذکار بود که بامر حضرت غصن الله الاعظم
از یزد حرکت فرمودند لله الحمد بعد از ورود ایشان اسباب بناء ان عمارت
فراهم آمد و ان بنیان مبارک را بنا نمودند بناء مشرق الاذکار یوم جمعه ۲۸
بیت هفتم رجب ۱۳۰۷ در ان روز جمیع احباب در زمین اعظم
جمع شدند بعد از تلاوت ایات و مناجات جمیع احباب مشغول بکار
شدند ای کرام چند سنگ در بنیان بنا گذاردند و ذکر و حمد الهی را بجا آوردند

که باین عمل مهم موفق شدند لکن وجد و سرور این فانی از کل زیادتر بود
زیرا که در خصوص این بنای مبارک از قول جمال قدم جلّ اسمه الاعظم
بخطاب مخصوص مفتخر و سرفراز بودم چنانچه در یکی از الواح قدس ربانی
که باسم حقیر نازل شد میفرماید قوله تعالی بنائی و آبادی این باشماست هذا
من فضل الله علیک این خلیست که بدوام ملک و ملکوت باقی
و پاینده است هنیئاً لک و مریئاً انهی و ایشاً یوم تشریف آوردن
جرنال اکم سوئیچ که اوراق تاریخ بنای مشرق الاذکار را در تحت یکی از
پایها قرار دهد جمیع احباب حاضر شدند و در وسط عمارت مشرق الاذکار
که مرتفع تر از همه جا بود چادری برپا نمودند انچه لازم و زینت بود فراهم نمودند
فروشی نفیس انداخته مبز استول اطراف گذارند از فواکه و حلویات و غیره که لازم
تشریفات جناب جرنال بود حاضر نمودند ابتدا جناب جرنال اوراق تاریخ بنا
که بخط روسی و فارسی مرقوم بود در جعبه نقره گذارده در محلیکه جهة حفظ معیّنا نموده
بودند بدست خود گذارده اطراف انرا باسمنک سخت محکم فرمودند و بعد تشریف آورده
مع صاحب منصبان در سرا پرده جالس شدند حاضرین بسیار میل فرمودند و اظهار
مرحمت و رضامندی از این حزب نمودند و اظهار بشاشت و سرور را جهل
این بنا نمودند و یک نفر از احبا به خطابه که مشعر بر حمد و ثنای الهی
و ذکر خیر سلاطین عادل و وزرای کامل بود انشا نمود و آن یوم دهم
شهر صیام سنه ۱۳۲۰ که مطابق ۲۸ نوامبر سنه ۱۹۰۲ بود

و در اسرع جمیع احباب حاضر بود و کل اظهار بشاشت و سرور مینمود و بذکر
و ثنای دولت عادله رطب اللسان بود و در خلاصه حضرت افنان اعظم
جناب کمال الدوله حاجی میرزا محمد تقی علیه بهاء الله محاسن اخلاق و سجایای
مرضیه ایشان و کمالات ادبیه که در ایشان موجود است از قوه
تقریر و تحریر بر ایم فلک خارج است الواح منزله در شان ایشان از
جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم شاهد و ناطق است و منم
اصدق من الله حدیثا در بدو ظهور حضرت اعلا ایشان بسن پانزده
سال بوده اند و بمحضر اعلا کی ارادت و اخلاص داشته اند و کتاب باسم
ابوی ایشان مرحوم حاجی سید محمد طاب ثراه نازل شده و جناب حاجی قبل از
ابوی مصدق بامر حضرت اعلا نموده اند ایشان قبل از جمیع افنان
کلمه الست را بلی گفته اند و هم چنین در امر جمال قدم جل ذکره الاعظم هم من دون
تردد و توقف اقبال نموده اند و همه وقت مصدر امورات خیریه شده اند
چنانچه در این ایام موفق و مویدند بر بنای مشرق الاذکار در عشق آباد شده اند
که اول بنیان در این امر مبارک است با وجود کبر سن که بهفتاد و پنج رسیده
مشاعر و قوای ایشان ضعیف شده خود بنفسه بر جمیع امورات تعلقه
بعمارت مشرق الاذکار رسیدگی مینمایند در اول یکه حقیر بعشق آباد
آمده مبالغی اسکناس از مال جناب حاجی نزد جناب آقا محمد رضا ارباب
بود که بایست باسلامبول ارسال نماید الف جهة اسرقت نموده بودند

روزی حقیر بارض مقصود عریضه عرض نمودم جناب ارباب فرمود
که این فقره که در وجه جناب حاجی را از منزل برده در عریضه
عرض کن بعد از مصدر فضل الهی ملاحظه کرخواهد که رفع حجبات من
وسبب برکت از برای افنان باشد حقیر هم بخواهش ارباب عرض
نمودم بعد از چندی لوح امنع اقدس که اول لوحیست که در عشق
آباد نازل شده باسم این فانی نازل بعد از این فقره بفرماید قوله
عز کبریائه قلم اعلی در این ظهور اعظم ایشان را از افنان در
صحیفه حمراء الواح اخری ذکر نموده در این صورت هیچ ضرری
برایشان راجع نه بلکه ربح در ربح است و غنا در غنا زواد الله
اشراقات انوار عنایت را مشاهده نمایند انتهی اجلال محترم افنان
و ابناء و کرمشان هریک در افق محبت الله نجم ساطع و کوکب لامع
جناب حاجی میرزا محمد و جناب حاجی سید محمد و جناب اسید آقا علیهم
بهاء الله و ثنائه با انوار اخلاق حمیده و سجایای مرضیه مطرز و مزین
و رونق بخش محافل و مجامع احباب مخصوص جناب حاجی میرزا محمد
که من جمیع الجهات محمود است در خانه واده جناب حاجی اشیاء نفیسه
و آثار متبرکه از خطوط حضرت اعلی و طلعت مبارک جمال ابهاء

موجود است که جمیع ثروت العم و خزاین عالم با جزئی از انها برابری ننماید
نازم بعزتی که جهان آفرین دهد بخشنده که هرچه دهد نازنین دهد
نمره ۱۱۹
ایضاً واقعه اخوی زاده عبدالله ابن اسد سلیمان در اوایل کتاب
ذکر ایشان و اخوان ایشان شده چون این حادثه بعد از چند ماه
دیگر واقع شده در این مقام مختصری ذکر میشود در شب ۱۴ ماه
ربیع سنه ۳۲ وقت صبح حقیر بمشرق الاذکار رفتم بنور کسی
بنیامده چراغ را روشن نموده منتظر ورود اخوان عبدالله و نصرالله
بودم چون ایشان همه وقت از سایر احباب زودتر می آمدند
واکثر اوقات که احباب پنج شش الی ۳ برادر عبدالکریم و عبدالله
و نصرالله همه روزه می آمدند لکن بیقین که عبد الی ۳ کسی نمی آمد
در آن اثنا جناب امین عبدالکریم جهت تبلیغ امر مبارک بشهر رفته
خلاصه حقیر نشسته منتظر بودم که ناگاه فریاد و فغان نصرالله بلند شد
گریه کنان نعره زنان وارد مشرق الاذکار شد عمه چه نشسته که
عبدالله نعش بدست خویش خود را بریده است از بس که بیطاقم

سرایچه مضطرب برخواسته بخانه ایشان آمدم از نصرالله پرسیدم تو
هیچ اطلاع نداری که از برای چه این کار کرده است گفت نمیدانم لکن
یوم قبل وقت غروب کلید صندوق خود را بمن داد گفتم برای چه
کلید را بمن میدهی گفت تفاوت ندارد نزد تو باشد در این ضمن هم
جمعی از احباب مطلع شده آمدند چند نفر مذکره نمودند که درین
دران مجلس که احباب اجتماع داشتند بعد از ختم مجلس عبدالله
هم در اینجا بود و با هر یک از احباب مصافحه و معانقه نمود لکن
کسی ملتفت نشد که چه اراده دارد حال اراده او معلوم شد که
تدارک این کار را دیده بوده است بنصرالله گفتم برو صندوق را بگشا
ببین دران کاغذی پاکتی گذارده است یا نه نصرالله فوراً رفته صندوق
گشوده پاکتی را آورده دران پاکت ورقه بخط عبدالله مرقوم
انچه دران ورقه مرقوم این است بارالها ضمن نوشته است وصیت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله میفرماید که هر کس فوت شود او
سادی باشد مخبون است و همچنین جمال قدم جل اسمه الاعظم
میفرماید که هر کس قوتش از فعلش زیاد تر علم او از وجود او کمتر

و فنای او از بقای او نیکوتر و منم چندو قضیه است که علاوه اینکه
ترقی از برای جامه ی شعور تنزل نموده ام و در این صورت فنای من
از بقای من بهتر است از این جهت خود را کشتم و فانی نمودم
در ۱۳ ذیقعده سنه ۱۳۰۲ و از روی صفحه دیگر انور قرصورت
مطالبات و قروض خود را نوشته بعد از ملاحظه ان نوشته قدری
هریسا نی حواس تخفیف یافت نصرالله مذکور نمود که دران شب هر وقت بیدار شدم
دیدم چراغ روشن است و عبدالله مشغول تلاوت ایات و مناجات است نزدیک
صبح بیدار شدم دیدم چراغ روشن است و عبدالله نیست گفتم شاید
بمشرق الاذکار رفته برخواسته از اطاق بیرون امدم دیدم در وسط
حیات خانه کسی خوابیده پیش رفتم دیدم عبدالله خوب ملتفت شدم
دیدم کلویش بریده و خون زیادی بنای را فرا گرفته گذاردم عمو ع اصغر
و جناب ملا ع مصطفی بانه با مدد یاران سر عبدالله ایشان ذکر کردند
که از خانه کسی امده او را کشته و بریده است شانه بسینه خود بکند
که خود من این کار را کرده ام باری ع اقدس و ملا ع و نصرالله و محمد باقر
او را برداشته میاورند در اطاق انوقت نصرالله امده بن بمشرق الاذکار

که حقیر آمدم و از بعد احباب حقیر بالای سر او رفتم و دیدم حنجر را نوعی بریده
که بکلّی این ماموره جگر را قطع کرده است و لاغیر که زده نشده است
و باوجود اینکه حنجره قطع شده و نفس از آن ماموره بیرون می‌آید
حنجرها پیش نکرده و هوشیار و ابداً حالت ضعف اضطراب در او نیست و
و احباب منتظر مذکره همین چند دقیقه تسلیم خواهد شد حقیر گفتم بعد الوهاب
که بزودی دکتر و جراح حاذق خواهد رفته جناب امیرزا زین العابدین
جراح را فرستادند و بعد عقب دکتر رفته بودند جناب امیرزا زین العابدین
آمده قرار شد که مجالاً ایشان کلوی او را بخیه نمایند ایشان هم فرمودند آن ماموره
را که جمعی نیست بخیه بزنیم لکن بودست روی آن را بپوشد و آنرا بخیه نمودند و روی
آنرا بستند بعد بقی از دماغ و دهن بیرون آمد و امتعه نکلّم بعد از ساعتی دکتر آمد
گفت او را باید ببیمارخانه برد که اسباب در آنجا موجود است بعد بخیه را
حاذق کرده او را بر روی آن خابانیده بسرعت تمام او را ببیمارخانه بردند
و دفعه آن بخیه را شکافته مجدداً بخیه نمودند بعد از دو روز بکلی مشرف بر خواهد
با احباب مصافحه و معانقه مینمود و یک نوع اشتعال و انجذابی از او ظاهر
بود که سبب حیرت کل بود لاکن این حالت از اثر و بقیه حالت اولیه
بود که او را زنده برداشت چنانچه فرزندی عبد الوهاب ذکر کرد که باو گفتم

که ایمن چه دیدی که از تو صادر شد و سبب این قدر صدمه و زحمت
شدی از برای خود گفت از آن وقت که من بدست خود سر خود را بریده ام
الی حین که بجنبه زده ام هنوز من ابداً احساس درد و رنجی نکرده ام مگر در
وقت فرو بردن غذا از شیر و غیره در حلقوم سوزشی پیدا میشد نوعی
که احدی گمان نبرد من اوذاشت تا یوم ششم که آن حرارت در او تمام شده
روح پر فتوحش بعالم قدس بقا صعود نمود و تفسیر آیه مبارکه
کل نفس ذائقة الموت ان کنتم صادقین را بر کل مشهود معلوم نمود کل فائز ائمه
یا ملأ الادیان ان کنتم صادقین چنانچه جمال قدم میفرمایند که در
ازمنه قبل چنین امور در اجبان مظاهر ظاهر شده که نفوس از
تا بر کلمه این قسم مشتعل و منجذب شوند که بدست خویش
جسد خود را قطعه نمایند عبد الوهاب بمثابه بلازاد بر سیدم که در حین
بریدن چگونه طاقت آورد که این قسم سر خود را ببرد بعد از اصغاء
تبسم نمود گفت من راحت و خوشی خود را در این کار دیدم که اقدام بران
نمودم و ابداً الی حین احساس درد و الم ننموده بر سیدم که یک دفعه
ببرید یا دو دفعه گفت سه دفعه ابتدا از اطاق با کارد بقصد فدا
بیرون آمدم در وسط حیاط دم جنوب رو بسمت مشرق اقدس

ابتدا نمودم و زیارت جامعه کبیره را شروع کردم و بعد نشسته بقوت
تمام جمیع خود را بردم و دست بکردن خود برده دیدم ماسور موصوله بالکلیه
بکلی قطع شده بخاطر جمع شدم که کار تمام است بگمان من قطع شدن ان فوری
انسان تمام میشود دیگر نمیدانستم که عمده رگ شریان است بعد روی خود را
بسمت قبله نمودم و سر خود را دم جوب گذاردم که خونها در جوب ریخته
شود و لباسم بخون آلوده نشود خوابیدم و منتظر که چکونه قبض روح
میشود و دیدم اثری ظاهر نشد مجدد برخواستم کارد برداشته طرف یمین بسار
کردن را انچه توانستم بریدم باز خوابیدم بقدر نیم ساعت منتظر باز اثری
ظاهر نشد دفعه دیگر کارد را برداشته گفتم باید بکلی این سر را از بدن جدا کرد
کارد را مقابل جنجره که قطع شده گذارده انچه قوت داشتم چهار سه مرتبه
کشیدم ناگهان رفتن خون از بدن ان قوه او یه را نداشتم باز خوابیدم که ناگاه
نصرالله اخوی را بالای سر خود حاضر دیدم و او بنای فریاد گذارد سایرین را
بر سر من جمع نمود خلاصه حکایت عبدالله از اثار عجیبه و از ابنای کبار اعظم است
که جوانی بیست پنج ساله او ان جوانی و هنگام بروز قوای شهوانی او باشد
این قسم اهل تقوی که از ایام بلوغ الی حین صعود ترک اولی از او صادر
نشده باشد و در جمیع امورات خیریه ساعی جاهد باشد و اکر از سایر
اجانب خطائی صادر شد سبب پریشانی او نشود چنانچه عبدالکریم

اخوی او ذکر نمایم که بعضی از شبها نمی برم که عبدالله مخمور و افسرده
خاطر است سبب را از او جویا میشدم ذکری نمی نمود تا گاهی اختیار کرده
میشود و مقدمتاً جمله ذکر نمود که بعضی از اهل قهوه خانه باز کرده اند
و چون باسم بهائی ان نفوس معروفند ان قهوه خانه هم بابن معروف
شده من امروز عبوراً بان قهوه خانه رفته ملاحظه کردم شخص مشغول
بنواختن نی است و دو نفر هم نشسته باکاغذ کنجفه بازی مینمایند
اپاسزاده راست که محل وقعا میکه بابن اسم مبارک معروف است ابن
نوع اعمال در ان مجری دارند و بنا نمود بهائی بصوت بلند کریستن
چنانچه یک روز هم در خصوص همین نفر قهوه خانه بمحض اتفاق بنزد انس
آمده مذکور نمود که من مخصوص آمده از شما خواهش مینمایم که تدبیری
بنمائید که بعضی حرکات در میان احباب موقوف شود حقیقتاً یوم
بطور مزاح عرض کردم فرموده اند از حدّ اعتدال خارج شده ایم حین بسرک و باز
در تفرج و هر چیز از حدّ اعتدال خارج شده ایم حین بسرک و باز
و باز بکر خانه نرفته در مجالس عروسی و غیره که جشن او از طرب بقه نرفته
ازاین طرف در جمیع مجالس و محافل حاضر و ازان یوم که بنای رفتن
بشرق الاذکار شده یک روز ان را ترک ننموده چنانچه جمیع
تصدیق داشته و دارند که عبدالله را ثانی نیست و همین عمل هم

و آنان عمل ملّا بر افراط تقوای اوست که چون جمال قدم فرموده است
که هر کس قولش از فعلش زیباتر است عدمش از وجودش بهتر است و فانی
از بقایش نیکوتر بعین الیقین و حق الیقین این کلمه را صدق دانسته و با آنچه
ان ایام بظهور نموده است و امثال ما را متعبّه نموده است که امر الله آشکار
شده ایم و لعب صبیان فرض کرده ایم و بقولهای بی عمل از خود راضی شده ایم
ای رشید این مقام خوب میفرماید بر بهوده و بیهوده گیر از آن خنده بره
زانکه خود را نیک مردم دیده در این مقام هم ذکر خواب که با این
واقعه موافق و مصادف است مرقوم میشود و شب قبل از این واقعه
حقیر در عالم رؤیا ملاحظه نمودم که حضرت من اراده الله بعشق آباد تشریف
آورده اند و در خانه یک نفر از احباب در یک سمت حیات که باغچه
و اشجار است بالا کرسی جالسند و محاسن و کبوان مبارک را رنگ و حنا
بسته اند و بسیار مشعوف و فرحناک و احباب هم بطور دایره اطراف
ایستاده اند و دست مبارک را چنانچه رسم اداره خانها ست دم گوشی
گذارده با لحان خوش تغنّی میفرمایند و بعد از تغنی بنا نمودند بدست زدن
و با احباب تکلم فرمودند شما هم دست بزنید احباب همگی دست میزدند
و یوم بعد از وفات عبد الله بخانه ایشان رفتم و در آن موضع که عبد الله

سر خود را بریده بقدا حضار نمودم فی الحین آن رؤیا چنین شب قبل
و آن محل بنظام لامد که همین موضع بوده است که من در عالم رؤیا دیده ام
و ایضاً رؤیای دیگر آنکه در آن یوم که عبدالله وفات نمود بنده در دکان
آقا میرزا مهدی نزدیک بودم ایشان مکتوبی را تلاوت مینمودند بعد دادند بحقیر
که شما هم این مکتوب را بخوانید جناب آقا سید مهدی خوابی دیده اند من قوم
نموده بودم که در خواب دیدم که باران میبارد قابوس بیرق سیاهی
زدند و منادی در بالای بیرق ایستاده ندا میداد که ذکر مرکز میثاق
در عالم تمام شد من قوم نموده بودم که این خواب مرا بسیار پریشان
نموده است در حین تلاوت مکتوب شخص از بیمارخانه آمد و
گفت عبدالله تمام شد حقیر بجناب آقا میرزا مهدی گفتم بنویسیم بایشان
که خواب شما تعبیرش ظاهر شد آن منادی که ندا میداد که ذکر مرکز میثاق
تمام شد ای تحت حجبه و کلمات برهانیه چنانچه از بدو طلوع کوکب میثاق
الی حین جمیع شئونات و آثاریکه در دوره جمال قدم جل ذکره الاعظم از او ابهاد
و احیاناً ظاهر شده بود در دوره طلوع نیر میثاق تمام بطور اتم و اکمل ظاهر شد
چنانچه جناب فاضل شهید از تربت مشهد و خاک فارس و طهران حضرت
ورقاء و روح الله علیهما بهاء الله و در آخر نفوس کاس شهادت را بکمال
شوق و انجذاب اشاعید ندا این یک نفر که اعظم از کل بود که بکف
بدست خویش سر خود را بریده جان را در راه جانان فدا نمایند فشده بود

و نشرت انارہ صنعو عبد اللہ فی ۲۰ ز بقعدہ سنہ ۱۳۱۲ در مقبرہ اہل بہا مدفون است

در روز ورود حضرت عبد البہاء بعکا ۲۱۴

در لیلۃ یوم بورفر علیہ بہاء اللہ و عنایتہ و رحمتہ و الطافہ وعدہ بی واقعہ را حضور اطہر حضرت عبد البہاء

عرض نمودند که ارواح منزہ الوجود لوجود اقدسہ الفداء عرض داشتند و پس از چندی روح اسیح اقدس در حقش

فرمودند که در وقت نزول واقعہ و تنزیل این لوح مبارک مقارن واقعہ فظیعہ دیگر واقع شد که یا حضرت عبد اللہ این

وقوعات عظیمہ آنہا را از دار محو نمود بعد که بمشیت قدریہ محو و از لوح شہادت ثبت گردید و این باب اعظم شہادت

کبرا را بدست خویش بر روی خود مفتوح ساخت بلوار البر بیت جان گداز او را در بر گرفت و حضرت عبد البہاء

ارواح العالمین لتراب اقدامہ الفداء از او را شنیدہ میشد که بکمال انجذاب تلاوت مینمود باز آمد

آن مدت باجنبی ساز کردہ دروازہ بلا را از عشق باز کردہ ۱۲ آخر میز ابیا فرا سر رود و رشکہا از دیدہ

میفشاند سر رود تا غبار قبر از چہر جان زدود و واعظی آن باب اعظم دروازہ ختم کردید و شہدای مستقبل

جمع چیزی را از این مقدمہ ندانستند که صدای ضوضا از انظار رشت بلند شد و پس از رشت آتش قتال

در اصفہان شعلہ ور کردید و سیل دمار بعضا و اعلام حق از میمنہ یاسر بجان کہان بر آورد و در این وقت

در تمام بلاد ایران فریاد و اشر بغبار بر آورد و بلوا عمومی واقع شد و از ہر طرف راہ فرار بر آن بیقرار ان بستند

و کرکان بچہ کبین دہان حرز بر بر کشودند و دہان اژدہا دستہ دستہ رو بر ضوان الہی مینمودند

بخروج جان از لزلہ در عالم افتاد و بورش امتحان در دل و لولہ در سر زمین افتاد حتی مالا یحصی

عشق آباد ای مقتسبین آن فاتح بوقوع اعلی حکمت بالغہ اقتضا چنین نمود بود که ناظری در عشق آباد

واقع کردد که سبب تنبہ ہر آشنا و بیگانہ شود نا قوس او آلایش و آرایش این خاکدان فانی

قدری فراغت حاصل نمایند و تمام قوت توجہ بجہان باقی کنند و الطاف و نعم عالم وفا طلبند این

که حضرت معہد بانی انقطاع و بانی اجتناب مبعوث کشت و چنین شعلہ ظلمت سوز طلعت نمود

کہ کہ اہل بصیرت را سبع رعد شد لہذا یاران نباید تماشا کنند و فریفتہ باشند بلکہ باید کس

مطرح انظار آن فیکر دہ و بجہان دیکر توجہ نمایند و جانفشانی او را نظار آرند هر چه عافی تر باشند

که چیزی سر مست نشوند و چیز از خود کشت یا انکہ تحمل نمودہ و منتہی را شناخت و لی با این حالت بلیہ اکبر

باقی و مانند بود البتہ نباید بخشی بفتور دہند و تمام اسباب تبہیج فراہم آرند تا خفتکان بیدار شوند و ہوشیار

و السلام علیہ و علیکم التحیۃ و الثناء ع ع

جناب مشهدی یوسف میلانی ابن مرحوم حاجی محمد حسین میلانی
در سنه ۱۳۰۲ باتفاق مشهدی ابراهیم آهنگر ابن مرحوم حاجی محمد میلانی
بعشق ابهی آهنگ اندر بعد از حضرت و جناب آقا محمد رضا و حاجی عبدالرسول
ایشان را مدت اندر با هم مدت زمانی بشراکت مشغول بودند بعد از
چند سنه اهل و عیالشان از میلان حرکت داده بعشق ابهی آورند باهم
مدتی جمع المال و شریک بودند و بعد عیالشان از طرفین سبب تفریق
شراکت ایشان شدند و هر کدام سوا گانه بکسب مشغول شدند لکن الفت
و ارتباط و رفاقت ایشان برقرار این حرف بزگوار از اجله اخیار
و ابرار بند در جمیع موارد محکمه راجعه بامر حاضر حاضر بوده
اند از جان و مال مضایقه ننموده اند علیهم بهاء الله و رحمته والطافه
جناب مشهدی یوسف در بعضی از موارد از سایرین بیشتر اقدام
نموده از بابت مخارج مشکول از اجرت معلم و غیره که هر ماهی مشتهی شان
مخارج دائمه بنماید تکفل بوده و مخارج متفرقه هم را اشتراکی میفرمودند
سجایای مرضیه ایشان بسیار است در آوایل تصدیق جناب
ابوس برایشان سخت اند و ایشان را بد تحمل مینموده اند و در وقت
برایشان بسیار سخت میگرفته اند در عالم رؤیا اسباب تنبه
ایشان میشده و با ایشان مدتی برفق مدارائی رفتار مینموده
اند باز بعد از مدتی فراموش نموده اسباب صدمه و اذیت ایشان

ایشان بوده من جمله از خوابها آنکه مرحوم ابوی ایشان حاجی محمد حسین
را دیدم که در عالم رؤیا مشاهده مینماید که نهر کبیریست و جمعیت
کثیری که کل باید از این نهر بگذرند و در حین عبور اکثر خلق در آن نهر
غرق میشوند ملاحظه مینماید که شهدی یوسف بسهولت از آن نهر
گذشت و علاوه معاونت جمعی دیگر نموده ایشان را آن نهر گذرانید
و ابوی را هم از آن نهر گذرانید باری از این قبیل خوابها میدیده و چنین
مزاحم ایشان نبوده مدت زمانی باین منوال میگذرد بالاخره جناب
آقا یوسف از میلان بجرت نموده بعشق آباد میآید لله الحمد امورات ملک
ایشان هم منظم و بمطلوب دلخواه میشود و اقوام و اقارب ایشان هم
بعد از امدن عیالشان همه بعشق آباد میآیند جناب حاجی محمد حسین هم
فقها میمانند ایشان هم لابد بعشق آباد حرکت نموده در سن هفتاد
پنج بوده اند که وارد عشق آباد شده نزد بهت نام دارد با حکایت
حضرت یعقوب که چون یوسف را در مصر بر سریر عزت یافتند کل از
کنعان مجرت نموده بمصر آمدند همین قسم تمام منصوبان یوسف میدانیم
بمثل اقربای یوسف کنعانی از میلان مجرت نموده بعشق آباد مقر گزیدند
و جناب حاجی محمد حسین ارثا له قمیص یوسف دیده بصیرتش بینا شده

و در آن کبر سن و آله شیفته جمال ابهی شد کذلک ارتد بصر الیعقوب
من را بجبهٔ قمیص المحبوب بعد از سن پیری و منتهی هرم تولد تازه
یافت و جوانی را از سر گرفت و هر تدارک مافات فیام و همه وقت
در محافل و مجالس اذکار و تلاوت ادکار حاضر بود و لسانش علی الدوام
بکلمه مبارکه الله ابهی ناطق لله الحمد ختم امور ایشان بخیر شد چندی
ناخوش احوال شده در شهر رجب ۱۳۲۰ طیور روحش از خاکدان
تراب بال افشان و بآشیان قدس عالم بقا پرواز نمود رحمة الله
علیه جناب شهدی یوسف و مرتبه بواسی مقدس طوس بزیارت
جمال ابهی و عتبه مقدسه نورا مشرف شد دفعه قبل از صعود در ایام
جمال قدم و کره اخری بعد از صعود جمال قدم هر فا آقا اکبر میرزا
و بنده زاده عبدالوهاب فی ۱۳۱۶ بزیارت روضه مقدسه و جمال
منور حضرت غصن الله الاعظم مشرف شده انوار جمال قدم و حضرت
غصن الله الاعظم الواح عدیده با فتخارشان نازل و عنایت ابهایات
شامل آقا اکبر ابن مرحوم الحاج جعفر از اقوام ایشانست بمعاشرت
ایشان مفتخر است عیال آقا شهدی یوسف خاله آقا اکبر است جناب
آقا اکبر در سماء محبت الله نجم درخشان ملمع در خشان بین الاقران
ممتاز است محو و شیدای جمال ابهاست شیفته و فریفته طلعت عبدالبهاست
دفعه مجدوب و از منقطعا گماسوا مسافر مسجد افتاده و در ظل

یعنی برادر رفیقه و دامادش میباشند

غصن سدره منتهی مقر سکون یافته واز قوای کلیه طبیه شجره طوبی مرزوق شده
وبحقیقت آرزوی دل وجان که وصال جانان است فائز شده ودر صباح
ومساء بشرف زیارت روضه مبارکه نائل بوده وبعد از نیل مقصد بمدینة العشق
راجع در مجالس ومحافل احبای الله بالحانات روح افزا بمدح وقت تلاوت
آیات وضاجات بینات پرداز جمال قدم وحضرت غصن الله الاعظم
الواح وارد از نفوس تسعه است که بجاونت بکدیگر تاسیس مجالس نمودند

علیه بهاء الله ورحمته وعنایته ۱۲۱

جناب مشهدی ابراهیم ابن محمد ذکر ایشان با جناب رفیق شفیق ایشان.

جناب آقا مشهدی یوسف شده در ایام جمال قدم بشرف لقاء الله فائز شده اند
با جناب منطاب حاجی احمد بدان قرابت ونسبت خویش دارند واز
صفات حسنه واخلاق مرضیه مطرز ومزینند در این مدت که در عشق
آباد تشریف دارند نفس از ایشان نشنیده در حسن سلوک ممتازند
سلیل جلیل ایشان محمد تقی از جوانهای معقول است مدتی در اقبال
بامر غنی متعال توقف داشت چند سنه است اقبال نموده وبدریک
مافات قائم وجاهد است ایشان هم داماد جناب آقا مشهدی
یوسف مهمانشان جوانیست باهوش وغیور ایرب احفظه من کل
البلیات والافات انک علی کل شیء قدیر ۱۲۲

جناب کربلائی حاجی آقا فروشی من اهل خراسان از احباب سابقین و نفوس
ثابتهٔ ایمان بعد از اقبال بامر عنی متعال مدت زمانی با اهل و عیال بنوع
حکمت و رفتار بینی بدرکه شاید بتدریج در انها استعداد پیدا شود و القای مطلب
کلمهٔ حق نماید فائده و ثمری حاصل نشود و بعکس انها بر اعتقاد و اسرار ضمائر
دلی برده در مقام صدمه و اذیت برمی آیند و چون پسرهای جناب حاجی محمد گلپایگانی
که سعی در شهادت پدر رحمه نمودند و سبب نیک نامی شدند و در بین عوام
کالانعام معزز و مفتخر شدند عیال و اولاد ایشان هم در خیال افتادند
که نیک و نامی را تحصیل نمایند ابتدا اسباب تلف نمودن مال ایشان را فراهم
آورده ایشان بخانه شرع عرف کشانیده خانه و اسباب و اموال او را گرفته
بعضی بحکام شرع و عرف داده و باقی را خود تصرف نموده اند دیگر معلوم است که
در بلاد ایران اسبابی از جهه مال مردم خوردن بهتر از این نیست که شخص را در
محضر شرع و عرف باسم باغی معروف نمایند دیگر هر نوع شهادت دروغ
در حق او صواب میدانند خلاصه جناب حاجی را بلد از مشهد بجرت نموده
بعشق آباد رفته جمادی الاخر سنه ۱۳۰۱ و بعد از سن شصت سالگی بعملگی مشغول
و امر معیشت خود را میگذراند و مشغوف و مسرور است و در وقت شهادت
جناب حاجی محمد شهید رحمه الله اطهره الفدا در مشهد بقصه حکایت ان را
ذکر مینماید در حقیر در این مقام وقایع شهادت ایشان را شرح انچه قبل از شهادت

بخط خودشان مرقوم نمودند عرض بنمایم حقیر حوالهٔ الف مدتی در عشق آباد
همه روزه بفیض ملاقات نائل و از صحبت و مجالستشان بهره مند
دفعهٔ اول فی ۱۷ ربیع الاول ۱۳۱۲ از جور مارقین و ظلم طالبین از مشهد
فرار کرده بعشق آباد آمدند و در خصوص مزرعه سرخ و کتابچه که مدتی ایشان
بودند اخوی بیکانه تفصیل انها را ذکر فرمودند و نوشته جاتی از شرع و عرف
در خصوص مزرعه سرخ که ملک طلق ایشان است همراه داشتند فرمانها
متعدده از حضرت سلطان ناصرالدین شاه داشتند و از تمام علمای مشهد
حکم داشتند مع هذا همه روزه اسباب زحمت فراهم نموده ایشان از ان
مزرعه بیرون نموده حاصلش را ضبط میکنند جناب حاجی از احباب
مشورت نمودند صلاح ایشان را رفتن بطهران دیدند ایشان بعد از ۲ یوم توقف
در عشق آباد ۴ ج ۲ ۱۳۰۴ از طرف بادکوبه و رشت عازم طهران شدند
چندی در طهران توقف نموده مجدداً بخط از حضرت سلطان گرفته بر سر حکومت
که مزرعه را بایشان تصرف دهند و انچه از حاصل وغیره تلف نموده اند
رد نمایند و بمشهد مراجعت نمود و مدتی با سوء تدبیر خارج و داخل زده و خورد
نموده عاقبت فراراً از راه دره جز بعشق آباد آمدند و ماه نیم در عشق آباد
توقف نموده عازم مشهد شدند انچه احباب ایشان را ممانعت نمودند

که از برای شما اسباب فساد مهیاست نرود فرمودند بالاتر از کشته شدن
چیزی نیست و این منتهی آمال من است که با بن فیض فائز شوم و این محاس سفید را
بخون خود رنگین نمایم سن من قریب بهشتاد است من بعد از این زندگانی از برای
من بیفائده است و بقصد شهادت عازم مشهد مقدس شدم آنچه شرح احوالات
را حواشی مرقوم فرموده اند این . هو المحبوب برادر و دلاور و مهربان
جمال ابهی مخفی نماند که چهار نفر اولاد نا خلف از و عیال بهم رسید النهار ابهزار
خون جگر بزرگ کردم علی و حسن و مهدی و احمد باشند النهار اداماد شوندم
و شش صد تومان مادیان و ماده گاو باشان دادم و املاک باقی مانده بجهة گذران
خود و چشم غلا محبین و دو صبیه و عیال گذاشتم این چهار نفر حسادت نموده
بنای خیانت زراعت و سرقت انبار و خانه گذاردند بالاخره چندین دفعه مرا زدند
و قصد کشتنم کردند بنواب مستطاب والا رکن الدوله عرض نمودم حسب الامر
ایشان این چهار نفر را از مزرعه سرخ بیرون نمودند چندی آسوده بودم
بعد از مزول اشرف والا نجدد انها آمدند با دو نفر طلبه رشوه خوار مدلس مع شدند
اشد از سابق بنای خیانت و سرقت خانه و انبار گذاردند خواستم منع نمایم
بنواب مؤید الدوله باسم باغی عارض شدند در بین راه که بده میرفتم مرا گرفته
بردند و حبس نمودند اسب خوب داشتم حضرت والا ضبط نمود اموال و مخلفات خانه

و غله و انچه در انبار نقد و املاک و بنک را ضبط نمودند و مدت شش ماه
در حبس بودم و بعد سیصد تومان قرض نموده دادند و از حبس خلاص شدم
قطعاً بدربار معدلت مدار شهریاری رفتم و بخاک پای شاه عظیم جاه پناه
و امنای دولت قاهره عارض شدم فرمان مبارک و احکام متعدده مرحمت شد
که اموال و املاک و هر چه جمع کرفته اند رد نمایند و پسرهای ناخلف را
کاف کی فراسابق ازده بیرون نمایند و ترابین بین نواب مؤید
الدوله معزول شد و جناب آصف الدوله حاکم خراسان شدند
مجدد این پسرها با ان دو نفر طلبه پرتدلیس باسم بالی بجناب آصف
الدوله عارض شدند و مبلغ پنجاه تومان هم پیش کش میدهند و با هفت نفر
مأمور شاه میشوند زبان نفهم بی انصاف برداشته آمدند در مزرعه ده سیاخ
بنده کرفتند و پیاده آوردند در نزد یک قریه نه و فاز چندین دفعه سر چهار
نفری بقصد کشتن مرا زدند که غش نمودم مبلغ دویست تومان مطالبه قلیق
مینمودند بالاخره شب مرا بمزرعه با قرآباد آوردند انجا هم اذیت زیاد
نمودند جبه و قبا و ارخالق و کرجین و سینه بندرا کلاً بیرون آوردند و بعد
رفته به بنان الملک بی انصاف عرض نمودند که دویست تومان

و عده قلق نموده و حال نمید مگر فرمود برو بد بکیر بد و بعد بد بهد چند
نفر سواره قره سوران او را بسیستان برده در انجا حبس نمایند و مقید
سازند بنده آورد نه با قدرت چهار شبانه روز این هفت نفر
بنده را باقسام اذیتها و شکنجه و جوب اذیت مینمودند که بتقریر نیاید
آه آه ما جرس چند بن دفعه خواستم خود را هلاک نمایم قلمرا ش باریکی
پیدا نمودم هر چه خاستم سرم را ببرم نمیبرد از همه جهة مأیوس شدم در این
چهار شبانه روز چهار سیر غذا نخوردم و در ان خانه که بودیم دو سه کوزه آب
داشت و هفت نفر روبه در انجا منحوا بهدند و احدی قدرت فرار نداشت
شب تاریک و هوا سرد و باران باریده توکلت علی الله نموده و از جان کذشته
بحول الله و قوته فرار نموده بشهر آمدم در خانه مطاع معظم جناب آسید محمد زیارت
نامه خوان چند شب پنهان بودم بعد بمنزل جناب مطاع ما سید ابو القاسم
مرد انکی نموده از انجا شب تاریکی بده رفتم چند روز بکوهها پنهان بودم از ده
سرخ میخواستم از راه غوجان بعشق اباد بروم که دو نفر از پسرهای حسن و مهدی
مرا بکبرات بردند و مدت دو ماه در حبس کبرات بودم عریضه
متعدد بخاکپای مبارک مظفر الدین شاه روحی فداه و دعای دولت و صدارت
عظمی عرض نمودم بخط مبارک و احکام متعدد آمد بجناب آصف الدوله
که حاجی محمد حسن خشتی و اموال تالانه او را گرفته رد نماید پسرهایش را از ده

اخراج نمائید حسن نام پسر بزرگ را جناب آصف الدوله خواسته
و باو سفارش زیاد نمودند که باید پدرت را باحترام از کلات بیاوری در
ده سرخ بالای املاکش باشد حسن آمده حکم را آورده مرخص بنده را گرفته
باهم آمدیم در نزدیکی کلات حسن باز میخواست مرا بکشد که چند نفر توپچی
رسیدند نتوانست بنده با انها همراه آمدم بمزرعه آلدر و از انجا بده سرخ
در ساعت بعد از بنده حسن آمده و از خجالت نزد بنده نیامد و کل آن
و مرد ده سرخ آمدند و عیالم گفت که انچه در انبا غله کهنه و گندم و بره
بوده پسرها در نبودن شما برده اند رفتم خانه حسن و گفتم و تنبیه که در کلات
حبس بودم حاکم کلات بمن مهربانی میکرد شام منها رخوب میداد و حالا اقلاً
شما از حال خودم نان خلط بمن بدهید جواب درشتی داد باخره گفت بکماه دیگر
تریاک میرسد حالا قرض کن بخور تا اوقت و بعد قرضت را بدهی مختصر
بقرض هم میدانند اخر الامر مسبب الاسباب سببی ساخت جوانی در ان
نزدیکی ناخوش بود و هفده روز بود که مطبقه بود و چشم باز نمیکرد اهل
خانه و مادرش مایوس شده بودند و حکیمش از خوف فرار کرده بود صاحب
کار گفت بنده آگر بدانی جوانمرد بلند همت و سخی طبع علما داشت نسبت
باین ناخوشی داشت بفرموده ایشان چند روز باو معالجه نمودم خداوند

مرحمت فرموده شفا بخشید اول مقدار پنجاه من کندم خدمتی برای
مرحمت فرمودند بنده سرخ آورده بعترت کذران میکردم تا تریاک عمل
آمدان مهدی ناپاک بر پاک ام الفساد مفتری کذاب آمد که ظرف بدهید
که تریاک را جا نمایم بعد ازان فردا آمد کلید انبار را خواسته که انجا بگذارم کلید را
دادم و تریاک جمع نمودند و بازارع بخش نمود هر قدر خواست حیف میل نمود
بالاخره انچه در انبار بود باظرف تریاک ضبط و غصب نمودند هر چه التماس
نمودم ندادند و آخر اجماع کرده بنده را زدند و گفتند فلان سگ را بجهنم تو عوض
تریاک بدهیم ما بپنجاه تومان بحاصل تنگ داریم و حکم کرده ایم که باید مرتد واجب
است املاک مال این چهار نفر پسر مومن و شیعه علی ابن ابی طالب است و باقرض
باعیالات باید هستند و حق ندارند آمدم بشهر که بنواب عین الملک روحی فداه
عرض نمایم انها بدربار نخانه رفتند و تریاک بنده را بقاضی داده انصاف دادند
و چند نفر طلبه بجهة ریختن خون بنده بر انگیختند را بدا پناه بجناب حجة الاسلام
آقای حاجی میرزا باقر سلمه الله بردم بعد از چند روز باز آدم جناب حاجی میرزا محمد باقر
حجة الاسلام بده رفتم این پسرها و نفر مامور با چند نفر طلبه از رائیس طلاب گرفتم
بجهة هلاکت بنده بده سرخ بیاورند از طبرین بنده خبر شد فرار بخور رفتم
بعد از چند شب بنهایند بده آمدم دیدم راست است فی الفور فرار نموده بهزار مشقت
و تعب بدره جزر رفتم مدتی بودم و از انجا بعشق ابدی و ماه ام در عشق ابدی بودم
که خبر رسید محصول را بنواب مسترط عین الملک ضبط نمودند و اسباب

خانه را طاق بهاد و باقی ماندها را نامورها با تمام ساخته افزود هر سر برده اند و اهل عیال
هم فراز آمدند لابد ناچار شده توکلت علی الله کفته بمشهد مقدس آمدم و دیدم
ان عیال مطلقا نمی که چه مشقتها برای او دیدم انچه اندوخته داشته از نقدی و اسباب
خانه که پنهان داشته و بنده مطلع نبودم بقول چند نفر معتبر جهت اخراجات و بقول
خودش ده عدد اسپرک سه سال قبل از این باجر صادق بلور فروش در نتیجه
اقام جمعه برده و امانت سپرده و سند کرفته الان بانصاف بر دین ام خورده و در این
مدت ضعیفه رفته نزد او کریه نموده چند تومان از قبیل قورمه شکنه و قلیان بر سم
بقیت کران باو داده و طابق النعل بالنعل شده و وقتیکه در حبس کلات بودم این ضعیفه
نه صفت بود تا که چقدر در باره او زحمت کشیده و خارج کرده بودم و خوبیها
نموده بودم و چند دفعه ناخوش شده حکیم ها آورده او را معالجه کردم تخمینا هزار تومان
مال مرا تلف کرده در زمان حبس کلات فرصت یافته معالجه خطرناک بر سر کرد
بجهة معالجه خط نکه بنده از جناب حاجی میرزا جعفر بزور کرفته بودم بجهة معالجه
باو دادم و او برده خدمت جناب آصف الدوله و مدعی شده و جناب آصف
الدوله فرستاده خدمت جناب فاضل برده برشوه و جناب فاضل هم معالجه
خط و احکامات شرعی و عرفی قرار و فرمان مبارک و چند کاغذ دیگر را کرفته که
بکاه کم بنده بعد بلوغ یعنی تومان تعارف خواسته او نداشته رفته از پسرها کرفته
باو داده و بعد این احکام شرعی و عرفی و فرمان مبارک را تمام برده بدست پسرها
داده انوقت که بنده کمر عشق ابله بود و بر کشتم بر سر اثر و قبح اعمال این بی صفت

برخوردم زیرا که دیدم بنای بد رفتار را بنده گذاشته و نمیدانم چه خیالهای
فاسده در حق دارد و دارند فالله خیرٌ حافظاً وهو ارحم الراحمین
من جمله هرچه داشتم برده بخانه امروز زیاد پنهان کرده و هرچه را هم که بیغما
برده بودند و برای خرج بوتیمه معطل و سرگردان از یک طرف پسرهای
ناخلف و افتراهای کذبه و از یک طرف مکاری این زن بی صفت که مال
و جان از او مضایقه نکردم و هر روز با دخترش با بنده دعوا میشود
که برخیز از اینجا برو اگر تو نیروی ما میریم چندین دفعه خواستم بروم باز صبر
کردم و از ستم این بی حقوق بی صفت بخدا پناه بردم امان الامان از شر
این مکار بدکردار از فراز مذکوران چهار نفر ناپاک رفته و باسم بنده وصیت
خطی ساخته اند که بنده یک نفر انها را وصی کرده ام و در اینجا نوشته ام که املاکم
مضافه انها باشد اولاً خدا و کلّ انبیا آدم و اولاد شاهد نه که من همچه وصیت
خطّی با یشان نداده ام و خبرهم ندارم و ثانیاً چند سال قبل از این مقدمات
بتوسّط مرحوم موتمن السلطنه بنواب مستطاب اشرف والا رکن الدوله
عارض شدم و کل اینها را بسرخ بعرض رسانند که حسب الامر این پسرها را ازده
بیرون کردم و بعد بتوسّط حاجب محمد صادق و باقر بیش سفیران آوردم
و جناب افضل الفضلا آقای شیخ مهدی واعظ سلمه الله تعالیه مرقوم
فرموده که من خواهش دارم که پسرها را راه دهید و الحال هم کاغذها حاضر است

اگر کاغذ شرعی داشتند الوقت چرا بیرون نیاوردند و تا کنون بکروز جناب
آقای شیخ مهدی سلمه الله که در خدمت مرحوم آقا میرزا مجتهد همه کاره بودند فرمودند
حاجی محضاً لله میخواهم بتو بگویم یکدیم باید فلان قدر بدهی و من حالا بتو اطلاع
دادم بعد جناب آقای حاجی میرزا جعفر برای تو کاغذی ساخته اند و آنرا بدهی نمیخورد
وصیت خط است از بعد از چندی سوادنمودند و پیش اشخاص میبردند که اگر کسی مرا
نمیشناسد و اصلا بنده را رویت نکرده بودند و آنها برداشته با میرفتند و بسی دیدند
نوشته بودند و گفته اند این خط خوب حاجی محمد است تمیز ندارد فرداجواب خدا را
چه میدهند بنده هم مسوده الحاقی نبودم که همه کس خط بنده را بشناسد بعد از این
رفته از جناب حاجی میرزا جعفر نوشته خواستند بگیرند و سوادها را هم برده بودند
ایشان فرموده بودند برو بدر اصلی را بیاور بدرنامی هیچیم از خوف نبرده بودند
جناب ایشان باز فرموده بودند ابدا بنهام مهر و خط من نیست و شما در روغ میگوئید و نوشته
هم داده اند بر کذب آنها جناب محقق الحقایق آقا میرزا هاشم معتمد باشی کاغذ جعلی وصیت
خط آنها را دیده فرمودند بر فرض که این وصیت نامه خط حاجی باشد این مصالحه
خط نیست و در صورتیکه شما برشوه و باسم باجرای او را بدرنام کرده اید بار خدا عالم
است که بنده اصلا خبر ندارم و وصی هم نکرده ام و این چه رفوعاق بنده اند
و از مال بنده بهره ندارند بعلاوه کل علما بخوبی چشم غدا محبین مصالحه نمودم و آن
مصالحه خط معتبر است و در آدا خزینه است تمام دادم بجهة مصالحه خط
و خصلت جناب حاجی میرزا جعفر از بنده گرفته بود بر بطلان اداول باو

دادم کل علماء و اعیان خراسان و معتبرین استشهاد و حکم نوشتند که جناب آقا
بزور و زر و عرف نصف ده سرخ را از بنده گرفت خدایا بهرسان حاکم
مقتدری که میان بنده و این چهار نفر فرزندان ناخلف ناپاک و این حاکمان
رشوه خور ناپاک حکم نماید شیخ عبدالغنی مزرعه فریغانه را که سهم بنده
را اجاره کرد و اجاره خط داد و قتیکه مطالبه وجه اجاره نمودم نداد و علاوه
بران قلم ظلم برداشته و بخونم رقم کشید و شهادت ناحق داده که این شخص
حاجی محمد است مقصود اینکه محض نماند که آنچه املاک دارم نصفش از قرار
مصالحه معتبره مصالحه نورچشمی غلام محمد نمودم الا مزرعه قزلغاله که آن
مزرعه را مال الله قرار دادم و بجناب حاجی امین فروختم که در راه خدا مخارج
نماید و نصف املاک دیگر مال هر دو صبیه است مسمات بخدیجه خانم و لطیفه
علاوه بنور چشمی خدیجه مزرعه کل غنچه را مصالحه شرعی نمودم حسن وفق دهد
و احد این چهار نفر را عاق نمودم و از مال بنده بهره اندز یاده از حقشان
گرفته اند و انها افترا ها زیاد به بنده بسته اند که مال مال الله و عیال عیال الله
و از انجمله گفته اند که من میگویم محمد ابن عبدالله ستم خدا گواه است که بنده از خودم
هست کبرا نمیدانم بیهمات بیهمات ایین الثراب و رب الارباب ایکاش
بنده خاک پای دوستان علی ابن ابو طالب بودم بار ایین فرزندها در فکر
کشتن بنده هستند تا چه وقت قسمت شما انشاء الله ایین و قایعیست که حضرت
شهید قبل از شهادت بخط خودشان مرقوم فرموده اند اوراق نزد

این سعید سبحان تا قدر الحین موجود است امید است که وقتی او بیاید امور را علی
توجه تمام نموده انچه جزا و سزای هر کس هست مجری دارند حکایت جناب شهید
حاجی محمد کل مصداق ایه مبارکه است در علامات قیامت در کتاب مبین
و فرقان عظیم ذکر شده صدق الله العلی العظیم قوله تبارک و تعالی فاذا
جائت الصاخة یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته
و بنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه وجوه یومئذ مسفره ضاحکه
مستبشره و وجوه یومئذ علیها غبره ترهقها قتره اولئک هم
الکفرة الفجره چنانچه مصداق بیانات مذکوره کل ظاهر مشهود
ملاحظه شد و بعد از شهادت ان مظلوم یعنی وجوه مسفره ضاحکه
مستبشره از وجوه مقدسه احبای الله مشهود شد و تفسیر آیه وجوه
یومئذ علیها غبره ترهقها قتره از چهره قاتلین و ظالمین و ساعین
این بوجه اکمل دیده شد و قایع شهادت حضرت شهید حاجی محمد ترک
من اهل آذربایجان علیه بهاء الله و الطافه بر بنکونه که موثقین که خود در
مشهد بوده اند متفق روایت نمودند من هم جناب آقا میرزا احمد قائنی ابن نبیل
علیهما بهاء الله جناب کربلائی حاجی محمد ابن فروش جناب آقا میرزا کوچک
ابن مرحوم ملا علی بجستانی و غیرهم علیهم بهاء الله و ثنائه که این چهار نفر
اولاد وفای ناخلف متفق و هم عهد شدند که هر خبر را بهر نحو باشد بقدس سانند
ابتدا بنای بد کوئی و تهمت و افترا گذارده در تمام مجامع و محافل و مجالس

الجمله چون التفات نمایند و افراد السبت بهتر خود ذکر نمود و عرض احوال خود را از
زخارف اقوال بحرکت مرا در بندر روزی در مسجد جامع رفته یک نفر از انها
بر منبر برآمده و خطاب باهل مسجد نمایند که ای مردم شما در دین ندارید زیرا
پدر ما بانی است بخدا و رسول او اعتقاد ندارد بلکه کل انبیا و رسل است هیچ یک از کتب
اسمانی را قبول ندارد و جمیع اعمال ناشایسته را عامل است باری انچه بهانهوس خودش بوده
ذکر نمایند و در آخر بگوید بر من حجت را بر شما تمام کردم دیگر خود میدانید و دین باید
هر کس بمکلیف خود عمل نماید خلاصه از دسواس این جناسها قوم خدا ناشناس
بحرکت مرا بندر لنبس طلاب و شیخ اسماعیل قدری رشوه گرفته معاونت
پسرها نموده دفتوای قتل میدهند و بعضی از طلبه را جهت افروختن این نار فرستاده
تمامیا میفرمایند و سه نفر از سایرین تقدم جسته این خدمت را قبول نموده که جناب حاجی را
شهید نمایند سید صادق بزدی که در یزد از بسکه در زمان جوانی فسق و فجور از او
صادر شده و جمعی را رسوا نموده اقوام او مخارج او را متحمل شده او را بمشهد فرستادند
البته این جور نفوس باید مصدر این نوع اعمال شوند که کفاره گناهان ایشان باشد
دیگر سید قاسم یزدی ابن سید هاشم خادم که اوصاف اولادهای او را تمام اهل یزد
میدانند که هر نفر از اولادهای او را که سید جواد میرچقاق باشد حکومت دهها
ایشان را قطع نموده این منافق با جناب حاجی رفاقت و آشنائی داشته
چنانچه خود حاجی مرقوم نموده اند که مرا تلگراف کرده مرا منزل راه داد و از انجا بیاب
دیگر رفتم و دیگری ملا آشیر که سعیتش از اسمش معلوم است این سه نفر در اهم
معدودی از اولادهای جناب حاجی اخذ نموده چون گرگان جفا پیشه قصد

بر هم در یزد یوسف مصر محبت الله نمودند در یوم شنبه هم ماه رمضان
سنه ۱۳۱۰ ایام حکومت رکن الدوله ۴۳ نفر مذکور با جمعی از طلاب وارازل
اجماع نموده در ب خانه حاجی حافر میشوند دق الباب مینما غلامحسین در
نزد حاجی بوده میرود و باز مینمایدان سه نفر شرور وارد خانه میشوند جناب حاجی
در بالاخانه تشریف داشته اندان اشرار جسورانه بجناب حاجی میگویند بیس
طلاب شما را خواسته میفرمایند صبر نمایید شال بکمر بسته میایم انها فرصت نمیدهند
وجناب حاجی را از جلو ایوان بزیر میاندازند وان جماعت بی رحم هر کدام بنوعی
صدمه بر ایشان وارد میاورند شال کمر ایشان را بگردنشان انداخته از خانه
بیرون میکشند و ایشان را در کنار خیابان با اذدحام خلق بسمت بست حضرت
ببرند و جماعت هر کس قربتاً الی الله صدمه بان بیچاره بیکس وارد میاورد و میگفت
لعن مینمایند بقدر وسعت قدم از درب جهار باغ گذشته یک تیر شش لوله بر اهلوی
ایشان خالی مینمایند مجدداً بهلوی دیگرشان تیری خالی مینمایند جناب حاجی بیحال
شده میافتند ان جماعت با این حالت ایشان را کشان کشان میاورند
نزدیک بست بالای خیابان میکوبند در همین موضع با بد کارش را تمام نمود
در کنار نهر خیابان دم مدرسه میرزا محمد مقابل دکان علاف در
حالتیکه ان وجود مبارک از هوش رفته و در میان خون غوطه ور است
شعله نفس آورده بر سر و صورت ایشان ریختند و بوطه اهیه آورده اطراف
ایشان چیده و بنفت آلوده کرده آتش زدند از سوزش آتش چشمها

بازنمود و در حق لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ علیاً ولی اللہ ان منافقان از خدا
بی خبر گفتند تکالیف ما را از بادمنا ما بیدانیم انچه بسر ما تو در حق تو ذکر کرده اند
راست است تو بخدا و رسولش اعتقاد نداری جناب امیرزا حیدرعلی که یکی
از احباب است میگوید من از این مقدمه بی خبر بودم دیدم اذدحام عجیب است
من پیش رفتم تا بر کیفیت مطلب آگاهی حاصل نمایم دیدم جناب حاجی در میان
ان جمع افتاده در حالتی که اشک نفت و بوطهای میزدم که اطراف ایشان است
اشک زده اند و کاسه جناب حاجی میلیا میفتند که خود را بنهر خیابان انداز ند
ان ظالمان باجوب چماق مانع میشدند و من از ملاحظه این نوع معقلب
الاحوال و پریشان شدم که بکلی خود را فراموش کردم نمیدانم کجا بروام یکی میدوم
در عالم خواب است یا بیداری بعد از لمحه ان روح پاک از عالم خاک بجوار رحمت خواجه
لولاک معود و مسکن گزید و بندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة اصغا
نمود و بعد ریسمان بر پای ایشان بسته ان جسد مطهر را کشان کشان باجاده
جدال بردند کنار مقتلگاه دم بازار سنگ تراشها دران موقع چاپی بعضی
سران چاه را باز کرده جسد ان یوسف مصر سعادت را اخوان ظلم و فاجر در
ان چاه انداختند و بالا انرا از سنگ و خاک پارچه ابر پر کردند و بعد از
اتمام عمل نزد رئیس طلب رفته این فتح نمایان را باو اخبار دادند
و مورد مرحمت و عنایت او شدند ضعف الطالب و المطلوب و بعد
این خبر بر کن الدوله رسید بلکه بیکی را طلبیده او را چوب وافری زده معزول

نمودند و بعد آنجسدها را مرتب و توبها را بیرون آورده بر سر گذرها لاجل رفع
اصحاب خلال با سوار بسر بازمانده ملائکه شداد و غلاظ مهیّا ایستاده و قائلین
و ظالمین که در بست رفته بودند ایشان را ملائکه غلاظ شداد الذین لا یعصون
ما آمرهم از بست کشیدند و بتمام ذلت و خفت ایشان را در حبس حکومت
انداختند و جمعی نزد علما و فتوی دهندگان رفته که و فریاد و ادینا و اشریعتا
برآوردند که از برای کشته شدن یک نفر باغی واجب القتل این همه هنگامه برپا نموده اند و بست حضرت رضا را که ملجأ و ذخامن کل است احترام انرا
از میان برده اند و مقابل بست توپ سوار نموده ان بیچارها رؤسا مفتین
از سطوت و صولت حکومت خاضع و خاشع شده کل بفتوا نه مرشد ملحدین
که میگوید ما انا بمصر فحکم و ما انتم بمصر حی ناطق شدند چنانچه از بعد بتفصیل تمام
مظاهر بلعام را سرنگون نمودند و وجوهٌ یومئذ ناضرة و وجوهٌ یومئذ علیها
غبرة از اغیار و اغیار مشاهده شد و بعد از سه یوم جناب لاغلامحسین ابن شهید
با بالت کبری عرض مینماید که اذن بدهند کران جسد مبارک را از چاه بیرون
آورده دفن نمایند اذن میفرمایند و چند نفر از نوکرهای خود را امر مینمایند
که با تفاق لاغلامحسین رفته جسد جناب شهید را از چاه بیرون آورده دفن
نمایند بر سر چاه آمده اثری از خاک و سنگ دران چاه ریخته بر میدارند از قضا
اتفاقیه جسد را که در چاه انداخته بودند در وسط چاه گیر کرده پائین
چاه نرفته بوده جسد را بیرون آورده غسل داده و کفن نموده در میان
قتلگاه نزدیک قبر شیخ طبرسی دفن نمودند علیه بهاء الله و عنایته

Provided by the Afnan Library

جناب مستطاب حاجی محمد شهید الحج صفات رفیعه موصوف بعد تحریر
فیض خدمت ایشان مفیض شده ام از سابقین احباب بعد ایمان بحضرت
اعلی در اول ظهور و بعد مطالعت البهاء من موقن بعد و بخرات و مکرمات
جنابین که مرحوم شیخ احمد اعلی الله مقامه و جناب حاجی سید کاظم رشتی نورین
نیرین که مبشر ظهور بین بودند فیض و نصیب برده بهر مقدر شد و آخر الامر
در بزم ثابتان بر پیمان سرمست و مدهوش بعد تا انکه در راه وحدت یکتا
جان بباخت علیه بهاء الله و رحمته والطافه ۱۲۳

علیا مکرمه جناب روحانی من اهل بیت و وصف کمالات روحانیه ایشان
زیبه از انست که بتوان تحریر نمود از اشعار و خطب و مناجات که از قلم
گهربار ثبت نموده اند شونات کمالیه ایشان شهود در سنه ۱۳۱۷ وارد
مدینه عشق شدند بعد از قلیل مدتی توقف عزم حرم کبریا نمود و بشرف زیارت
تربت مطهره فائز شدند و جمله نوراء حضرت من اراده الله زیارت نمودند
و بمصداق کلمه مبارکه تو جهوا الی من اراده بظاهر و باطن نائل گردیدند و مقصد
اصلی قلبی را حاصل نمودند بعد از نیل مقصد راجع بمدینه عشق شدند چندی
در مدینه العشاق الحمد لله الرحمن بشابه سراج منور روشن و منیر فرمودند
و بعد عازم بمشهد مقدس شدند و به تبلیغ رجال و نساء مشغول
بودند این ایام بعضی اشقا قاد الله محض تبلیغ امر مبارک طائف بلاد شدند و
طائفه نسوان را تبلیغ مینمایند حرم ماه قمبل علویه خانم زوجه

حضرت شهید مدافع جان بشهد شریف فرمایند در جامه تبلیغ و جناب
روحانی هم اراده دارند که لاجل تبلیغ بسمت یزد بروند حقیر مکرر بفیض
صحبت ایشان بهره مند شده ام علیها بهاء الله و عنایته ۱۲۴

ورود حضرت ورقه الفردوس اخت جناب اول خال آمین حضرات
باب الباب که ذکر ثنا سعی از وصف و القاب است مع مقنوطان
فی ۲۸ رجب سنه ۱۳۲۰ مقارن یوم بنای مشرق الاذکار و سبب بحرمان
از بشر و نسبه بعشق ابدا از جارت و رزالت اوباش اهل بشرویه که
بتحریک گروه میشوم الذین رؤسهم کطلع شجرة الزقوم باعث صدمه
و اذیت ایشان میشد چون از قهر زمام حکومت رحوم عماد الملک
دست تعدی منافقین کوتاه بود و نفوس هم مثل مرحوم میرزا محمد حسین بیک و
غیره بودند از زل جرئت جارت نداشتند حال شقاوان قدری میدان
یافته اند و جولان مینمایند لاکن ولعاقبة للمتقین چنانچه مولای متقیان
میفرماید جولة الباطل ساعة و جولة الحق الی الساعة
خلاصه ایشان از طغیان اهل عناد و ظلم اهل فساد باین برسند که
که قریب نوداست در فصل سردی هوا با اخفاد و اقربا از بشرویه

حرکت نمود بمشقت تمام بعشق آباد آمد و مدینهٔ عشق را بعدوم
خود مزین فرمودند و بعد از پنج یوم ان ورقهٔ طیبه راضیه مرضیه
طیر روحش از این خارستان فنا بال افشان شده صعود بعالم بقا نمود
بر شاخسار سدره صوت مقر و مسکن منعم علیها بهاء الله و رحمته و عنایته ۲ شعبان
حقیر بیست سنه قبل که بعشق اباد مراجعت ۱۳۲۰
به بشرویه رفتم و در خانه جناب ورقهٔ الفردوس منزل داشتم واردهٔ
یوم در بشرویه بودیم اکثر اوقات در خدمت ایشان بودیم و قایع
مسافرت ایشان که مدتی با جناب طاهرزاده سفر بوده از قریهٔ بیدار
السلام بکربلا و مشهد و طهران و حوادث ان ایام را ذکر میفرمودند
ایشان صحف تاریخ این امر مبارک بودند و در این مدت انواع بلایا
و رزایا را تحمل نمودند چنانچه لازمهٔ محبت الله است فشرب بلاء البرّیّة
من کل کاسة و سقر و حاد الفقر عن دمّ مهجتی سفک الدماء فی مذهب العشق واجب
و حرق الحشاء فی الحب من اوّل یعنی باری وصف کمالات ایشان
از ایراد منزه از سماء عنایت رحمن معلوم و مفهوم است لازم
بذکر این فانی نیست جناب ورقه و جناب اخت علیهما بهاء الله
از جناب حاجی سید حسین زوار علیه بهاء الله خواهش فرموده بودند که
وقایع بدو ظهور و مسافرت حضرت اول من آمن مع اصحاب

بسمت مازندران و غیره را و جناب ایشان هم بنا بر خواهش ان اثار رحمانی
اطلاعات خود و انچه از موثقین احباب و از نفوس بقیه السیف که اصحاب
قلعه باقی مانده بودند که اسامی انها را بموقع خود ذکر خواهیم نمود در سنه ۱۲۶۷ ان
تاریخ را مرقوم نمود و همان نسخه که بخط خودشان مرقوم نموده از نزد
جناب مستطاب حاجی محمد کاظم اصفهانی علیه رحمة الله و غفرانه بود از این
ایشان جناب لا محمد رضا گرفته از روی ان در این کتاب ثبت نمودم
که محفوظ و مصون ماند چون مطابقه در اوایل شرح قوم میشود اختلاف کم
دارد و روی عنف و سبب فلان نیست که کم و زیاد شده باشد اگر هم در کتابها
باسم مالکی صاحب زردشتی مرقوم شده کیفیت سفر مازندران و حکایت قلعه را
کاملا مرقوم شده و چون جعفر مطالب است که در این کتاب مرقوم شده
و در ان کتاب نقل لهذا مرقوم میشود تا مطلب تمام و کامل باشد و بر وقت
قرار شد تاریخ صحیح مرقوم نمایند هر جا را ملاحظه نمایند و انچه را موافق است
ثبت نمایند و انچه مخالف باشد و قت نمیدهم هر کدام صحیح است مرقوم نمایند
حقیر بر دون کم و زیاد همان نسخه را در این کتاب نقل مینمایم مگر
بعضی از عبارات سب لعن که انها را مرقوم نمینمایم و هر جا نشانی که
فائده تاریخ در ان نیست حذف مینمایم و هو هذا

Provided by the Afnan Library

هذا کتاب وقایع المیعیّه

بسم الله الرفیع الاقدس

الحمد لله الذی منّ علینا بظهور مظهر ذاته ومعادن صفاته
وانه هو الحق لا آله الّا هو العزیز المحبوب والحمد لله جعلنا
من المصدقین والمؤمنین المحبین بحضرته وانه هو المحبوب وانّه
هو المعبود وانه هو المسجود لا آله الّا هو المهیمن القیوم وصلی الله
علی نقطة البیان وادلّ امره بالعزّة والجلال اما بعد
چون بعضی از اخوان ایمانی واحبّاء روحانی از ابن اسیر عالم خاکدان
اضعف خلق الله واحقر عباد الله تراب قدوم اهل بیان اقل السّادات
محمد جبن ابن محمد هادی الطّباطبائی المتخلص به مجبور در ارض صاد
خواهش نمودند که وقایع مازندران را تالیف نمایم حقیر خود را لایق وقابل
ندانسته ولی چون حضرات عالیات ورقات مبارکات معظمات جناب
والده وهمشیره جناب اوّل من آمن علیها سلام الله حقیر قبول نموده در سلک در
آمده بنای تالیف وقایع نهادم اللهم اغفر لی ولوالدیّ ولجمیع المؤمنین
والمؤمنات من اهل البیان اللّهم ثبت اقدامنا بالایمان بک ثم بمحبتک ومحبت
اولیائک اللهم اجعلنا من نار النّفس فی یوم القیامة الکبری وهو یوم
ظهور من یظهره الله فاغفر لنا وارحمنا وثبت اقدامنا بحبّک یا ارحم الراحمین

الزوارة

سبب برکت نمودن جناب اول منِ آمن از خراسان جناب حاجی عبدالمجید ابن
حاجی محمد نشابوری که از جمله بقیة السیف مازندران است هیفرماید که چون جناب
باب الباب در سنه ۱۲۶۱ از خدمت حضرت اعلی بخراسان برسالت تشریف آوردند
و تبلیغ رسالت میفرمودند در دم بخدمت ایشان مشرف میشدند و بعضی که مرایای
قلوبشان صاف بود نور ایمان در او جلوه کرده تصدیق مینمودند و بعکس
انها نکذیب میکردند و در منزل میرزا محمد باقر ابن محمد مهدی القائنی الخراسانی مشهور
بهردی منزل نمودند در بالاخیابان مدرسه بیرجن متوالی هیجده شب تا انکه مرتبه دیگر
بمازندران تشریف بردند و بخدمت حضرات مشرف شده بعد مراجعت نمودند و مردم
نیز بخدمت ایشان مشرف میشدند در همان خانه میرزا محمد باقر منزل داشتند
در سنه ۱۲۶۳ قائم جبلانی حضرت قدوس تشریف فرمای خراسان شدند و بعد
از چندی اظهار امر خود فرمودند و نفوسیکه تصدیق بامر مبارک حضرت اعلی نموده
بودند ایشان را نیز تصدیق نمودند چه که بعضی ملاقطه نکردند و اصحاب هر روزه
بمقدار جماعت حاضر بیشدند مسجد نیم خراسان را عرف جهت تحرکت لامدور
خیال نبلوا و فساد افتادند و بجناب والا شاهزاده حمزه میرزا عارض شدند در
آن ایام شاهزاده با فروهی خود در کمال شهرت بیاقوتی بیباشد منزل داشتند
شکایت مخالفین باین بود که حضرات با نیه جمعیت نموده عنقریب شهر مشهد
را بهم خواهند زد و فتنه خواهند نمود شاهزاده بعد از شکایت انها چند
سوار بامور نمود که جناب اول منِ آمن را نزد او حاضر نمایند تا بر کیفیت مطلع
شود سوارها بدر خانه امیرزا محمد باقر حاضر شده مطلب را اظهار نمودند

بقائم خراسانی شرح و صفا داشتند فرمودند نقلش خیلی میرویم باردو اصحاب
عرض کردند اگر رخصت بفرمائید ما هم در مقام ملاقعه و ملاربه برآئیم و جانهای
خود نثار قدوم مبارک نمائیم فرمودند تعجیل ننمائید وقت بسیار است قائم
خراسانی بخدمت قائم جیلانی آمده کیفیت عرض نمودند و از ایشان رخصت یافته
بیرون آمدند و سفارشاتی بمیرزا محمد با فرستاده سوار شدند و با یک نفر از نوکرهای
خود که بقصبهٔ موسوم بود روانه اردو شدند چون خبر ورود قائم خراسانی باردو
رسید عبدالله خان توپ چی که سلطان ناصرالدین شاه بعد از سرهنگی منصب
سرتیپی و بعد از سرتیپی منصب امیر توپخانگی باو داده بود با استقبال الجناب بیرون
آمده و بخدمت مشرف شده و ایشان را با خود برده که خدمت برادران بیاورد
و نهایت احترام را مجری بداشت و دیگر در زمان توقف در اردو کرامات
و خوارق عادات ذکر میکنند حقیر ذکر آنها را مناسب ندانستم و بعد از تشریف
بردن باردو خلق بنای جیارت گذاردند و اصحاب را استدعا و سفارش
مینمودند اصحاب هم تحمل مینمودند روزی محمد حسن ابن آصادق که از
احباب بود نزد یکی سردار حاجی میرزا محمد باقر استاد بود یکی از آدمهای
حاجی میرزا حسن مجتهد نسبت باحباب ناسزائی گفته جناب ناصرالحق باو
منازعه نموده بودند ان شخص نزد حاجی میرزا حسن رفته سعایت نموده
حاجی میرزا حسن حکم باحضار آقا محمد حسن نموده بعد از برادران آقا محمد حسن را
احضار نموده بعد و بعد بدست داروغه شهر سپرده او را

مهار کرده در کوچه و بازار کردانیده تا آنکه نزدیک خیابان بازار رسیدند
این خبر را میرزا محمد باقر رسانیدند ایشان بخدمت حضرت قدوس عرض نمودند
و عرض کردند ظالم خبیث رفته این جوان را از دست ما خواهد بیرون خلاص نمائیم
فرمودند بروید لکن انها اگر میزنند شما نزنید بعد جناب میرزا محمد باقر از خدمت
ایشان مرخص شدند و در آنوقت جناب رضا خان و جناب میرزا سلیمان قلی
خطیب المرحوم و جناب میرزا نصیر قزوینی و جناب میرزا محمد نصری و جناب
و جناب ملا یحیی حسن رشتی که یک از حواریون اصحاب بودند تشریف داشتند
که جناب میرزا این خبر را بان حضرات دادند و جمعی که حاضر بودند از اصحاب
حقیقی که نفر بودند باشمشیرها کشیدند یا صاحب الزمان کویان بیرون آمدند
فوراً بان منافقین خبر میرسانند که اینک با اینها باشمشیرهای کشیده میرسند و شما را
میکشند و این جوان را از دست شما میگیرند انها فوراً آن جوان را برداشته فرار نمودند
و او را در پای تخت داروغه حبس نمودند و اصحاب باین هیئت آمده
تا کوچه باغ عنبر رسیدند که صدای تفنگ بلند شد و گلوله بهای پی از اصحاب
که اسم او ملا اسمعیل مازندرانی بود خورد و اصحاب اعتنا نفرموده رفتند تا بمقبره
نادر رسیدند در انجا یکی از اصحاب گفت که ایا مامور هستید که تا پای تخت داروغه
بروید گفتند نه از انجا مراجعت نمودند نام رشتی شهید بمقدس از
عقب اصحاب مراجعت در سر کوچه باغ عنبر مخالفین اصلحه ایشان گرفته سر
ایشان سکته ایشان را در میان تراب انداختند و اطراف ایستاده او را
میزدند چون اصحاب مطلع شدند از جمله خلایی او بر کشتند در سر کوچه باغ

نزاع وجدال اتفاق افتاد جناب رضا خان یک تفنگ را بشمشیر زد و ملا عبد المجید
بالا خیابانی هم یکی را از خم کار زده بعد ازین فرار نمودند و اصحاب مراجعت بمنزل
بخدمت حضرت قدوس رسیدند و اصحاب در شب جمعه محافظت کشیک میکشیدند
و منافقین این خبر را بمیرزا عبد الله خوش کردند که اوقات موقتی بود رسانیدند در
همان شب چند نفر سر کشیک که آمده سبب نزاع جدال را معلوم نمایند بمنزل جناب
میرزا محمد باقر آمده بایشان عرض مینمایند که چرا بودن جمعه سبب فتنه و فساد میشود
جناب میرزا فرمودند تمام فتنه زیر سر مجتهد بیم است و کیفیت مهار نمودن ملا محمد حسن
را و اذیت نمودن ملا محمد رشتی وغیره را بتمامه ذکر مینمایند بعد ازان آدمها
متولی متعهد شده که شما فتنه نکنید ما ملا محمد حسن را بدست شما میدهیم و آمده
کیفیت را بمتولی عرض نمودند و میرزا محمد باقر هم انچه واقع شده خدمت
حضرت قدوس عرض نمودند فرمودند الخیر فیما وقع چون صبح شد فرمودند باید
اصحاب متفرق شوند اصحاب مرخص هر یک بطرفی متفرق شدند و خودشان
هم با حضرات از احباب ملا محمد حسن بشروئی و کربلائی علی اکبر بناب تا بنی تشریف
بردند و در بین راه فراشهای سام سام ارمنی ایشان را گرفته نزد سام سام بردند
سام سام بفراشها عتاب خطاب مینماید که شما ایشان را برای چه اینجا آورده اید
حضرت میفرمایند هر کجا اراده دارید تشریف ببرید ایشان تشریف ببرند و ببعد
از جانب متولی عقب میرزا محمد باقر آمده ایشان را بمنزل متولی و متولی
با ایشان ملاقات نموده و مکالمه مینمود و چون شخص ز خدا رسام سام عارض شده بود و ایشان
هم عقب میرزا محمد باقر فرستاده بودند در خانه متولی آمده ایشان را نزد سام سام حاضر

میفایند سام ایشان را احترام نمایند بلکه بر مدعیان شما بسیار مقدم اند
که بشما صدمه وارد آورند چند روزی در اینجا مهمان من باشید تا فتنه بخوابد بعد بمنزل
خود بروید فرمودند اینچه مصلحت دانند معمول دارند از برای ایشان اطاق
سوا نمانه معین نمودند و شخص را جهة مهمانداری ایشان معین نمودند و عام ناس را
رامرخص نمودند و چند نفر سرباز فرستادند درب خانه میرزا قراول باشند
و بعد از چند روز که نایرهٔ فتنه مخمود شد جناب میرزا محمد با فرزند خود فرستادند
و قرار گذاشتند که اطلاع بدهند جناب میرزا محمد با فرزند ملاقات حضرت اول من آمن
بارو رفتند و بخدمت ایشان شرف شدند و فاتح گذشته گان خدمت ایشان
عرض نمودند و بعد بشهر مراجعت نمودند و بعد از چند یوم شاهزاده از کمال
باقوتی حرکت نموده بشهر آمدند و بجناب باب الباب ذکر نموده بودند که

مصلحت در این است که شما سفری بنائید تا قدری این فتنه بخوابد ایشان هم
فرموده بودند که مهم میلی ندارم مهموم اصحاب از رفتن ایشان
مخبر شدند و همگی بخدمت ایشان عرض کردند که شما بهر کجا تشریف ببرید
ما هم با شما می آئیم فرمودند هر کس میل دارد بیاید اصحاب همه در خدمت
ایشان جمع شدند و ایشان در یوم نوزدهم شهر شعبان سنه ۱۲۶۰ از شهر
بعزم عتبات عالیات حرکت فرمودند تا آنکه بنشابور رسیدند در
نشابور بجهة خواطر حاجی عبد المجید که بکمال اجلال اصحاب بود یوم توقف
فرمودند و از انجا روانه شده تا بسبزوار رسیدند و ۲ روز هم در باغات
سبزوار ماندند و بعد حرکت فرموده رسیدند بمنزلگاه ازرجان مشتمل

در انجا نزول اجلال فرمودند کربلائی ع اخبر بنای قبه که در خدمت
حضرت قدوس از معهد رفته بودند وارد و توقیعی از خط حضرت قدوس
باسم حضرت باب الباب لاورده بایشان داد و ایشان رسنور العمل و بیانات
مرقوم فرموده بودند یکی از ان بیانات اینکه بجناب باب الباب امر نموده بودند
که عمامه سبز بر سر گذارند ایشان در رحمان منزل غسل نموده عمامه سبز بسر
مبارک بستند و نام خود را سید ع ملقب نمودند و از انجا حرکت نموده رسیدند
بمنزلیکه از انجا میامین بنا نهند و چون روز در انجا ماندند و کربلائی قنبر ع را از انجا روانه
ارض با نمودند و چند نفری در بیامین با صحاب ملحق شدند و از انجا حرکت
فرموده بمنزلی رسیدند که از انجا را بهان بنا میکنند در زیر درخت بزرگی نزول نمودند
نزدیک صبح بود که یک فرسخ بزرگی از ان درخت سکنه باران احباب
افتاده لکی اسیر وارد نیامدند از انجا حرکت نموده تا انکه وارد شاهرود شدند و در سردن
شهر زیر درختی نزول نمودند و اصحاب هم در زیر درختها نزول کردند
بعد از ظهر سلیمان خان حاکم شاهرود با ملا کاظم شاهرودی بجدت تمام
خدمت جناب باب الباب رسیدند ملا کاظم بنای مجادله و معارضه گذارد
و اول اعتراض او این بود که شما چرا عمامه سبز بسر بسته اید فرمودند بدو وجه
اول اینکه وکیل خان مرا امر فرموده که عمامه سبز بر سر گذارم و دیگر انکه از اخبار و
احادیث وارد است که هر شریفی بتواند عمامه سبز بسر گذارد بارک عاقبت
امر بها علم انجا بعد و بعد سلیمان خان و ملا کاظم رفتند و جناب باب الباب
از انجا کوچ کرده روانه شدند تا رسیدند منزلیکه اورا ده ملا بنا منزد انجا

خبر رسید که پسر ملا قاسم شاهرودی از درخت افتاده و مرده است و جناب لطف
میرزا با اصحاب ملحق شدند با لباس درویشی و بخدمت قائم خراسانی مشرف
شدند ایشانرا امر بتغییر لباس فرمودند و او را جناب باب الباب با حضرات
شیراز بهم منزل میرفتند و از انجا حرکت نموده امدند بمنزلیکه انرا مهمان
دوست مینامیدند وارد شدند در این منزل چهار نفر از احباب زنجان و نفر
از اهل اصفهان با اصحاب حق ملحق شدند در محل جادری از برای جناب
باب الباب بر پا کردند اصحاب در سایه دیوار ساکن شدند ملا احمد نامی
از اهالی اصفهان با اتفاق ابراهیم خان بخدمت قائم خراسانی مشرف شدند و بعد از
صحبتهای بسیار بنای معارضه گذاردند از خود جناب باب الباب و ایشان محض
تشریف داشتند از حسادت و حرکات بد او بانها بر آشفتند فرمودند اگر
بجهنم افتاده آمد بر خیز برو و اگر جهنم استفهام آمد گوش بده شخص دیگر از منافقین
نیز متغیر شده از شان ادب خارج شد از طرفین کلمات کدورت آمیز
اظهار داشتند نزدیک شد که شمشیرها کشیده شود جناب باب الباب اصحاب را
ساکت نمودند ملا احمد و ابراهیم خان هم از انجا بجای خود مراجعت نمودند
قدری از شب گذشته از آن منزل کوچ نمودند و از راه طافه روانه منزل آسیابه
شدند و در انجا قدری استراحت نموده فریضه صبح را بجا آورده روانه شدند
و در آن منزل جناب رضا خان و جناب میرزا سلیمان بخدمت قائم خراسانی
رسیده بعضی حکایات را که از حضرت قدوس و جناب طاهره
در بدشت و غیره راه روی داده بود بعرض ایشان رسانیدند و در

و دران منزل اقامت فرمودند. جناب میرزا محمد باقر و جناب میرزا محمد تقی
چون که اسامی اصحاب را کلاً ثبت نمایند و رهه بدرهه نمایند و از برای
هر رهه بزرگتری قرار دهند و روز دیگر جناب میرزا حسن بجنانی و ملا عباس
پیام رسانه بار فروش فرمودند و فرمودند که ما چند یوم در این جا توقف میکنیم
و بعد آهسته آهسته می آئیم تا خبر شما بما برسد و بعد از ظهر از ان منزل روانه چشمه
علی شدند و دران منزل چهار روز ماندند و دران منزل صد نفر از هزار جریب
خدمت حضرت مشرف شده مراجعت نمودند و دران منزل مقرر فرمودند
که کنک بکنند و جناب مصطفی میرزا را سرکنکچی باشی قرار دادند و عدد اصحاب
دران روز دویست و بیست و چهار نفر بودند و از رهه یک نفر جهت کنک
بفرستادند و دران اوقات که در چشمه علی بودند فرمودند چند نفر از احبا را
میخواهم که در این آب غوطه خورند تا من تماشا نمایم جناب ملا علی مردان
و جناب میرزا محمد باقر کوچک پسر خالوی قائم خراسانی و بعضی دیگر از احباب خودشان
رفتند در میان آب و بعد فرمودند لباسهای مرا بیاورید بعد از پوشیدن
لباس فرمودند که الآن این چشمه چشمه علی شد و تبسم فرمودند و یوم الجمعه هم
رمضان قبل از ظهر از چشمه علی حرکت نموده روانه منزلی که در رهه
کوه سیاه شد نزلی بنهایت سرور و قبل از رسیدن بان منزل که اثری
آکره میباشد میرزا محمد حسن ولد آقا صادق خراسانی اسب بتاخت انداخته
بسرعت آمده از اسب بر زمین بغلطید که تفنگ او بدو حصه شد

Provided by the Afnan Library

لاکن صدقه بر اکب مرتب وارد نیامد و روز نوزدهم شهر رمضان را در منزل
آکره ماندند و روز بعد روانه فولاد محله شدند و از فولاد محله باستقبال
نامده و قدری میوه جات برسم هدیه آوردند و شخص شکارچی که سفید شکار
آورد باو انعام عنایت فرمودند و بعد روانه منزل دیگر شدند و رین را مجرد
گریدانه قبر ع از خدمت قائم جدانی مراجعت نموده بحدمت قائم خراسانی
مشرف شد و تو قبعی از حضرت قدوسی برای ایشان آورد دران توقیع ایشان
را سلطان منصور خطاب میفرماید و حکم و رود بارض با بطریق حکمت
فرموده بودند و ازان منزل حرکت نموده روانه شدند بهنز لیکه انرا چاشت گاه
مینامند وارد شدند دران منزل خبر رسید که شاهزاده اردشیر برزا را که
حاکم مازندران بود معزول نموده اند و شاهزاده خان امیرزا حاکم شده وارد
سواد کوه شده و دران شب تفنگ جناب ملا اشرف هروی را ایشان
قریب دو زده بودند چون جناب مشارالیه امیرزا تفنگ را بایشان داد
نمود عدد اصحاب قبل از اینکه بمازندران برسند سیصد و چهره نفر بودند
تفصیلش از این قرار است اصفهانی چهل نفر اردستانی هفت نفر شیرازی شش نفر
کرمانی سه نفر خمسه سی و دو نفر از اهل بشرویه بیست و چهار نفر تربتی پنج نفر
هراتی چهارده نفر تربتی ده نفر کاخکی چهار نفر سیامی نوزده نفر
قاینی چهار نفر طهرانی نه نفر قمی دوازده نفر کاشانی شش نفر کرمانی پنج نفر
قزوینی ده نفر همدانی شش نفر تبریزی پنج نفر زنجانی دوازده نفر کرمانشاهی سه نفر

بارفروش چهار نفر بصفیر سی چهل نفر سنگ سری ده نفر شاهرودی نفر

آملی دو نفر شیخ تبرسی دو نفر حدائی ۳۳ نفر کفری دو نفر

بزدی ۳۳ نفر شاهرودی ۳۳ نفر رومی ۳۳ نفر هندی چهار نفر

۳۱۳ نفر

وازانجا روانه شدو باصحاب قدغن بلیغ فرمودند که ابتا نزاسید بهیچ
ملک که ساکن کربلا است ذکر نمایند و اصحاب هم هرزوار میباشند که
عازم عتبات هستند و اگر پرسیدند که چرا باین راه آمدید بگویند
چون اکثر ما با پیاده بودیم و دراین راه اباد و منازل نزدیک دارد
ازاین راه آمدیم وازانجا روانه شده تا بر اسه رسیدیم وارد انجا
منزل نمودند و بعد ۲ نفر از آدمهای خان لربزرا بخدمت قائم خراسانی
آمده عرض نمودند شما را خیال چیست و باین جهت ازاین راه بکجا میروید
المخصوص فرمودند اراده کربلا داریم زوار هستیم چون بجهت پیاده اند واین
راه اباد پیش خوب است ازاین راه آمده ایم و نیز چند نفر از تجار شما
با خود دارند بخواهند تنخواه خود را بفروش رسانیده قدری به پیادگان بدهند
نمایندایشان سبب آمدن ما باین ولایت را پرسیدند که شاهزاده
خان لربزرا حاکم جدیدایشان سرزمین و در نزدیکی منزل کرده مصلحت
دراین دیدیم که امروز توقف نمائیم و بخدمت شاهزاده برسیم و مطلب

با ایشان عرض نمائیم و آن مطلب این است که چون از حوالی تاراز راه هزار جریب
آمده در بزور زر ایشان را غارت کرده اند بشاهزاده بگوئیم که مطالبه اسباب
حضرات نمایند ان ۲ نفر عرض کردند که چون آمده بشاهزاده گفته اند که این شاه
از خراسان می آیند و جعفرخان همراه ایشان است بخواهند ما زندان را
مخلی نمایند حال شما چند نفری را خدمت شاهزاده روانه نمائید که مطلب را با ایشان
کماهی معلوم نمایند و خواهش نمایند که مامور معین نمایند تا اسبابهای غارت شده
را گرفته بصاحبانش رد نمایند بعد ازان حضرات فرمودند که جناب میرزا محمد تقی
جوینی و جناب میرزا باقر و جناب ملا محمد صادق و آسید زین العابدین سبزواری
و آسید عبدالله کنکنی خراسانی بروند و باشاهزاده بگفتگو نمایند حضرات رفتند
نزد شاهزاده و بطوریکه مامور بودند مطلب را ذکر کردند تا الوقت شاهزاده
خائف بود بعد ازین مطمئن شده سوار شده آمد و اسب جناب میرزا محمد باقر
و میرزا محمد تقی را قصاحب نموده و چون شاهزاده آدم باطراف فرستاده
بود و جمعیت جمع بود که از راه سوادکوه بیان هو کوه باید بگذرند و از
حضرات اهم خوف داشت و ان جماعت در سرقلها و کمینگاه ها قرار داده
بودند از جهت احتیاط و قتیکه اصحاب مطلع شدند که چون در کمین ایشان
هستند و سربازان دران طرف رودخانه حاضرند اطلاع میرزا حدیث
حضرات عرض نمود سربازان آبدار از انطرف رودخانه بخواهند تا ما را احاطه
نمایند فرمودند مانع شوید عرض کرد خواهند شد فرمودند فدای شما شویم

و بعد فرمودند اصحاب آلات حرب را حاضر نمایند و خبر رسید که شاهزاده
باان چند نفر مکرر او رفته می آیند حضرت فرمودند احباب جمعاً معمم شده
و م راه شاهزاده ایستادند شاهزاده آمد ملاحظه نمود که اهل عمامه همگی
اسوده خاطر شد و سایه درختی فرش کنار آمده جالس شد و با اصحاب
صحبت نمود و فرمود شما چرا همه بیدار خوابی مرا ببرید همین و بشب از خوف شما
تا بصبح خواب نکرده ام بیان شاهزاده را خدمت قائم خراسانی ذکر نمودند فرمودند چیز
فراهم نمایند باو بدهید جناب میرزا محمد باقر قدری وجه نقد و قدری غیره زاد از جناب
حاجی عبدالمجید و چند طاقه شال بحضور شاهزاده آوردند شاهزاده حرکت نمود
روانه شدند و ۲ عدد فراش همراه ایشان نمودند که ایشانرا از فیروز کوه بکدر راننده
اصحاب روانه شدند و بقدر نیم فرسخ راه رفته رفته انجام بفراشها راه ایشان
را برگردانیدند و بعد آمده در دامنه تلی که نزدیک دهی بود که انرا نوار بم بود
منزل نمودند و بعد میرزا بابای ارسنجی که ده سال او بعد آمده خدمت حضرت
مشرف شد و اهل سواد کوه آمده خدمت حضرت مشرف شده برفتند بعد از
چند یوم روز اطراف خیمه را بار زدند و جمیع اصحاب را احضار فرمودند و
خطبه غرا بیان فرمودند و بعد از خطبه با صحاب فرمودند که اصحاب حق
ماه مبارک رمضان تمام شد و حال بنا میکنیم بم برویم که در این سفر همراه ما بیایید
به بلیه عظمی و فتنه کبری گرفتار خواهید شد هر یک از شما ها که بگفته ما و بدرش
راسوزانیدن و سرش را بهدیه بردن و کرمنگ طی کردن و انواع بلیات را تحمل
دارید همراه من بیائید و اگر نمیتوانید من عهد خود را از شما برداشتم ما بقی

شده اید در راه مسدود نشده و خورشما را احاطه نکرده اند برویید و بعد از این
فرمایشات دامان خیمه را بالا کردند بعد از ان چند نفر مراجعت باوطان خود
نمودند و بدوم بعد با صحاب فرمودند شما چرا از قشون ایشان عبور کردید که مادر خدمت
شما بیائیم و دست از شما برنداریم بهر کجا که تشریف ببرید با شما میآئیم و بعد از
چند یوم فرمودند کلام که مظهر بر فوت محمد شاه بود و چند یوم بعد خبر فوت ایم رسید
و دران اوقات ملا باباس ارمی مجدد بخدمت رسیده تصدیق نمود و بعد بملا میرزا بابا
فرمود شاه فوت شده و راهها مخوف است چه باید کرد عرض کرد تشریف ببرید
بار فروش تا امنیت حاصل شود با صحاب فرمودند حرکت کرده روانه شدند و بین
چند روز باران زیاد بارید بعد از چهار روز رسیدند بمنزلی واز انجا حرکت کرده
از آب شیرکاو گذشته و از انجا و شبانه روز گذشته ببار فروش رسیدند و قبل ببار
فروش رسیدند که اهل بار فروش تمام با شمشیر و تفنگ در میدان حاضر بودند فریاد
بر آوردند که ما نخواهیم گذارم وارد شوید بدانید که آمده اید مراجعت نمایید فرمودند
حال که راه ندهید همه بر گردید با صحاب برگشتند و ان منافقین چوب زده سر قبرش
را شکستند و چند نفر آمده جواب حضرت گرفته بخواستند ایشان را پیاده نمایند
دیگری بشانه ایشان زد حضرت چون تجارت انقوم از حد گذشت
فرمودند قاع کنید و خط شمشیر کشیده نعره با صحاب از مکان بلند نمودند چند نفر را
بسزای خود رسانیده سایرین فرار نمودند با صحاب فرمودند برگردید
معاندین باز دو مرتبه هجوم نمودند با هفت مرتبه انها هجوم نمودند و حضرت
مع اصحاب برایشان حمله نمودند انها فرار میکردند چون دیدند دست برنمیدارند

ایشان هم جزم نمایند بر مدافعه و مقاتله قیام فرمودند و ان گروه را اخراج
ساختند و جمعی را بدار البوار فرستادند از اصحاب هم چند نفوس بدرجه شهادت
فائز شدند از آن جمله آقا سید رضای بزدی و ملا محمد علی بشرویی و ابن حاجی
ملا احمد مهولاتی جوانی دیگر از اهل اصفهان که محمد نام داشت ابن استاد
لابزرگ بنای اصفهانی که چهار برادر بودند همراه حضرت باب پس ازان وارد
کاروانسرا شدند و از بعد همان واقعه است که در کتاب نقطة الکاف صاحب
زردشتی مرقوم نموده اند با قی حکایت را بان کتاب رجوع نمایند کمترش
در این مقام لزومی ندارد و چند بیت از اشعار جناب مهجور مؤلف
کتاب مذکور مرقوم میگردد که در فاتحه بیان فعله تبریز و در
خاتمه ان ببیانات مرقوم فرموده است منقوش که در فاتحه نوشته

حمد لله عشق غالب آمده — بر لقای حق چو طالب آمده
شور عشقم دفتری انشا کند — کز بیانش محشری برپا کند
شد قیامت اشکار اندر جهان — از قیام قائم آخر زمان
گشته ظاهر وعده حق بی حجاب — بر خلایق از کهین از مهین
یوم حشر و نشر و بعث از نفوس — مؤمنین مشعوف کافر در فسوس
نامه اعمالها پران شده — اهل محشر جمله حیران شده
شد بپا میزان حق بی حساب — ببرد ان یک ثواب ان یک عقاب
مؤمنین داخل بجنات نعیم — کافران گشته معذب در جحیم

حکایت جنت جهنم دوزخ دوستان داده حق تفضیل هر یکی در بیان

مجملا گویم شما را اهل هوش — بشنوید همچو در گیرید بگوش
هست تصدیق حق آیات حق — جنت اعلا که فرمود است حق
هر که عارف شد بحق حجتش — گشت بی شک داخل اندر جنتش
سبقا انکس که جان خود ببیل — کرد در راه خداوند جلیل
یا سم آمد قصه باز اندر آن — ان ستتها آنکه وارد شد در آن
لیک حیران گشته ام در این زمان — کز کدامین قصه اش سازم بیان
زانکه دارد گشته ظلم بیش و کم — در بیان ناید یکی از صد هزار
شمه زان داستان جانگداز — کس بیان مهجور با عجز و نیاز

و بعد از این چند بیت مثنوی حکایت واقعه در ملو طبرستان و ابتلا بهلک دارده سال ذکر مینماید و بعد از ختم حکایت این اشعار را مرقوم مینماید در مصیبت حضرت ذوالجلال عزه صفرا باید هوا نا هر دا المشهود و هوا الشهید

یاران چه شورش است بار ض و سما در — برپا شده قیامت موعود ما مگر
ذرات ممکنات همه غرق بحر حزن — یکسر نشسته اند بماتم سیه بسر
دیگر چه روی داده در عالم کز از غمش — خورشید صاف شده منخسف قمر
افتاده شور غلغله از غیب تا بجهر — جن و ملک بارض و سما گشته نوحه گر

گویا شده است مظاهر ذات خدا شهید — کز بار غصه خم شده افلاک را کمر

آری ز ظلم و کینه ایشان بتر از یزید — کشته شهید حضرت ذکر الله الکبر

ساجد بحق تمام ز مسجود خویشتن — محجوب مانده اند و نمانده از سجود اثر

قائل بلا آله و لا غیره سواه — لیکن چه سود قول بنخشید شان ثمر

منکر بحق شدند نمودند ظلم و جور — منکر بحق شدند تمامی و قد کفر

گفتند با آله و نشناختند آله — کشتند آله را و نکردند از او حذر

شد غرق خون چه شمس حقیقت ز ظلم کین — خورشید آسمان بزمین زد کلاه زر

کردند جسم انور او را نشان تیر — از ظلم جور کینه این قوم الحذر

ان جسم پاک کشت هدف بهر تیر — کو باک را ز بخشه تن انورش مطر

افتاد چو نکه روی زمین جسم اطهرش — شق شد ز غصه ارض و سماکنت منفطر

لاهوتیان بماتم هاهوتیان بهم — با قوتیان نموده لباس عزا بهر

خاک سیاه بر سر اهل بیان بریخت — طار چه شد قضا و چه ثابت شد از قدر

ناسوتیان ز بهره کریبان بشور غم — بر زین غم کنند خاک مصیبت اگر بسر

ریزند خاک غم بسر جوش ز ملا — کز بهره در مصیبت حق جامه نوحه کر

لاهوتیان شهیدش کر عالم کدا ختی — در سینه کز چه شعله ماتم زند شرر

Provided by the Afnan Library